

تاریخ سبئوس

بر پایه ترجمه آر. دبلیو. تامسون
و مقابله با نسخه رابرت پتروسیان
ترجمه محمود فاضلی بیرجندی



-
- سرشناسه: سبه‌نوس، اسقف باگراتونیک، قرن ۷ م. Sebeos, Bishop of Bagratunik
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ سبئوس/[اسقف باگراتونیک سبه‌نوس]؛ بر پایه ترجمه آر. دبلیو. تامسون و مقابله با نسخه رابرت پتروسیان؛ ترجمه محمود فاضلی بیرجندی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۳۱۱ ص: مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۵۸-۸
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: The Armenian History attributed to Sebeos, 1999.
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
- موضوع: ارمنستان - تاریخ - ۴۲۸-۶۴۰ م.
موضوع: Armenia (Republic) -- History -- 428-640
موضوع: ارمنستان - تاریخ‌نویسی
موضوع: Armenia -- Historiography
شناسه افزوده: تامسون، رابرت دبلیو، ۱۹۳۴-م، مترجم
شناسه افزوده: Thomson, Robert W.
شناسه افزوده: پتروسیان، رابرت، ۱۹۴۹-م.
شناسه افزوده: Bedrosian, Robert
شناسه افزوده: فاضلی بیرجندی، محمود، ۱۳۴۱-، مترجم
رده‌بندی کنگره: DS۱۸۶/س۲ت۲ ۱۳۹۵
رده‌بندی دیویی: ۹۳۹/۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۴۷۹۲۷
-

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Armenian History attributed to Sebeos
translated, with notes, by R. W. Thomson
historical commentary by James Howard-Johnston
assistance from Tim Greenwood
Part 1. Translation and Notes:
Liverpool University Press, 1999



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

تاریخ سپتوس

بر پایه ترجمه آر. دبلیو. تامسون
و مقابله با نسخه رابرت پتروسیان
ترجمه محمود فاضلی بیرجندی

چاپ اول

۹۹۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۵۸-۸

ISBN: 978-600-278-258-8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۸۰۰۰ تومان

فهرست

۹	یادداشت مترجم فارسی
۱۷	پیشگفتار
۱۹	مقدمه
۱۹	۱. سابقه تاریخی
۲۰	(یکم) ارمنستان در دوره پسین از عهد باستان
۲۳	(دوم) روابط بین قدرت‌های بزرگ
۲۸	(سوم) پایان سده ششم
۳۲	(چهارم) بازسین جنگ بزرگ در عهد باستان
۳۷	(پنجم) فتوحات عرب‌ها
۴۲	۲. گستره جغرافیایی
۴۴	۳. درباره سبک نگارش این کتاب
۴۵	۴. سبئوس اسقف
۴۶	۵. سبئوس تاریخ‌نگار
۵۰	۶. برای آگاهی خواننده

تاریخ سبئوس

۶۱	فصل ۷
۶۶	فصل ۸
۷۴	فصل ۹
۸۲	فصل ۱۰
۹۰	فصل ۱۱
۹۸	فصل ۱۲
۱۰۴	فصل ۱۳

١٠٦.....	فصل ١٤.....
١٠٨.....	فصل ١٥.....
١١٠.....	فصل ١٦.....
١١٣.....	فصل ١٧.....
١١٦.....	فصل ١٨.....
١١٨.....	فصل ١٩.....
١٢٠.....	فصل ٢٠.....
١٢٣.....	فصل ٢١.....
١٢٥.....	فصل ٢٢.....
١٢٧.....	فصل ٢٣.....
١٢٩.....	فصل ٢٤.....
١٣١.....	فصل ٢٥.....
١٣٤.....	فصل ٢٦.....
١٣٥.....	فصل ٢٧.....
١٣٨.....	فصل ٢٨.....
١٤٣.....	فصل ٢٩.....
١٤٥.....	فصل ٣٠.....
١٤٨.....	فصل ٣١.....
١٥٢.....	فصل ٣٢.....
١٥٧.....	فصل ٣٣.....
١٦٣.....	فصل ٣٤.....
١٧٠.....	فصل ٣٥.....
١٧٣.....	فصل ٣٦.....
١٧٧.....	فصل ٣٧.....
١٨٠.....	فصل ٣٨.....
١٨٩.....	فصل ٣٩.....
١٩٣.....	فصل ٤٠.....
١٩٩.....	فصل ٤١.....
٢٠٥.....	فصل ٤٢.....
٢١٦.....	فصل ٤٣.....

۲۱۸.....	فصل ۴۴.....
۲۲۷.....	فصل ۴۵.....
۲۳۲.....	فصل ۴۶.....
۲۵۳.....	فصل ۴۷.....
۲۵۶.....	فصل ۴۸.....
۲۶۳.....	فصل ۴۹.....
۲۶۹.....	فصل ۵۰.....
۲۷۴.....	فصل ۵۱.....
۲۷۷.....	فصل ۵۲.....
۲۸۵.....	نقشه‌ها.....
۲۹۱.....	منابع.....
۲۹۵.....	نمایه کسان.....
۳۰۱.....	نمایه جاها.....
۳۰۹.....	نمایه خاندان‌ها، قوم‌ها، دین‌ها.....

یادداشت مترجم فارسی

نگارنده این یادداشت، که دلی در گرو برگرداندن آثار ارجمند تاریخ قدیم ایران به زبان فارسی دارد، پس از ترجمه و انتشار کتاب تذکره ارییل (وقایعنامه آرییل) در پی ترجمه تاریخ سبئوس برآمد و اینک این ترجمه را به پیشگاه ایران و ایرانیان پیشکش می‌کند، با این توضیح که بضاعت خود را در زبان فارسی بسیار اندک ارز می‌یابد و، بر همین پایه، کار خود را پیراسته از خطا نمی‌داند و باز برخلاف رسم رایج بسیاری از متقدمان، از خوانندگان توقع چشمپوشی ندارد و بلکه چشم‌به‌راه است تا خطاها و کاستی‌های کارش را به وی گوشزد کنند.

نگارنده به مانند هر خواننده تاریخ ایران باستان نام تاریخ سبئوس را در بسیاری از ارجاعات کتاب‌های تاریخی دیده و با این نام از مدت‌ها پیش آشنا بوده است. به سابقه همان آشنایی بود که سر در پی یافتن این کتاب نهاد تا توانست سه نسخه انگلیسی آن را به دست آورد. این نسخه‌ها را جلوتر به خواننده معرفی خواهم کرد.

تاریخ سبئوس را سبئوس^۱ نامی از اهل مملکت ارمنستان مقارن سده هفتم میلادی نوشته است؛ آن زمانی بود که ارمنستان همچون ایران به تصرف مسلمانان درآمده بود. سبئوس کار نگارش کتابش را وقتی به پایان رسانده که معاویه خلیفه فرمانروایی نو تأسیس اسلامی بوده است. معاویه از سال ۴۰ تا ۶۰ ه.ق خلیفه بود و با این حساب تاریخ سبئوس یکی از قدیم‌ترین متن‌های دوره بعد از برآمدن اسلام و، به عبارتی، قدیم‌ترین متنی است که از تاریخ ایران و برخی ممالک پیرامون ایران از آن برهه در اختیار داریم.

۱. سبئوس، نامی یونانی به معنای پارسا، پرهیزکار و خداترس. ذبیح‌الله صفا عقیده دارد که سبئوس نامی است در ادبیات قدیم ارمنی که همان سهندیات است (صفا ۱۳۶۳، ص ۵۹۶).

فاصله بین سال‌های ۴۰ تا ۶۰ ه.ق که نگارش این کتاب در آن بین پایان یافته زمان کوتاهی پس از برآمدن اسلام بوده و در آن زمان هنوز مدت چندانی از فروپاشیدن ایران ساسانی نگذشته بوده است. سبئوس و دیگر هم‌میهنان او، و نیز دیگر مردم آن روزگار، از ایرانی و ارمنی و عرب و رومی، همگی شاهدان وقوع رخدادهایی بوده‌اند که حتی در زمان دینوری و طبری و بلعمی هم به تاریخ و به حدود کمابیش دوست سال پیش تعلق داشت. کار سبئوس از این جهت بکر است و دنیای باستان را در پرده دیگری محسوم می‌کند که یکسره نادیده و حتی نو است. گزارش سبئوس حتی اگر چندین دهان و به بیش از یک زبان گشته باشد هم نو است و طراوتش را از دست نمی‌دهد. یعنی اگر وی خبری را می‌دهد که خود هم شاهد آن نبوده و آن را از دیگری اخذ کرده بوده، اگر آن راوی باز روایتگر خبری از دیگری بوده، باز هم همه آن سلسله‌راویان هم‌روزگار وقوع رخدادهایی بوده‌اند که از آن سخن می‌رانده و آن را نقل می‌کرده‌اند. این امتیاز مخصوص تاریخ سبئوس است؛ امتیازی که شاید بیشتر کتاب‌های تاریخی دیگر فاقد آن‌اند. از دیگر نمونه‌های مؤید این امتیاز یکی اشاره سبئوس است به برگزار شدن سرشماری در ایران ساسانی؛ نکته‌ای که به تأیید اهل نظر در تاریخ ایران باستان، در کتاب‌های دیگر کمتر آمده یا شاید نیامده است و تازگی خود را دارد. دو دیگر، آن است که سبئوس خبرهای متنوعی از روابط بین سرداران یا سپهسالاران ایرانی آورده و چیزهای زیادی دربارهٔ مناسبات آنان با امیران و ناخاردهای ارمنستانی هم به دست می‌دهد. این خبرها موجب می‌شود که اوضاع ایران در برههٔ پایان شاهنشاهی ساسانی و نخستین دهه‌های پس از آن درست‌تر درک و فهمیده شود. در پرتو چنین درک و فهمی، چند و چون غروب و افول امپراتوری ساسانی روشن‌تر دریافت خواهد شد. او همچنین فرجام زندگی یزدگرد سوم را به دست سپاهیان از ممالک خاورزمین (کوشانی‌ها) ثبت کرده است. این هم نکته‌ای است که با آنچه در بیشتر کتاب‌های تاریخی در این باره ثبت است فرق دارد. دانسته‌ایم که پایان روزگار یزدگرد سوم به دست آسیابانی در مرو رقم خورده است و گزارش این رخداد، با هر شاخ و برگی که در کتاب‌های مختلف دارد، جز به همین صورت به ثبت نرسیده بود. اینک سبئوس گزارش دیگری دارد. او قتل واپسین پادشاه ساسانی را به دست افرادی از سپاهیان خاورزمینی و به قالب رویدادی نظامی ثبت می‌کند.

تاریخ سبئوس از این دست خبرهای متفاوت کم ندارد. او برخی از رخداد‌های آن برهه از تاریخ را به صورت دیگری به دید خواننده می‌آورد. تاریخ او از حوالی سال ۴۲۸ م

آغاز می‌شود و به روزگار خلافت معاویه پایان می‌یابد که از سال ۶۶۰ تا ۶۸۰ م (۴۰ تا ۶۰ ه.ق) است. در این فاصله، به توازی، گزارش‌هایش از تاریخ ایران را هم از دوره پادشاهی یزدگرد اول می‌آغازد و کار را با نقل خبرهایی از دوره پادشاهی دیگر شاهنشاهان ساسانی تا به آخرین پادشاه، یزدگرد سوم، پی می‌گیرد. در انتها نیز اخبار خودش را از سال‌های ابتدایی هجوم عرب‌ها به بیرون از عربستان نقل می‌کند. در این بین گاه در بیان برخی از خبرها مختصر تفاوت‌هایی هم دیده می‌شود. نمونه این موارد هم در ماجرای بستام و بندوی است. اما این را، از طرفی، می‌توان به حساب اختلاف روایت او گذاشت با آنچه تاکنون در اختیار داشته‌ایم. شاید گزارش او مقرون‌تر به واقع امر بوده باشد. نسبت در تاریخ را نمی‌توان به کنار نهاد.

درباره نسخه‌های انگلیسی کتاب

نگارنده این یادداشت برای آن‌که کار ترجمه را انجام دهد سه نسخه از تاریخ سبتوس به دست آورد. آن نسخه که پایه این ترجمه به فارسی قرار داده شد به ترجمه آن. دبلیو. تامسون است و انتشارات دانشگاه لیورپول انگلستان آن را به سال ۱۹۹۹ م منتشر کرده است. مترجم فارسی از این ترجمه دو نسخه به دست آورد که هر دو یکی است، اما گمان می‌رود که دو جا و با دو سلیقه حروفچینی شده یا شاید نسخه انگلیسی کتاب طبق دو سلیقه اسکن و تبدیل به کتاب الکترونیک شده است. همین مایه از اختلاف‌ها کمک زیادی به کار ترجمه فارسی کرد، زیرا یکی از این دو نسخه چندان نامرتب بود که گاه حتی کلمات یا جمله‌هایی مبهم و ناخوانا می‌نمود. اگر نسخه مزیت و پیراسته ترجمه تامسون به دست نمی‌آمد، پاره‌ای از جاهای کتاب به‌ناگزیر یا بایستی نامفهوم می‌ماند یا از متن حذف می‌شد. اینک، چنین نشده و متنی که از تاریخ سبتوس در دست خواننده است چیزی از متن انگلیسی کم ندارد.

مترجم، بجز آن، یک نسخه دیگر هم از متن تاریخ سبتوس به دست آورد که رابرت پتروسیان آن را از زبان ارمنی قدیم به انگلیسی ترجمه کرده و در مشخصات کتاب آمده که به صورت الکترونیک و در سال ۱۹۸۵ در نیویورک منتشر شده است. این متن ۶۸ صفحه دارد. تعداد صفحه‌های آن از ترجمه تامسون خیلی کمتر است و بخش‌بندی آن هم با ترجمه مذکور فرق دارد. اما مترجم فارسی پس از پایان کار، یک بار ترجمه پتروسیان را با ترجمه تامسون و متن فارسی خودش کنار هم قرار داده و مقابله کرده و در

جاهایی که به تفاوت‌های قابل اعتنا برخورده، آن‌ها را در پانویس‌ها و یادداشت‌ها آورده و با علامت «-پتروسیان.» مشخص کرده است. این کار که باعث شد زمان بیشتر؛ صرف ترجمه و انجام کار شود، حاصلش، دست‌کم از نگاه مترجم فارسی، گویاتر شد. ترجمه فارسی و کم شدن مشکلات متن آن بود؛ مشکلاتی از این قبیل که تامسون در سراسر ترجمه خود از بی‌زاسی‌ها به نام یونانیان یاد می‌کند و این هم برای مترجم فارسی و هم شاید برای خواننده تولید اشکال می‌کرد. یا در ترجمه تامسون، بیشتر نام‌ها (نه کسان یا جاها) در جمله‌ها نیامده است. مترجم نمی‌داند که فقدان نام‌ها در جمله‌ها شیوه نگارش سبئوس بوده یا روشی بوده که تامسون، مترجم انگلیسی، به کار بسته است هرچه بوده، متن کتاب با این وضع قدری گنگ و نامفهوم می‌شد. در یک جمله چند با ضمیر «او» یا «وی» آمده و این تکرار ضمایر کار دریافت متن و پی گرفتن روال روایت کمی غامض می‌کند. مطابقت متن با ترجمه پتروسیان موجب شد که چنین اشکال برطرف شود، زیرا پتروسیان نام‌های کسان یا جاها را درست در جای خودش آورده و آن تکرار مکرر ضمیرها پرهیز کرده است.

درباره این ترجمه

لازم به یادآوری است که پاره‌هایی از تاریخی که سبئوس ارمنی نوشته مربوط به رخداد‌های مملکت ایران در آن روزگار بوده است. پس آن خبرها و گزارش‌ها را از قو ایرانیان که لاجرم پارسی زبان بوده‌اند گرد آورده و به زبان ارمنی در کتاب خویش ثبت کرده است. وقتی که مترجمان انگلیسی تاریخ سبئوس را به زبان انگلیسی درآورده‌اند متنی که از فارسی به ارمنی گشته بود باز دور دیگری زده تا به عالم زبان انگلیسی بروند. در مرحله پسین که این مترجم کتاب سبئوس را به فارسی برگردانده، متنی که از فارسی به ارمنی و انگلیسی رفته بود، در پایان سفر طولانی خود، باز به فارسی بازگشته است. غرض از نقل این سفرهای زبانی آن‌که برگرداندن متنی که چند دست گشته در پاره‌ها؛ جاها به پیچ‌ها و گره‌هایی می‌رسد که از همین سفرهای چندباره ناشی می‌شود. از این قبیل پیچ‌ها و گره‌ها مثلاً برخی واژگان کهن پارسی را می‌توان ذکر کرد که اکنون دریافت معنا یا حتی ضبط درست آن دشوار می‌نماید. مترجم برای چیرگی بر این مشکل گذشتن از این پیچ‌های زبانی با پاره‌ای از آگاهان تاریخ باستان ایران و نیز کارشناسان زبان‌های پارسی کهن مشورت‌ها کرده و از راهنمایی‌های آنان بهره برده است.

اما دربارهٔ راه و روش ترجمه آنچه گفتنی است یکی این که مترجم تا جایی که توانسته سبک و سیاق متن انگلیسی را حفظ و مراعات کرده است. در مورد سبک نگارش هم، در متن انگلیسی تاریخ سبتوس نام‌های کسان و جاها در همهٔ جاهایی که لازم است نیامده و کلمات اشاره یا ضمیرها بر جای آن نشسته است؛ یعنی گاه ممکن است جمله‌ای به بیش از یک نفر ربط یابد یا چند بار در یک جمله به جایی یا جاهایی اشاره شود، بی آن که نام آن شخص یا جا آورده شده باشد. توضیح این که برای ضبط نام‌های جاها و کسان شکل مضبوط در منابع معتبر فارسی، از جمله دایرةالمعارف فارسی، مبنای گرفته شده و سپس، برای کاهش احتمال خطا در درک مطلب و منظور نویسنده، در پانویس‌ها و یادداشت‌ها توضیح داده شده است.

نکتهٔ مهم دربارهٔ پانویس‌های مترجم انگلیسی و مترجم فارسی این که آوردن هر دوی آن‌ها با هم در پایین هر صفحه باعث می‌شد که قسمت زیادی از هر صفحه - و در مواردی کل صفحه - به پانویس‌ها اختصاص یابد و در صفحه‌آرایی هم مشکلاتی به وجود می‌آورد. برای رفع این مشکل پانویس‌هایی که در هر صفحه آمده و با شماره‌های بدون پرانتز در متن مشخص شده مربوط به مترجم انگلیسی است. بیشتر این پانویس‌ها به فارسی ترجمه و آورده شده است؛ مگر آن پانویس‌هایی که ارجاعات به نسخه‌های ارمی یا بیان اختلاف نسخه‌ها یا مقایسه و مطابقت متن با کتاب‌های دیگر بوده که عموماً هم با نشانه‌های اختصار درج شده و چون مترجم فارسی به اصل آن‌ها دسترسی نداشته، و از طرفی بیم درنیافتن درست منظور مترجم انگلیسی را داشته، از برگرداندن آن پانویس‌ها صرف‌نظر کرده است. اگر مترجم فارسی در مواردی لازم دانسته که توضیح بیشتری به پانویس‌های مترجم انگلیسی داده شود، آن را در داخل قلاب آورده و در پایان با علامت «...م.» مشخص کرده است (در داخل متن نیز عبارات‌های داخل قلاب اگر با علامت «...م.» مشخص شده مربوط به مترجم فارسی و در غیر این صورت مربوط به مترجم انگلیسی است). همچنین پانویس‌ها و توضیحات مترجم فارسی به آخر هر فصل منتقل شده و تحت عنوان «یادداشت‌ها» آمده و در داخل متن هم با شماره‌های داخل پرانتز مشخص شده است. مترجم فارسی برای آوردن این یادداشت‌ها و توضیحات بیشتر به کتاب‌های قدیم رجوع کرده و از آن‌ها نقل کرده است. فقط در بعضی موارد به منابع متأخر روی آورده است. در پایان کتاب هم مشخصات کامل منابع مورد استفاده را آورده است.

نکته دیگر در باب روشن کار این که مترجم کوشیده است تا زبان ترجمه را از واژگان، اصطلاحات و تعبیرهای متداول در زبان فارسی روزمره دور نگه بدارد. نیز سر آن داشته تا ساخت‌های زبان انگلیسی هم به متن فارسی راه پیدا نکند. از این قبیل که مثلاً در انگلیسی جمله‌ها در جاهایی به حال مفعولی ادا می‌شود، اما جمله در زبان فارسی حالت مفعولی ندارد. همچنین در انتهای کتاب فهرست اعلام آمده که در آن حتی نام جاهای ناآشنایی هم آورده شده که شاید در زمره آبادی‌های خیلی کوچک یا حتی آبادی‌ها یا شهرهایی باشد که دیگر بز نقشه جغرافی دیدن نشود. این قبیل نام‌های جغرافیایی آگاهانه در فهرست آورده شده تا به فرهنگ جغرافیایی زبان فارسی درآید و در آن ثبت شود.

در اهمیت این کتاب

مترجم فارسی درباره اهمیت و ارج کتاب تاریخ سبتوس، شخص او، سبک و سیره او در تاریخ‌نویسی و دیگر نکته‌های توضیحی که ممکن است حکم درآمد را برای خواننده فارسی‌زبان داشته باشد چیزی نیاورده است؛ فقط به دو پاره از دو کتاب استناد کرده و در عوض پیشگفتار مترجمان انگلیسی و بخش‌هایی از مقدمه ایشان را به فارسی درآورده و آن را مقدم بر متن تاریخ سبتوس در کتاب گنجانده است. این پیشگفتار و مقدمه البته خصوصیت‌های خودش را در نگاه به تاریخ دارد و نیز خصوصیت‌هایی دارد که ای بسا محل ایراد یا رد باشد، اما سربه سر خواندنی است و خواننده را هم با اصل متن و هم با خیلی از نکته‌ها در پیرامون کتاب، مؤلف کتاب، تاریخ باستان ایران و ارمنستان و روم و مناسبات میان این ممالک، و... آشنا می‌کند. اما آن دو پاره که محل استناد است این‌هاست:

تاریخ سبتوس یکی از منابع اندکی است که معاصر رویدادهای مندرج در آن بوده و تا به روزگار ما رسیده است. از این رو باید به آن تاریخ با اعتماد کامل نگریست.

کولسنیکف ۲۵۳۵، ص ۱۵۹

۱. برای مشخصات کامل این کتاب (و نیز سایر کتاب‌ها) بنگرید به بخش منابع در پایان کتاب حاضر. یادآور می‌شود که انتشارات کندوکاو در تهران نیز کتاب کولسنیکف را در سال ۱۳۸۹ با عنوان ایران در آستانه سقوط ساسانیان منتشر کرده است.

سبئوس منبع اصلی درجه یکی است. وی عمدتاً رویدادهای پادشاهی پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) و دوره بعد از او را تا سال ۵۹۱ م گزارش می‌کند. اما پس از آن با جزئیاتی بیشتر به آخرین مرحله شاهنشاهی ساسانی در روزگار فتوح تازیان می‌پردازد. اثر سبئوس یکی از مهم‌ترین منابع ما برای پادشاهی خسرو دوم و دوره پس از وی است.

پارشاطر ۱۳۸۱، ص ۸۹۲

در اهمیت تاریخ سبئوس این را هم باید گفت که نگارش این کتاب مقارن سال‌های خلافت معاویه (۴۰ تا ۶۰ ه.ق) پایان یافته است. این یعنی که تاریخ سبئوس قدیم‌ترین و نزدیک‌ترین منبع به رخداددهای دوره فروافتادن ساسانیان و وقایع پیش و پس از آن است. سبئوس خواننده را به زمانی می‌برد بسیار قدیم‌تر از منابع موجود تاریخی، و باز مهم‌تر آن‌که وی عمدتاً از مشاهدات خود می‌گوید و فقط روایتگر روزگاران گذشته نیست.

نکته‌ای که این‌جا مخصوصاً لازم به یادآوری است تعبیر مترجمان انگلیسی و نیز شخص سبئوس است درباره کسانی که برای مسلمانان حرمت و قداست دارند. سبئوس و نیز مترجمان انگلیسی نام شخصیت‌هایی چون پیامبر اسلام [ص] یا امام علی [ع] را با ضمیر سوم شخص و بدون مراعات احترامی آورده‌اند که معمول مسلمانان است. در ترجمه فارسی برای رعایت شأن این بزرگان و آنچه شیوه معمول مسلمانان است حروف اختصاری [ع] و [ص] اضافه شده است و در پانویس‌ها و یادداشت‌ها در مورد شخصیت مورد نظر توضیحاتی داده شده است. یا مثلاً سبئوس بنا به ناشادی از حمله مسلمانان به ارمنستان از آن‌ها با واژگان تند و دور از لطف سخن یاد می‌کند. این واژگان و سخنان کم‌لطف او عیناً به فارسی درآورده شده تا در اصل متن خدشه‌ای وارد نشود. مترجم این توضیح و یادآوری را در این‌جا آورده تا پندار سهل‌انگاری او برای خواننده به هم نرسد. علاوه بر این، تاریخ سبئوس، سوای واگویی چیزهایی از تاریخ مردم و سرزمین ایران، گواه دیگری است بر دینداری و خداباوری ایرانیان از روزگاران باستان. در این کتاب اگر به آن بخش‌هایی از احوال و رخدادهای ایرانیان هم توجه شود که به روزگار پیش از ورود اسلام ربط دارد، باز هم ملاحظه خواهد شد که جوهر قاطبه ایرانیان، و مخصوصاً سرشت حکومت ایرانی، با تدین و خداباوری درآمیخته بوده است. این یادآوری از آن روی لازم می‌نمود که آمدن پاره‌ای تعبیرهای عاری از احترام متداول در این کتاب موجب نشود که در نظر خوانندگان شایبه دوری این متن از دین و تدین شکل بگیرد.

مترجم هم بر خداواری مردم میهنش از ازمنه دیرین تاکنون اشعار دارد و هم آن را بخشی جدانشدنی از موجودیت تاریخی این مردم می‌شناسد.

تهیه نسخه‌ای از کتاب تاریخ سبئوس را، که پایه این ترجمه قرار گرفت، مدیون خانم دکتر پروانه پورشریعی هستم. نسخه دیگر را جناب حسام‌الدین شافعیان از آمریکا برایم فرستادند. آن نسخه تاریخ سبئوس که ترجمه رابرت پتروسیان است به مهر آقای ادیک باغداساریان مترجم نامدار زبان ارمنی به دستم رسید. مهر و بخشندگی اینان را ارج می‌نهم.

جناب باغداساریان خصوصاً، و تنی چند از دیگر ارمنیان دانشمند عموماً، برای دریافت مفاهیم و اصطلاحات ارمنی کمک‌های شایانی به من کرده‌اند. اگر دانش استاد دکتر محمدتقی راشد محصل در تهران و استاد رهام اشه از فرانسه از من دریغ می‌شد چندین واژگان کهن حتماً نامعلوم و ناگشوده می‌ماند. آقایان جواد مفرد کهلان از سوئد و بزرگمهر لقمان در تهران هم برای راه یافتنم به کنه پاره‌ای لغات کمک بسیار کرده‌اند. و نیز بایسته می‌دانم تا یاری‌های پیوسته دکتر میرزا محمدحسینی را ارج نهم. به گفته ابوالفضل بیهقی دبیر «باقی باد این مهتران و دوستان نیک».

با همه این‌ها، چنان‌که در آغاز نوشتم، کارم را برکنار از کاستی نمی‌بینم. اما چیزی که مرا رو می‌دهد تا شرم را یک سونهم همان مهر به میهنم ایران است. باشد که این کوشش به دستان کم‌توان این فرزند این خاک، گام کوتاهی در روشن‌تر شدن گذشته میهن و اهالی آن باشد. اگر چنین شده باشد، کلاه خود به آسمان می‌اندازد.

پیشگفتار

کتاب تاریخ منسوب به سبتوس ارمنی به اشتراک [از ارمنی به انگلیسی. م.] ترجمه شده است. جیمز هاوارد جانستون مدتی را به مطالعه منابع ارمنی زبان گذراند تا با تاریخ نیمه اول سده هفتم میلادی، جنگ‌های بیزانسی‌ها و ساسانیان و نیز نخستین برهه از فتوحات مسلمانان آشنا شود. در سال ۱۹۹۲، موقعی که رابرت تامسون به آکسفورد آمد، بخش‌هایی از تاریخ سبتوس را به اتفاق همدیگر خواندیم. در سال ۱۹۹۴ دکتر مری ویتبی از سوی گروه مصححان متون مترجم تاریخی به سراغ ما آمد و ترجمه این متن کلاسیک ارمنی را برای آن مجموعه به زبان انگلیسی با ما در میان گذاشت. ما هم با خود قرار گذاشتیم که رابرت تامسون ترجمه‌ای از متن را با پانویس‌هایی درباره نکاتی تهیه کند که خصوصاً به ارمنستان ربط پیدا می‌کند، و جیمز هاوارد جانستون هم تفسیری تاریخی در بیان جایگاه کتاب سبتوس در پهنه تاریخ خاور نزدیک در آن دوران فراهم آورد.

حاصل این‌ها کار مشترکی است که با رایزنی‌های مداوم مؤلفان پدید آمده است. با این همه، بار اصلی مسئولیت کار بر دوش رابرت تامسون و پانویس‌های اوست. امید داریم که این کتاب به کار خواننده‌ای که با تاریخ و فرهنگ ارمنستان آشنا نباشد هم چندان بیاید که به او امکان دهد تا نگاه عمیقی به کتاب بیندازد و افزون بر آن ملتفت مسائل گوناگونی هم بشود که در کتاب سبتوس ارمنی موجود است و ما را در طول ترجمه به خود مشغول می‌داشت.

برای ترجمه این کتاب سخت‌مدیون تیموتی گرین‌وود هستیم. او بخش‌های کار را در نسخه نهایی به یکدیگر ربط داد، فهرست اعلامی برای اصطلاحات فنی تهیه کرد و نیز یادآور نکته‌هایی شد که کمک‌کار فهم این متن در طول ترجمه‌اش بود. بنیاد نویر پاشا در

دانشگاه آکسفورد با کرم خویش موجب پدید آمدن این کتاب شد. نقشه‌های شماره یک تا سه کار استاد آر. اچ. هیوسین و نقشه شماره چهار هم کار جیمز هاوارد جانستون است.

رابرت دبلیو. تامسون، جیمز هاوارد جانستون

دانشگاه آکسفورد

سپتامبر ۱۹۹۸ [شهریور ۱۳۷۷]

مقدمه

۱. سابقه تاریخی

کتاب تاریخ منسوب به سبتوس به جمع خیلی اندک گاهشماری‌هایی تعلق دارد که در سده هفتم میلادی در عالم مسیحیت تألیف شده است. این کتاب مقارن آخرین سال‌های نخستین مرحله از فتوحات مسلمانان به رشته تحریر درآمده و آن زمانی بوده که پیشرفت‌های سهمگین عرب‌ها^(۱) موقتاً با وقفه روبه‌رو شده و بر همان اساس، امیدهایی در دل مسیحیان شکوفیده بود تا از خواب گران برخیزند و ای بسا که دیگر زمانه پیروزی‌های مسلمانان به سر آمده باشد.

سبتوس بر خود گرفت که رخدادهایی را ثبت کند که به بروز این فاجعه‌ها، شکست‌های مسیحیان از مسلمانان، انجامیده بود. او طی یکی از بخش‌های کتاب به آخر سده پنجم رجعت کرده تا دستمایه کارش را به اثر تازار پارپتسی،^(۲) سلف بلافصلش در تاریخ، پیوند زند. عنوانی که او برای کتاب خود در سر داشت به دوره پادشاهی خسرو دوم، شاهنشاه ساسانی (۵۹۰-۶۲۸)، مربوط می‌شد و چنین بود: «داستان پادشاهی زیانبار و تباہ خسرو لعین». او در کتاب خود خسرو دوم را دزد بالفطره‌ای وصف می‌کند که آریاییان را بر دنیا مستولی کرد، و «خاک میهن را سرتاسر به آتش کشید، از دریا تا به خشکی را دچار آشوب، و زمین را سرتاسر نابود کرد».

اما موضوعی که سبتوس برای کارش برگزید ساده نبود. او کارش را در حدود آن وقایعی که در عسرو حرج‌های روزگاران بر ارمنی‌ها رفته و گذشته بود متوقف نکرد و بلکه تحولات مهمی را نیز مد نظر می‌داشت که در روزگار خودش در تاریخ داخلی مملکتش و نیز در روابط مابین دو همسایه بزرگ ارمنستان رخ داده بود. از آن دو همسایه،

یکی امپراتوری ایران بود که از دمدمه‌های سده سوم میلادی با طلوع شاهنشاهی ساسانیان دوباره سر برآورده بود، و دیگری امپراتوری روم خاوری بود. او در ضمن روایت کتابش محرز می‌گرداند که تاریخ را به عوض آن‌که از جانب رومی‌ها بنگرد ایرانی می‌بیند. گزارش مفصلی که درباره جنگ، دیپلماسی و سیاست در اوج کار تاریخی خویش داده همانا بر دوره پراوازه پادشاهی بازپسین شاهنشاه ساسانی استوار است. در ضمن همین گزارش است که ارمنستان یکی از توابع دنیای ایرانی نموده می‌شود و در عرصه آن دنیای پهناور است که اشراف ارمنی امکان عرض اندام و کسب تشخص پیدا می‌کنند.

کار سبئوس در جاهایی از تاریخ که وی وارد نقل افول ناگهانی امپراتوری ساسانی و اضمحلال نظم مألوف دنیا در سال‌های میان ۶۳۵ تا ۶۵۲ می‌شود، در معرض بیشترین ایراد و انتقاد قرار می‌گیرد. بیان این رخدادها تلخ در گزارش او به سه مرحله قسمت شده است که ارمنستان از جانب هر یک از آن قسمت‌ها در معرض تهدیدی از لون دیگر قرار می‌گیرد: نخست دوره همکاری‌های صمیمانه قدرت‌های بزرگ در دهه ۵۹۰ بود که در نتیجه آن اشرافیت ارمنستان بیشتر از هر دوره متحمل درد و رنج، و ناچار از تأمین عده زیاد جنگجویانی شد تا برای نبرد به آوردگاه‌های دوردست اعزام شوند؛ و باز از آن پس بود که خاک ارمنستان آوردگاه اصلی جنگ در نخستین و بازپسین مرحله از نبردهایی شد که بین امپراتوری‌های رقیب برپا بود (۶۰۳-۶۳۰)؛ و سرانجام، ارمنستان از حدود سال ۶۴۰ با آثار ناشی از گسترش اسلام روبه‌رو شد و از آن پس نیز همواره می‌بایست در بیم و هراس از قدرت سپاهیان دستگاه خلافت باشد که عدد ایشان از شماره بیرون بود.

پیش از آن‌که گزارشی اجمالی از سه مرحله نهایی در تاریخ خاور نزدیک باستان به روایت سبئوس به دست دهیم، هر دو جنبه از موضوع اصلی کار سبئوس را محتاج پاره‌ای توضیح و تعریف می‌بینیم. ارمنستان می‌بایست در عرصه خاور نزدیک بزرگ تجسم شود و استحکام پیوندهای آن با ایران هم بررسی شود. سپس نیز لازم می‌آید تا نظم دنیای باستان، دو قطب امپراتوری رقیب در آن دنیا (ایران و روم)، و نیز محدودیت‌هایی به حساب آورده شود که در مدت سده‌های پنجم و ششم میلادی دامنگیر مملکت ارمنستان بود.

(یکم) ارمنستان در دوره پسین از عهد باستان

ارمنستان در روزگار باستان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بخش از سرزمین‌هایی بود که ماورای

قفقاز^۱ را تشکیل می‌داد. ارمنی‌ها سرزمینی داشتند با رشته‌کوه‌های درهم‌بافته، جریان‌هایی از گدازه‌های آتشفشانی، و دشت‌های حاصلخیز آبرفتی؛ و از حیث قدرت نیز در قیاس با همسایه شمالی خود ایبرایی‌ها^(۳) و مردمان ناهمگن قفقاز به مراتب نیرومندتر بودند و توانسته بودند اهالی آلبانیا^(۴) را نیز به جانب خاور برانند تا در مدار و منظومه فرهنگی خودشان قرار گیرند. اما سرزمین‌های ماورای قفقاز کلاً جایی نبوده، و هنوز هم نیست، که سر به سر از دنیای پیرامونش متمایز باشد. این سرزمین‌ها طبعاً حکم گذرگاه عظیمی را دارد که دو کانون قدرت کوهستانی خاور نزدیک را، عبارت از ایران بزرگ و آناتولی کوچک، به هم می‌پیوندد. از بین این دو دنیای همجوار، دنیای واقع در جانب خاوری یعنی ایران بود که راحت از پس اعمال قدرت بر ارمنستان برمی‌آمد. ارمنستان و نیز بقیه سرزمین‌های ماورای قفقاز، در عهد باستان، نقش دنباله پهنآوری را در شمال غربی ایران برای امپراتوری‌های هخامنشی، پارت‌ها و ساسانیان می‌داشت که هر سه از پی یکدیگر بر فلات ایران حکم راندند. برای هر یک از آن امپراتوری‌ها ضرورت داشت که برای حفظ و دوام امنیتشان قفقاز و سرزمین‌های ماورای آن را زیر نظر داشته باشند و همان واقعیت محض جغرافیایی که این ضرورت را القا می‌کرد آن را امکان‌پذیر هم می‌ساخت. از خاک ایران راحت می‌توان به استپ واقع در کرانه دریای کاسپین^(۵) راه یافت و باز از راه همین استپ و از طریق دره‌های وسیع رودخانه‌های کور^(۶) و ارس^(۷) که گرداگرد گوشه جنوب خاور ارمنستان (قره‌باغ کنونی) را در بر دارد و به حوضه‌های آبریز دوردست واقع در غرب می‌رسد، می‌توان بدون برخورد با مانعی تا دورترین صفحات ماورای قفقاز رسید. امپراتوری روم در روزهای اوج شکوفایی خود هم نتوانست به ماورای آن حوضه‌های آبریز قدم بگذارد و در سال ۳۸۷ م ناگزیر شد به توافقی با ایران ساسانی تن دردهد که به موجب آن ربیعی از خاک ارمنستان را در تصرف می‌گرفت. ایرانیان در طول سده‌های متمادی در ارمنستان تأثیر گذاشته‌اند. حتی در دوره پسین از عهد باستان هم که منابع بومی ارمنی نخستین گزارش‌ها را درباره سازمان زندگی و

۱. Transcaucasia، ماورای قفقاز واژه مناسب و ضمناً جدیدی برای دلالت بر دنیای رازآلودی است که در سرزمین‌های ماورای قفقاز واقع است و در روزگار باستان مرکب بوده است از ابنخازیا، لازیکا، سوانیا، ایبریا، آلبانیا و ارمنستان [ارمنیتیا-م]. دلیل کاربرد این واژه آن است که مردمان ساکن نواحی شمالی بیش از ساکنان استپ‌ها، که ماوای تشکیل قدرت‌های سرسخت بادیه‌نشین بود، از عهده اعراب ساکنان نواحی ماورای کوهستان‌های قفقاز برمی‌آمدند.

فرهنگ ارمنستان آن دوره به دست داده‌اند، باز هم غلبه ایرانی‌ها مشهود است. ناخارارها،^۸ اشراف ارمنی، که ارکان حیات سیاسی ارمنستان را شکل می‌دادند، همانا اعیان و اشراف ایرانی‌ای بودند که ذکری از اصل و نسب آنان به میان نمی‌آمد. حاصل بود و باش آنان تکوین نظمی اجتماعی بود که رده‌بندی دقیقی داشت و آن‌ها خود عامل وجود هر مرتبه و پایگاه در نظام اشرافیتی بودند که در پیرامون شاهنشاهی ساسانی به منصف ظهور رسیده بود. آنان فرهنگی درباری داشتند که با فرهنگ دربار شاهنشاهان ایران بسیار متفاوت بود، اما عیناً همان کالبد را داشت. مناسبت‌های مهم اجتماعی هر دو یکی، و تابع آداب و رسوم واحد بود. شکارهای جمعی برپا داشته می‌شد تا مهارت‌های رزمی را تقویت کند و دوام بخشد. این از چیزهایی بود که خاندان‌های اشرافی برای حفظ مقام و موقع خود به کار می‌بستند. این خاندان‌های بزرگ یا کوچک اشراف ضیافت‌های بزرگی برپا می‌کردند تا بدان وسیله شوکت و جایگاه خویش را بنمایانند و پیوندهای خود را با دوستان و دوستان خود تجدید و تقویت کنند. خنیاگران در این ضیافت‌ها یا در دیگر مناسبت‌ها با نقل حکایت‌هایی از دلیری‌ها در نبردها، و شرح و نقل دسیسه‌های پردامنه که تا مدت‌های مدید ادامه می‌داشته، افتخارات گذشته خاندان‌ها را به یادها بازمی‌آوردند؛ تا چندان که در نتیجه آن، شجاعت مخاطب را ولو اگر فرد خرفتی هم بود، برمی‌انگیخت.

در سده‌های چهارم و پنجم میلادی، به موازات آن‌که دین مسیح در ارمنستان نضج می‌گرفت، جریان دیگری در میان مردم آن سرزمین برپا شد که جهتی عکس آن داشت. پیوندهای تازه دینی با سوریه و آناتولی^(۹) برقرار شد و این هر دو سرزمین‌هایی بودند که می‌باید در آینده دورتر جای دیرین تعلقات به فرهنگ و آیین‌های ایرانی را بگیرند. اختلاف نهفته در بطن دین جدید، که آرام‌آرام از جانب باختر وارد ارمنستان می‌شد، اما طبیعتاً به جانب خاورزمین سیر می‌کرد، از میانه‌های سده پنجم، منشأ بروز اضطراب‌های ملموسی شد. در این میان، موقع ایران همچنان محکم بود. از دوره‌ای هم که ساسانیان مبادرت به سرکوب مسیحیان کردند و پایبندی به اصول دین زرتشتی را شرط پیشرفت اجتماعی شمردند، سران و بزرگانی که در کار مقاومت مسلحانه دخیل بودند دیگر نتوانستند از کشش و جاذبه ایران روی برتابند. دیگر امکان نداشت که بتوان جایی در بیرون از قلمرو امپراتوری ایران برای کسی قائل به وجود سیاسی یا فردی شد. هنوز بایستی یک سده دیگر می‌گذشت و سه نبرد بزرگ دیگر بین دو قدرت مسیحی و

زرتشتی درمی‌گرفت تا رومیان بتوانند جای پای محکمی در ارمنستان به دست آورند که با آنان دین و آیین واحد داشت.

در ارمنستان فرهنگ عرفی ایرانی و آداب و رسوم اشراف ایرانی تأثیرات مهمی برجا گذاشته بود، اما دنیای پندارها و رفتارهای ناخارها دنیای دیگری بود، سوا و رها از آن تأثیرات. ناخارها وارثان فرهنگ بومی متمایزی بودند، پنهان در پشت سد زبان (که البته نفوذناپذیر نبود، اما باری سد بود)، و در طبیعتی می‌زیستند سخت محصور، که همهٔ بخش‌های آن از برف و سرمای شدید زمستانی سالانه سهمی می‌برد، و با این اوصاف موجوداتی سخت استثنایی بودند. در صدر همهٔ آنان گاوارها قرار داشتند که شمار ایشان حدود دویست نفر بود. اشرافیت محلی با شاخ و برگ‌های خود تابع آداب و رسوم موروثی بود که مطابق آن مثلاً وراثت و مالکیت در میان فرزندان انان محلی از اعراب نداشت، و شخص جایگاه خویش را در چارچوب دوام رفتارهای بومی یا آداب و رسوم محلی می‌دید که جملگی در چارچوب اوامر و نواهی خودش شکل می‌گرفت و ضمن آن‌که با ارزش‌های اشرافیت سنتی پیوند و وابستگی داشت، بر سر منزلت و قدرت با ناخارهای ولایت‌های همجوار (عمدتاً در قالب عدهٔ اتباع و ثروت مادی) نیز چشم و همچشمی می‌کرد. ارمنستان در دورهٔ پسین عهد باستان سرزمینی بود که در آن نظام کار و روزگار خان‌های محلی رونق بسزا یافته بود و این به مدت متجاوز از نیم هزاره پیش از زمانی بود که این نظام در اروپای شمال باختری ریشه بدواند. رواج القاب و پیدایش دژها که کانون قدرت ناخارها شمرده می‌شد از نشانه‌های وجود و دوام آن نظام بود. طبعاً برخی از این خاندان‌های نامدار اشراف محلی اعتبار و قدرتی بیش از بقیه به هم می‌رساندند، اما حتی معظم‌ترین خاندان‌ها هم — که در روزگار سبئوس خاندان مامیکونیان^(۱۰) بود — نمی‌توانست بیش از تأثیرات مختصری بر بخش متوسط ناخارها بگذارد که بخش کوچک‌تری هم بود، یا مثلاً آنان را به سمت و سوی سوق دهد. نظام اجتماعی اشرافیت در ارمنستان، به حکم طبیعت خویش، در برابر قدرت، داخلی باشد یا خارجی، مقاومت نشان می‌داد و در طول دورهٔ پسین از عهد باستان و برههٔ آغازین قرون وسطی سخت مصمم و باز در عین حال منعطف می‌نمود.

(دوم) روابط بین قدرت‌های بزرگ

پیمانی که در سال ۳۸۷ م بین ایران و روم بسته شد و حاصل آن تجزیهٔ ارمنستان بود

سرآغاز یک سده همزیستی مسالمت‌آمیز بود. در آن میان، آتش جنگ فقط در دو نوبت زبانه کشید و در هر دو نوبت هم سریع و راحت خاموش شد. با نگاهی به تناقض ذاتی دو دین رایج در سرزمین‌های هر یک از دو قدرت، مشی و مرام متغایر هر یک، و نیز مرزهای جعلی و ناپایداری که استان‌های ثروتمند دو کشور را در میانرودان از هم جدا می‌کرد اذعان خواهیم کرد که این دوره همزیستی رخداد بس نادری بود. در جنگ‌های تمام‌عیاری که به تناوب در طول یک و نیم سده سابق بر آن رخ داده بود این نکته به اثبات رسیده بود که هر دو قدرت از نظر برخورداری از منابع همتراند؛ و نیز به مرور زمان معلوم شده بود که با تشدید رقابت نظامی که به موازات آن بر عدد دژها در دو سوی مرزهای میانرودان، عرصه اصلی جنگ، افزوده می‌شد، جنگ با بهای گزافی که دارد امتیازات هرچه کمتری نصیب طرفین می‌کند. اما آنچه در دنیای استپ می‌گذشت آثار معکوس بر تحصیل این امتیازات می‌گذاشت. یورش ناگهانی بیپانگردان آلتایی^(۱۱) به صفحات باختری اوراسیا، در میانه سده چهارم، موجب شد که سپاهیان عظیمی برای دفاع از مرزها و سرحدات شمالی این هر دو قدرت به میدان کشیده شوند - خثونی‌ها^(۱۲) از دهه ۳۵۰ م از سرحدات شمال خاوری امپراتوری ساسانی (خراسان سده‌های میانه) گذشتند، و هون‌ها^(۱۳) از دهه ۳۷۰ م خاک اوکرائین را درنوردیدند و از طریق آن سرزمین الگوهای دیرین مشتری-مدیریت را در اروپای خاوری به هیچ انگاشتند و بدین ترتیب دیری برنیامد که به هر دو نیمه امپراتوری یورش آوردند. تردید نمی‌توان داشت که پدیدار شدن خطر از جانب شمال، صاحبان مناصب و فرمانروایان را در هر دو امپراتوری متوجه نفع مشترکی کرد که در استان‌های سامان‌یافته و متمدن جنوبی داشتند و آن مایه از دلگرمی را به ایشان بخشید که مدت‌ها پس از توافق سال ۳۸۷ نیز همچنان بدان پایبند بمانند.

اما چرا روابط بین دو امپراتوری در سال‌های پایانی سده پنجم به کدورت گرایید؟ گویی اقتضای رعایت مصالح داخلی، دو طرف را در مسیرهای متفاوتی قرار داد. اما برعکس، وقتی گروه بزرگی از مسیحیان، که توقعی بیش از مراعات احوال خود هم نمی‌داشتند، در کنار جامعه عظیم یهودیان بابل در میانرودان سفلی استقرار یافتند و از بیشتر پادشاهان ایشان هم قول ملاطفت و مساعدت دریافت کرده بودند، کینه و نثار دیرین بین ثنویت زرتشتی و توحید مسیحی از میان برخاست. بابه‌پای همان احوال، بنیادهای اجتماعی و اقتصادی هر دو طرف هم به تدریج شباهت‌هایی به همدیگر پیدا

می‌کرد: شهرنشینی در مرکز سرزمین‌های فلات ایران که تحت فرمانروایی امپراتوری ساسانی بود شتاب گرفت، و باعث شد بزرگان آن مناطق جایگاه شایسته‌ای در جوار اشرافی به هم بزنند که از دیرباز دایر مدار دربار بودند؛ و طبقه حکمران تازه‌ای مرکب از قدرتمندان درباری پا به عرصه گذاشتند که در برخی نقاط مدیترانه شرقی بندوبست‌هایی با عناصر زمیندار داشتند و این عناصر واسطه‌های قدرت پادشاهی و شهرهای امپراتوری روم خاوری بودند. عامل مهم بی‌ثباتی را هم باید در جمع همان بیگانگان و در دنیای بیابانگردان استپ‌های اوراسیا جست، که وجود آنان باعث و بانی برقراری دوره طولانی مناسبات حسنه بود. اما در سال ۴۸۴ بلیه خوفناکی در آسیای مرکزی رخ نمود - نیروی زمینی ساسانیان از هیاطله شکست خورد، پیروز، شاهنشاه ساسانی و فرمانده میدان نبرد، کشته شد، و متعاقب آن روزگار خفت‌بار خراجگزاری به هیاطله فرارسید و بحران شدید و مدیدی در داخل بر امپراتوری ساسانی مستولی گشت. در مدت سال‌های سلطنت قباد یکم (۴۸۸-۵۳۱م)^(۱۴) باورها و نظم اجتماعی مألوف متزلزل گردید. قباد البته هوشیاری سیاسی قابل‌ی بروز داد. او در ابتدا پادشاهی خود را از کف داد و سپس آن را باز به چنگ آورد و با توسل به ابزار معمول هر رژیم خودکامه، ماجراجویی خارجی آفرید که به موجب آن گروه‌های ذی‌نفوذ را که دستخوش تفرقه بودند منسجم ساخت و آنان را به مسیر دیگری سوق داد که مطلوب وی می‌بود و بدان وسیله موقع و اعتبار فرمانروایی خویش را تضمین کرد.

با وصف این، بروز رخدادی باعث شد تا روابط حسنه بین امپراتوری‌های ساسانی و روم خاوری نقش بر آب شود. قباد در پاییز سال ۵۰۲ با سپاهی عظیم و به‌ناگاه از جانب بخش رومی ارمنستان به امپراتوری روم تاخت و در پی آن از طریق کوهستان توروس^(۱۵) به جانب شمال میانرودان کشید و در آن وادی، آمِد^(۱۶) بزرگ‌ترین شهر مرزی روم را فروگرفت. رومی‌ها دست به ضدحمله زدند و با استفاده از گسترده‌ترین سپاه‌یانی که تا بدان روز به عرصه یک نبرد وارد کرده بودند توانستند ایرانیان را در سال ۵۰۵ وادار به استرداد آمِد و در پی آن در سال ۵۰۶ ناچار از تن دادن به پیمان آتش‌بس کنند. بار دیگر موازنه‌ای در مناسبات میان دو امپراتوری برقرار گردید، اما حسن‌نیتی برای حفظ آن در کار نبود.

جنگی که در سال‌های ۵۰۲ تا ۵۰۵ م درگرفت نخستین جنگ از پنج جنگی بود که هر یک از نظر دامنه و عده کسانی که در آن شرکت جستند، از جنگ پیش از خود بزرگ‌تر

بود، جنگ‌هایی که به تقویت پیوسته سیادت آنان بر خاور نزدیک در سده ششم و اوایل سده هفتم منجر شد. پس از جنگی که رومیان در مقام تلافی برپا کرده بودند (۵۲۷-۵۳۲ م) صلح ناپایداری برقرار گردید که موجب وقفه‌ای طولانی در جنگ شد و رومی‌ها از همین وقفه بهره جستند تا موقع دیپلماتیک خود را در جوانب شمالی و جنوبی آوردگاه تقویت کنند و به تحکیم مواضع دفاعی خود در جنوب غربی ارمنستان پردازند. چنین شد که اوضاع سیاسی در دشت‌ها عامل اصلی تعیین کم و کیف مناسبات بین دو امپراتوری گردید: سال ۵۴۰ که قدرت هیاطله از میان رفت، خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م) (۱۷) به طور حتم عرصه را به روی خود باز دید تا در همان سال به رومی‌ها حمله سختی بکند و نایره سومین جنگ را برافروزد که بیشتر از جنگ‌های پیشین به درازا کشید و بیشینه سال‌های دو دهه را به خود اختصاص داد؛ اما همین که ترک‌ها در طول سال‌های دهه ۵۵۰ مبادرت به تأسیس امپراتوری‌ای کردند که در سرتاسر خاک آسیای مرکزی دامن گسترد، خسرو ناچار از اعطای امتیازهای دیپلماتیک قابلی شد تا ضامن برقراری صلح پایداری در جانب غرب باشد و در پناه فرصت حاصل از آن بتواند سومین جنگ را با عهدنامه صلح سال ۵۶۱ رسماً به پایان برساند. سرانجام هم ابتکار دیپلماتیک ترک‌ها و اتحاد آنان با رومی‌ها علیه ایران بود که به یوستینوس دوم (۵۶۵-۵۷۸ م) دل و جرثقی بخشید تا در سال ۵۷۲ وارد جنگ شود و چهارمین دور جنگ را برپا کند که هم طولانی و هم پر دامنه بود (از سال ۵۷۲ تا ۵۹۱ م). پیامدهای این جنگ هم البته مهم بود. چراکه یوستینوس با حمله‌ای که دوشادوش مهاجمان بی‌شمار بیابانگرد شمالی به ایران کرد چشم خود را بر روی تنها نقطه محکمی بست که دو امپراتوری را به هم می‌پیوست، و به علاوه ورود به جنگ هم، از همان آغاز، کاری سخت خطا و به عبارتی فاجعه بود.

عوامل دیگری هم در کار آمده بود تا پیوند دو امپراتوری را بگسلد. در اواخر سده پنجم، آیین مسیحیت و جوه قرابت و رفاقت قدیم ارمنستان با ایران را می‌فرسود (و خشونت‌هایی که در سال‌های میانه سده پنجم از جانب ایرانیان به ضدیت با مسیحیان سر می‌زد هم مزید بر علت می‌شد). چنین بود که خطر ملموسی در بین بود، دم‌افزون، عبارت از این‌که رومی‌ها سرزمین‌های مسیحی‌نشین ماورای قفقاز را به درون قلمرو

تحت نفوذ خویش بکشند و ایران از این طریق در پشت خطوط حمله تک و تنها بماند.^۱ اما به مسافت بسیار دور از این خطه، در عربستان، کفه قدرت ایرانیان سخت سنگین بود. آنان اتحاد گسترده و مؤثری با عرب‌های بادیه‌نشین سامان داده بودند که اساساً مدت‌های مدید بر دوش قبیله خراجگزار لخم بنی‌نضیر^(۱۸) استوار بود. این قبیله در حیره،^(۱۹) واقع در حاشیه‌های پایین دست میانرودان، مستقر می‌بود. اما در آغاز سده ششم، قبیله بنی‌لخم بر باقی خراجگزاران عرب چیرگی یافته بود که جملگی حائل مرزهای روم بودند و هم سوریه و هم فلسطین را از طریق دشت‌ها در معرض حمله‌های خویش قرار داده بودند. این خطر نظامی چیزی بود که هم ساسانیان را در شمال تهدید می‌کرد و هم رومیان را در جنوب، اما هیچ‌یک از این دو ناحیه حفاظ‌های طبیعی نداشت که دفاعی در برابر مهاجمان به حساب آید: رشته دژها و استحکامات محافظ سوریه و فلسطین که در پایان سده سوم به قصد حفاظت و دفاع در امتداد دشت‌ها احداث شده بود، اکنون دیگر به استحکام گذشته نبود و نمی‌توانست در برابر حمله‌های شدید تاب آورد؛ و در ارمنستان هم کمبود استحکامات و مدافعانی معلوم بود که وجود ایشان از رخنه‌پذیری نواحی مرزی بکاهد و در مواقع حمله بتواند نقش بازدارنده ایفا کند.

از سویی، همین که طرفین دریافتند یک جناح از میدان نبرد دستخوش فتور شده و غلبه بر حریف از جناح دیگر محتمل است، روابط فی‌مابین به منتهای درجه متزلزل شد. هر یک از دو طرف بر آن شد که امتیازی از طرف مقابل بگیرد یا امتیازات دیگری از چنگ او به در آورد و به این ترتیب چیزی شبیه به بازی بزرگی در امتداد مرزهای مشترک برپا گردید. نتیجه همه کشش‌ها و کوشش‌های طرفین آن شد که ایرانی‌ها در دهه ۵۴۰ یک‌چند لاذقیه را متصرف شدند (و با این کار آنان کنستانتینوپول^(۲۰)) از طریق دریا در معرض خطر قرار گرفت) و رومی‌ها هم توانستند در دهه ۵۵۰ به کمک عرب‌های غسانی که آنان را اخیراً خراجگزار خود کرده بودند مختصر تسلطی بر دشت شمالی به هم بزنند. با این همه، موقع جغرافیایی سیاسی (ژئوپلیتیک) در آغاز سده ششم همان موقع آغاز سده چهارم و پیش از وقوع جنگ ماقبل آخر ایران و روم بود. اما کلیت اوضاع روم به وخامت می‌رفت؛ کوچک‌ترین مصداقش همان که هر دو جامعه بیش از پیش نظامی

۱. وقوع دو رخداد در سال‌های دهه ۵۲۰ این خطر را ثابت کرد: تراث (Tzath)، شاه جدید لازیکا، در سال ۵۲۱ یا ۵۲۲ به کنستانتینوپول آمد تا تمعید داده شود و خلعت بگیرد؛ و گرگین، شاه ایبریا، حدود سال ۵۲۵ تغییر رأی داد و با رومیان بیعت کرد.

شدند و آن نتیجه برنامه‌های اصلاحاتی بود که دو فرمانروای جوان و رقیب، خسرو اول و یوستی‌نیانوس اول، در دهه ۵۳۰ اجرا کردند و هدف از اجرای هر دو برنامه هم افزودن بر درآمدهای مالیاتی بود.

(سوم) پایان سده ششم

نخستین رخداد مهمی که سبئوس از دوره گذشته متأخر ثبت کرده آن است که شورشیان ارمنی در فوریه ۵۷۲ م فرماندار نظامی (مرزبان) ارمنستان ایران را به قتل رساندند و این سبب شد که چهارمین جنگ ایران و روم در همان سده درگیرد. سبئوس پس از آن گزارشی از وقایع سرتاسر نبرد می‌دهد و به اختصار متذکر چند تحول می‌شود که در ارمنستان به وقوع پیوسته و در خاتمه نخستین پاره مهم از این گزارش، از آشفتگی سیاسی در امپراتوری ساسانیان (۵۸۹-۵۹۱ م) سخنی به میان می‌آورد و اظهار می‌دارد که آثار و نتایج همان آشفتگی باعث شد تا جنگ به پایان آید. او از این جا به بعد یادداشت‌های تاریخی زیادی عرضه می‌دارد که بیشتر به نقل کامیابی‌های ارمنی‌ها، سپاهیان ارمنی و ناخارهای سرآمد ارمنی در طول دو دهه و نیم پس از آن اختصاص دارد و طی آن گریز مفصلی هم به تاریخ داخلی ساسانیان می‌زند. اما چون این بخش سخت درهم‌ریخته است و در برخی جاها حتی فهم آن دشوار می‌شود، لازم است تا در این جا اجمالی از تاریخ آن دوره آورده شود.

در صفحه‌های قبل اهم دلایلی را برشمردیم که منجر به بروز اختلال در روابط قدرت‌های بزرگ در طول سده ششم گردید. گام‌های دیپلماتیک که در سال‌های ۵۶۸ یا ۵۶۹ م برداشتند عامل اصلی در بروز چهارمین جنگ بود. اما بسیاری زخدهای دیگر هم مقارن همان دوره در جریان بود که بازی بزرگ را به اوج خود رساند. یوستینوس دوم از طرق محرمانه تماس‌هایی با ناراضیان ارمنستان ایران برقرار کرده بود. عهد و پیمان قدیم آنان با ایران در این برهه به اندازه‌ای نخ نما شده بود که هر آن احتمال می‌رفت سرتاسر آن سرزمین علیه سلطه ساسانیان به پا خیزد. اما با وصف همه این‌ها، خسرو اول انوشه‌روان (دارنده روان جاوید)، گو آن‌که سالخورده بود، بر رقیب برتری داشت. او توانسته بود در جنوب، با ضدحمله‌ای دیپلماتیک، نواحی جنوبی عربستان را در سال ۵۷۰ یا ۵۷۱ به زیر سلطه بکشد و با فرارسیدن تابستان ۵۷۳، عرب‌های غسانی را که مهم‌ترین خراجگزار روم بودند مطیع خود گرداند. در شمال خاوری هم، با اعمال

سیاست‌هایی که چند و چون آن معلوم نشده، ترک‌ها را نابود کرده یا جلو حمله‌های ایشان را گرفته بود (نشانی در دست نیست که ثابت کند این امر درست مقارن سال ۵۷۳ به وقوع پیوسته است). اما با آن‌که ارمنستان ایران در سال ۵۷۲ با کمک رومی‌ها علیه ساسانیان شورید و به کام خود هم رسید و شهر دوین (۲۱) پایتخت آن مملکت را متصرف شد، اساس و بنیاد شورش در هم شکست. سپاه خسرو در سال ۵۷۳ به جانب رود فرات (۲۲) رو نهاد (غسانیان از میان برداشته شدند) و در حوالی «نصیبین غافلگیرانه بر سپاه روم فرود آمد و از طرف دیگر، مقارن با آن اوضاع و احوال، لخمیان هم که عرب‌های خراجگزار ایران بودند به اعماق خاک سوریه تاختند. پیروزی محتوم ایرانیان در این نبرد موجب شد که سپاه ایران طی سال‌های بعد ابتدا سلطه خود را بر ارمنستان ایران محکم کند (این مقصود تا پایان سال ۵۷۷ برآمد) و در وهله بعد سرزمین‌های جنوبی کوه‌های توروس را هدف هجوم قرار دهد. در سال ۵۷۹ وقفه‌ای در کار جنگ حاصل شد که طی آن چیزی نمانده بود که دیپلماسی بر جای جنگ بنشیند، ولی رومیان خود به سرزمین‌های سفلی میانرودان تاختند و یکجانبه جنگ به پا کردند (۵۸۰-۵۸۱)، اما قوه دفاعی ایران در برابر آن خوش درخشید. پس از آن، جنگ در شمال میانرودان دیگر صورت فرسایشی به خود گرفت.

در طول دهه ۵۸۰ هر دو قدرت متحمل دردهایی از ناحیه همسایگان بیابانگرد خود شدند. آوارها به سمت سفلی دره دانوب به حرکت درآمدند تا بالکان را متصرف شوند و در پی آن از پاییز ۵۸۶ به تراکیه (۲۳) حمله بردند. دامنه آسیب‌هایی که آوارها و همسایگان اسلاو آنان وارد آوردند به اندازه‌ای زیاد بود که لازم آمد سپاهیان مستقر در جبهه خاور هم در سال ۵۸۷ به این جانب فراخوانده شوند. مقارن همان ایام، ساسانیان ناگزیر شدند سپاهیان فراوانی را تحت فرماندهی وهرام [بهرام. -م] چوبین در ناحیه شمال خاوری مستقر سازند تا جلو هجوم‌های ترک‌ها را بگیرند. اینک دیگر در هر دو جانب آوای جنگی طولانی طنین انداخته بود. نخست، سپاهیان رومی مستقر در خاور چون از پاره‌ای دشواری‌های اقتصادی آگاهی یافتند که در سال ۵۸۸ رخ نمود به خشم آمدند و بی سرو صدا سر به شورش، یا تمردی نظامی، برداشتند و خود را به امر دفاع صرف از مواضع خود مشغول داشتند. در پی آن و مقارن آن که وهرام چوبین با فتح و ظفر از خاور بازگشت، بحرانی بزرگ‌تر در امپراتوری ساسانی سر باز کرد. او در اواخر سال ۵۸۹ بر هرمزد، فرزند و جانشین خسرو، شورید که با قبضه شدید قدرت و صرف

هزینه‌های سنگین جنگی، موقع خود را در میان مردم از کف داده بود. سپاه وهرام از راه غیرمستقیم رهسپار تیسفون، پایتخت، بود که طرفداران ساسانیان که زیر بیرق خسرو دوم، اپرویز/پرویز،^(۲۴) گرد هم آمده بودند، هر مزد را برانداختند. خسرو پرویز در ۱۵ فوریه ۵۹۰ بر تخت نشست. اما از جایی که قدر و موقع پدرش را در میان سپاهیان نداشت چندان برنیامد که از سر ناچاری به خاک روم متواری شد تا از رومیان برای بازپس گرفتن تاج و تخت کمک بجوید. رومیان در تابستان ۵۹۰ پس از مذاکرات مفصل و به این شرط حاضر شدند از او پشتیبانی کنند که بخش پهناوری از خاک ایران را در ناحیه ماورای قفقاز به آنان واگذارد. آنان با در دست داشتن این اراضی می‌توانستند بر بخش بیشتر خاک ارمنستان و ایبریا تسلط یابند. سرانجام رومی‌ها به همراهی نیروهای وفادار ایرانی توانستند در سال بعد او را بر تخت سلطنت بنشانند.

طی یک دهه پس از آن موافقت و مرافقتی بین دو قدرت بزرگ درگرفت که سابقه نداشت و یکی از نتایجش آن شد که آزادی عمل قدیم و انحصاری ناخاراها از میان رفت. از آن پس اگر کسی از عرصه قدرت در هر یک از دو امپراتوری کنار زده می‌شد دیگر در هیچ سوی مرزها جایگاهی نداشت. یا اگر شورشی مسلحانه درمی‌گرفت (چنان‌که در سال ۵۹۴ در خاک ایران رخ داد)، سپاهیان طرفین، به اتفاق هم، در پی سرکوب آن برمی‌آمدند. سیاست دو مملکت نیز آهنگ واحد داشت. هر دو امپراتوری به جذب عده هرچه بیشتری از مردان رزمجو به تشکیلات سپاهیان خود می‌کوشیدند. به این ترتیب بنیه و توان سپاهیان هر دو امپراتوری فزونی می‌یافت و قوه ارمنستان، در برابر ایشان، بیش از پیش می‌کاست. دیگر تردیدی نبود که هر دو طرف بر آن‌اند تا نظم اجتماعی قدیم، استوار و محکم ارمنستان را (طرحی که سبئوس آن را به موریس امپراتور نسبت داده است) از میان بردارند. صاحب‌منصبان ایرانی و رومی هر دو به جهت ضدیت با نظم موجود حرکت می‌کردند. عالی‌ترین رتبه‌ها به کسان والاترین خاندان‌ها تعلق می‌گرفت: موشغ مامیکونیان^(۲۵) در سپاه روم و سمبات باگراتونی^(۲۶) در شاهنشاهی ساسانی. و واحدهای کامل سپاهی، هر یک در سرزمین خود، تحت فرمان رهبران قدیم خود، ناخاراها، به خدمت گماشته می‌شدند. عنصر رقابت هم در امر ورود افراد به سلک سپاهیان در کار می‌آمد و این چیزی بود که به سود ارمنی‌ها تمام می‌شد. بدیهی بود که اعطای امتیاز رهبری واحدهای سپاهی به ناخاراها، به‌خصوص خاندان‌های معروف و ریشه‌دار، در هر یک از زاویه‌های اجتماعی کار ساده‌ای نباشد. اما در آن احوال، بودند برخی کسان هم که

می توانستند سپاه محل خدمت خود را انتخاب کنند و این کار را هم می کردند. مثل بعضی از سران خاندان مامیکونیان و نیز تنی چند از ناخاراهای متمرّد بالقوه خطرناک که دست ایشان به دامان قدرت امپراتوری می رسید و به سال ۵۹۴ چنین کردند.

اما رویه ها فرق می کرد. رومی ها بنا به حکم این که بحران در شبه جزیره بالکان به درازا کشیده بود و نیاز فوری به نیروهای بیشتر داشتند آمادگی داشتند تا بیشتر به زور متوسل شوند. آن ها سه روش مجزا را برای استخدام سپاهیان به کار بستند. نخستین آن روشی بود از سر اضطرار که پیش از پایان یافتن جنگ در سرزمین های خاوری شکل گرفت و واکنشی بود به کامیابی آوارها در سال ۵۸۶ که حالا منجر به مقاومت مسلحانه به رهبری سمبات باگراتونی در سال ۵۸۹ شد. دومین روش عبارت بود از بازنگری هایی در سیاست های نظامی و این در پرتو رخداد های سال های ۵۸۹ تا ۵۹۱ ممکن گردید. در نتیجه کار بستن این روش ها، دسته هایی از سپاهیان در ارمنستان تعلیم نظامی می دیدند تا به سپاهیان منظم رومی و واحدهای ارمنی بپیوندند که به منظور ادامه ضد حمله به اسلاوها از نواحی خاوری به شبه جزیره بالکان منتقل شده بودند. این عملیات از سال ۵۹۳ برقرار می بود. آنان در آن جا تحت فرماندهی موشیغ مامیکونیان جنگیدند، تا به روزی در سال ۵۹۸ که شکست سختی از آوارها خوردند و خود موشیغ نیز در آن میان کشته شد. سرانجام دستور هایی برای جبران خسارت های وارده صادر شد مبنی بر آن که سپاه جدیدی تشکیل شود و بدین منظور تعداد سی هزار نفر از سپاهیان تعلیم دیده مورد نظر قرار گرفتند. در آن میان، طبعاً کسی هم نبود که هوای ابراز واکنشی در سر داشته باشد. اما ایرانی ها، برعکس، بیشتر به مشوق ها و انگیزه های مالی این امر توجه داشتند، و این که خدمت در ایران در قیاس با خدمت در جرگه سپاهی در سرزمین نا آشنا و پر خطری چون بالکان، به نسبت دارای جاذبه هایی می نمود. با همه این اوصاف، آن ها هم در یک مورد (در سال ۵۹۴) به مقاومت برخوردند و چندانی بر نیامد که یک واحد کامل سپاهیان ارمنی مستقر در سپاهان را از دست دادند و آن موقعی بود که افراد آن واحد به صورت یکجا به پستام پیوستند که علیه هر مزد سر به شورش برداشته بود.

با این اوصاف، اهالی ارمنستان در مدت ده سالی که از سال ۵۹۱ و جلوس دوباره خسرو بر تخت سلطنت گذشت کوچک ترین اندیشه ای از بابت باختن مختصر استقلال خود نداشتند. رومی ها هم سخت گرفتار مسائل مبرم نظامی در شبه جزیره بالکان و نیز ایتالیا بودند تا راهی بیابند که ناگزیر از کاهش سپاهیان خود در ارمنستان نشوند، و در

همان حال خسرو دوم هم بعد از آن که ارمنی‌ها به عهد و پیمان آیینی و دیرین خود با ایران پشت پا زدند، دیگر نمی‌توانست دوباره قلوب مردمی را که در ارمنستان ایران می‌بودند به سوی ایران متمایل کند. اکنون در میان ایران و روم، کفه قدرت روم سنگین شده بود. شورش‌یانی که در پیرامون پستام، دایبی خسرو، بودند و مدت کوتاهی به سال ۵۹۵ در میدان نبرد به ضدیت با او جنگیده و به کوهستان البرز پس رانده شده بودند اینک سرانجام در سال ۶۰۱ (از سپاهیانی به فرماندهی سمبات باگراتونی) شکست خورده بودند. خسرو در داخل ایران اعتبار قابل‌ی به هم زده بود و اما موقع مورس، حامی و ولی‌نعمت او، زیر تأثیرات آن جنگ بی‌پایان، رو به افول گذاشته بود.

چهارم) بازپسین جنگ بزرگ در عهد باستان

شورشی که در میان سپاهیان مستقر در بالکان درگرفت، به تحقق کودتای نوامبر سال ۶۰۲ علیه مورس سرعت بخشید. مورس به اتفاق همه پسرانش (بجز بزرگ‌ترین آنان، تئودوسیوس، که شایع شد فرار کرده) اعدام شدند. خسرو، که تخت و تاجش را مدیون مورس بود، می‌توانست به خونخواهی امپراتور مقتول به هر ترتیبی که شده در آن زمستان سپاهیانی را بسیج کند. اما افزون بر میلی که وی به حکم طبیعت خویش به کین‌خواهی از متحد و پشتیبان خود داشت، دلایلی حکومتی هم در کار بود که او را سخت ترغیب به نبرد می‌کرد: سرزمین‌هایی که مورس به حکم امتیاز گرفته بود موجب شده بود که از بنیه ایران سخت کاسته شود. این امتیازها فقط عبارت از بخشیدن نیمی از سرزمین‌های ماورای قفقاز ایران نبود؛ بلکه در نتیجه آن بخشش، سرتاسر توروس ارمنستان هم زیر سلطه رومیان قرار گرفته بود و آنان از این طریق بر راه‌های مواصلاتی ارمنستان به میدان‌های نبرد در میانترودان هم مسلط شده بودند. اما اوضاع هم البته مساعد بود: ترک‌ها وارد برهه توجه به احوال درونی خود شده بودند (که تا به سال ۶۱۴ به طول انجامید) و از دیگر سو، دیری نیابید که معلوم شد فرمانروایی فوکاس، امپراتور جدید، کسی که محتمل می‌نمود تمهیدات سپاهیان رومی را بر هم زند، مواجه با مخالفت‌های گسترده است.

جنگ ایران و روم در فاصله سال‌های ۶۰۳ تا ۶۳۰ بازپسین، طولانی‌ترین و خونین‌ترین جنگ بین دو امپراتوری در دوره پسین عهد باستان بود. چون این جنگ هسته و محور اصلی تاریخ سبئوس است و او مبالغه عظیمی دانستنی‌های ارزنده از آن به دست داده که البته در برخی موارد پراکنده است، جا دارد که پاره‌ای توضیحات در اطراف آن

داده شود. خواننده کتاب به کمک آن توضیحات و پانوشته‌های تاریخی مربوط به هر مورد خواهد توانست هر پاره از متن را در جایگاه درست تاریخی آن دریابد.

جنگی که سخن از آن رفت درست سه مرحله داشت. نخستین مرحله از آغاز جنگ در بهار سال ۶۰۳ تا پایان تابستان سال ۶۱۰ و مرحله فرسایشی آن به شمار است. در این مرحله خسرو بی آن‌که نیاز چندانی به توجه به سرحدات شمالی یا شمال خاوری داشته باشد سپاهیان را در غرب گردآورده داشت. اهداف اصلی او یکی تصرف دژ دارا در شمال میانرودان و دیگری تسخیر سرزمین‌های ماورای قفقاز بود که در سال ۵۹۱ مجبور شده بود آن سرزمین‌ها را واگذارد و این اهداف همگی در ظرف سه ساله نخست جنگ محقق شد. پس از آن، در سال ۶۰۶ با گرد آوردن سپاهی گران و با تکیه بر سربازان فراوان، که از نظر عده بسی بیشتر و از حیث آمادگی به مراتب بانگیزه‌تر از سربازان رومی صف‌کشیده در برابر خود بودند، به صورت همزمان از دو جبهه دست به هجوم زد. سال ۶۱۰ که فرارسید، سرزمین‌های بخش رومی ارمنستان و شمال میانرودان سرتاسر به تصرف ایرانیان درآمد. فقط رود فرات، آخرین خط دفاعی رومی‌ها، حائل بین ایرانیان و اراضی داخلی آناتولی از جانب شمال و نیز ایالت‌های ثروتمند سوریه و فلسطین از جانب جنوب بود.

تقسیمات سیاسی درونی امپراتوری روم خاوری نیز از علل و اسباب نخست کامیابی ایرانی‌ها در سال‌های ۶۰۳ و ۶۰۴ بود - چراکه فرمانده کل سپاه روم در خاور نزدیک، با همدستی ایرانی‌ها، بر فوکاس، امپراتور جدید، در مرکز فرمانروایی شوریده بود و به این ترتیب امیدی به رها شدن پادگان شهر دارا از محاصره تا آینده معلوم، در بین نبود. زد و خورد های داخلی که بار دیگر، با شدت بسی بیشتر، در سال ۶۱۰ درگرفت قوه دفاعی امپراتوری روم را تا سرحد نابودی تنزل داد. دو سال پیش از آن، هراکلیوس اکبر، حکمران شمال آفریقا، سر به طغیان برداشته بود تا فوکاس را سرنگون کند که موریس را به قتل آورده و خود بر جایش نشسته بود. سرعت سیر این طغیان پیوسته افزایش می‌یافت تا آن‌که مصر پیروز شد و پیامد گسترده تبلیغات ضد امپراتوری به درون سوریه و فلسطین کشیده شد. پیامد این رویداد حمله دریایی به کنستانتینوپول بود که با مقاومت چندانی روبه‌رو نشد و فرمانده حمله، هراکلیوس اصغر، در ماه اکتبر سال ۶۱۰ بر تخت امپراتوری نشست. ایرانی‌ها در پناه این رخداد های تند و نفسگیر از رود فرات گذشتند، شمال سوریه را متقاد ساختند و با عبور از انطاکیه^(۷۷) به دریای مدیترانه

رسیدند. سالی پس از آن هم توانستند خود را تا اعماق آناتولی برسانند و قیصریه کاپادوکیا^(۲۸) را متصرف شوند. این نبردها سرآغاز مرحله دوم جنگ (۶۱۰-۶۲۱) بود، مرحله‌ای که متعاقب کامیابی‌های ایرانی‌ها در سرکوب حمله تازه ترکان آسیای مرکزی، در آخر سال ۶۱۵، به وقوع پیوست و طی آن سرعت پیشروی ایرانی‌ها به مراتب بیشتر شد.

اینک امپراتوری روم دوپاره شده بود. دست و بال فرماندهی عالی سپاهیان روم برای این‌که سربازان خود را از آناتولی به ولایت‌های واقع در جنوب مواضع ایرانی‌ها در شمال سوریه انتقال دهد سخت بسته بود و برای حصول این مقصود ناچار بود به راه‌های دریایی متوسل شود. ایرانی‌ها نقاط راهبردی را در تصرف داشتند و می‌توانستند هرگاه اراده کنند به هر یک از دو پاره امپراتوری ضربتی وارد آورند. این وضع ناگوار تا دبری برقرار ماند و چون هراکلیوس به سال ۶۱۳ در انطاکیه دست به ضدحمله زد هم ناکام ماند و مجبور شد به آناتولی عقب بنشیند. ایرانی‌ها با دقت کامل مواضع خود را نگه می‌داشتند. نخستین کار آنان پیشروی به سمت جنوب سوریه بود. (دمشق در سال ۶۱۳ سقوط کرد). وقتی ایرانی‌ها به مرزهای شمالی فلسطین رسیدند قیصریه را پایگاه و مرکز پیشروی‌های خویش قرار دادند. در سال ۶۱۴ خاور نزدیک همچنان در کانون نظر ایرانی‌ها واقع بود تا در آن سال به اورشلیم نیز حمله بردند و آن‌جا را متصرف شدند. طی سال‌های بعد از آن، چشمان پاره آسیای امپراتوری روم همچنان نگران اورشلیم مانده بود؛ چندان‌که آنان را سرگشته می‌داشت و نمی‌توانستند حرکت‌های بعدی ایرانیان را پیش بینند. در سال ۶۱۵ گروهی از سپاهیان اعزامی توانستند از آناتولی بگذرند و خود را به بوسفور برسانند. در سال ۶۱۶ ایرانی‌ها، به‌انبوه، دست به حمله‌هایی زدند و نیز در پرتو هوشیاری فوق‌العاده آنان در استفاده درست از افراد و گروه‌های تابع مذاهب جوراجور ممکن گشت که برخی حتی مخالف همدیگر بودند و با این ترتیب سرتاسر فلسطین به زیر تسلط مستقیم ایرانی‌ها درآمد. حمله‌ای هم که در سال ۶۱۷ از دو جبهه به آناتولی کردند حمله سخت و کوبنده‌ای بود؛ اما گویا برای انحراف توجهات از حمله نهایی آنان به مصر صورت گرفت. سال ۶۱۹ که اسکندریه سقوط کرد سلطه روم بر مصر به‌ناگزیر سست شد. دو سالی پیش برنیامد که سراسر خاک مصر، با منابع بی‌کرانش، در چنگ ایرانی‌ها بود.

مصر ارزنده‌ترین همه غنیمت‌هایی بود که ایرانی‌ها در مرحله دوم جنگ به دست

آوردند. آنان به موازات این که طرح مرحله سوم جنگ را در سر می‌پروردند، مضاف بر آنچه خود داشتند، تمام ابزارها و تجهیزات رومی‌ها را در خاور نزدیک نیز به چنگ آورده بودند. ایرانی‌ها خط مقدم مواضع خود را در فرات علیا و کیلیکیا مستقر ساختند و برای حمله به آناتولی آماده می‌شدند تا از آن طریق به کنستانتینوپول، مرکز امپراتوری روم، دست یابند. برای برآمدن این مقصود، تماس‌هایی با آوارهای بیابانگرد هم گرفته بودند که ایالت قدرتمندی را به مرکزیت دشت بلغارستان، در خاور اروپا، تأسیس کرده و آماده بودند تا به اتفاق ایرانی‌ها دست به عمل بزنند. گردش کارها در آغاز بر وفق مراد بود. در سال ۶۲۲ ایرانی‌ها از جانب خاوری حمله آوردند و طی پیروزی‌هایی که با نظم و حساب به دست می‌آوردند رهسپار جانب شمالی دشت آناتولی بودند. در آن ضمن، پیشاهنگان سپاه ایران سپاهیان رومی را در هم کوبیدند که تحت فرماندهی شخص هراکلیوس، در بیتینیا^(۲۹) سرگرم مشق بودند. هراکلیوس خود توانست از محاصره به در رود و حتی مختصر ضربه‌هایی هم به ایرانی‌ها وارد کند. اما طولی نکشید که ناچار شد خودش را برای مقابله با آوارها به کنستانتینوپول برساند که از جانب باختری حمله‌ور شده بودند. پیشروی ایرانی‌ها در طول سال بعد هم ادامه یافت و آن‌ها توانستند خود را به بخش شمال باختری فلات آناتولی برسانند و در آن ناحیه آنکورا^(۳۰) را هم مسخر کنند. هراکلیوس که می‌خواست به هر نحو ممکن با آوارها رابطه‌ای برقرار سازد، در باختر به محاصره افتاد.

در این هنگام بود که یکی از شگرف‌ترین بداقبالی‌های ممکن در تاریخ این جنگ رخ نمود. هراکلیوس با آن‌که از خاک خود دور افتاده بود، به اتفاق بقایای سپاهیان رومی نبادرت به ضد حمله کرد. سپاهیان که شکست‌ها را یکی پس از دیگری در طول مراحل اول و دوم جنگ از سر گذرانده بودند اینک به جنگجویان آزموده، پرتحرک و بسیار باانگیزه‌ای مبدل شده بودند. تنها دستاورد عظیم هراکلیوس آن بود که روحیه را به سپاهیان باز آورد. این امر با بهره جستن از مضمونی برایش میسر شد که اسقف‌های ارمنی در سال‌های ۴۵۰-۴۵۱، مقارن با مقاومت مسلحانه آرامنه در برابر تحمیل دین زرتشتی، ساز کرده بودند. او متذکر این معنا می‌شد که این جنگ چیزی جز جهاد در راه دین نیست: مرگ در چنین جنگی همانا تاج شهادت را بر سر کشتگان خواهد گذاشت و مساوی با ورود بی‌مزد و منت به بهشت خداوندی خواهد بود. هراکلیوس در بهار سال ۶۲۴ به ماورای قفقاز حمله برد، دو سالی را در آن‌جا ماند و هر آنچه را مقدور بود، از

خسارت و آسیب، وارد آورد. در سال ۶۲۵ مسیحیان شمالی را فراخواند و خطاب به ایشان اظهار داشت که اکنون آن ساعتی است که می‌بایست برای کمک به امپراتوری مسیحی به پا خیزند، جد و جهدهایی هم کرد تا امپراتوری ترک‌ها^(۳۱) را که تازه سری بلند کرده بود به جنگ در کنار صفوف رومیان بکشاند؛ و با این تمهیدات بود که توانست بر سه سپاه از ایرانی‌ها چیره شود که مأموریت آنان سرکوب خود وی و سپاهیانش بود. در سال ۶۲۶ دو سپاه از ایرانیان به آناتولی حمله بردند و از دیگر سو سپاه عظیمی از آوارها هم کنستانتینوپول را فروگرفت. با این همه، هراکلیوس این سال را تاب آورد و اوج بحران جنگ را از سر گذراند و در سال ۶۲۷ به ماورای قفقاز بازگشت. ترک‌ها هم دعوت او را برای ورودشان به جنگ اجابت کردند و آلبانیا را متصرف شدند و به ایبریا حمله بردند. هراکلیوس در سال ۶۲۷ با جیغو خان، نایب خاقان ترک،^(۳۲) در حومه شهر تفلیس در احوالی ملاقات کرد که سپاه ترکان گرداگرد شهر را فروگرفته بود. هدف مشخص این دیدار دست یافتن به اتفاق عمل بر ضد ایرانیان بود. پس از آن ملاقات بود که سپاه عظیم ترک‌ها حفظ امنیت هراکلیوس و سپاهیان وی را بر عهده گرفتند و او در پناه آنان به جنوب و به جانب کوه‌های زاگرس سرازیر شد. در ماه اکتبر، ترک‌ها با نزدیک شدن فصل زمستان به شمال عقب نشستند و، در همان حین، هراکلیوس ضربه‌ای به ایرانی‌ها وارد کرد که آنان را غرق شگفتی ساخت. او خود را از راه‌های کوهستانی به جنوب رساند و (در ۱۲ دسامبر) پیروزی شایانی در ناحیه نینوا^(۳۳) به دست آورد و سپس بی‌درنگ، خود را به سرعت تمام به پایتخت رساند و در آن‌جا توانست با تحریک مخالفان شاه ایران، موقع و اعتبار او را در داخل دربار و در میان فرماندهان سپاه یکسره مخدوش سازد. خسرو دو ماه را در تنگنای نظامی و سیاسی سرکرد تا سرانجام در شب ۲۳ یا ۲۴ فوریه سال ۶۲۸ کودتایی بدون خونریزی رخ داد، که رهبر آن قباد دوم ارشد اولاد وی بود، و در نتیجه آن خسرو از پادشاهی خلع شد. پادشاه جدید بی‌درنگ درخواست صلح کرد. متعاقب آن مذاکراتی صورت گرفت که سخت دشوار بود. اما سپاهیان اشغالگر ایرانی مآلاً (در سال ۶۲۹) از سرزمین‌های رومی واقع در خاور نزدیک خارج شدند. روز ۲۱ مارس سال ۶۳۰ هراکلیوس، با پاره‌های صلیب که آن‌ها را از ایرانی‌ها بازپس گرفته بود، پیروزمندانه و در میان جشن‌ها و پایکوبی‌های رسمی پا به شهر اورشلیم نهاد و این بدان معنا بود که صلح از نو برقرار و امپراتوری مسیحی بر هموار زرتشتی خویش غالب شده است.

پنجم) فتوحات عرب‌ها

مراد از این عنوان، نقل داستان پرحادثهٔ بازپسین جنگ بزرگ در عهد باستان است که سبئوس یکی از شاخص‌ترین شاهدان آن بوده است. جنگ، جنگ تمام‌عیاری بود. هر یک از طرف‌های متخاصم از هر ابزار ممکن، از مادی گرفته تا انسانی و معنوی، بهره گرفت و آن را وارد میدان جنگ کرد. آوارها و ترک‌ها، بیابانگردان شمالی، همه برای جنگ آمدند و نواحی باختری و جنوبی هم از جنگ متأثر شد. اعتبار روم خاوری در حوزهٔ مدیترانه و نواحی شمالی آن سخت سقوط کرده بود و غیررومیانی هم که در متصرفات سابق امپراتوری روم می‌زیستند از انقیاد ذهنی به امپراتوری روم رسته بودند. خبرهایی که از سرزمین‌های شمالی می‌رسید در عربستان هم آثار خود را بر فکر و جان مردم بر جا می‌گذاشت. معلوم بود که نظم مستقر در دنیا بر هم خورده و این برای بعضی کسان افادهٔ معنای فرارسیدن آخرالزمان را می‌کرد. در نخستین موعظه‌های محمد [ص]، پیامبر اسلام، که تا سال ۶۲۲ و پیش از هجرت او به مدینه ایراد می‌شد، شواهد و قرآینی بود که دلالت بر زایش دنیای دیگری می‌کرد. سخنان محمد [ص] در مکه، خرق عادت بود و بر ژرفای جان مستمعانش می‌نشست. چندان بر نیامد که آن‌ها این سخنان را در قسمت گسترده‌ای از سرزمین عربستان در قالب سیاست و حکومت به کار بستند و نتیجه آن شد که سرتاسر باختر اوراسیا تحت تأثیر آن واقع شد.

در تاریخ بشر سابقه نداشت، یا نادر بود، که نظام‌های حکمرانی در سرزمین‌هایی با آن همه گستردگی، در ظرف مدتی چنان کوتاه دستخوش تحولاتی به آن شدت شود که خاور نزدیک در طی دو دهه پس از درگذشت پیامبر اسلام [ص] به سال ۶۳۲ از سرگذراند. در مقام مقایسه، حتی اقدامات خارق‌العادهٔ جمهوری هلند در سال‌های پایانی سده‌های شانزدهم و هفدهم چیزی است که چندان به چشم نمی‌آید، یا برآمدن و دامن گستردن دولت‌های یونان و روم، تنها رخداد مشابه با این تحولات در عهد باستان، نیز در قیاس با کاری که «امت اسلامی» محمدی کرد چیزی بیش از اموری پیش‌پاافتاده جلوه نمی‌کند.

گزارش غلبهٔ عرب‌ها، که مضمون اصلی بخش سوم و پایانی کتاب سبئوس است، بی‌تردید گزارش بسیار مهمی است. [بنا بر این گزارش. -م] نظام دوقطبی مستقر در اوراسیای باختری به چند ضریب فروپاشید و از میان رفت. دو کانون عظیم کشت و زرع در خاور نزدیک، جلگهٔ آبرفتی میانرودان و درهٔ رود نیل، به تصرف عرب‌ها درآمد. قوهٔ نظامی ساسانیان در هم شکست و سرتاسر قلمرو آن امپراتوری ضمیمه

متصرفات عرب‌ها شد. سرزمین‌های ثروتمند تابع روم خاوری در ناحیه خاور نزدیک از چنگ آن امپراتوری به در آورده شد و روم خاوری به پشت سلسله‌جبال آناتولی عقب رانده شد تا، به بهای پرداخت هزینه‌های اقتصادی و فرهنگی گزاف، فقط دل به همین خوش بدارد که در کرانه امپراتوری نوناسیس اسلامی از مختصر استقلالی برخوردار مانده است. امپراتوری‌ای که در آغاز کار با تکیه بر پایگاه‌های معدود و بی‌نظم و انتظام سپاهیان‌ش قامت برافراشت، از آخر سده هفتم به بعد کارش به آن‌جا رسید که دیگر خود می‌توانست متصرفاتش را به احسن و جوه اداره کند. این امپراتوری بازار عظیم و یگانه‌ای را هم برپا داشت که عرضه آزاد مال‌التجاره در آن خواب از چشم سه مملکتی (و نیز ممالک ماورای قفقاز) می‌ربود که در داخل سرزمین‌های خود مصداق‌های رشد اقتصادی بودند و نیز توانسته بودند مدنیت پربراری را پی بریزند. فکر و اندیشه هم (در خارج از مملکت عربستان، در سرزمین‌های فتح شده به دست مسلمانان) به صورت نسبتاً آزاد امکان گردش داشت. عرب‌ها با باوری که به قوه دماغی و برتری دینی خود داشتند (با بذل مختصر کمک مالی) میدان را برای انتشار فکر و اندیشه در میان جریان‌های بازار فرهنگ باز گذاشتند و اثربخشی آن جریان‌ها هم در طول حیات نسل‌های آتی به اثبات رسید.

اگر که شخص بخواهد به علل و عوامل ظهور پدیده‌ای چنان شگرف پی ببرد، کار دشواری در پیش نخواهد داشت. در آغاز و پیش از هر چیز باید اذعان کرد که دین جدید با توحید بی‌پیرایه و پرصلاحت خویش انگیزه‌هایی بس قوی را به منصه ظهور رساند. جای شگفتی نداشت که این دین گروه‌های متفرقی را که بر پایه مناسبات قبیله‌ای به سر می‌بردند به مرور و در قسمت‌های هرچه بیشتری از عربستان چنان همبسته کرد که سربازانشان به نظم و انضباط بی‌سابقه دست یافتند، خویشان را نمایندگان خداوند بر روی زمین می‌شناختند و سر در پی آن داشتند که تعالیم الهی را در زندگی بشر پیاده کنند. روح تن‌آسان و متشتتی که سنت بدویان بود به دور انداخته شد. واحدهای کوچک، یا همان خانوارهای گسترده که زیربنای زندگی بدوی را تشکیل می‌دادند و در حال جابه‌جایی دایم می‌بودند، و می‌توانستند خود را با هر اوضاع و احوالی منطبق سازند و در چارچوب سلسله‌ای از قدرها و مراتب مشترک متشکله بر پایه پیوندهای سست قبیله‌ای زندگی می‌کردند، اینک جملگی به هم پیوسته و مبدل به قوه جنگاور عظیم و کارآمدی شده بودند. هر آنچه از ایرانی‌ها و رومیان، دو قدرت مسلط و برتر واقع در مجاورت عربستان، سر زده بود نقش تکوینی در این فرایند داشت. به موازات آن‌که این

دو قدرت در صدد افزودن بر نفوذ خویش در داخل خاک عربستان بودند، جریان قدرت و پول در نظم مألوف اجتماعی تأثیر گذاشت و بر ممکنات افزود، همبستگی اجتماعی را تقویت کرد - و سرجمع همه همین تأثیرات بود که در انجام، آن نظام را متوجه بیرون از خود ساخت.

از وقتی که این نظام جدید صورت بست و توانست سواره نظام پر شمار و بسیار بانگیزه‌اش را بر پایه انگیزه‌های درونی به کار گیرد، بنیادهای هر دو امپراتوری همجوار با عربستان به لرزه درآمد. دفاع از مرزهای روم به علت گستردگی صحرای مرزی و فقدان امکانات طبیعی دفاع (به استثنای پناهگاه‌های طبیعی واقع در بلندی‌های جولان، جبل حوران^(۳۴) و مراتع اسبان واقع در ادامه آن) ناممکن بود و این امتیازی بود که عرب‌ها از آن خوب بهره می‌جستند. اما موقع ایران به مراتب مستحکم‌تر بود. ایران از خط دفاعی طبیعی در امتداد رود فرات برخوردار بود و نیز مجاری آبیاری که در جلگه آبرفتی میانرودان برپا داشته بود کوچک‌ترین تحرکی را ناممکن می‌ساخت. اما ساسانیان در امر مقابله با حمله‌های بادیه‌نشینان حتی بیشتر از رومی‌ها بر عرب‌های خراجگزار تکیه داشتند و از طرفی در دهه نخست سده هفتم، به جای روش قدیم، نظام جدیدی با تکیه بر خراجگزاران متعدد برپا کرده بودند که طی آن خراجگزار واحدی (قبیله لخم) محل اتکا بود. اما این نظام هم نتوانست مانع رسیدن ندای اسلام گردد. عرب‌ها گروه‌هایی را به تعداد زیاد وارد معرکه کردند که توان پیشاهنگان سپاه ایران را گرفت و به موازات آن آگاهی‌های ارزنده‌ای هم کسب کردند که راهنمای ایشان برای گذر از هورهای ماورای رود فرات شد.

اهمیت پدیده گسترش عرب‌ها را دشوار بتوان انکار کرد. چند جمله‌ای که در این‌جا نوشته شد هم نخواهد توانست واقع ابعاد آن را بیان کند. اما گرفتاری اصلی در امر مطالعه این پدیده فقدان مستندات تاریخی درباره آن است. مجلدات حجیم و فراوانی که آثار دوره اسلامی باشد، از حیث اعتبار، سخت در محل تردید است. از غیرمسلمانان هم آثار معتبر و مستندی که بر جا مانده اندک است. به قول دو تن از پژوهشگران^۱ در چند سال پیش، کتاب تاریخ سبتوس سهمی از این نقیصه را جبران می‌کند. همین بزرگ‌ترین خدمت سبتوس به مورخان امروزی است. با کمک این کتاب می‌توان در مسائلی چون

۱. کرون/کوک در کتاب *hagarism*.

روال گسترش اسلام، بخش‌بندی آن روال به قالب جنگ‌های مجزا، و ابعاد طرح‌ها و هماهنگی‌های هر جنگ به آگاهی‌هایی دست یافت.

رخدادهای مندرج در تاریخ سبئوس، که با تکیه بر دیگر آثار مسیحیان ثبت شده، سخت حاکی از آن است که در آن روزگار هم و غم مسلمانان یکسر معطوف به رسیدن به هدف واحدی بوده است. آن هدف واحد در ابتدا فلسطین و سوریه بوده که ظرف سه نبرد در سال‌های ۶۳۴ و ۶۳۵ به اشغال آنان درآمد. سپس نوبت به میانرودان رسید که یورش‌های مقدماتی به آن ناحیه آبرفتی در سال ۶۳۶ منجر به ضدحمله‌ای از جانب ساسانیان در زمستان ۶۳۷-۶۳۸ گردید که نتایج فجیعی از جمله سقوط تیسفون، پایتخت آنان، در نیمه نخست سال ۶۴۰ را به بار آورد (دو سال بعد از آن، زمان گشودن خوزستان فرارسید). مصر هدف بعدی بود که در آخر بهار سال ۶۴۱ معروض حمله واقع شد (مقارن همان زمان در کنستانتینوپول مجادلات پُردامنه بر سر ادامه مقاومت یا انصراف از آن درگرفت)، و فلات ایران هم، به صورت پاره‌پاره، در فاصله سال‌های ۶۴۳ تا ۶۵۲ به تصرف درآمد. در آن میان در جنگ نهاوند (سال ۶۴۲) کار یکسره شد. در نتیجه مجموع این حمله‌ها، مسیرهای مناسب برای دست زدن به دیگر حمله‌ها گشوده و شناخته شد. سرانجام هم مسلمانان برای جنگ بزرگی از خشکی و دریا با امپراتوری روم فراهم آمدند؛ رومی که در سال ۶۵۴ در آستانه احتضار قرار داشت.

از مرور همین گزارش بسیار موجز هم معلوم می‌شود که حمله‌های مسلمانان از مؤثرترین هماهنگی‌ها بهره‌مند بوده و این نیز حاکی از برخوردارگی آن حمله‌ها از طراحی‌های راهبردی تواند بود. حال اگر هیچ سند دیگری هم در دست نباشد، به صرف استناد به همین یک نکته می‌توان دریافت که جنگ‌ها تابع مدیریت قوی و متمرکزی بود که احتمالاً سران جامعه اسلامی، یا همان خلفای راشدین، که جانشینان پیامبر اسلام [ص] باشند، بار آن را بر دوش می‌کشیدند. سبئوس تردیدی ندارد که آن شخصیت‌ها از وجاهت سیاسی و وثاقی بهره داشتند (چندان که در حکم پادشاهان رسمی شناخته می‌شدند و مقام ایشان ارشد بر مقام معاویه،^(۳۵) والی سختگیر سوریه، بود). این را هم بی‌مجامله می‌گوید که بار گران تهیه برنامه‌های عملیات سپاهیان نیز یکسر بر دوش همین اشخاص بود، یعنی آنان بودند که سپاهیان اسلامی را (در پی شکست، گریز و مرگ یزدگرد سوم، بازپسین شاهنشاه ساسانی، در سال ۶۵۲) از منتهی‌الیه شمال‌خاوری ایران به ناحیه مدیترانه گسیل کردند تا با بقایای امپراتوری روم

خاوری بچنگند. درباره طی این روال غامض و تهیه تمهیدات آن به دست خلیفه، سه مرجع مختلف در دست است. یکی این نکته انکارناپذیر که جامعه نوپای اسلامی از قابلیت‌ها و استعدادهایی همانند یک دستگاه حکمرانی برخوردار بوده که جای شگفتی هم نداشت. گذشته از این، متجاوز از یک سده پیش از آن، وقتی یوسف، حکمران یهودی حِمیر (۵۲۲-۵۲۵)، دست به رشته‌ای از حمله‌های کاملاً هماهنگ زد و ظرف چند ماه یمن را مطیع و منقاد خویش گردانید، به تعبیری با این عمل، ظرفیت سازماندهی را در عربستان جنوبی در روزگار ماقبل اسلام به منصه ظهور رسانیده بود. یعنی داشتن دستگاه حکمرانی برخوردار از شوکت و ابهت و اقتدار، که در عین حال کارآمد هم باشد، در دنیای عرب پدیده تازه‌ای نبود.

سبئوس تاریخش را بر پایه دامنه وسیع نگاه خویش و با نقل انبوه اطلاعات در پیرامون رخدادهای روزگار خودش بیان می‌دارد. همه امور به گرد پیشروی‌های عرب‌ها دور می‌زند که نخستین بار در فاصله سال‌های ۶۴۰ تا ۶۴۳ متوجه ارمنستان شد. به موازات ثبت کامیابی‌های عرب‌ها واکنش‌های ایرانیان، مردم ماورای قفقاز و امپراتوری روم خاوری نیز روایت می‌شود. مطابق این روایت، با ادامه بحران و تشدید آن، بر سر راه و روش واکنش به اوضاع، چه در میان اشراف ارمنی و چه در مرکز حکمرانی در کنستانتینوپول، اختلاف نظر درگرفته بود. تا سرانجام، در سال‌های ۶۵۴ و ۶۵۵، آزادی فرارسید. زنجیره وقوع رخدادهای دیگرگون - پیش از سقوط کنستانتینوپول، در کاپادوکیا، در ماد، (۳۶) ایبریا و قفقاز - اندک امیدهایی را در دل‌های غیرمسلمانان برانگیخت.

مدت چندانی برنیامد که آن اندک امیدها به ثمر نشست. دنیای اسلام از درون متلاشی شد. کشمکش دیرپا (در سال‌های ۶۵۶ تا ۶۶۱) بر سر فرمانروایی به پا شد که به جنگ انجامید. در یک سوی کشمکش علی [ع]، پسرعمو و داماد محمد [ص]، بود که از پشتیبانی بزرگان عربستان، عراق و مقدمتاً مصر برخوردار بود. در سوی دیگر آن کشمکش، معاویه قرار داشت که سوریه و فلسطین را مأمون و مقرر حکمرانی خویش ساخته بود. در آن میانه، رومیان یا چنان‌که در این‌جا (پس از فروکاسته شدن آنان به سرحد مملکتی کوچک) می‌گوییم بیزانسی‌ها، مجال تسلط بر ماورای قفقاز را یافتند و توانستند با اغتنام فرصت، مسیحیت خاوری را در مقابل اسلام، متحد و یکپارچه سازند. اما چنان‌که سبئوس در کتابش آورده، جنگ داخلی میان مسلمانان با پیروزی کامل معاویه

خاتمه یافت، و این کار طبق روایت اطرافیان او به قیمت ریخته شدن خون‌های بسیار میسر گردید، بیش از آن چیزی که در روایت‌های مسلمانان آمده است. پیروزی معاویه سرآغازی بود که از تیره و تار شدن آینده‌اوضاع خبر می‌داد.

چندانی برنیامد که عرب‌ها دیگر باره اربابان و حاکمان ممالک ماورای قفقاز شدند. آنان تصرف بیزانتیوم را مهم‌ترین و پراچ‌ترین هدف خویش شناخته بودند. اینک ارمنی‌ها می‌بایست تا راه و رسم سلوک در دنیای تازه اسلامی را از یک طرف با اتکا به پناهگاه‌های موجود در سلسله کوهستان‌ها، بزرگان ریشه‌دار قدیم، و از طرف دیگر با احترام به دین تازه‌ای فرابگیرند که آن را از دنیای رومی در برههٔ پسین از عهد باستان اخذ کرده بودند و آنان را لازم می‌آمد تا از همهٔ این عوامل در امر حفظ موجودیت و استقلال نصفه و نیمهٔ خویش بهره بگیرند. بیزانسی‌ها اینک در آستانهٔ ورود به عصر جدیدی از مناقشات نظامی بودند که در آن عهد و وفای قلبی یک‌به‌یک دهقانان در کنار شگردهای جنگ چریکی نقش عمده ایفا می‌کرد.

۲. گسترهٔ جغرافیایی

گزارش سبثوس در جایی با آثار مورخان پیش از او و نیز بسیاری از نوشته‌های پس از وی فرق دارد و آن‌جا همانا گسترهٔ جغرافیاست. تاریخ‌نویسان ارمنی لابد از موقع خطیر مملکت خویش خوب آگاهی داشته‌اند؛ موقعی که در بین قدرت‌های بزرگ، یعنی امپراتوری روم و ایران ساسانی (و سپس نیز خلافت اسلامی)، قرار داشت. در این گستره از خاور گرفته تا باختر، از قفقاز در شمال تا به سوریه در جنوب، هرگاه رخدادی واقع می‌شد که با بود و نبود ارمنیان یا حتی یک تن از بزرگان آنان ربطی می‌داشت، در آثار مورخان ارمنی ثبت و ضبط می‌شد. چنین است که هرگاه کسی از ارمنیان به دربار ساسانی رفته، گزارش سفر و دیدارش از دربار در کتاب‌های تاریخ مورخان ارمنی ثبت شده است. زیرا تاریخ‌نویسان ارمنی همگی از اهالی آن بخش گسترده‌تر ارمنستان بودند که تحت سیادت ایرانیان واقع می‌بود. تألیف این کتاب در ارمنستان ایران از طرفی، و جریان اختلاف میان ماستوتس با مقام‌های رومی بر سر رواج زبان ارمنی در امپراتوری روم از طرف دیگر، حکایت از تفوق فرهنگی پارهٔ خاوری ارمنستان در پی انتزاع آن در حدود سال ۳۸۷ می‌کند. اما سبثوس عمدتاً به وقایع ایران، بیزانس^(۳۷) و نیز به برههٔ نخست از ظهور امپراتوری اسلامی توجه دارد. ظهور امپراتوری اسلامی البته آثار فوری و

مستقیمی بر اوضاع ارمنستان هم نداشت. اما دیری نکشید که ارمنستان هم مشمول آثار ظهور آن امپراتوری گردید. در آن روزگار موویس خورناتسی^(۳۸) کار نگارش تاریخ را به مراتب گسترده‌تر از سبئوس آغاز کرده بود و کل تاریخ ارمنستان را، از زمان اخلاف نوح [ع] تا به مرگ ماشتوتس، دستمایه کارش داشت. اما او در رخدادهای سرزمین‌های بیگانه چندان غوری نمی‌کرد. این جاست که کار سبئوس بی‌قرین می‌شود. حتی آن‌گاه که نگاه وی به مسائل سرزمین‌های بیگانه در پاره‌ای از قسمت‌های کتابش داستان‌گونه می‌شود و قالب گزارش‌های جامع و مستمر از رویدادها را ندارد.

کتاب‌های تاریخ که به ارمنی نوشته شده معمولاً با عنوان تاریخ ارمنستان [یا تاریخ ارمنیان. -م] ترجمه می‌شود. اما این عنوانی دوپهلوست، زیرا واژه ارمنی در این زبان، هم بر مردم و هم بر سرزمین ارمنستان اطلاق می‌شود. حال، موضوع را هر یک از این‌ها هم که به حساب آوریم باز هم کمتر ممکن است که نگاه این مورخان معطوف به مسائلی جز امور مربوط به حاکمان، اعم از دنیوی یا روحانی آن باشد. وجه عمده توجهات آنان همانا معطوف دارایی‌ها و موجودیت و کارنامه اجتماعی وابستگان خاندان‌های بزرگ است و در گزارش‌های خود کاری به اوضاع و مسائل عامه مردم ندارند. سبئوس هم از این شمول خارج نیست. در دوره‌ای که مورد نظر اوست، در ارمنستان سلسله خاصی فرمان نمی‌راند یا پادشاهی نمی‌کرد تا وی روایتی از احوال آنان به دست دهد. اما او در ضمن نگارش کتاب خود این نکته را محرز می‌گرداند که ارمنستان فاقد جامعه سیاسی منسجمی است. کتاب او متوجه نقل مسائل خاندان‌های نامداری از قبیل مامیکونیان، باگراتونی^(۳۹) و رشتونی^(۴۰) است که امیران آنان نقش‌های اصلی در وقوع رخدادهای داشتند. این خاندان‌ها و نیز بقیه خاندان‌های اشرافی هر یک در روزگاران مختلف راه و روش و برنامه سیاسی مخصوص خود را داشتند. همه آنان در برابر رخدادهای مقتضیات زمانه به یکسان رفتار می‌کردند و آن عبارت از غنیمت شمردن فرصت‌ها به منظور تضمین و دوام موقع برتر خویش بود. اگرگاه اتحادی با هر امپراتوری یا شاهنشاهی بسته یا گسسته می‌شد، صورت اتفاق داشت و همت‌ها اصولاً مقصور آن بود تا از هر خلاف‌آمد عادت، در هر دو امپراتوری خاور یا باختر، بهره‌ای را نصیب گرداند. این حال که جهد معطوف به بقاست سرلوحه کل تاریخ ارمنستان است و فقط به سده‌های ششم و هفتم اختصاص ندارد.

تاریخ‌نویسان پریشانی دماغی ارمنیان را خوب می‌شناختند. به همین جهت است که به تکرار از رفتارهای ضد و نقیض و اختلاف‌افکن خاندان‌های اشرافی گزارش‌ها نوشته‌اند.^(۴۱) در تاریخ‌های ارمنی به کرات به خبرهایی از این دست برمی‌خوریم که امیری به قیامی پیوسته یا در صف بیگانگانی جنگیده که هدف آن ضدیت با یکی از هم‌میثان خودش بوده است. تاریخ سبتوس از این لحاظ طنین بوزانداران^(۴۲) یا کتاب‌های تاریخ یغیشه^(۴۳) و غازار را دارد. با این همه، نظرگاه‌های بس پردامنه‌تر از این در آثار تاریخ‌نگاران، کم به میان نیامده است.

۳. دربارهٔ سبک نگارش این کتاب

تاریخ‌نگاران ارمنی رسم دارند که از متقدمان خویش یاد کنند. اما کمتر شده که از منابعی نام ببرند که مورد بهره‌برداری ایشان قرار داشته است. در پاره‌ای از موارد، مورخ مدعی است که خود شاهد عینی رخدادی بوده و خواننده را به این نتیجه رهنمون می‌شود که پیش از وی کسی در این باره چیزی ننوشته است. مثلاً در کتاب آگاتانگوس^(۴۴) گزارشی که از قول شاهد عینی آمده دروغ واضح و آشکار است. از درستی شاهد یغیشه چیزی دانسته نیست و تاریخ او به احتمال پس از کتاب غازار نوشته شده است. این غازار نخستین تاریخ‌نگاری است که، از قرار معلوم، خود با قهرمان تاریخش آشنایی داشته است. گو این‌که رخدادهای بخش نخست کتابش مربوط به مدتی پیش از تولد نگارندهٔ آن می‌شود. کتاب موویس خورناتسی گویا مختصر فرقی دارد، زیرا او از کتاب‌های مورخان ارمنی پیش از خودش، چون آگاتانگوس یا کوریون،^(۴۵) یا از کتاب‌های غیرارمنی مانند یوزفوس یا تاریخ کلیسای اوزیویوس نامی نیاورده است. او از دیگر سو به کتاب بوزانداران، که بازار و دیگر مؤلفان متأخر ارمنی آن را منسوب به پاوستوس^(۴۶) دانسته‌اند، یا به خود تازار^(۴۷) ابراز دین نمی‌کند. از آثار فیلیو^(۴۸) و سقراط اسکولاستیکوس^(۴۹) که از کتاب‌های ایشان اقتباس کرده، یا وقایع‌نامه اثر اوزیویوس که از آن بسیار بهره‌ها برده است ابتدا نامی به میان نمی‌آورد. اما از آن‌جا که می‌خواهد به تفاسیر خویش از رخدادهای مندرج در کتاب‌های مؤلفان متقدم وزن و ارجحی ببخشد، خیلی از ارجاعاتش به دیگر مؤلفان ارجاعاتی است آمیخته با اغراض که خواننده را گمراه می‌کند. تاریخ‌نگار ارمنی اگر منبعی را نام ببرد که از آن بهره برده است، حتماً کارش استثناست و از قاعدهٔ معمول عدول کرده است.

بدیهی است که چون کاری با چنین اوصاف صورت بندد طبعاً مانع آن خواهد بود که در زمره منابع مکتوبی شناخته و معلوم گردد که تاریخ‌نگاران ارمنی از آن استفاده کرده‌اند: چند مصداق این سخن، اسکندرنامه^(۵۰) اثر موویس خورناتسی، اقتباسات یغیشه از زندگی‌نامه‌های شهیدان سریانی، یا رونویسی آگاتانگوس از کوریون است. پس اگر سبتوس هم از منابع و مآخذش چندان چیزی نمی‌گوید جای شگفتی ندارد. سبتوس در بیان حمله‌های مسلمانان به ایران و سرزمین‌های ماورای ایران به شاهد عینی استناد نکرده، اما گزارشی که از آن رخدادها به دست می‌دهد سخت کلیشه‌ای است. یا پاسخ ارمنیان را به نامه‌ای که امپراتور درباره مسائل فقهی فرستاده به‌تمام و عیناً درج می‌کند و می‌افزاید که نامه در خزانه جاثلیق^(۵۱) نگهداری می‌شده است. در غیر این قبیل موارد، اگر منبع مکتوبی در اختیار داشته از آن چیزی نمی‌گوید و قضیه را آشکار نمی‌کند، مگر آن‌که پای منبع خاصی درباره رخدادی در میان باشد یا آن‌که بخواهد مرجعی را معرفی کند که به میانجی آن اصالت نامه‌های فراوانی ثابت شود که متن آن‌ها را در کتاب تاریخ خود آورده است.

۴. سبتوس اسقف^(۵۲)

نام سبتوس در کتاب‌ها و منابع ارمنی نیامده، مگر در آن‌جا که گفته شده اسقفی بود از خاندان باگراتونی و یکی از کسانی بود که قوانین شورای دوین را امضا کردند. آن شورا در سال ۶۴۵، مقارن با چهارمین سال سلطنت کنستانتس، پادشاه خدانشناس، برگزار شد. نام سبتوس در ردیف هشتم از نام‌های هفده کشیش آمده که، به قیادت جاثلیق نرسس سوم، دوازده بند قانونی را درباره امور کلیسایی تنظیم و تصویب کرده‌اند. جز این، نام وی در جای دیگری نیامده است. حتی نام اوزیوس هم یک جا دیده شده است: در کتاب آگاتانگوس، و در آن‌جا نام یکی از فرزندان کشیشان خدانشناسی^(۵۳) است که گمان می‌رود گرگوریوس روشنگر آنان را به کشیشی نواحی مختلف برگمارده بود. حال چنانچه مؤلف کتاب حاضر همان کشیشی بوده باشد که در شورای دوین حضور داشته و در طی آن شورا برخی مسائل اساسی در دین به معرض بحث و اتخاذ تصمیم گذاشته شده بود، باید اذعان کرد که وی در جایی از کتابش بدین مهم اشاره‌ای نکرده است. فرجام سخن آن‌که حتی این را هم به قطع نمی‌دانیم که همان کشیش سبتوس نام، که در شورای دوین شرکت داشته، مؤلف کتاب حاضر باشد.

۵. سبئوس تاریخ نگار

سبئوس متولد سالی از سال‌های آغازین سده هفتم میلادی است و تاریخ وفات او پس از سال ۱۶۶۱ است. او انجام دادن کاری را بر عهده گرفت، کارستان. دنیای پهناوری که سران ارمنستان در عین غرور و با عزم جزم بر آن فرمان می‌راندند و از مختصر استقلالی نیز بهره‌مند بود، اعتبار و جاهتتش را در مدت زندگانی او یکسر از کف داد. اما هنوز چندین و چند قوه در کار می‌بود که صورت و معنای فرهنگی داشت: دلبستگی اشرافیت ارمنستان به استمرار وجود قدرت مرکزی در هر محل، رقابت‌های جاری میان جریان‌های کلیسای مسیحی خاوری، قدرت نظامی عظیم سپاهیان سه همسایه رومی و ایرانی و عرب که هر آن ممکن بود راه خود را به داخل خاک ارمنستان یا سرزمین‌های ماورای آن باز کند، اختلاف‌نظرهای سیاسی در داخل قلمروهای آن همسایگان که ظرفیت آن را داشت که به اندک‌زمانی صورت زد و خورد‌های خونین بگیرد، و وارد شدن دین توحیدی جدید و خاصی به میدان که استعدادی داشت خارق عادت، در بسیج پیروان خود و کشاندن آنان به جنگ. هم‌اکنون که متجاوز از سیزده و نیم سده از آن روزگار گذشته هنوز هم ناظران دنیای امروز در فهم این مطلب حیران‌اند که نظم و نظامی که از دورهٔ سپین عهد باستان در جهان مستقر بود، چرا و به چه عللی در اواخر سدهٔ ششم و آغاز سدهٔ هفتم فروپاشید. در آن گیر و داری که هزارگونه تغییر و تحولات در برابر روی سبئوس واقع می‌شده وی متحمل چه مایه از سختی‌ها و مرارت‌ها می‌بود.

سبئوس به راه تسلیم به موانع و محدودیت‌های بومی نرفت و از باری که بر دوش خود می‌دید تن نزد. او در کتاب تاریخ خود، به طور کلی، به سرتاسر حدود جغرافیای هر سه همسایهٔ بزرگ ارمنستان توجه می‌کرد. گرفتاری رومیان به جنگ‌ها در ناحیهٔ بالکان، گرفتاری ایرانیان به آسیای مرکزی، و گرفتاری عرب‌ها در گرداگرد امپراتوری‌ای که در حال گستردن مدام می‌بود مد نظر او بود و سوای آن، امر سیاست را در هر یک از این مراکز قدرت و نیز چند و چون رابطهٔ آنان را با ارمنستان دنبال می‌کرد. به علاوه، سبئوس در کارش به صرف گزارش‌نویسی از رخداد‌های جاری بسنده نمی‌کرد که هر خبری را که به وی می‌رسید ثبت کند و مثلاً مقدمهٔ مختصری هم از جانب خودش بر آن بیفزاید - که چنین کاری ممکن بود قسمت سوم کتابش را شکل دهد. او در صدد دریافتن صورت و محتوای کل رخدادها بود و می‌خواست تا اجزای هر رخداد را با رجوع به رستاخیز ارمنستان در سال ۵۷۲ و درگرفتن جنگی دریابد که میان قدرت‌های بزرگ برپا شد و

رستاخیزِ ارمنستان نخستین پردهٔ آن بود. چنین بود که زمینه‌ای برای فهم هیجانات جاری در ایران در فاصلهٔ سال‌های ۵۸۹ تا ۵۹۱ تهیه دید که با نشستن خسرو دوم بر تخت شاهنشاهی ساسانیان با پشتیبانی رومیان به پایان رسید.

نمی‌توان انکار کرد که قوه‌های ماوراء طبیعی (بر جا ماندن رد پای معجزه در این متن و وقوع معجزه‌ای بزرگ، طوفانی که در سال ۶۵۴ موجب رهایی کنستانتینوپول شد) در روال زندگانی بشر نقش دارد. اما فاصلهٔ مدید واقع در میان آغاز آفرینش تا روز بازپسین، در نگاه سبئوس، فاصله‌ای است که در آن اسباب و علل مادی، یعنی تصمیم‌گیری‌های سیاسی و کردارهای افراد آدمی، سهم اصلی را در شکل دادن رخدادها ایفا می‌کند. و از میان همهٔ علل و عواملی که در تکوین گذشتهٔ پسین در کار بودند، یک تن در نگاه او مُقَدِّم کارکنان تاریخ بود و او همانا خسرو دوم، آپرویز، بود. بر همین مبناست که سال‌های سلطنت او و جنگی که در سال ۶۰۳ به دست وی با رومیان درگرفت، و مدت مدیدی هم به درازا کشید، در کانون تاریخ سبئوس قرار می‌گیرد. لازمهٔ فهم و شناخت جوهرهٔ این تاریخی که خسروپرویز در کانون آن قرار دارد، رجوع به احوال غیر معمولی است که وی در آن احوال بر تخت پادشاهی نشست. در این راه این هم لازم است تا کارنامهٔ آن دسته از عوامل ویرانگری مورد مطالعهٔ درست قرار گیرد که به فرمان او عمل می‌کرد و در موقع نگارش این کتاب هم نشانی از کاهش دامنهٔ عمل آنان به چشم نمی‌خورد. منطبق تاریخ سبئوس را، چنان‌که خود هم اذعان می‌دارد، در همین نکته باید جست. فراوانی رخدادها و وسعت پهنهٔ جغرافیایی در کتاب سبئوس گواه واقعی بودن تحولات تاریخی در نگاه او و إشعار ناگفته‌ای بر این مهم است که درک رخدادها ممکن نخواهد شد مگر با بذل توجه به پیوندهای تصادفی اجزای آن و نیز راه بردن به دل مصادمات جریان‌های معارضی که در جهان‌نگری او، در پارهٔ عظیمی از دورهٔ پسین از عهد باستان، بر عالم تأثیر می‌گذاشت.

چنانچه نگاه مورخ به روال رخدادهای تاریخی و شرحی یا شروحنی که دربارهٔ رخدادها به دست می‌دهد ملاک قریحهٔ تاریخ‌نگاری وی باشد، سبئوس را، گو آن‌که تکلف و تصنعی در کار تاریخ‌نگاری خود ندارد، باید در مرتبهٔ والایی دید. مورخ امروزی شاید که بخواهد دوایی اجتماعی و اقتصادی را مزید بر کار سیاست بکند، اما نخواهد توانست به انکار اهمیت تصمیم‌گیری سیاسی، و عمل نظامی که مؤخر بر آن و منتج از آن است، برآید. سبئوس بر همین نهج به جایی در فراسوی سیاست و جنگ نظر داشت، اما

نگاهش به این موضوعات دور از رد و انکار و بلکه آمیخته با تعالی بود، و هر آنچه را با استناد به خبرهای منقول از دانیال نبی (۵۴) و اشعیای نبی می‌دید، جدی و البته ناگوار و امی نمود. دنیای متعین، با هر مایه از بلوا و اغتشاش که در خود داشت، به آستانه پایان خود رسیده بود. روز داوری بر اعمال آدمیان فرامی‌رسید و کاری به کوچک و بزرگ، ارمنی یا غیرارمنی، مردمان مغلوب و عرب‌های غالب نداشت.

آزمون قوه تحلیل و تشریح مورخ، بازپسین از آزمون‌هایی است که در اطراف قضاوت‌های تاریخی او به عمل می‌آید. تألیف هر اثر تاریخی از سه مرحله می‌گذرد که در هر یک از آن مراحل چند و چون کار او در بوته نقد و سنجش قرار می‌گیرد. در آغاز باید منابع لازم را گرد آورد و ارزشیابی و معاینه کند. منابعی که مورخ برگزیده، و بیرون کشیدن مواد لازم برای اصل کار از دل آن منابع، چیزی است که فراست مورخ را بازمی‌تاباند. دقتی که مورخ در تمیز مدارک معتبر از نامعتبر به خرج می‌دهد معرف ارج و مقدار اوست. پس از آن باید پاره‌های پراکنده را با چنان ترتیبی در کنار هم بچیند که گزارشی منسجم و معقول از رخدادها به دست داده شود. در این مرحله مورخ باید هنر نگارش خویش را هم بازنماید. در سومین مرحله باید که گرایش به خرج ندهد و نگذارد که امیال خودش، هرچند قوی و هرچند بازسته به محرک‌های اجتماعی یا مبتنی بر باورهای ژرف، بر نوشته‌اش مؤثر واقع شود. تعصب و جانبداری، در مرحله پس از زودباوری و آسان‌نگری، دشمن بزرگ تاریخ و همانا ماده‌ای است که در پی قلع مورخ می‌گردد. گو این‌که این مرحله مرحله سختی است و رسیدن به آن بس دشوار.

سیئوس خود را در کارش نشان داده است. مشاهده شده که وی از محکم‌ترین منابع یا سندهایی استفاده می‌کند که در دسترس می‌داشته است. نظرها بر آن است که شرحی که او از آیین مونوفیزیت ارمنستان در کتاب خود می‌دهد از جوهره وسیع و معتبری بهره‌مند است که ریشه در سال ۶۴۹ دارد. نظیر همین اعتبار را می‌توان برای دو نامه قائل شد که سیئوس از مودستوس، رهبر کلیسای اورشلیم پس از تبعید زکریا در سال ۶۱۴، و نیز از کومیتاس جاثلیق نقل کرده است. مودستوس پوزش‌نامه‌ای خطاب به مقامات ایرانی نوشته که متولی اداره اورشلیم بوده‌اند و طی آن ضرورت بازسازی شهر و تشویق یهودیان را به مهاجرت به آن‌جا به میان می‌آورد. کومیتاس پاسخ را با احتیاط و با زبان کلی داده تا امتناع خویش را از ورود به ادای سهمی از هزینه‌های بازسازی شهر بپوشاند. تنها دلیلی که می‌توان درباره نقل این نامه‌ها و زبان آن آورد این است که این نامه‌ها را،

چنان‌که برمی‌آید، کسانی نوشته‌اند که در روزگار سبئوس می‌زیسته و از اشراف چشم‌های ناظران ساسانی بر احوال خویش مطلع بوده‌اند. در این میان می‌توان برخی اسناد جعلی را هم تشخیص داد (از قبیل اندرز موریس به خسرو درباره طرف شدن با ارمنی‌ها در سال ۵۹۱ و اتمام حجت خسرو در سال ۶۲۴ به هراکلیوس)، اما نامه‌های بلندبالایی که متن کامل آن هم نقل شده خواننده را تا حدود زیادی به وثاق و اعتبار کتاب مطمئن می‌سازد.

طرحی را که سبئوس برای بازسازی تاریخ در سر داشته می‌توان بعینه دید. قالب کلی کار او وقایع‌نگاری است. جریان روایت کتاب، مطابق تصمیم وی، از سال ۵۷۲ آغاز شده و به دهه ۶۵۰ انجام می‌یابد؛ چنان‌که خواننده هم می‌تواند ببیند به مرور که متن روایت به زمان سبئوس نزدیک می‌شود، بر حجم مستندات و مدارک افزوده می‌گردد. خصوصاً وقتی کار به دو سال و نیم آخر، از سال ۶۵۳ تا میانه سال ۶۵۵، می‌رسد خبرها هم به حد اکثر می‌رسد. اما آن‌گاه که خبرها به تواتر می‌رسد، سبئوس در خیلی از جاهای کتابش روش وقایع‌نگاری را ترک می‌گوید. در این قبیل موارد محور کارش عوض می‌شود. سبئوس در پی بخت و اقبال شخص می‌رود و از روال روایتگری درمی‌گذرد (مثل نقل رفتار سمبات باگراتونی در ایران از سال ۵۹۹ یا ۶۰۰ تا زمان مرگ وی در سال ۶۱۶ یا ۶۱۷، یا سرگذشت پسرش وراز تیروتس در دهه ۶۴۰). یا گاه رخدادهایی را به هم می‌پیوندد که در طول سالیان متمادی در نقطه جغرافیایی واحدی به وقوع پیوسته است (مثل بخش‌هایی که به نقل اوضاع تئودوسیوپولیس^(۵۵) در فاصله سال‌های ۶۰۷ تا ۶۰۹ یا ۶۱۰ اختصاص دارد). در این قبیل موارد، روال وقایع‌نگاری در کتاب سبئوس متوقف و جو نامرتب و منقطع بر کار حکمفرما می‌شود (چنان‌که در بخش سابق معلوم داشته شد). با همه این اوصاف، اگر جایگاه سبئوس را در جمع متقدمان و نیز متأخران وی از تاریخ‌نویسان ارمنی بررسییم، وی در هر دو آزمون اساسی، یکی انتخاب مواد و منابع، و دیگری شیوه نگارش، در رتبه نخست قرار خواهد گرفت. و چون به آزمون سوم برسیم، که عبارت از نگارش تاریخ و دوری از اغراض و تعصبات باشد، سبئوس در جایی خواهد ایستاد که از همه مورخان دیگر مجزا و ممتاز است. البته دو استثنای مهم را نباید از یاد برد: گزارش او از دوره جاثلیقی از (ملامت او به علت جدیدی که برای سازش با کلیسای خالکدون^{۵۶} کنستانتینوپول به خرج داده) و پاره‌ای ایرادگیری‌های تند از نرسس سوم؛ سبئوس بجز همین موارد به خوبی توانسته است در نگارش تاریخ خویشنداری و

بی‌غرضی خود را حفظ کند. او چنان‌که در کارش پیداست، مثلاً ممکن نیست که به ایل و تبارهای اشرافی ارمنی اعتنایی بکند، اما در عوض توجه خویش را معطوف شرح و نقل آن اعمالی می‌کند که از بازیگران قابل سر زده و هر یک از آنان نسب به دودمان‌های گوناگون می‌برند. سبتوس از قرار معلوم از اساقفه بوده و به همین جهت تسلطی بر کتاب مقدس دارد و باز به همین جهت از شرح و بسط مسائل اشرافیت، به هر میزان، دوری می‌کند و میلی به نمایش آنان در کتابش ندارد.

مداقه‌ای در جنس تاریخ سبتوس برای تعریض و تعمیق این بررسی‌های اولیه راهگشاست. توجه درست به خبرهای شخصی، مقایسه مدارک مورد استفاده سبتوس با دیگر منابع قابل ذکر، و ملاحظه متن هر قسمت از روایت - با عنایت به سه مرحله برشمرده برای هر متن تاریخی - از دسترسی سبتوس به چندین و چند منبع دیگر پرده برمی‌دارد و مهارت او را در نگارش کتاب و بخش‌بندی آن به نمایش می‌گذارد و، مهم‌تر از آن، این امکان را فراهم می‌کند که بتوان دقت و صحت کار او را در تاریخ از نگاه ناظر بی‌طرفی وارسید.

۶. برای آگاهی خواننده

این ترجمه بر پایه متن انتقادی جی. وی. آبگاریان^(۵۶) (ایروان، ۱۹۷۹) استوار است. از آن‌جا که متن اصلی سبتوس به زبان ارمنی دارای پاره‌ای ابهام است، به منظور رفع این ابهام‌ها برخی واژه‌ها در درون کרוشه به متن افزوده شد.

برگردان نام‌های خاص از دشواری‌های کار بود، خصوصاً که متن ارمنی فاقد هجی است. برای رفع این دشواری، زبان رسمی ارمنی پایه کار قرار گرفت. نام‌های اشخاص و جاهای معروف در بیرون از مملکت ارمنستان نیز با همان نامی ضبط شده که در سرزمین خودش معمول و مصطلح است.

یادداشت‌ها

۱. عرب نام ساکنان سامی جزیره‌العرب یا عربستان است و در استعمال رایج به همه مردمی اطلاق می‌شود که زبان مادری ایشان عربی است. قدیم‌ترین متنی که واژه عرب در آن آمده کتیبه‌ای آشوری از زمان شلمنصر سوم (۸۵۹-۸۲۴ ق.م) پادشاه آشور است. مقصود از عرب در آن کتیبه شیخ‌نشین‌هایی بوده که در صحراهای مجاور آشور می‌زیستند. در نوشته‌های بابلی هم واژه «سرزمین عرب» دیده شده است. در کتیبه بیستون از بلاد عرب به نام اریبه یاد شده و در تلمود و تورات هم نام این مردم آمده

است. در یونان نخستین کس که از عرب نام برده ایشیل (آیسخولوس) است. پس از او هرودوت، گزنفون و استرابون از عرب یاد کرده‌اند. از آن‌جایی که قبیله طی در مجاورت سرزمین آرامیان می‌بوده، اینان عرب‌ها را به نام تایایو (tayayo) خوانده‌اند. احتمال دارد که کلمه‌های تازی و تازیکی یا تاجیک نیز منسوب به طی باشد. اما معلوم نشده که خود عرب‌ها از چه وقت این واژه را به تمام قوم عرب داده‌اند (Oxford Dictionary of Byzantium).

۲. Tazar Parpetsi، تازار پارپتسی، لازار پارپتسی، غازار فاربی، لازار فارپتسی یا بازار، مورخ ارمنی نیمه دوم سده پنجم میلادی، متولد شهر باری واقع در پایین‌دست کوهستان آراگاتس. تازار پارپتسی کتاب خود را با عنوان تاریخ ارمنستان نوشت و به واردان پیشکش کرد که رهبر شورش سال‌های ۴۵۰-۴۵۱ م بود. کتاب تاریخ ارمنستان نوشته لازار، پس از کتاب‌های آگاتانگفوس و پاستوس بوزاند، سومین اثر قدیم در تاریخ ارمنستان است (همان).

۳. ایبریایی‌ها، ساکنان سرزمین ایبریا، که نام کهن سرزمین گرجستان امروزی است (آگاتانگفوس ۱۳۸۰، ص ۳۱).

۴. آلبانیایی‌ها ساکنان آلبانیا یا آغوانی قفقاز که یونانیان به آن آلانی می‌گفتند. این منطقه تقریباً معادل است با شیروان، لرگستان و داغستان فعلی (پاسدراماجیان ۱۳۶۶، ص ۳۵).

۵. Caspian Sea، دریای کاسپین، دریای مازندران یا خزر.

۶. Kur[a]، کورا، نام باستانی آن کوروس، در مآخذ اسلامی کُر، رود عمده گرجستان و آذربایجان شوروی. در ارمنستان ترکیه از قارص سرچشمه می‌گیرد و پس از طی حدود ۱۵۰۰ کیلومتر به دریای خزر می‌ریزد. رود ارس در مسیر سفلی کورا به آن ملحق می‌شود (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۲۹۶).

۷. ارس یا آراکسیس (Araxes)، این نام در زبان رومی آراکس و در یونانی آراکسیس است. رود ارس از بلندی‌های ارزروم در ترکیه فعلی سرچشمه می‌گیرد و پس از پیمودن حدود ۴۴۱ کیلومتر به سوی خاور، به دریای مازندران می‌ریزد. مسیر این رود مرز رسمی ایران و ارمنستان و جمهوری آذربایجان را شکل می‌دهد. در خاک جمهوری آذربایجان به رودخانه کورا می‌پیوندد. سرعت جریان رود ارس زیاد است و کشتیرانی در آن ممکن نیست (Encyclopaedia of Britannica, vol. 1).

۸. nakharars، در این کتاب هم به معنا و مفهوم ایرانی و هم ارمنی کلمه، و به هر دو صورت مفرد و جمع، به کار رفته است. توزیع این اصطلاح در متن کتاب کلاً تابع نظم نیست. مثلاً این واژه پس از مرگ خسرو دوم چهار بار آمده، اما بعد از آن اصلاً تکرار نمی‌شود. از این‌جا می‌توان نتیجه گرفت که این اصطلاح فقط در درون ایران و در زندگی اجتماعی ایرانیان مصداق و مجال بروز داشته و بعد از عقب نشستن ایرانیان از ارمنستان و مآلاً پس از فروپاشی ساسانیان دیگر مفهوم و کاربرد آن از میان برخاسته و به جای آن واژه «شاهزاده» یا ishkan رایج شده بوده است. «ناخاراز از کلمه ایرانی nakhavara به معنی رئیس قوم و از لحاظ مضمون مطابق با فنودال اروپایی و ساتراپ ایرانی می‌باشد. ناخارارها امارت و ولایت داشتند و هر ناخارار در محل خود استقلال داشت و هر کس را سزا و عطا می‌داد. اما در زمان جنگ به کمک پادشاه می‌آمدند. امارت آن‌ها موروثی بود» (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۲۹۵).

۹. شبه‌جزیره‌ای واقع در منتهای غربی قاره آسیا، که حال قسمت آسیای کوشور ترکیه است. یونانیان آن را آناتولیا [= طلوع خورشید] می‌نامیدند. نام ترکی آنادولو از آن گرفته شده است (مصاحب، ج ۱، ص ۱۵۱).

۱۰. Mamikoneans، خاندان معروفی از نجبای ارمنی که از مهم‌ترین و قدرتمندترین خاندان‌های بزرگ بودند و منصب سرفرماندهی سپاهیان ارمنستان در این خاندان موروثی بود. املاک ایشان شامل مناطق

- تارون، مانزکرت، باگرواند و آرشارونیک می‌شد. مناطق نفوذ این خاندان هم حدود یک‌چهارم ارمنستان را در بر می‌گرفت. مقر اصلی آنان هم قلعه بزرگ و کوهستانی ورهاگان بود (پاسدرماجیان ۱۳۶۶، ص ۱۲۹). درباره ظهور خاندان یا قوم مامیکونیان نوشته‌اند: نیای این قوم در زمان شاپور، دومین پادشاه ساسانی، از کشور چن (همان چین امروز) به ارمنستان آمد. پادشاه چن دو همشیر داشته به نام‌های «بقدوخ» و «مامگون» که هر دو ساتراپ‌های بزرگ بوده‌اند. بقدوخ در نزد پادشاه از مامگون بدگویی کرد تا چندان که پادشاه دستور قتل او را داد. مامگون از این دستور خبر یافت و با اطرافیان خودش یا به فرار نهاد و به دربار اردشیر، پادشاه ایران، پناه برد. پادشاه چن سفیرانی برای استرداد مامگون به ایران فرستاد، اما اردشیر آن‌ها را پس نداد. پادشاه چن آماده جنگ با ایران می‌شد که در این بین اردشیر درگذشت و شاپور به جای او بر تخت نشست. شاپور هم حاضر به استرداد مامگون نشد، اما او را به تبعید به ارمنستان فرستاد و به پادشاه چن هم پیغام داد که برای رعایت حرمت سوگند پدرش مامگون را پس نداده، اما برای رعایت خاطر پادشاه، مامگون را به تبعید به پشت کوه قاف و به جایی فرستاده که جایگاه مرگ است. پادشاه چن هم بنا را بر آشتی با ایران گذاشت. مامگون در ارمنستان ماند و به دربار تیرداد پیوست. این داستان خاندان مامیکونیان است (موسی خورنی ۱۹۸۴، صص ۱۸۲ و ۱۸۳).
۱۱. Altaic nomads، آلتایی، منسوب به آلتای، سرزمینی در جنوب خاوری سبیری در روسیه که با دو کشور مغولستان و چین از جنوب خاوری همسایه است. روسیه از سده هجدهم میلادی این سرزمین را به خاک خود منضم کرد (Encyclopaedia of Britannica, vol. 1).
۱۲. Chionites، خیونان یا هیونان ساکن دشت‌های شمالی ناحیه مرگیان بوده‌اند (رضا ۱۳۸۹، ص ۷۷). وهرام پنجم، نخست با اقوام شمالی که مورخان ایرانی همه را بدون امتیاز به نام ترک خوانده‌اند به جنگ درآمد. محتمل است که اقوام مزبور خیونان بوده باشند. نام این قوم را که از نژاد هون و ساکن دشت‌های شمال مرو بوده‌اند، در جزء افواجی که به یاری شاپور دوم آمده بودند دیده‌ایم. این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند. بعد از مرگ شاپور، مکرر به خراسان هجوم آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایرانیان به شمار رفتند. وهرام شخصاً به مقابله این اقوام وحشی لشکر کشید و ظفر یافت (کریستنسن ۱۳۵۱، ص ۳۰۳). به عقیده فرای، خیون‌ها کهن‌ترین هون‌هایی بودند که به ایران گام نهادند. وی بر آن است که آن دشمنان ناشناخته‌ای که بهرام پنجم بر آن‌ها پیروز شد شاید خیون‌ها بوده‌اند (فرای ۱۳۷۵، ص ۵۵).
۱۳. هون‌ها (Huns) از اقوام ساکن آسیای مرکزی بودند که در سده چهارم میلادی به سمت باختر به حرکت درآمدند و در حدود سده پنجم به رهبری آتیلا به اروپا تاختند و کشتارها و ویرانگری‌ها کردند. ایران و ارمنستان دو همسایه این قوم بودند (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۳۱).
۱۴. قباد (qobad) یا کوات (Kawat) یا غباد.
۱۵. Taurus، کوهستان توروس یا سلسله‌جبال توروس، که از غرب تا شرق گسترش دارد، این قاره (آسیا) را تقریباً به دو نیم تقسیم می‌کند. بخشی از آسیا در شمال و بخش دیگر در جنوب آن واقع می‌شود (استرابو ۱۳۸۲، ص ۱). توروس نام سلسله‌کوه‌هایی است در جنوب خاوری آناتولی که در نظر جغرافیون قدیم مرز طبیعی آسیا و اروپا بود. حتی در برخی از منابع جغرافیایی قدیم نام این کوه‌ها با نام کوهستان قفقاز خلط شده است. سلسله‌کوه‌های توروس مانع طبیعی در برابر حمله‌های عرب‌ها به بیزانس بود (Oxford Dictionary of Byzantium).
۱۶. Amida، شهری که در ترکیه امروزی واقع است و اکنون دیاربکر نام دارد (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۴۲). آید کرسی نشین حوزه اسقفی میانرودان بود. کنستانتیوس دوم در سال ۳۴۹ م دژ آن‌جا را بنا کرد.

این شهر بارها بین ایران و بیزانس دست‌به‌دست گردید. عرب‌ها در سال ۶۴۰ م آن را گرفتند و باروهای شهر را چندین بار ترمیم کردند، چندان‌که هنوز هم بر جا مانده است (Oxford Dictionary of Byzantium).

۱۷. انوشه‌روان یا انوشیروان از سال ۵۳۱ تا ۵۷۹ م سلطنت کرد. در دوره او ابتدا با روم پیمان صلح بسته شد، اما سپس سه نوبت بین ایران و روم جنگ شد. جنگ با هیاطله و سرکوب کامل آنان، جنگ با خزرها و ترک‌ها و نیز انقیاد مملکت یمن در پادشاهی او واقع شد (پیرنیا ۱۳۸۵، صص ۲۰۸-۲۱۵).
 ۱۸. [از روزگار پادشاهی اردشیر پاپکان] قبایل عرب‌نژاد آسیای مقدم که در سوریه و عراق سکونت داشتند و بخشی از آنان طرفدار ایران و گروهی هواخواه روم بودند طبعاً به مبارزه با یکدیگر کشانده شدند تا مقدمات تشکیل دولت حیره از اعراب بنی‌لخم در مرز جنوب غربی ایران و دولت غسانیان در مجاورت سوریه فراهم شد (مشکور ۱۳۸۸، ج ۱، صص ۹۲-۹۳). دولت حیره سپاهانی برای ساسانیان می‌فرستاد که در بیشتر جنگ‌ها علیه بیزانس شرکت می‌کردند و در دوران صلح پاسدار مرزها بودند. در ماجرای بهرام چوبین و بعداً در سرکوب قیام بستم [در این کتاب: وستام] هم بخشی از جنگاوران بنی‌لخم دولت حیره شرکت داشتند. اما پادشاه حیره از همراهی خسرو پرویز در جنگ با روم سر باز زد. او بعدها به پوزش خواهی نزد خسرو آمد. خسرو عذر او را نپذیرفت و او را به زندان افکند و سپس بکشت و سلسلهٔ لخمی را منقرض ساخت (همان، ج ۲، صص ۱۱۲۰-۱۱۲۱).

۱۹. حیره از مداین سبعةٔ عراق است. شهری بزرگ بود بر یک فرسنگی کوفه. اکنون خراب است. سدیر و خورنق که ذکر آن در اشعار و اسمار و افواه مشهور است دو کوشک بوده است در آن‌جا. بهرام گور ساخته. اطلاعات برجاست (مستوفی ۱۳۸۹، ص ۴۰). حیره شهری قدیم است و بزرگ. لیکن چون کوفه بنا کردند حیره خالی شده، و خاک و هوای حیره درست‌تر است (اصطخری ۱۳۴۷، ص ۸۴).

۲۰. کنستانتینوپول یا قسطنطنیه - استانبول امروز در ترکیه - شهری است که کنستانتین، امپراتور روم، برای ابراز قدرت و حشمت امپراتوری خود بنا نهاد. او این نقطه را به این دلیل انتخاب کرد که مرز بین آسیا و اروپا بود و از آن‌جا می‌شد راحت جلو بررها را سد کرد و مراقب حرکات شهریار ایران هم بود. این شهر بر روی هفت تپه بنا شده و در این‌جا راه رسیدن از آسیا و اروپا طوری باریک می‌شد که دفاع از آن به سهولت میسر بود (گیبون ۱۳۷۰، فصل پانزدهم). بوزنطیه در سال ۲۱ پادشاهی منشا، پسر حزقیاء، به دست یوزوس بنا شد. ۹۷۰ سال بعد قسطنطین آن شهر را تعظیم کرد و ۱۱مین در سال سوم سلطنتش بود که فرمان داد تا برای شهر بیزانس بارویی ساختند. بر مساحت شهر چهار میل افزود و آن را قسطنطنیه نامید و پایتخت را به آن‌جا نقل کرد (ابن عبری ۱۳۷۷، صص ۵۰ و ۱۰۴). طبق این گزارش ابن عبری، پیشینهٔ شهر کنستانتینوپول هم به مراتب بیشتر از آنی است که در کتاب‌های تاریخ آمده است.

۲۱. Dvin، خسرو، پادشاه اشکانی ارمنستان، به تفریح و تفرج و شکار حیوانات مشغول بود. او دربار را به تپه‌ای انتقال داد و در آن‌جا قصر سایه‌دار بنا کرد. آن محل به زبان فارسی «دوین» نامیده می‌شود، یعنی تپه. ساکنان آرتاشات هم طاقت نیاوردند و از روی میل، نقل مکان را قبول کردند (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۲۱۳). کرسی آن بخش از ارمنستان که مسلمان‌نشین شده بود شهر دبیل بود که دوین یا توین هم نامیده می‌شد و اکنون در جای آن دهکدهٔ کوچکی در جنوب شهر ایروان و نزدیک رود ارس قرار دارد (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۹۶).

۲۲. فرات در پارسی باستان xufratav، در پهلوی ffrat در آکادی purratu و در کتاب مقدس perath است (فرنیخ‌دادگی ۱۳۶۹، ص ۱۷۴). طولانی‌ترین رود در آسیای باختری و از رودخانه‌های تاریخی دنیا. از

دشت ارمنستان (در ترکیهٔ امروزی) سرچشمه می‌گیرد و با گذر از خاک سوریه وارد عراق می‌شود. در جنوب خاوری عراق به رود دجله می‌پیوندد و تشکیل شط‌العرب را می‌دهد و به خلیج فارس می‌ریزد. مسیر فرات را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد: فرات علیا که در ارتفاعات ترکیه واقع است، فرات وسطی در فلات سوریه، و فرات سفلی در اراضی پست عراق تا محل اتصال آن به رود دجله (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۱۸۵۰).

۲۳. Thrace نام سرزمینی که در حد فاصل کوه‌های بالکان، دریای سیاه، دریای مرمره و رود نیستوس قرار داشت. این نام در دورهٔ متأخر روزگار باستان، از سدهٔ چهارم تا هفتم میلادی، بر این سرزمین اطلاق می‌شد. از سدهٔ یازدهم در کتاب‌ها ارجاعی به آن دیده نشده و تنها مورخان روزگار باستان نام آن را آورده‌اند. در این سرزمین اقوام متعددی می‌زیستند که با برآمدن امپراتوری روم بخشی از آنان رومی و بخش دیگری هلنی شدند. اما همهٔ آنان زبان و فرهنگ مستقل و مخصوص خود را حفظ کردند. مردم تراکیه در سده‌های اخیر جزو اهالی کشورهای بلغارستان و رومانی شده‌اند (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۲۴. آپرئوز یا پرویز، مظفر و پیروز معنی شده است (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۲۹۸).

۲۵. این موشخ مامیکونیان امیر ناحیهٔ موش (در خاور ترکیهٔ امروز) بود که از او به‌نیکی یاد می‌کنند (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۳۰۷). تلفظ نام موشخ در زبان ارمنی «موشخ» است. با این یادآوری که این نام در برخی منابع به صورت‌های موسیل (تجارب الأمم)، موشخ (مجمع التواریخ) و موسیس (ترجمهٔ بلعمی از طبری) هم آمده است. فردوسی هم (در داستان پادشاهی خسرو پرویز) این نام را موسیل و موسیل ارمنی ضبط کرده است. اما در این ترجمه بنا به آن‌که نام‌ها به صورت رایج در زبان اصلی ضبط می‌شود، این نام به همان صورت «موشخ» آمده است.

۲۶. نویسندهٔ تاریخ ارمنستان او را سرکردهٔ شورشیان ارمنی خوانده است (پاسدرماجیان ۱۳۶۶، ص ۵۳۲).

۲۷. Antioch، پس از آن‌که اسکندر بر سرزمین پارس چیره شد، چون فرزندی نداشت، آن را میان چهار بندهٔ خویش بخش کرد. نام یکی از آن‌ها سلوک یا سلوق یا همان سلوکوس بود. سلوکوس پنج شهر بنیاد نهاد. یکی از آن‌ها آنتیوخیا یا انطاکیه بود که در جنوب باختری آسیای صغیر واقع بود (بیگولوسکایا ۱۳۸۷، ص ۶۹). سلوکوسن این شهر را به نام پدرش، آنتیوخوس، آنتیوخیا یا انطاکیه نامید (زرتین کوب ۱۳۸۱، ص ۱۳۷).

۲۸. Cappadocia، کاپادوکیه یا کاپادوسیه که در زبان و متون عرب قیدوقیه نامیده شده از نقاط باستانی است که در ترکیهٔ امروز واقع شده است. این نام در اصل به معنی «سرزمین اسبان زیبا» است.

۲۹. Bithynia، سرزمینی باستانی در شمال باختری آسیای صغیر، واقع در برابر کنستانتینوپول. پایتخت آن شهر نیکومدیا و شهرهای مهم آن خالکدون، نقیه و پروسا بود. رشد کنستانتینوپول موجب شد که بیتینیا تحت تأثیر قرار بگیرد و از نظرها دور شود. اما چون در مسیر راه‌های تجاری و محل تردد سپاهیان بود به شکوفایی رسید. منازل اشرافی زیادی در آن احداث شد که محل تفریح اشراف کنستانتینوپول بود. از سال ۴۵۱ به سه بخش کلیسایی شد به نام‌های نیکومدیا، نقیه و خالکدون. امروز بقایای دژهای بیتینیا برجاست و شهرت خود را مدیون کلیساهایی است که داشته و محل برگزاری شوراها معروف مسیحیان (سینودها) بوده است (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۳۰. Ancyra، آنکورا، آنقوره، انگوره، همه نام‌های دیگر شهر آنکارا پایتخت امروز ترکیه است.

۳۱. منظور نگارنده از این امپراتوری، چنان‌که در سطور بعد روشن می‌شود، امپراتوری مغولان است که در سرزمین‌های خاوری، یعنی فرارود، واقع بود.

۳۲. Yabghu Khagan، عین عبارت‌هایی است که در متن انگلیسی آمده است. این نایب خاقان، به نظر مارکوارت، امیر قراچورین بوده که لقب جیغو داشته است (مارکوارت ۱۳۸۶، ص ۱۶۷).

۱. نینوا، پایتخت مملکت آشور (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۲۹۹).
۲. Jabal Hawran، حوران در جهت شرقی رودخانه اردن، در شمال شرقی فلسطین. این خطه از پستی‌ها و بلندی‌هایی که جبل حوران و اطراف آن را به وجود آورد تشکیل پیدا کرده. جبل حوران در سمت شرقی این سرزمین قرار دارد (لغت‌نامه دهخدا).
۳. درباره معاویه در بخش‌های پایانی کتاب توضیح داده شده است.
۴. Media، مدیا یا ماد. پادشاهی مادها از حدود سال ۷۰۰ تا ۵۵۰ ق.م برقرار بود تا به دست کوروش هخامنشی برافتاد (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۸۵).
۵. بیزانس یا بوزانتیون، شهر قدیم در محل استانبول کنونی. در سال ۶۶۷ ق.م به دست یونانیان بنا شد و به سبب موقعیتش بر تنگه بسفور، از همان اوایل شهرت یافت. در سال ۱۹۶ م، در دوره امپراتوری سیوروس، رومی‌ها آن را گرفتند. در سال ۳۳۰ م به امر کنستانتین اول، شهر جدیدی در این محل ساخته شد که همان قسطنطنیه است و بعدها پایتخت امپراتوری بیزانس گردید. این امپراتوری از قرون چهارم تا پانزدهم میلادی از تجزیه امپراتوری روم پدید آمد. نام امپراتوری بیزانس هم از شهر بیزانس گرفته شد. تقسیم امپراتوری روم به شرقی و غربی در سال ۳۹۵ م، مقارن پادشاهی هونوریوس در غرب و آرکادیوس در شرق، قطعیت یافت. قسمت عمده امپراتوری بیزانس یا روم شرقی عبارت از شبه‌جزیره بالکان و آسیای صغیر بود. مرزهای این امپراتوری مطابق با فتوحات یا شکست‌های آن تغییر می‌کرد (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۸۷).
۶. Movses Khorenatsy، مورخ ارمنی که در ایران به نام موسی خورنی شناخته می‌شود. او را هرودوت ملت ارمنی نامیده‌اند. کتاب تاریخ او با عنوان تاریخ ارمنستان با وجود مطالب نادرست و دروغ‌های مقدس‌مآبانه، نه‌تنها برای تاریخ ارمنستان بلکه برای سایر کشورهای خاورمیانه نیز اثری چشمگیر است (پاسدراجیان ۱۳۶۶، ص ۱۳۶). این کتاب را گئورگی نعلبندیان با همین عنوان ترجمه و در دانشگاه ایروان منتشر کرده است. ترجمه دیگر همین کتاب به قلم ادیک باغداساریان در تهران منتشر شده است. گویا از موسی خورنی آثار دیگری هم بر جا مانده باشد. دکتر مریم میراحمدی کتابی از ژوزف مارکواریت را تحت عنوان ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس به فارسی ترجمه و منتشر کرده است. مارکواریت در این کتاب، جغرافیای موسی خورنی را ترجمه و با توضیحات عالمانه نقل کرده است.
۷. خاندان باگراتونی لقب آسپت به معنای سوار نجیب را داشتند و تاجگذاری شاهان ارمنی وظیفه این خاندان بود و به همین جهت دودمان تاجگذار خوانده می‌شدند (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۲۷). این خاندان بخش‌های بزرگی در منطقه اسپسیر (در نزدیکی بایبورت) و ماکو و نخجوان را در اختیار داشتند (پاسدراجیان ۱۳۶۶، ص ۱۲۹).
۸. از خاندان‌های نامدار ارمنستان که زادبوم ایشان در جنوب دریاچه وان بود (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۵۳). خاندان رشتونی در جنوب باختری دریاچه وان مستقر بود و مناطق قره‌سو، مکس و شاتاخ را مالک بود (پاسدراجیان ۱۳۶۶، ص ۱۲۹).
۹. نمونه‌ای از این مدعا در تاریخ ارمنستان دیده می‌شود: نجبای ارمنستان اگرچه از حد‌اعلای شجاعت برخوردار بودند، مملکت را با نفاق و اختلاف و با جاه‌طلبی‌های خود رو به ضعف و زوال بردند (همان، ص ۱۲۳).
۱۰. Buzandaran، بوزانداران یا پاستوس بوزاند یا فاستوس بیزانسی نام مؤلف تاریخ ارمنستان در نیمه دوم سده پنجم است. هویت، زمان و زبان او محل مناقشه است، تا چندان که حتی برخی می‌گویند چنین شخصی و چنین کتابی وجود نداشته است. چون کتاب منسوب به او زبان حماسی دارد در شمار کتاب‌های تاریخی به حساب آورده نمی‌شود (Oxford Dictionary of Byzantium).

۴۳. Elishe، مؤلف تاریخی به زبان ارمنی که مشتمل بود بر گزارش شورش ناکام واردان سامیکونیان بر امپراتوری ساسانیان در سال‌های ۴۵۰-۴۵۱ م. از زندگی و احوال او اطلاع قابلی در دست نیست و محرز نشده که نوشته‌های او مشاهدات خود وی بوده یا تاریخ خود را از روی کتاب غازار فاربی نوشته که عین همان وقایع را با اندک اختلافاتی گزارش کرده است. تاریخ پیغیشه از پراچ‌ترین آثار در زبان ارمنی است. تألیف کتاب‌های زیادی هم در فقه مسیحی به او منسوب است (همان منبع).
۴۴. Agatangelos، آگاتانگوس از نخستین تاریخ‌نگاران ارمنی است و تاریخ او از نخستین آثاری است که با عنوان تاریخ ارمنیان به زبان ارمنی نگاهشته شده است. این کتاب بیانگر آمال طبقه روحانی ارمنی است و بر استقلال کلیسای ارمنستان از کلیسای یونانی و آشوری تأکید می‌ورزد. عموم تاریخ‌نگاران بر آن‌اند که آگاتانگوس تاریخ‌نگاری است که در سده پنجم میلادی می‌ویسته است (از مقدمه گارون سارکیسیان بر ترجمه فارسی آگاتانگوس).
۴۵. Koriwn، از مورخان قرن پنجم ارمنستان که شرح زندگی مسروپ (واضع الفبای ارمنی) را نوشته است (پاسدراجیان ۱۳۶۶، ص ۱۳۶). کتاب کوریون به فارسی ترجمه و در ایران منتشر شده است، با این مشخصات: کوریون، زندگی مسروپ ماشوتس، ترجمه گارون سارکیسیان، تهران: نائیری، ۱۳۸۱.
۴۶. کتاب پاستوسس یوزاند عنوان تاریخ ارمنیان دارد و به قلم گارون سارکیسیان به فارسی ترجمه شده و انتشارات نائیری در تهران آن را به سال ۱۳۸۳ چاپ و منتشر کرده است.
۴۷. اختلاف نگارش این نام از متن اصلی است.
۴۸. Philo، متولد سال ۲۰ ق.م و متوفای سال ۵۰ م. مشهور به فیلوی اسکندرانی، یا فیلوی یهود، فیلسوف یهودی یونانی بود. در اسکندریه مصر می‌زیست. در آن زمان، مصر یکی از استان‌های تابع امپراتوری روم بود. فیلو دین یهود را بر پایه فلسفه یونان تفسیر کرد. عمده آثارش به تفسیر فلسفی مضامین کتاب مقدس و مخصوصاً سفر پیدایش و سفر خروج اختصاص داشت. کار او در رسوخ دادن اندیشه یونانی در دین یهود، عیار روش شناختی آبای کلیسا شد (Oxford Dictionary of Byzantium).
۴۹. Socrates Scholasticus، یا سقراط کنستانتینوپولی، مورخ سده پنجم. وی کتاب تاریخ کلیسا را نوشته که شامل تاریخ مسیحیت در دوره پسین از عهد باستان است.
۵۰. Alexander Romance، اسکندرنامه، نامی است که به هر یک از داستان‌هایی اطلاق می‌شود که در باب احوال اسکندر نوشته شده است.
۵۱. جانلیق یا کاتولیکوس (Catholicos) بالاترین مرجع دینی در کلیسای ارمنستان و گرجستان است (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۴۹).
۵۲. Priest، این واژه در کتاب سبتوس هم به معنی اسقف و هم به معنی کاهن آمده است. الگوری معلومی هم در کار نیامده که بتوان مقصود از هر یک را تمیز داد. «اسقف از ریشه یونانی episkopus به معنی ناظر، از مقام‌های عالی روحانی مسیحی در کلیسای کاتولیک، ارتدوکس شرقی و آنگلیکان» (دانشنامه دانش‌گستر ۱۳۹۲، ص ۱۱۰).
۵۳. مراد از خدانشناس در توصیف این کشیش، همچون توصیف کنستانس به خدانشناس در چند سطر بالاتر، بیان وابستگی یا نوابستگی شخص به آن نحله‌ای از مسیحیت است که ایشان خود پیرو آن بوده‌اند. پیروان هر نحله دیگران را خدانشناس و هم‌کیشان خود را خدانشناس می‌شمارند.
۵۴. دانیال نامی عبری است به معنای «خداوند داور من است». دانیال از انبیای بنی اسرائیل، از قبیله یهودا و احتمالاً از خاندان شاهی بود و در سال ۶۰۵ ق.م به اسارت به دربار نبوکدنصر برده شد. در آن‌جا بر علوم کلدانیان احاطه یافت و خواب نبوکدنصر را تعبیر کرد و او هم ولایت بابل را به وی داد. با

استیلای ایرانیان بر بابل، داریوش مادی (پادشاه بابل) او را وزارت داد. در عهد کوروش هم مورد لطف او بود. سرانجام به دست کلدانیان کشته شد (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۹۵۴).
۵۷. نامی که یونانی‌ها به شهر کارین ارمنستان داده‌اند و امروزه معروف به ارزروم و در ترکیه واقع است (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۲۵).

۵۸. G. V. Abgaryan (آبگاریان؟ آبکاریان؟ عبقریان؟)

تاریخ سبئوس

[فصل ۷] (۱)

منستان پس از پایان حکمرانی آرشاسیدها،^(۲) دربارهٔ محتوای این تاریخ از قیام واهان^(۳) تا برآمدن ندان اسماعیل [۶]^(۴) و حکمرانی ایشان بر سرزمین‌های واقع در فاصلهٔ مصر تا ایران.]

رن روزگار حکمرانی سلسلهٔ آرشاسیدها در ارمنستان به پایان آمد و کار سلطنت ام‌شاپوه^۱ هم به انجام خود رسید، دودمان امپراتوری کارکه‌دومایی^۲ بر این مملکت کمفرما شد. او^(۵) هم‌نوا با بزرگان کلدانی‌های^(۶) عاری از رحم و شفقت و همهٔ رآمدان امپراتوری‌اش کار هولناک و مهیبی را پیش گرفت که همانا برانداختن تخم سستی و درستی از ارمنستان بود. اما چیزی جز زیان عظیم حاصل نکرد و راستی و سستی با قوتی بیش از پیش برجوشید.

مراد من روزگار پادشاهی یزدگرد بزه‌گر^۳ است. همو که کمر به نابودی دین

King Vramshapuh، ورام‌شاپوه از سال ۴۰۱ تا ۴۱۷ در ارمنستان شاه بود و پس از او برادر بزرگش خسرو بر ای او بر تخت نشست. سپس نوبت به پسرش آرتاشس رسید که از سال ۴۲۲ تا ۴۲۸ شاه بود. سال ششم حکمرانی او سلسلهٔ آرشاسید برافتاد و از آن پس دوران حکمرانی مرزبان‌های پارسی بر ارمنستان آغاز شد. Karkedovmnyi، آبگاریان این نام را خطا می‌شمرد و صورت درست آن را char kaw deayts می‌داند که به معنی «کلدانیان شیر» است. اما واژهٔ Karkedovn در روایت ارمنی هفتمین رؤیای دانیال نبی به پارس‌ها ربط یابد. [پس چنانچه مراد از این اصطلاح ایرانیان باشند، سبتوس می‌گوید که پس از پایان کار آرشاسیدها در منستان نوبت به حکمرانی ایرانیان بر آن مملکت رسید. این سخن با رخداد‌های تاریخی هم مطابق است. م.]. یزدگرد دوم، پادشاه ایران (سلطنت از ۴۳۸ تا ۴۵۷). [نام یزدگرد در نسخهٔ انگلیسی کتاب سبتوس به صورت کرت (Yazkert) آمده که صورت نگارش آن در زبان ارمنی است. نولدکه در تاریخ ایرانیان و عرب‌ها صورت‌های مختلف این نام را در چندین زبان ثبت کرده، اما معنای پارسی آن را نیاورده است. پادشاهی این یزدگرد مقارن شار مسیحیت در ارمنستان بود. یزدگرد می‌خواست آن را در مذهب زرتشتی نگه دارد تا از ایران جدا نشود، اما انده شوریدند. یزدگرد که از جنگ با هیاطله خلاص شده بود به ارمنستان شتافت. جنگ خونینی در آوارایی

خدا بست؛ و به اتفاق افراد سر تا پا مسلحش مهبیای نبرد با اشراف دلیر ارمنی و نیز واردان^(۷) ملقب به «احمر» شد که امیر خاندان مامیکونیان و سرسپردۀ خداوند بود. و آنان سپر ایمان به دست گرفتند و در راه کلمۀ خدا سینه سپر کردند و تاج پادشاهی آسمان را به عیان می دیدند.^۱ چنین بود که مرگ را خوار شمردند و بلکه مرگ در راه خدا را غنیمت شمردند. سپاه عظیم ایرانی‌ها سخت بر ایشان حمله آورد و آنان هم بر ایرانی‌ها حمله بردند و از شهادت نهرا سیدند. شهیدان مسیح چون اسیر چنگ کافران شدند، در جایی از ایر شهر^(۸) در مجاورت نیشاپور، که ترکونی نامیده می شد، به شهادت رسیدند - و این‌ها همه را دیگران هم نوشته اند و نیز در همان کتاب مذکور^۲ دو تاریخ هم سربه سر آمده است.

اما هر آنچه از بدی و شر بود در روزگار پادشاهی پیروز^(۹) واقع شد: شوریدن واردان بر خسرو و شوریدن سپاهیان پارس بر هرمز؛ مرگ هرمز و به سلطنت رسیدن خسرو؛ مرگ موریس^(۱۰) و بر تخت نشستن فوکاس؛^(۱۱) تسخیر مصر و کشتار در اسکندریه؛^(۱۲) حملۀ هراکلیوس به نواحی شمالی قلمرو پادشاه تتال‌ها؛^(۱۳) هزیمت انبوه عظیم مردمان؛ حملۀ یونانی‌ها^(۱۴) به آترپاتکان،^(۱۵) تاراج آن سرزمین و گرفتن غنیمت‌ها و بازگشت از راه پایتاکاران؛^(۱۶) بازگشتن ایرانی‌ها از نواحی خاوری به قصد حمله به ایشان؛ نبرد در وادی آغوانک؛^(۱۷) مراجعت امپراتور^(۱۸) به شهر^(۱۹) نخجوان و نبرد آرچش؛ مراجعت امپراتور به مملکت خویش؛ حملۀ دیگر به ضد خسرو؛ نبرد نینوا؛ حمله به شهر تیسفون؛ باز آمدن به آترپاتکان؛ مرگ خسرو؛ پادشاهی قباد؛ پیمان بستن دو پادشاه با یکدیگر؛ رها کردن خاک یونان؛ باز آوردن صلیب مقدس به ارض اقدس.^(۲۰) از پی این‌ها تحریک خشم عمومی؛ بازپسین بلاهایی که بر سر دزد بالفطره^(۲۱) در جنوب آمد؛ و سر بر آوردن

در گرفت. واردان مامیکونیان، سردار قشون ارمنه، کشته شد. پس از آن آرامش برقرار و آتشکده‌ها (در ارمنستان) روشن گردید و مردم به مذهب زرتشتی برگشتند (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۰۱). درباره لقب بزه‌گر او هم به نولدکه استناد می‌کنیم که می‌نویسد: او مردی سخت درشت‌خوی بود و عیب فراوان داشت... و در کارهای زشت، سخت بینا بود... و دانش و فرهنگ مردم را کم می‌شمرد... و سختگیر و بدخوی و زشت‌خوار بود (نولدکه ۱۳۷۸، صص ۱۰۵ و ۱۰۶). اما هم می‌افزاید: توصیف این پادشاه به صفات زشت نباید بی‌علت باشد. او یک‌گناه اصلی داشته و آن این‌که عقاید و حقوق نجبا و روحانیان را رعایت نکرده است (همان، ص ۱۰۶). از عبارت سبئوس در بالا هم چنین چیزی برمی‌آید که این پادشاه با دیانت و ارباب دین میانه خوبی نداشته است... م.

۱. درباره عشق ارمنی‌ها به شهادت، مخصوصاً بنگرید به کتاب پیغیشه، صص ۱۰۰ و ۱۱۴.

۲. مراد نگارنده از «همان کتاب مذکور» روشن نیست. محتمل است که عنوانی کلی برای سرگذشت‌های شهیدان باشد.

قب سپاه اسماعیلیان، و فروپاشیدن شوکت و قدرت دو پادشاه در چشم برهم زدن
نت ایشان، تصرف سرزمین‌هایی از مصر تا به رود عظیم فرات و تا به سرحدات
ستان، و از کرانه دریای بزرگ باختر تا به دربار شاهنشاهان ایران، همه شهرهای
و دانی سوریه، و تیسفون و وه اردشیر^(۲۲) و مرند و همدان، تا برسد به شهر گنزک و
بزرگ^۱ در استان آترپاتکان - من در این کتاب سر آن دارم تا این‌ها همه را به ایجاز
برای شما گزارش کنم.

یادداشت‌ها

نسخه ارمنی کتاب چنین بخش‌بندی‌ای ندارد و این کار را مترجمان و ویراستاران انگلیسی کرده‌اند. در
رجمه فارسی هم همین بخش‌بندی حفظ شد. متن انگلیسی که اساس ترجمه فارسی قرار داده شده و
رجمه تامسون است از همین‌جا آغاز می‌شود. ترجمه پتروسیان این فصل را ندارد و از جایی آغاز
می‌شود که در ترجمه تامسون فصل هشتم است.
پاشیده‌ها یا آراساید‌ها یا اشکانیان از سال ۵۲ تا سال ۴۲۸ م بر ارمنستان حکم راندند (آگاتانگوس
۱۳۸۰، ص ۲۵).

اهان مامیکونیان فرمانده سپاه ارمنستان در نبرد با پیروز، پادشاه ایران، بود (پاسدراجیان ۱۳۶۶، ص ۵۵۲).
امی که ارمنی‌ها و شاید نخستین مسیحیانی که با عرب‌ها رویارو شدند بر آنان گذاشتند. عرب‌ها تازه به
نلمروهای آنان می‌تاختند و در نظر عامه معلوم شده بود که این مهاجمان نسب به اسماعیل [ع]، فرزند
براهیم [ع]، می‌برند. آنان به این جهت مسلمانان را فرزندان اسماعیل یا اسماعیلیان می‌خواندند. یکی
ز گزارش‌های خوب در منابع قدیم درباره فرزندان اسماعیل [ع] یا اسماعیلیان را یعقوبی آورده است. به
وشته او اسماعیل [ع] پسر ابراهیم [ع]، دختری به نام حنفا را به زنی گرفت و حنفا برای او دوازده پسر
ورد. اسماعیل [ع] در صدوسی سالگی درگذشت و پس از او برخی از پسرانش امرکعبه را عهده‌دار شدند و
برخی در جستجوی آب و زمین پراکنده شدند. آنان به مرور سال‌ها و سده‌ها زاد و رود کردند تا قصی،
هاشم، عبدالمطلب و عبدالله پدید آمدند که آباء پیامبر اسلام [ص] بودند و سرانجام محمد [ص] پسر
عبدالله دیده به دنیا گشود (نقل با اختصار از تاریخ یعقوبی، مجلد اول، صص ۲۷۵ تا ۳۲۹). فردوسی
هم در گزارش سفر اسکندر مقدونی به مکه و زیارت کعبه، دو جا از اسماعیلیان یاد کرده است:

الف) «پیاده بیامد به سوی حرم	گروهی بدو شاد و بهری دژم
ابا ناله و بوق و با پیل رفت	به دیدار جای سماعیل رفت»
ب) «پیاده بیامد به بیت‌الحرام	سماعیلیان زو شده شادکام»

(فردوسی ۱۳۸۲، ج ۱، «داستان پادشاهی اسکندر»)

Hrt، یعنی آتش بزرگ که امروز بدان تخت سلیمان گویند. [تخت سلیمان در آذربایجان خاوری امروز واقع
و آنچه از آن برجاست خرابه‌هایی است که به این نام معروف است. بعضی این خرابه‌ها را بقایای شهر شیز
انند که به واسطه وجود آتشکده مهم آذرگشنسب در نزد زرتشتی‌ها مقام بزرگی دارد و گفته می‌شد که هر
باهی که در ایران بر تخت می‌نشست، در آغاز کارش از تیسفون به آن آتشکده می‌رفت. در برخی روایت‌ها
شیز را زادگاه زرتشت دانسته‌اند (لسترنج ۱۳۸۶، صص ۲۴۱ و ۲۴۲). - م.]

۵. مراد از «او» در این جا یزدگرد دوم، شاهنشاه ایران، است که در سطور بعدی مضمون سخن نگارنده می شود.
۶. کلدانی، منسوب به کلد، سرزمینی است در جنوب بابل یا جنوب عراق امروز که نام آن در عهد عتیق به کرات آمده است. گاه سرتاسر سرزمین بابل به این نام خوانده شده است. کلد به سرزمینی اطلاق می شده که در مجاورت رأس خلیج فارس بین بیابان عربستان و دلتای رود فرات قرار دارد. در منابع قدیم، این سرزمین را «اراضی دریا» خوانده اند. شلمنصر سوم، پادشاه آشور، در سال ۸۵۰ ق.م به کلد لشکر کشید، اما کاری از پیش نبرد. سلسله کلدانی شاهان بابل در سال ۶۲۶ ق.م تأسیس شد و تا سال ۵۳۹ ق.م برقرار ماند. در این سال ایرانی ها به کلد حمله کردند و آن سلسله را برانداختند. لفظ کلدانی به مناسبت رواج علم نجوم در آن سرزمین با مهارت در نجوم بستگی یافته است (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۲۴۸).
۷. واردان مامیکونیان فرمانده شورش ارمنیان بر ضد یزدگرد دوم بود (پاسندرماجیان ۱۳۶۶، ص ۵۵۲).
۸. ابرشهر از اقلیم خراسان بود. در مسالک و ممالک آمده است: «نشابور را ابرشهر خوانند. در هامونی نهاده است. و مساحت شهر فرسنگی در فرسنگی بود و دو شارستان دارد و قهندز و ریض و شارستان آبادان است. و شارستان را چهار دروازه است. و بازارها در ریض باشد. و در خراسان هیچ شهری بزرگ تر از نشابور نیست» (اصطخری ۱۳۴۷، صص ۲۰۴ و ۲۰۵).
۹. پیروز از سال ۴۵۹ تا ۴۸۳ پادشاهی کرد. او به خشکسالی مستمر و نیز جنگ هایش با هیاطله گرفتار بود. در زمان او ارمنی ها هم بنا به ضدیت مذهبی به سرکردگی ساهاک نامی شوریدند. زرمهر، سردار ایرانی، شورش را در هم شکست و ساهاک را کشت. پیروز خود و پسرانش در جنگ با هیاطله کشته شدند (پیرنیا ۱۳۸۵، صص ۲۰۳ و ۲۰۴). در بخش های بعدی کتاب حاضر نیز نکته های دیگری از این قضایا آمده است.
۱۰. موریس یا ماوریکیوس، امپراتور روم از سال ۵۸۲ تا ۶۰۲ م (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۸۷).
۱۱. سبئوس لقب امپراتور را برای فوکاس به کار نبسته است. این لقب در کتاب او مخصوص است به موریس، هراکلیوس و کنستانتین. در مواردی ثئودوس، پسر موریس، را هم به این لقب خوانده است که به گزارش سبئوس از کودتای فوکاس جان به در برد. اما فوکاس را امپراتور نشمرده است.
۱۲. اسکندریه (Alexandria) سومین شهر بزرگ امپراتوری روم بعد از روم و کنستانتینوپول بود. این شهر را الکساندر (اسکندر) به سال ۳۳۱ ق.م بنا نهاد. اسکندریه مرکز بزرگ تولید غلات مصر و صدور آن به روم و کنستانتینوپول بود. به تدریج با برخورداری از ثروت، جمعیت و توسعه پایدار خود بزرگ ترین مرکز فکر و فرهنگ در خاورزمین و رقیب کنستانتینوپول شد. مدرسه های اسکندریه نخبگان علم و ادب و دین را جذب می کرد و می پرورد. با ورود مسیحیت به این شهر، اسکندریه یکی از قطب های این دین شد. در سال ۶۴۲ م مقارن خلافت عمر به تصرف مسلمانان درآمد و بیزانسی ها سه سال بعد آن را بازستاندند. اما باز عرب ها آن را متصرف شدند و از آن پس دیگر حمله های بیزانسی ها برای بازگرفتن اسکندریه به نتیجه نرسید و این شهر یکی از شهرهای عالم اسلام در مصر شد (Oxford Dictionary of Byzantium).
۱۳. Tetsal، مراد از تتال ها که در جای دیگر از همین کتاب تتالک هم خوانده شده اند، در نزد مورخان قدیم ارمنی، مردمان کشور باخت (باکتریا) و حوالی آن و مملکت کوشان ها بوده است (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۲۹۹).
۱۴. چنان که در «یادداشت مترجم فارسی» در آغاز کتاب گفته شد، در ترجمه انگلیسی تامسون هر جا سخن از بیزانسی هاست نام یونانی ها آمده و تامسون درباره علت این کارش توضیحی هم نداده است. ترجمه

- پتروسیان از کتاب تاریخ سبتوس از فصل بعد آغاز می‌شود. بنابراین، از فصل بعدی هر جا نام یونانی‌ها بیاید، با ارجاع به ترجمه پتروسیان صورت درست آن که بی‌زاسی‌ها باشد در پانویس خواهد آمد.
۱۵. آتریانتکان، نامی که از روزگار مادها بر بخشی از سرزمین تحت فرمان آنان نهاده شده است و امروزه آذربایجان نام دارد. اصل این نام از نام شخصی گرفته شده که اریکس یا ادوریاد نام داشته است. سرزمین ماد به نام او ادوریاد و سپس آدوریانتکان نامیده شده است (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، صص ۶۰ و ۶۹). آتریانتکان تلفظ یونانی آدزیادگان است (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۷۰).
۱۶. Paytakaran، شهری که مرکز استان پایتاکاران بود و در دشت مغان قرار داشت. نام دیگر و جدیدتر آن بیلقان است (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۴۲).
۱۷. Aluank، آلوانک یا آغوانک، یا همان آلبانیا، مملکتی بود در شمال خاوری ارمنستان و در کرانه رود کور که اکنون در خاک کشور آذربایجان قرار گرفته است (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۳۰۳).
۱۸. در این کتاب واژه امپراتور مشخصاً با صیغه رومی آن و برای موریس، هراکلیوس و کنستانتس به کار رفته است. اما شگفتا که برای تتودوس هم آورده شده که فرزند ارشد موریس بود و چنان‌که سبتوس گزارش کرده، از کودتای فوکاس جان به در برد. اما از دست خود وی نرهید. امپراتور چند جا برای کنستانتس دوم به کار رفته است.
۱۹. city. در این کتاب هر جا واژه شهر آمده برابر با city است. اما در جاهایی نیز واژه town آمده و در برابر آن قصبه آورده شد. این دو واژه در کتاب سبتوس مصادیق مجزا و متمایز دارد. مترجمان کتاب در توضیح وجه تمایز city و town نوشته‌اند که داشتن یا نداشتن بارو می‌تواند اسباب امتیاز در نامگذاری باشد.
۲۰. مسیحیت در ایران درباره آورده شدن صلیب یا چلیپا به ایران و پیمان بستن خوریام / شهروراز / شهربراز با رومیان برای بازپس دادن آن در ازای رسیدن خودش به سلطنت، شرحی داده است (نفیسی ۱۳۴۳، صص ۳۲۷-۳۳۹).
۲۱. مراد سبتوس از این اصطلاح خسروپرویز، پادشاه ایران، است.
۲۲. Veh Artashir، وه اردشیر.

[فصل ۸]

[شوریدن واهان بر پیروز: (۱) مرگ پیروز و بر تخت نشستن قباد. (۲) برگماردن واهان به مرزبانی (۳) ارمنستان. مرگ قباد و بر تخت نشستن خسرو انوشه روان. شورش واردان. نبرد خسرو با او و شکست خوردن از او.]

در آن سال‌هایی که پیروز شاهنشاه (۴) ایران بود^۱ مسیحیان هر آنچه را از امتیازات و امکان برگزاری شعایر دینی داشتند از کف دادند. (۵) آزار و ایذا و تحقیر امیران (۶) هم بر همین منوال بود تا آن‌که آنان طوق بندگی را پاره کردند. واهان^۲ از خاندان مامیکونیان سر به شورش برداشت، ایرانیان را بیرون راند و زمام فرمانروایی را به زور در کف خود گرفت. اینک، پیروز سپاه عظیمی از هون‌ها^۳ را به سوی او گسیل داشت. امر اکید داد تا شورشیان را به قتل آورند و همه آنان را از دم تیغ بگذرانند. واهان آسپاراپت (۷) با سی هزار مرد گزیده جنگی به مقابله او رفت. لشکرها در برابر هم صف آراستند. زمانی

۱. تازار در کتاب تاریخ خود درباره سیاست‌های ضد ارمنی پیروز به تفصیل نوشته است.

۲. لقب spapapet، به معنی «فرمانده کل قوا» به واهان مامیکونیان داده شد تا نسل بعد از نسل متعلق به خاندان وی باشد، اما او تا سال ۴۸۵، زمان پادشاهی و غارش [بلاش]، به مرزبانی برگمارده نشد. عنوان مرزبان به حاکمان ارمنستان ایران داده می‌شد، خواه ایرانی باشند و خواه ارمنی. [چون در زمان پادشاهی پیروز اذیت و آزار مذهبی در ارمنستان از سر گرفته شد، این بار واهان مامیکونیان، برادرزاده واردان، در رأس ملت ارمنی قرار گرفت و به نبرد ادامه داد. در این نبرد ایبرایی‌ها هم مصمم به دفاع از مسیحیت در کنار ارامنه قرار گرفتند. این جنگ‌ها و کشت و کشتارها تا زمان مرگ پیروز ادامه پیدا کرد (پاسدراجیان ۱۳۶۶، صص ۱۴۱ و ۱۴۲) - م.]

۳. مورخان قدیم ارمنی از هون‌های شمال قفقاز به کرات در منابع خود یاد کرده‌اند. هون‌ها گاه به طرفداری از ارمنی‌ها و گرجیان به مقابله با ایرانیان برمی‌خاستند. بنا به آن‌که در بند بعد فقط سخن از ایرانیان می‌رود، برخی گمان کرده‌اند که مراد از هون‌ها در این جای کتاب، همان ایرانیان بوده است.

برنیامد که آوای کوس در دشت گران^۱ طنین افکند و دو سپاه^(۸) بر همدیگر تاختند. اینک، کلمه خداوند به یاری ایشان^(۹) آمد. بادی برخاست و طوفان سختی وزیدن گرفت که شن و ماسه را بر سر ایرانیان فروریخت و چنان شد که در میانه روز، شب تیره^۲ حاکم گردید. طرفین کشتار مهیبی از یکدیگر کردند، چنانکه معلوم نمی شد که پیکرهای بر خاک افتاده کشتگان از ایرانیان است یا از ارمنی ها. با این همه، سپاه ارمنی ها قوت یافت و ایرانیان را در هم شکست و ایشان را قتل عام کرد. ارمنی ها تا مسافتی از پی هرکس از ایرانیان که از کشتار جسته بود هم رفتند و سپس پیروز و سربلند بازگشتند.

واهان به جمع آوری خراج ارمنستان پرداخت و کلیساهای بزرگ شهرهای واغارشاپات^۳ و دوین و مزارئیک و خیلی از جاهای دیگر را که ایرانیان ویران کرده بودند مرمت کرد. و آسایش و رفاه را دیگر بار به این سرزمین بازآورد.

اینک، پیروز، شاهنشاه ایران، همچنان بر آن بود تا باز سپاهی گرد آورد و دوباره بر ارمنستان بتازد. اما خبرهایی که از سر رسیدن دشمنان تازه از جانب مملکت کوشانها^(۱۰) و مرزهای آن مملکت می رسید فرصت این کار را از او سلب کرد. خبرها از این قرار بود که شاه کوشانها در رأس سپاه گرانی^(۱۱) حمله آورده است.^۴

پس پیروز سپاهی گرد آورد و با شتاب تمام به مقابله ایشان شتافت. با خود می گفت: «در ابتدا کوشانها را در هم می شکم و سپس با فراغ خاطر به سراغ ارمنستان خواهم آمد. و چون به آنجا رسیدم، شمشیر من دیگر مرد و زن نخواهد شناخت.» پیروز به

۱. Geran، در کتابهای دیگر مؤلفان ارمنی نامی از این مکان دیده نشده است. شاید که همان ناحیه امروزی رودخانه گران در آغوانک باشد.

۲. شب تیره در میانه روز، جمله ای همانند این، چند بار در انجیل آمده است، اما وقوع آن مقارن با نبرد نیست. [پتروسیان: در تاریکی خسوف فرورفتند-م.]

۳. Valarshapat، مرکز حکومت آرشاسیدها در ارمنستان. پس از سقوط آرشاسیدها شهر دوین مرکز اداری آن بود. در اواخر سده چهارم به دلیل وابستگی آن به قدیس گرگوریوس روشنگر مرکز دینی شد. [ولارش آباد که در زبان ارمنی واغارشاپات [Vagharshapat] خوانده می شود در زمان بلاش اول، پادشاه ارمنستان، بنا نهاده شد. این بلاش از سال ۱۱۷ تا ۱۴۰ م سلطنت کرد. ولارش آباد اکنون بزرگترین مرکز دینی و نشستگاه رهبر دینی ارمنیان دنیاست (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۳۳). نام این شهر در متن اصلی به چند صورت آمده است-م.]

۴. معمول مؤلفان ارمنی است که بین کوشانها و هونها فرقی نمی گذارند. این جا هم مشخص نیست که غرض از کوشانها همان قوم است یا هونها. [تاریخ می گوید که بازگشت پیروز از جنگ با ارمنستان به سبب حمله هونها یا هیاطله به سرکردگی خوشنواز یا آخشنواز بود که داستان او با پیروز در منابع مختلف آمده است. این اوضاع ربطی به کوشانها نداشت. خوشنواز پادشاه هیاطله بود (پیرنیا ۱۳۸۵، صص ۲۰۲ و ۲۰۳).-م.]

شتاب تمام حرکت کرد تا در مرزهای خاوری با کوشان‌ها رویارو شد. جنگ سختی درگرفت. کوشان‌ها سپاه ایران را چنان در هم شکستند و تارومار کردند که حتی یک تن هم از آنان جان به در نبرد و مجال گریز نیافت. پیروز، شاهنشاه ایران، و هفت تن از پسران او هم^(۱۲) کشته شدند.

در پی آن قباد، پسر پیروز، شاهنشاه ایران شد.^۱ قباد چون می‌دید که سپاه ایران در هم شکسته و دیگر بنیه‌ای برای آن باقی نمانده، از پا نهادن به نبرد، با هر دشمنی که باشد، پرهیز می‌کرد. در عوض از در صلح با همهٔ همسایگان درآمد. از آن جمله با ارمنی‌ها نیز پیمان صلح بست، واهان را به دربار خود فراخواند و گرمی داشت. او را به منصب مرزبان^(۱۳) برگمارد و امیر خاندان مامیکونیان^۲ خواند. واهان نیز سوگند وفاداری خورد و در پی آن قباد او را با اکرام و احترام به مملکت خودش بازگرداند.

پس از واهان برادرش واژد پاتریک^(۱۴) مدت زمان کوتاهی به امارت رسید.^(۱۵) اما او عمرش به دنیا نبود و درگذشت.^۳ پس از او مرزبان‌های ایرانی بدان مملکت رفتند. ارمنی‌ها از پس جنگ با آنان برنمی‌آمدند.^(۱۶) پس مطیع و متقاد ماندند تا دورهٔ سورن مرزبان گذشت و نیز دورهٔ واردان^۴ که امیر خاندان مامیکونیان بود.

در پی آن، واردان در سال چهل و یکم از شاهنشاهی خسرو،^۵ پسر قباد، ارمنی‌ها را با خود همداستان کرد و شورشی برپا داشت و سر از امر شاهنشاه ایران برتافت. شورشیان سورن مرزبان را^(۱۷) در شهر دوین غافلگیر کردند و او را کشتند، مال و خواستهٔ بی‌شمار به یغما بردند، و از در اطاعت یونانیان^(۱۸) درآمدند.

مقارن همین ایام و پیش از آن‌که این شورش درگیرد واهان، امیر سیونیک، هم شورید و سر از تبعیت ارمنی‌ها برتافت. به خسرو، شاهنشاه ایران، عارض شد که اگر دیوان^(۱۹)

۱. قباد یکم: از ۴۸۸ تا ۵۳۱ م. سبتوس در این بین نام واقاش [بلاش-م.] [۴۸۴-۴۸۸] را از قلم انداخته است. [ماجرای شوریدن واهان و ورود او با قوای تحت امر به ایران در دورهٔ پادشاهی بلاش بوده که پس از پیروز بر تخت نشسته است. واهان برای دفع معارضهٔ زره یا زارن با پادشاهی بلاش به کمک وی شتافت و بلاش در عوض این کمک با ارمنیان و ارمنستان تسامح نشان داد (زرین‌کوب ۱۳۸۱، ص ۲۲۲-م.)]

۲. واهان اساساً بزرگ آن خاندان می‌بود و این کار قباد به معنای رسمیت بخشیدن به مقام موروثی او در خاندان هم تواند بود.

۳. تومانوف (Toumanoff) سال مرگ واژد را ۵۱۰ یا ۵۱۱ ثبت کرده است. ۴. واردان نوهٔ واژد بود.

۵. خسرو یکم: از ۱۳ سپتامبر ۵۳۱ تا فوریهٔ ۵۷۹. [این شورش به احتمال زیاد در سال ۵۷۲ برپا شده است-م.]

مملکت سیونیک را از شهر دوین به پایتاکاران ببرند و آنجا را موقع سرشماری^(۲۰) در زمرة مملکت آتریاتکان به حساب آورند، دیگر نام ارمنی بر ایشان اطلاق نتواند شد. پس فرمان^(۲۱) در این باره صادر شد و به اجرا درآمد.

پس از آن پادشاه یونان^۱ به حکم پیمانی^(۲۲) که ترات متوفا^(۲۳) با کنستانتین^(۲۴) بسته بود^۲ با ارمنی‌ها بیعت کرد. او سپاه عظیمی به پشتیبانی ایشان اعزام کرد. چون آن سپاهیان به ارمنستان رسیدند، به اتفاق سپاه ارمنی‌ها، به شهر دوین حمله بردند؛ پیرامون شهر را گرفتند تا آن را به تصرف درآوردند و خشتی بر روی خشت باقی نگذاشتند، و سپاهیان ایران که در شهر مستقر بودند هم بیرون رانده شدند.

اما به ناگاه فتنه عظیمی درگرفت. ایرانیان کلیسای گرگوریوس مقدس^(۲۵) را، که در مجاورت شهر بنا شده بود، انبار خود قرار داده بودند. آن‌ها [رومیان] چون به آنجا دست یافتند کلیسا را به آتش کشیدند تا به کلی سوخت و از بین رفت. این بود آن فتنه عظیم^۳. آن‌گاه، مهران مهروندک^۴ با بیست هزار مرد و تعداد زیادی پیل به آنان حمله آورد. نبرد سهمگینی در دشت خغماخیک^۵ درگرفت. سپاه ایران خسارت‌های سنگین دید و شکست خورد. ایرانیان از دم تیغ گذشتند و پیلان بر پیکرهای آنان تاختند. مهران با چند تن از مردانش گریخت و به میهن بازگشت.^(۲۶)

این همان واردان است که خسرو انوشه‌روان^۶ شاهنشاه ایران، خود با سپاهی سراپا مسلح، و با پیلان بسیار، بر او حمله برد. از استان آرتاز^۷ گذشت، باگرواند^۸ را پشت سر

۱. یوستینوس دوم: از ۱۵ نوامبر ۵۶۵ تا ۱۵ اکتبر ۵۷۸. [پتروسیان: امپراتور بیزانس—م.]

۲. مورخان ارمنی به تکرار از این پیمان یاد کرده‌اند.

۳. سبتوس مانند خیلی از دیگر مورخان ارمنی مفعول و فاعل را مشخص نمی‌کند. این‌جا فتنه می‌باید بین یونانی‌ها و ارمنی‌ها درگرفته باشد، زیرا ایرانیان در این جمله کلیسا را به انباری تبدیل کرده‌اند. در صفحه‌های آینده هم از این قبیل ابهام‌ها دیده می‌شود. [پتروسیان این بند را به صورتی آورده که روشن و به دور از ابهام است: ناگاه قیامتی به پا شد. خبری پراکنده شد که ایرانیان کلیسای گرگوریوس مقدس را که نزدیک شهر بود به آتش کشیده و خراب کرده‌اند، و این‌که ایرانیان کلیسا را انبار قرار داده‌اند—م.]

۴. Mihran Mihrwandak [مهران مهروندک؛ مهرانی که بنده مهر یا آتشگاه بوده—م.]، این نام را کسی جز سبتوس نیاورده است.

۵. Khaghama-khik /Khalama-khik، سایر مؤلفان ارمنی هم از این نبرد سخن گفته‌اند، اما جای آن شناخته نشده است. گمان می‌رود که در حوالی شهر دوین بوده باشد.

۶. خسرو یکم انوشه‌روان: از ۱۳ سپتامبر ۵۳۱ تا فوریه ۵۷۹. Artaz. ۷. شهری در واسپورکان.

۸. Bagrewand، شهری در آیرارات. [باگاوان به معنی شهر قربانگاه‌ها و بُت‌هاست. یرواندنامی از آرامنه این

گذاشت و از شهر کارین^(۲۷) هم عبور کرد. راه را گرفت تا به ملطیه^۱ رسید و در برابر آن شهر فرود آمد.

روز دیگر، بامداد، لشکری در برابر لشکری و صفی در برابر صفی بایستاد و جنگ درگرفت.^۲ دامن جنگ سرتاسر دشت را فراگرفت و به اوج شدت رسید. خداوند مقرر کرد که شاهنشاه ایران و همه سپاهیانش معروض شکست شوند و سراسیمه پا به فرار بگذارند. اما آنان راه فرار را هم نمی‌شناختند و چنین شد که خود را به آب رود موسوم به فرات انداختند. رودخانه خروشان پیکره‌های انبوه فراریان را همانند پشته‌های ملخ^۳ با خود برد و در آن روز کمتر کسی توانست جاننش را از چنگال آب برهاند. اما پادشاه به همراه تنی چند از پیلانان و اسواران، در عین عجز و ناتوانی، گریخت^(۲۸) و خود را از راه آغدزنیک^۴ به مقر و مأوایش رساند.

لشکرگاه شاهنشاه ایران، با هرچه از مال و خواسته در آن بود، به دست مهاجمان افتاد. ملکه^۵ و خاتونان^(۲۹) دربار را به اسارت گرفتند و سرپرده سلطنتی و نیز ارباب گرانبهای زرین مسمی به «اربابه افتخار»، که با مروارید و دیگر احجار کریمه ساخته و آراسته بود، به چنگ آنان افتاد. آتشی که شاهنشاه همواره آن را همراه با خود حرکت می‌داد و از آن مدد می‌جست، و ارج و قربی بسیار بیش از بقیه آتش‌ها داشت، هم به دست مهاجمان افتاد. آن آتش را به همراه موبدان موبد و تنی چند از دیگر صاحبان

شهر را بنا نهاد و همه بت‌های آرماویر را به آنجا برد (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۱۳۸). باگاوآن از مراکز مهم دینی ارمنستان پیش از انتشار مسیحیت در این سرزمین و در دامنه کوه نپات واقع بود (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۳۵). باگرواند نام دشتی است که نبرد قطعی ارمنستان با ساسانیان در آنجا به وقوع پیوست (پاسدرماجیان ۱۳۶۶، ص ۵۱۶). نام این شهر باید از ریشه تیغ به معنی خدا باشد. -م.]

۱. Melitene، سایر منابع ارمنی از تصرف ملطیه به دست خسرو انوشه‌روان در سال ۵۷۶ م سخن می‌گویند. نیابوده‌اند. [پتروسیان هم نامی از ملطیه نیاورده است. ملطیه از مهم‌ترین دژهای مسلمانان در برابر رومیان بوده است. در خاور ترکیه امروزی واقع است (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۲۸). -م.]

۲. سبتوس در توصیف نبردها واژگان مشابه را مکرر به کار می‌برد. از این پس دیگر به این تکرارها اشاره نخواهد شد.

۳. مشابه این صحنه در تورات هم به تکرار آمده است. اما ناپود شدن به این صورت که در این جا گزارش شده مسبوق نیست.

۴. Aghdznik/Aldznik، جایی واقع در کرانه خاوری رود دجله. [آغدزنیک تلفظ ارمنی آلدزنیک است. -م.]

۵. برخی معتقدند که شاید اسارت ملکه و زنان دربار عبارتی قالبی و دور از واقع باشد. ناگفته نماند که این موضوع همانندی زیادی با رخدادهای مربوط به پیروزی گالریوس در سال ۲۹۷ دارد.

مناصب به آب رودخانه انداختند تا غرق شد. سپاس‌ها نثار پیشگاه خداوندی باد، تا جاودان.

یادداشت‌ها

۱. به دست گرفتن زمام قدرت و پیروزی او در جنگ. — پتروسیان.
۲. پس از پیروز، بلاش از سال ۴۸۳ تا ۴۸۷ بر تخت نشست. قباد یکم پس از بلاش در دو نوبت در فاصله سال‌های ۴۸۷ تا ۵۳۱ پادشاه شد (پیرنیا ۱۳۸۵، صص ۲۰۴ و ۲۰۵).
۳. مرزبان، یا به صورت درست آن در فارسی: مرزبان، در تداول و معمول فارسی به فرماندار ناحیه‌ای گفته می‌شد که در جوار مرز واقع باشد. این عنوان برای فرماندار ایرانی ارمنستان به کار می‌رفت و مخصوصاً به سمبات باگراتونی داده شد که بین سال‌های ۵۹۹ تا ۶۰۶ یا ۶۰۷ حکمران ورکان بود. پس از او هم پسرش ورازتیروتس در سال ۶۲۸ از جانب قباد، شاهنشاه ایران، به این لقب منصوب شد. به گفته کولسنیکف، منصب مرزبان به رئیس شهرستان واقع در مجاورت مرز داده می‌شد. چون شهرستان‌های مرزی نقش سپر دفاعی را ایفا می‌کردند، اهمیت بسیاری داشتند و اختیارات فرمانروایان آن‌ها در امور شهرستان‌های داخلی بیشتر بود و لقب شاه داشتند (کولسنیکف ۲۵۳۵، ص ۲۷۸). همو به نقل از حمزه اصفهانی آورده است که به مرزبانان برگزیده این حق داده می‌شد که تحت سیمین داشته باشند (همان صفحه). فرمانده هر ولایت را مرزبان می‌گفتند (یعقوبی ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۱۹).
۴. شاهنشاه، پادشاه و شاه عناوینی هستند منحصر به فرمانروایان ایرانی و دیگر فرمانروایان بجز رومیان. این عنوان یک بار برای هراکلیوس، امپراتور روم، هم به کار رفته و برای خلیفه مسلمانان هم آورده شده است.
۵. در دوره پادشاهی پیروز، مسیحیان ایران به عقیده نسطوریوس گرویدند و راه خود را از آیین ارتدوکس کلیسای بیزانس جدا کردند. از آن پس نسطوری خوانده شدند و چون هواخواه بیزانس هم نبودند، لاجرم امپراتوری بیزانس هم به بهانه حمایت آنان در امور ایران مداخله نمی‌کرد و به همین سبب، موبدان هم به آنان به چشم طرفداران آیین دشمن نمی‌نگریستند. اما احساسات خصمانه به قوم یهود بالا گرفت و پیروز هم برای جلوگیری از آن محتاج اقدام نشد (زرین‌کوب ۱۳۸۱، ص ۲۲۲). تاریخ یهود ایران در فصل نهم از کتاب چهارم در مجلد دوم، احوال یهودیان در دوره پادشاهی پیروز را به تفصیل بررسیده است (لوی ۱۳۳۹، ج ۲، صص ۲۶۹-۲۷۶).
۶. مراد از امیران، حکومتگران محلی ارمنستان است. امیر، با رجوع به کتاب‌های تاریخ ارمنستان، در برابر واژه prince آورده شده است.
۷. واژه آسپاراپت شباهتی به آسپت دارد. اما ربط این دو معلوم نشده است. برخی مفسران صاحب‌نظر درباره این واژه گفته‌اند که صرفاً سیمتی بوده است. به عقیده برخی دیگر، این واژه از «فرمانده» در فارسی میانه گرفته شده است. این سمت را منصب موروثی در خاندان مامیکونیان دانسته‌اند و مبین جایگاه برجسته آنان در ارمنستان بوده است. با این همه، این واژه یا عنوان در این کتاب فقط برای واهان مامیکونیان به کار برده شده است. در دیگر مواردی که این واژه آمده برای ایرانی‌هاست.
۸. با نهایت شدت. — پتروسیان.
۹. به یاری ارمنیان. — پتروسیان.

۱۰. در سرزمین وسیعی که در شمال از خوارزم آغاز می‌شد و تا مصب رود هند در جنوب امتداد می‌یافت حکومت مقتدری برپا شد که در تاریخ به نام پادشاهی کوشان معروف است (دیاکونوف ۱۳۹۰، ص ۲۱۱). سرداری به نام کاجولا کادفیس از کوشان‌ها توانست اسکندریه آراخوزیا یا قندهار را بگشاید و سلسله کوشانیان را بنیاد نهد. دیری نگذشت که کوشانیان بر افغانستان، پاکستان و تاجیکستان امروزی تسلط یافتند. مشهورترین پادشاه کوشانیان کانیسکا نام داشت و ۲۳ سال سلطنت کرد. پوروشاپورا یا پیشاور کنونی پایتخت کوشانیان بود. با افتادن سلسله اشکانی و آمدن ساسانیان، قدرت کوشانیان از سال ۱۷۶ م رو به افول نهاد و سرانجام شاپور اول آن سلسله را در سال ۲۴۰ م برانداخت (دانشنامه دانش‌گستر ۱۳۹۲، صص ۸۹۵ و ۸۹۶).

۱۱. بر پیروز حمله آورده است. — پتروسیان.

۱۲. در جنگ کشته شدند. — پتروسیان. از جسد پیروز نشانی به دست نیامد و بدین‌گونه فرجام کار او در رمز و ابهام ماند (زرین‌کوب ۱۳۸۱، ص ۲۲۲).

۱۳. مرزیانی ارمنستان. — پتروسیان.

۱۴. Vard که لقب patrik داشته است. پاتریک یا پاتریکیوس لقبی بود که به هر یک از اعضای هر یک از خاندان‌های قدیم روم گفته می‌شد. پاتریسین‌ها طبقه برتر را در روم باستان تشکیل می‌دادند و بقیه مردم در حکم موالی این طبقه و از هر حقی محروم بودند و پاتریک‌ها را حامی خود می‌دانستند. بعدها پاتریکیوس عنوانی افتخاری شد که به کسی داده می‌شد که خدمت‌های عمده به امپراتوری روم کرده بود. حتی برخی از امیران عرب که در خدمت امپراتوری روم بودند هم این لقب را گرفتند. البته بعد از گسترش فتوحات عرب‌ها، این عنوان دیگر برای آنان ارجحی نداشت (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۵۰۲).

۱۵. از سال ۵۰۵ تا سال ۵۰۹؛ یا از سال ۵۱۰ تا سال ۵۱۴. — پتروسیان.

۱۶. که بر ایرانیان بشورند. — پتروسیان.

۱۷. به‌ناگاه. — پتروسیان.

۱۸. در ترجمه تامسون هر جا که به نام روم خاوری یا بیزانس می‌رسیم، به جای آن عنوان «یونانیان» آورده شده و درباره این تغییر نام توضیحی هم داده نشده است. اما پتروسیان در سرتاسر ترجمه خود این نام را به صورت بایسته‌اش «بیزانس» آورده است. در ترجمه فارسی چون مبنای کار، متن مترجم تامسون است، مانند همو واژه‌های یونان و یونانیان آورده شده و در پانویس هم واژه‌های بیزانس و بیزانسی‌ها آمده تا خلطی پیش نیاید.

۱۹. دیوان؛ در متن انگلیسی عین همین واژه (divan) آمده و پیداست که این اصطلاح به معنای متداول آن در زبان فارسی که ناظر بر اداره و دستگاه حکومتی است در ارمنستان آن روزگار هم شایع بوده است.

۲۰. تامسون در این‌جا واژه census را آورده و در پانویس با استناد به لغتنامه پهلوی مک‌کنزی شهرمار را ذکر کرده است. اما پتروسیان در متن خود شهرمار نوشته است.

۲۱. فرمان خسرو. — پتروسیان.

۲۲. پیمان دو پادشاه معظم. — پتروسیان.

۲۳. ترات تلفظ ارمنی ترداد، و این نام پادشاه ارمنستان بود که از سال ۲۸۷ تا ۳۳۰ م پادشاهی کرد. از پادشاهان بزرگ دودمان اشکانی ارمنستان و نخستین پادشاه آن کشور بود که مسیحی شد (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۲۵).

۲۴. کنستانتین یا قسطنطین کبیر نخستین امپراتور مسیحی روم بود. او در سال ۳۱۳ با صدور منشوری که به منشور میلان نامدار شد مسیحیت را آزاد اعلام کرد (همان، ص ۲۷).

۲۵. گرگوریوس مقدس ملقب به روشنگر، کشیش بزرگی که بانی مسیحیت در ارمنستان بود (پاسدروماجیان ۱۳۶۶، ص ۵۲۳). سرگذشت و ماجراهای زندگی او را آگاتانگوس در کتاب خود به تفصیل گزارش کرده است. این سرگذشت با سربچی او از فرمان تیرداد، پادشاه اشکانی ارمنستان، آغاز می‌شود. شکنجه‌های بسیار و زندانی شدن سیزده ساله او در چاهی در شهر آرتاشات ادامه می‌یابد. در آن میان با ماجرای زندگی دختر زیبای صومعه‌نشین با نام هرپسیمه در روم پیوند می‌خورد. هرپسیمه هم به آرتاشات می‌گریزد و سرانجام به طرز فجیعی کشته می‌شود. گرگوریوس پس از رهایی از زندان در چاه به انتشار مسیحیت در ارمنستان می‌پردازد و آن مملکت را سرتاسر به تابعیت آن دین درمی‌آورد. برای هرپسیمه مقدس و یارانش که شهید شده‌اند کلیساهایی برپا می‌کند. داستان زندگی گرگوریوس، در گزارش آگاتانگوس، با معجزه‌ها و خوارق طبیعت درآمیخته است. او در کنار دست پادشاه ارمنستان استقرار می‌یابد و ضمن مبادرت به ویرانی معابد دیگر ادیان، ثروت‌ها و گنج‌های آنان را هم متصرف می‌شود. سواى این ثروت‌اندوزی‌های بی‌حساب از دارایی‌های معابد دیگر ادیان، زمین‌های وسیعی هم در هر شهر از پادشاه می‌گیرد. این کارها در نظر پیروانش امری متعارف برای تقویت دین شمرده می‌شود و به او ایراد نمی‌گیرند. آگاتانگوس از فرجام کار گرگوریوس چیز روشن و دقیقی نوشته و فقط می‌نویسد که در عشق مسیح غرقه و منور گشت. اما در گزارش دیگری آمده است که گرگوریوس مقدس پس از آن‌که سال‌های متوالی نهان از انظار زیست کرد دار فانی را بدرود گفت و به عالم فرشتگان انتقال یافت. چوپانان او را مرده یافته و بدون این‌که بدانند کیست در همان‌جا دفن کردند. لیکن پس از مدت مدیدی اجزای متباقی او همچون یادگار مقدس اعزه، به زاهدی گارنیک‌نام، ظاهر گشتند. پس به دهکده نردان آورده شده و تدفین شدند (موسی خورنی ۱۹۸۴، صص ۱۹۹ و ۲۰۰).

۲۶. ارمنیان ضرباتی بر سپاهیان ایران زدند که باور آن سخت بود، تیغ‌های ایرانیان نثرید، و همه پیل‌های ایشان را به یغما بردند. مهران با چند تن گریخت و به میهن خودش بازگشت. پتروسیان.

۲۷. Karin، کارین، کارن یا کرن، همان شهری که یونانی‌ها به آن تئودوسیوپولیس گویند و امروز ارزروم نامیده می‌شود (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۲۵). کارین را سردار آنتولیوس پس از گشتن در نواحی مختلف ارمنستان برای بنا کردن شهری حاصلخیز و بارور انتخاب کرد. طرح ساختمان شهر را در دامنه یک کوه خوش‌منظر ریخت که چشمه‌ساری با آب زلال داشت. خندق عمیق پرآبی به دور آن ساخت و حصار آن را پی ریخت. روی حصار برج‌هایی بنا کرد (موسی خورنی ۱۹۸۴، صص ۲۷۵). کارین به احترام نام تئودوسیوس دوم، امپراتور بیزانس، تئودوسیوپولیس نامیده شد. این نام بر شهر باقی بود تا عرب‌ها شهر را متصرف شدند و نام قدیم کارین را بر آن باز نهادند (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۲۸. پادشاه که کمتر از تار مویی با مرگ فاصله داشت، توانست به اتفاق چند تن از افرادش به کمک پیلان و اسبان بگریزد. پتروسیان.

۲۹. خاتون واژه جغتایی به معنی بانوی عالی‌تبار، از القاب زنان و دختران خاقان (دانشنامه‌اش گستر، ۱۳۹۲، ص ۴۵۰). خاتون نخستین بار در کتاب‌های فتوح اسلامی دیده می‌شود (امام شوشتری ۱۳۴۷، ص ۱۹۳).

[فصل ۹]

[ایمان آوردن خسرو انوشه روان^(۱) به دین عیسی [ع] و غسل تعمید وی.^(۲) مرزبان‌ها و امیرانی که از پی سقوط واردان تا به روزگار پایان کار ساسانیان به ارمنستان آمدند.]

این خسرو، در طول سال‌هایی که پادشاهی کرد و تا پیش از آنی که شورش برپا شود، بنا بر آنچه از تعلق خاطر به صلح و سعادت خلق نشان داد، لقب انوشه‌روان گرفت. اما وقتی که آن شورش برپا شد^۱ او برآشفته و خشمگین شد و از باوری که به بی‌تقصیری خویش داشت اندیشید که «من برای مردم و مملکت‌م پدر بودم، نه حکمران؛ و این مردم را همچون فرزندانم و دوستانم عزیز می‌داشتم.» و با خود گفت: «خداوند انتقام این خون‌ها را که بر زمین ریختند از آن‌ها خواهد گرفت.» این خسرو در سال‌های شاهنشاهی خود رودخانه‌های کور^۲ و آغوانک^۳ را بست، شاه [گری‌ها]^۴ را اسیر کرد، با سپاهش

۱. شورش واردان.

۲. رودخانه کور (Chor) یکی از آبراه‌های واقع در جنوب دریند است.

۳. آغوانک در حدود شمال شماخی واقع است. بستر رودهای کور و نیز آغوانک جایی جز از گذرگاه بزرگ کوهستان‌های قفقاز موسوم به در آلان‌هاست. [رودهای کور و آغبانیا/آغوانیا را بست. پتروسیان. احمد کسروی درباره نام آغوانک بحث کرده و معتقد است که این نام همان آران است که آرانک و سپس در زبان رومیان، آلبانی و در زبان ارمنی آلوآنک یا آغوانک شده است (کسروی ۱۳۵۲، ص ۳۶۸)۔م.]

۴. Egerians، اگری‌ها: لاذقیه. این سرزمین در دوره حکمرانی یوستی‌نیانوس محل مناقشه بین ایران و روم بود. [پادشاه اگراتسیک (Egeratsik) را دست بسته و اسیر کرد. پتروسیان. اگری‌ها ممکن است که همان آجارهای امروز باشند (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۳۰۸). آجارستان امروز یکی از بخش‌های کشور گرجستان است. اگر جز این باشد، اگری‌ها لایید مردمانی هستند که سرزمین آنان در بند ۹ از بخش چهارم کتاب شانزدهم جغرافیای استرابو از اجزای عربستان شمرده شده است (استرابو ۱۳۸۲، ص ۳۷۷)۔م.]

انطاکیه پیسیدیا^۱ را به تصرف درآورد، و اسیران را در لشکرگاه شاهی مستقر ساخت. و دیگر، شهری را بنا نهاد و آن را وه آنجتوک (وه آنتیوخ) خسرو^۲ نامید که ارمنی‌ها آن را شهبستان نوک‌نوی^۳ نامیده‌اند. شهرهای دارا^(۳) و کالینیکوس^(۴) را هم به تصرف آورد و طی حمله‌ای کیلیکیا^(۵) را نیز متصرف شد.

خسرو انوشه‌روان ۴۸ سال شاهنشاه بود.^۴ در ساعت مرگش نوری آسمانی به گرداگرد پیکرش می‌تافت؛ چراکه او به مسیح [ع] ایمان آورده بود و می‌گفت: «به خدای واحد ایمان دارم، خدایی که آسمان و زمین را آفرید، همان خدایی که مسیحیان او را می‌پرستند: پدر و پسر و روح القدس. چون فقط اوست که خداست، و جز همو که مسیحیان می‌پرستند خدایی نیست.»

انوشه‌روان به درباریان فرمان داد تا موبد سلطنتی برای تبلیغ به سرزمین‌های دوردست اعزام شود^(۶) و دیگر موبدان را هم از دربار دور کنند. اسقف اعظم مسمی به «ایران کاتوگیکوس»^(۷) را به دربار خواند تا وی را غسل تعمید دهد. دستور داد تا آیین نماز^(۸) در دربار برگزار شود و انجیل مقدس قرائت گردد تا بدان وسیله خویش را با گوشت خدا و خون خدا پیوند دهد. سپس کاتوگیکوس را مرخص کرد تا به جایگاه خویش بازگردد. پس از آن چند روزی بیشتر برنیامد که انوشه‌روان درگذشت.^(۹) مسیحیان پیکرش را در مرقد شاهان به خاک سپردند. پس از او نوبت سلطنت به پسرش هرمز^۵ رسید.

۱. مراد انطاکیه واقع بر کرانه رود اورونتیس است. «پسیدیا» به احتمال زیاد تداعی غیرمستقیمی از کتاب اعمال رسولان، باب‌های ۱۳ و ۱۴ است. [پسیدیا بخشی از آناتولی باختری که مرکز آن انطاکیه بود. از اوایل سده چهارم میلادی استان مستقلی شد. پسیدیا سرزمین آشوب‌خیزی بود که مدام در آتش جنگ و شورش می‌سوخت. نظارت و برقرار داشتن امنیت آن‌جا هم به واسطه فاصله دور دشوار بود (Oxford Dictionary of

[Byzantium]—م.]

۲. Veh Anjatok Khosrov، «وه آنجتوک»، به معنی «به از انطاکیه». این شهر به سال ۵۴۰ بنا شد و یکی از پنج شهر پایتخت ساسانیان بود. «به از انطاکیه» مسکن تبعیدشدگان از قلمرو بیزانس بود. [این شهر را به عربی رومقان یا رومیه هم نامیده‌اند. نوشته‌اند که این شهر چندان به انطاکیه شبیه بوده که مهاجران همین که به رومقان درآمدند، هرکس توانست خانه خود را پیدا کند (امام شوشتری ۱۳۴۷، ص ۲۹۷).—م.]

۳. Nok-noy، مارکوارت تلفظ درست واژه «نوک‌نوی» را «ناختراکه» (Nachtrage) دانسته است.

۴. یوحنا ی سوم افسوسی انوشه‌روان را به دلیل یآوری و همراهی با مسیحیان ستوده است، اما از گرویدن او به دین مسیحیت چیزی نگفته است. انوشه‌روان از ۱۳ سپتامبر ۵۳۱ تا فوریه ۵۷۹ سلطنت کرد.

۵. هرمز چهارم: از فوریه ۵۷۹ تا فوریه ۵۹۰. [در دوره او جنگ با بیزانس که از زمان انوشه‌روان شروع شده بود همچنان بدون بهره‌ای برای طرفین ادامه یافت. در آن اثنا خبر تاخت‌وتاز ترک‌ها هم رسید و او بهرام چوبین

اینک، فرماندهانی^(۱۰) که شاهنشاه ایران اعزام کرده بود یکی پس از دیگری پا به مملکت ارمنستان نهند: از زمان شورش واردان، امیر خاندان مامیکونیان و فرزند و اشاک، تا برسد به روزگار ما.^۱ برخی از ایشان در جنگ‌ها به قتل آمدند، بعضی در جنگ پا فشردند، دیگری هم بودند که پیروز شدند و راه خود گرفتند و رفتند.

باری، واردان و شَسَب^۲ در همان سالی به ارمنستان رسید که سورن مرزبان را کشتند.

اما او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. سالی در این جا ماند و سپس به راه خود رفت.

پس از او گوغون مهران^(۱۱) با بیست هزار مرد سر تا پا مسلح^(۱۲) به ارمنستان آمد: تا

نابود کند، ریشه کن کند، از میان بردارد و در عین شقاوت کمر به ویرانی این مرز و بوم

ببندد. او آمد. اما مردم به دژهای^(۱۳) کوه‌ها پناه بردند یا به وادی‌های دور دست گریختند

تا جان از دست او به در برند. اما خیلی کسان هم بودند که فرار برایشان ممکن نشد و از

دم تیغ آن‌ها [ایرانی‌ها] گذشتند که آنان هر آن کس را که می‌یافتند به قتل می‌آوردند. او در

ایبریا هم جنگید،^(۱۴) اما شکست خورد. پس از آن به ارمنستان آمد و توانست آنگغ را

هم به حيله و نیرنگ بگیرد.^(۱۵)

فیلیپوس،^۳ فرمانروای سیونیک، در شهر^۴ و نیز در خغماخیک جنگی به راه انداخت.

در دهکده اوتاموس^۵ واقع در واناند^۶ هم جنگید. در هر دو جنگ شکست خورد. او^۷

هفت سال در این مملکت ماند و در پی آن حرکت کرد و رفت.

پس از آن نویت خسرو انوشه روان رسید^(۱۶) که بیامد و نبرد سختی در ملطیه کرد که

در آن، چنان‌که نقل کردم، شکست خورد؛ پس بازگشت و رفت.

را به مقابله فرستاد. بهرام ترک‌ها را در هم شکست. پس از آن بهرام مأمور شکست رومی‌ها شد. پس از پیروزی

او در آن جنگ بوده که اختلاف پادشاه و بهرام در گرفت که به ماجرای پر دامنه‌ای تبدیل شد. در همان ضمن، هرمز

پادشاه به دست بستام که از خویشاوندانش بود به قتل رسید (پیرنیا ۱۳۸۵، صص ۲۱۷ و ۲۱۸). هرمز را مردی با

فرهنگ بسیار وصف کرده‌اند (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۲۸۷). م.].

۱. پس از فرماندهان، امیران به ارمنستان آمدند. سبئوس شاید اطلاعاتش را از متن مکتوبی گرفته باشد که مدت زیادی پیش از روزگار خودش تألیف شده بوده است.

۲. نام او در برخی از نسخه‌ها و هرام آمده است.

۳. فیلیپوس احتمالاً مخالف گوغون بود. به عقیده تومانوف، او شاهزاده حاکم بوده است.

۴. مراد از شهر، شهر دوین، پایتخت اداری ارمنستان است. چنان‌که سبئوس نوشته گویا جنگ دومین همان جنگ خغماخیک بوده است. [پیش‌تر گفته شد که خغماخیک دشت بوده است. م.].

۵. Utmus، در منابع ذکری از این نام نشده است. Vanand ۶، در آیرارات واقع است.

۷. این‌جا مشخص نیست که منظور از «او» فیلیپوس است یا گوغون. اگر گوغون مورد نظر بوده باشد، عدد هفت خطاست.

پس از او تم خسرو (۱۷) آمد. او در دو جا جنگید: نخست در واسیان واقع در بوغوراپهک، جایی که رودخانه‌های مورتس و ارس به هم می‌پیوندند؛ و دیگر در باگرواند واقع در کنتی. در هر دو جا هم پیروزی نمایان به دست آورد. او هم دو سال بماند و سپس رفت.

از پی آنان وراز و زور آمد. او در دهکده اوتموس در واناند جنگی کرد که در ابتدا در آن جنگ شکست خورد، اما سپس به پیروزی دست یافت. او هم پس از یک سال رفت. سپس یکی آمد، از پیدایان (۱۸) پارت و پهلوا که آسپت^۱ نام داشت. آسپت در شیراکاوان^۳ جنگید و پیروز شد. هفت سال هم او در این جا ماند و سپس حرکت کرد و رفت.

پس از آن هراहत^۲ مرزبان آمد که برای پشتیبانی از کسان خود به نصیبین^۴ رفت. در نبرد

۱. پارت و پهلوا هر دو یکی و دارای معنای واحد است. [پهلوسرزمین قوم پارت بود (آگاتانگفوس ۱۳۸۰، ص

۳۵)۔م.]

۲. aspet به معنی فرمانده اسواران، واژه‌ای است از فارسی میانه. این لقب مخصوص خاندان باگراتونی بود. ربط این واژه با آسپاراپت، به معنای فرمانده، را دشوار بتوان معلوم داشت. [آسپت از القاب ایران باستان و مرکب است از دو کلمه «اسب» و «پد» به معنای دارنده یا صاحب اسب. آسپت صورت مخفف همین کلمات است که به زبان ارمنی راه یافته و معنی سوار می‌دهد (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۳۰۸). آسپت لقب دودمان باگراتونی بود (آگاتانگفوس ۱۳۸۰، ص ۱۲۷)۔م.]

۳. Shirakawan، واقع در استان شیراک در آیرارات. اما جای درست این آبادی معلوم نیست.

۴. واژه نصیبین در کتاب سبتوس به صورت‌های گوناگون *Mrtsun* و *Mrtsuni* و بیشتر به صورت *Mtsbin* نوشته شده است. باید در نظر داشت که این مکان غیر از آن جایی است که در زبان ارمنی *Mtsurn* خوانده می‌شود و در سده پنجم میلادی از بین رفت. [نصیبین، که نام باستانی آن نیسیبیس است، محوکز استان آراوستان و در شمال میانرودان واقع بود (آگاتانگفوس ۱۳۸۰، ص ۱۴۳). شهر تاریخی نصیبین از شهرهایی است که بارها دستخوش نزاع و کشمکش میان دولت‌های ایران، ارمنستان و امپراتوری روم قرارگرفت و دست‌به‌دست شد. نام این شهر از دیلگاه واژه‌شناسی چندان روشن نیست و به صورت‌های نسبیس و معین هم آمده است. برخی مآخذ بنای شهر نصیبین را با سلوکوس اول (سلوکوس نیکاتور) مرتبط دانسته‌اند. در روزگار پارت‌ها برخی مآخذ ارمنی از نصیبین یاد کرده‌اند. در تاریخ موسی خورنی آمده است که ارشک، شاه پارت، برادر خود را به فرمانروایی ارمنستان منصوب کرد. نواحی بسیاری را به نصیبین ضمیمه کرد و این شهر را تختگاه آن قرار داد. از حدود سال ۸۵ ق.م نصیبین به تصرف ارمنستان درآمد و شهر بزرگ و پرجمعیتی شد که آن را تکیه‌گاه ارمنستان می‌نامیدند. از وقتی هم که رومیان در غرب قدرت یافتند، نصیبین به دست آنان افتاد. دیوکاسیوس می‌نویسد: «این شهر در بین‌النهرین قرار دارد و مستعمره ماست.» پلوتارک هم در شرح احوال لوکولوس، اهمیت تصرف نصیبین را متذکر می‌شود (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، بخش ۶، ص ۷۱ به بعد). این شهر در عهد باستان بر اثر زمین‌لرزه‌ای آسیب دید و ساناتاروک آن را خراب کرد و از نو باشکوه‌تر از سابق تجدید ساختمان کرد و با حصارهای مضاعف محصور کرد (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۱۳۳)۔م.]

نصبیین شکست خورد، اما در راه بازگشت از آن‌جا جنگی هم در تسالکا-ژور^۱ از توابع بزنونیک^۲ کرد که در نتیجه آن پیروز شد. او هم چهار سال^(۱۹) را در این‌جا سرکرد و سپس رفت.

پس از او هراترین داتان^۳ مرزبان آمد. آن موقعی بود که ایرانیان نتوانستند در نبرد با سپاه یونانی‌ها^(۲۰) پا بدارند. در آن دوره که او در این‌جا می‌بود هرمز^۴ کشته شد و پسرش خسرو^۵ بر تخت نشست. داتان هم دو سال را در این‌جا بود و سپس رفت.

پس از آن تا زمانی که بین ایرانی‌ها و یونانی‌ها و مابین دو پادشاه، موریس و خسرو، صلح برقرار شد، امیران^۶ ایرانی به این سرزمین آمدند.

پس از آن ونداتاگان خوراگان^(۲۱) آمد. سپاهیان ایرانی او را درگاری^۷ به قتل آوردند و خود سر به شورش برداشتند و به گِغومک^(۲۲) رفتند. پس از او نوبت مراکبوت رسید؛ و از پی او نوبت یازدن؛ سپس بوتماه؛ و سپس هوییمان.^(۲۳)

کتاب گاهشمار^۸: تاریخ پادشاهی

سرگذشت آریان‌ها،^۹ حمله خسرو و پرویز دزد راهزن ساسانی به دنیا که سرتاسر [زمین] را به آتش کشید، دریا و خشکی را، تا دنیا را تمام نابود کرد.

اینک من این قصه^{۱۰} را از رخدادهای هولناکی نقل می‌کنم که بر دنیا گذشت: خشم به اوج رسید و آتش غضب دمیدن گرفت؛ سیلاب‌های آتش و خون، و تاخت‌وتازهای دزدان و راهزنان؛ حمله‌های مرگبار، بانگ‌های دیوها و غرش‌های اژدهایان،^{۱۱} حمله‌های کلدانیان^{۱۲} و آدم‌هایی که از تخم و تبار غول‌ها بودند، غریوهای سواران دلیر

۱. Tsalka-jur، این نام در جای دیگری نیامده است.

۲. Bzrunik، بزنونیک در توروبران و در کرانه شمال باختری دریاچه وان واقع است.

۳. Hratrin Datan، هراترین پسر دات. ۴. هرمز چهارم: از فوریه ۵۷۹ تا فوریه ۵۹۰.

۵. خسرو دوم: از فوریه ۵۹۰ تا فوریه ۶۲۸.

۶. امیر در معنا با مرزبان مشابه است، اما همان کاربردها را ندارد. بعضی متون آن را همان بدخش گرفته‌اند. [پتروسیان: مأموران مرزی ایرانی آمدند و اوضاع بر همین منوال می‌بود تا آن‌گاه که پیمان صلح بین ایرانیان و یونانیان، بین دو امپراتور، موریس و خسرو، به پایان آمد. م.]

۷. Garni، دژ مشهور دوران آرشاسیدها واقع در شمال خاور دوین. ۸. متن زمانیک.

۹. مقصود، ایرانیان است. ۱۰. قصه نقل می‌کنم. سبئوس در این‌جا بر فصل‌بندی کارش تأکید می‌کند.

۱۱. اژدها در این‌جا تجسم پادشاه است. به مانند کتاب حزقیال نبی، باب بیست‌ونهم: ۳، که در آن‌جا اژدهای

بزرگ، فرعون است. ۱۲. درباره کلدانان پیش‌تر توضیح داده شده است.

خنجر به دست، از خاور تا به باختر، از شمال تا به جنوب. نیز [شرحی خواهم داد] از مردمان جنوب،^۱ که با شورها و شررها آمده بودند، اما بر همدیگر تاختند، و نیز از تحقق فرمان خشم خداوند بر سراسر دنیا. آنان همچون گردباد توفیدند و سپس فرونشستند^۲ تا همه چیز را همراه با خود از بین ببرند، کوه‌ها و تپه‌ها را از میان بردارند، دشت‌ها را پاره‌پاره کنند، سنگ‌ها و لایخ‌ها را زیر پاها و سم‌های اسبان خود بشکنند و خرد کنند. پس من قصه خسرو ویرانگر و تبهکار را باز خواهم گفت. نفرین خداوند بر او باد.

یادداشت‌ها

۱. چون کارهای خسرو آرامش ایران و رفاه مردم را تأمین کرد، او را «انوشه‌روان» خواندند (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۱۰). انوشه‌روان را برابر اصطلاح مرحوم و شادروان در زبان پارسی دانسته‌اند (فرنیغ دادگی ۱۳۶۹، پانویس ص ۱۴۱).
۲. به دست کشیش، تا روز درگذشت او؛ بر تخت نشستن هرمز؛ حمله و هرام به سپاهیان تئال، جنگ با پادشاه مسکوتک‌ها و کشته شدن او در آن بین؛ شوریدن و فرار سپاهیان و هرام‌خان از دست خسرو؛ آمدن و هرام؛ استمداد خسرو از مورس امپراتور-پتروسیان.
۳. شهر دارا واقع در ناحیه شمالی میانرودان را آناستازیوس، امپراتور روم (۴۹۴-۵۱۸ م)، بنا نهاد (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، ص ۲۳۶). این شهر را به همین جهت آناستازیوپولیس نامیدند. دارا در عهد امپراتوری روم دژ نظامی بود و بر مرز ایران و روم واقع بود. مرکز مطران‌نشین میانرودان جنوبی هم بود. بین سال‌های ۵۷۳ تا ۵۹۱ در دست ایرانیان بود. بعدها نیز مدتی، از سال ۶۰۴ تا سال ۶۲۸، باز در تصرف ایرانیان بود. در سال ۶۳۹ به دست عرب‌ها افتاد. امروز ویرانه‌های آن در ترکیه برجاست و شهر جدیدی که بر جای آن بنا شده اوگوز نامیده می‌شود (*Oxford Dictionary of Byzantium*). تصرف این قلعه اثر عجیبی در جهان آن روز داشت، زیرا این شهر قلعه محکم رومیان در شرق بود و تصرف آن محال به نظر می‌رسید. بر اثر این شکست یوستی‌نیانوس دوم استعفا کرد و تیبیریوس جای او را گرفت و صلحی به مدت یک سال با انوشیروان منعقد نمود و چهل و پنج هزار سکه طلا پرداخت. بعد از یک سال هم تیبیریوس جرئت جنگ دوباره نیافت و معاهده صلح را سه سال دیگر تمدید نمود (غفاری فرد ۱۳۸۸، ص ۱۴۸).
۴. از شهرهای بیزانس که در ساحل چپ رود فرات و در مجاورت شهر باستانی نیکوفوریون واقع بود. کالینیکوس و نصیبین و آرتاشات در روزگار امپراتوری و چیرگی ایرانی‌ها بر این شهرها سه مرکز بزرگ بازرگانی بودند. خسرو یکم، شاهنشاه ایران، کالینیکوس را در سال ۵۴۲ گرفت و ساکنان شهر را به خاک ایران کوچاند و سپس باروهای شهر را خراب کرد. اما یوستی‌نیانوس اول، امپراتور بیزانس، باز آن

۱. مراد از مردمان جنوب، مسلمان‌هاست که پس از سقوط ایران ساسانی به ارمنستان تاختند. مضمون حمله از جنوب در عهد عتیق پیشگویی شده است.

۲. قیاس کنید با کتاب اشعیای نبی، باب بیست‌وهشتم: ۱۵. این جمله‌هایی که از کتاب اشعیای نقل شده ناظر بر عهدنامه تئودوروس با مسلمانان است.

را از نو ساخت. عرب‌ها در سال ۶۳۶ یا ۶۳۷ کالینیکوس را گرفتند. مدتی بعد منصور، خلیفه عباسی، شهر رقه را در حاشیه کالینیکوس به شکل نعل اسبی بنا نهاد. باروی شهر هنوز هم بر جا مانده است (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۵. بخش‌هایی از کیلیکیا را متصرف شد. پتروسیان. کیلیکیا استانی در روم خاوری که در مسیر کنستانتینوپول به شمال سوریه واقع بود. برخورداری کیلیکیا از کشاورزی، تولید و تجارت موجب رشد آن بود. در روزگار معاویه (۴۰ تا ۶۰ ه.ق) متروک شده بود. عرب‌ها در سده هشتم میلادی آن را متصرف شدند و آن را سدی در برابر بیزانس کردند (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۶. تا موید به جایی اعزام شود که از دربار شاهنشاهی دور باشد و در آن‌جا به کار مشغول گردد. پتروسیان.

۷. Eran Catholicos، جاثلیق ایران.

۸. تکالیف الهی. پتروسیان.

۹. در کهنسالی درگذشت. پتروسیان.

۱۰. این است نام‌های فرماندهانی که. پتروسیان.

۱۱. Golon Mihran، گوگون، گولون یا قولون.

۱۲. و پیلان بسیار، و عده زیادی که از مردمان کوهستان‌های قفقاز، از هون‌ها، برای یاری وی همراهش آمده بودند. او نیز از شاهنشاه دستور داشت تا همه اهالی ارمنستان را نابود کند، بگیرد، ببندد، برکند و این مملکت را بی محابا ویران کند. پتروسیان.

۱۳. دژ در متن‌های تاریخی کهن و خصوصاً در نبردها به تکرار آمده و خواننده تاریخ قدیم نیازمند آشنایی کامل با آن است. برای این مقصود بنگرید به کتاب قلاع اسماعیلیه (۱۳۴۵)، صص ۱۴ تا ۲۹ طی آن گزارشی از درون، بیرون، زندگی در دژ و نحوه حمله و تسخیر دژ آمده است. کتاب را منوچهر ستوده نوشته و دانشگاه تهران منتشر کرده است.

۱۴. مهران در ایبریا/ گرجستان هم جنگید. پتروسیان.

۱۵. با سوگند دروغ. پتروسیان.

۱۶. پس از او هرمز پادشاه، پسر خسرو انوشه‌روان، آمد. پتروسیان.

۱۷. این نام به همین صورت «تم خسرو» ضبط شده، اما به احتمال همان «تهم خسرو» باشد. «تهم» به معنی قوی و نیرومند است (عمید ۱۳۶۰).

۱۸. پیدایان به معنی اعیان، بزرگان، سرآمدان؛ از بندهش گرفته شده است.

۱۹. چهار ماه. پتروسیان.

۲۰. بیزانسی‌ها. پتروسیان.

۲۱. Vndatakan Khorakan. سپس ونداتاگان آمد، و از پی او خوراگان. پتروسیان.

۲۲. Gelumk، گغموس. پتروسیان.

۲۳. Hoyiman، پتروسیان پس از درج این نام‌ها چند سطر دیگر هم آورده است. از این قرار: این کتاب روزگار و تاریخ پادشاهان و داستانی ایرانی است در باب شکست عظیم خسرو آپرویز، آن جنایتکار ساسانی، که همه‌جا را به آتش کشید، دریا و خشکی را به هم برآورد و هر مملکتی را به نابودی کشید. من هر آنچه را از خرابی‌ها بر این مملکت رفت، با نقل افسانه‌ها، گزارش خواهم کرد. فرود آمدن غضب خداوندی و شعله کشیدن خشم را، برپا شدن آتش و ریخته شدن خون‌ها را، غارت‌ها و یغماگری‌ها را، حمله‌هایی را که با بانگ دیوان و خروش ازدهایان برپا می‌شد و ثمری جز مرگ و نیستی نداشت. از

تبار مغان خواهیم گفت، از آدمیانی که اخلاف غولان بودند، از دلبران جوشن‌پوش، از اسواران خاوری تا باختری و شمالی تا جنوبی، از اهالی جنوب (یعنی عرب‌ها) که با شور عظیمی سر برداشتند و به ایران و نیز به بیزانتیوم تاختند و حامل حکم غضب خداوند بر هر مملکت بودند. عرب‌ها همچون گردبادی وزیدن گرفتند، طوفان شدند، و همه‌چیز را لگدمال کردند، کوه‌ها و تپه‌ها را از سر راه برداشتند، صحراها را درنوردیدند، و شن و سنگ در زیر سم اسبان ایشان خُرد شد. اینک داستان خسرو، آن تباہکار ویرانگر، را بازمی‌گویم. نفرین خدا بر او باد.

[فصل ۱۰]

[پادشاهی هرمز^(۱) و کشتار اشراف به دست او.^(۲) و هرام میرهوندک^۱ مسکوتکها^(۳) را شکست می‌دهد. خشمگین شدن هرمز از رسیدن سهم اندک از غنایم جنگی به او. شوریدن سپاهیان و هرام بر هرمز و به پادشاهی نشستن و هرام. حمله و هرام به هرمز. اشراف هرمز را می‌کشند و پسرش خسرو^(۴) را به پادشاهی برمی‌دارند. گریختن خسرو از چنگ و هرام.]

در آن ایام پس از مرگ خسرو، پسر قباد، پسرش هرمز بر تمام مملکت ایران شاهنشاه شد. مادر او کاین^(۵) نام داشت که دختر خاقان بزرگ،^(۶) پادشاه هپتال‌ها،^(۷) و همسر پدرش خسرو بود. هرمز که از تخمه پدری صاحب نام و نشان بود، از جانب مادری هم نامدارتر و هم درنده‌خوتر بود. چرا که کمر به نابود کردن ریشه همه اشراف و پیدایان و همه تبارهای کهن و خاندان‌های اصیل [شاهی] از خاک ایران بست. او آسپاراپت، پارتی و پهلوی بزرگ، را به قتل آورد^(۸) که از دوده آناک^(۹) جنایتکار بود. مربیانش او را به دور از چشم خسرو تبهکار، پادشاه ارمنستان، بار آورده بودند و او به خاک ایران گریخت و به دربار پادشاه ایشان رفت. پادشاه هدایایی به او داد که به پدرش آناک وعده داده بود، سرزمین‌هایی را که از مملکت پارت و پهلوی بود و از آن وی بود بدو بازگرداند و تاج بر سر او نهاد و او را گرامی داشت، و دومین جایگاه را در پادشاهی خویش به او بخشید.

این آسپاراپت دو پسر داشت؛ یکی وندوی^(۱۰) و دیگری وستام.^۲ [هرمز] وندوی را در

۱. Vahram Mirhewandak، و هرام میرهوندک همان و هرام چوبین است. میرهوندک، مهروندک و مه‌رتندک به معنای بنده مهر یا خدمتکار می‌تواند.

۲. سیئوس معلوم نکرده که از روزگار آناک تا به زمان این آسپاراپت چند نسل گذشته است.

گروانداکان^۱ به زندان انداخته بود. و ستام از زندان گریخت و در آن ایام به خویشتن خویش جنگ‌هایی به راه انداخت که در شمار اندک نبود.^(۱۱)

در آن ایام واقع شد که یکی، و هرام مهر و نذک^۲ نام، که حکمران نواحی خاوری ایران بود،^(۱۲) متهورانه به سپاه هپتال‌ها تاخت و بهل^۳ را و نیز سرزمین کوشان‌ها را سرتاسر تا به دورترین کران رودخانه موسوم به وهرود^۴ و تا به سرزمینی که گزیبون^۵ نام دارد، همه را با زور به تصرف درآورد.^(۱۳) و چون به حدودی رسید که، به قول بربرها، اسپندیات دلیر شمشیرش را در آن زمین فروکوفته بود، خود نیز شمشیرش را در زمین فروکرد و از آن نقطه پیش‌تر نرفت.^۶

۱. Gruandakan. این نام در جای دیگر نیامده است. ۲. همان و هرام چوبین است.
۳. Bahl، بهل همان بلخ است. سبتوس بهل را شهستان یا پایتخت کوشان‌ها دانسته است. [بلخ ملقب به ام‌البلاد چهارمین ربع خراسان است. قسمت خاوری آن طخارستان و قسمت باختری آن جوزجان است. یعقوبی درباره بلخ گوید شهر بزرگ خراسان است. مقدسی گوید در کتاب‌های ایرانی آن را «بلخ باشکوه» نامیده‌اند. ریض نوبهار در خارج شهر است و مساحت خود شهر سه میل در سه میل می‌شود. نوبهار، ریض پهناور بلخ در زمان ساسانیان آتشکده‌ای داشت از بزرگ‌ترین آتشکده‌های گبران که رئیس موبدان آن‌جا را برتمک می‌گفتند (لسترنج ۱۳۸۶، صص ۴۴۶-۴۴۷). م.]
۴. Vehrot، وهرود همان رود جیحون است. [وهرود عین نگارش متن انگلیسی است که آورده شد. تلفظ درست این نام وهرود است. وهرود یا جیحون مرز اقوام فارسی‌زبان و ترک‌زبان یعنی ایران و توران بود. بلاد شمالی یعنی آن سوی رود جیحون را اعراب «ماوراءالنهر» می‌گفتند و این منطقه را هیطل نیز می‌نامیدند و اقوام هیطل، یا به قول اعراب هیاطله، در قرن پنجم میلادی سرسخت‌ترین دشمنان ایران محسوب می‌شدند. نام فارسی آن آمودریا بود و یونانی‌ها آن را اوکسس می‌خوانند. سرچشمه رود جیحون دریاچه‌ای است در تبت کوچک و در پامیر (لسترنج ۱۳۸۶، صص ۴۶۱-۴۶۳). م.]
۵. Kazbion/Gozbon، گزیبون یا گوزبن. مارکوارت این‌جا را همان دژ رویین دانسته که با افسانه اسپندیات مربوط است. [در وهرود و آزنک آمده است که باید پیش رفتن بهرام چوبین را در ماوراءالنهر، رسیدن او را به پیکند - پایتخت قدیم بخارا که در آن زمان در دست خاندان سلطنتی از ترکان غربی بوده - و تسخیر آن را خبری مطمئن دانست. اما از آن‌جا که تصرف این نقطه به دست بهرام ... همراه با پیشرفت بهرام تاکزیبون در آن طرف وهرود است، نتیجه می‌شود که گزیبون باید در نزدیکی پیکند باشد (مارکوارت ۱۳۸۶، صص ۱۷۲). م.]
۶. غول عظیم الجثه خونریزی که خدای هون‌هاست و در میان ایرانیان به نام اسپندیات شناخته می‌شود. [در وهرود و آزنک آمده است که کرده‌های بهرام چوبین برابر با دستبردهای اسپندیات، قهرمان اساطیری، نهاده شده است (مارکوارت ۱۳۸۶، صص ۴۳). تصرف رویین دژ، در آن طرف وهرود، که شاهنامه و نوشته‌های عربی به او (اسپندیات) نسبت می‌دهند، بعدها پس از جنگ بهرام چوبین با ترکان به اسفندیار چسبانده‌اند یا آن‌که یک واقعه تاریخی از داستان‌های کهن در این‌جا تقلید شده است (همان، صص ۱۷۵). رویین دژ در شاهنامه در توران واقع است. خواهران اسفندیار در همین دژ اسیر بودند و ارجاسب تورانی وقتی از اسفندیار شکست خورد به همین دژ پناه برد. در منابع

در پی آن وهرام از در پیکار با پادشاه بزرگ مسکوتک‌ها درآمد که در سرزمین واقع در ماورای رودخانه بزرگ به سر می‌برد، سپاه انبوه او را در هم شکست و پادشاه آنان را در جنگ به قتل آورد. سپس هر آنچه از گنج‌ها را که در آن مملکت پیدا می‌شد به غنیمت گرفت. پس آن‌گاه به وسیله فرستادگان خود برای پادشاه ایران نامه فرستاد و او را از خبرها آگاه کرد و سهم مختصری را هم از گنج‌های عظیمی که به غنیمت گرفته بود برای پادشاه فرستاد. سپس بقیه گنج‌ها را میان سپاهیانش بخش کرد و به هر کس چندان داد که او را سزاوارش می‌شناخت.

اینک، چون فرستاده به پیشگاه هرمز شاهنشاه بار یافت و او را از خبرها آگاه کرد، و شاهنشاه فتح‌نامه سپاهیان را خواند و هدایا را دید - که اندکی از گنج شاهانه بود - با آن‌که تظاهر به شادمانگی می‌کرد تا کسانش را دلخوش بدارد، در درونش آتش خشم زبانه می‌کشید و نهیب می‌زد: «بزم شاهانه‌ای برپا شده و اما سهم من از آن بس ناچیز شده است. سزاوار نبود که از آن گنج‌های بی‌کران چنین سهم ناچیزی به دربار فرستاده شود.» پس به جای آن‌که دستور دهد سپاس‌نامه‌ای بنویسند، به دبیرش فرمود تا نامه‌ای بس درشت بنویسد و آن نامه را به دست تنی چند از نگهبانان خاصه شاهی سپرد و به ایشان دستور داد تا به مقر سپاه بروند و همه گنج‌هایی را که به غنیمت گرفته‌اند سر به سر از وهرام بازستانند. آن فرستادگان رفتند و گنج را درخواستند. چنین که شد در میان سپاه شورش افتاد، فرستادگان معتمد پادشاه را کشتند، سر از فرمان پادشاه پیچیدند و وهرام را به پادشاهی برداشتند و چنان‌که رسم زمانه بود با او بیعت کردند.^۱ پس با هم همدستان شدند تا از خاورزمین بازگردند و روانه آسورستان^(۱۴) شوند و هرمز شاهنشاه را از میان بردارند، ریشه ساسانیان را برکنند، و وهرام را بر تخت پادشاهی بنشانند. پس با شتاب تمام به گرد هم جمع شدند و سپس پا به راه نهادند و انبوهی از مردان دلیر و رزم‌آزموده خاوری هم با ایشان همراه شدند.

اینک، مملکت ایران غرق در آشفتگی بود^(۱۵) و در همان احوال اوهان پاتریک به

نسبتاً متأخر هم نام رویین‌دژ آمده است، اما دژی است که جایگاهش با رویین‌دژ باستانی فرق دارد. بنگرید به نزهة القلوب، زیر «تومان اردبیل»: «بر سرکوه سیلان، دژ محکم بوده است. آن را دژ بهمن و رویین‌دژ خوانده‌اند.» ذبیح‌الله صفا اسفندیار را در عداد پهلوانان بزرگ ایران معرفی کرده و در ضمن گزارشی که از زندگانی پهلوانی او داده می‌گوید که معلوم نیست این اسم که در متون عربی اسفندیاز است در شاهنامه چگونه به اسفندیار تبدیل شده است (صفا ۱۳۶۳، ص ۵۹۶). - م.

۱. بیعت با نمک.

اتفاق سپاهی از یونانیان^(۱۶) شهر دوین را فرو گرفته داشت، و آن شهر را به منجیق بست و چیزی نمانده بود که رخنه‌ای درباره^(۱۷) شهر باز کنند. اما چون خبرهای اوضاع ایران را شنیدند پیزامون دوین را رها کردند و به جانب آترپاتکان^۱ کشیدند. آن استان را سرتاسر به تصرف آوردند و مرد و زن، همه را از دم تیغ گذراندند. پس آن جا را معروض غارت کردند و هر آنچه را ممکن بود از اسیران و غنایم گرفتند و به مملکت خویش بازگشتند. خبرهای این بلوا که به دربار ساسانی رسید و هرمز شاهنشاه هم بر آن وقوف یافت، کمترین هراسی به دل راه نداد. بزرگان را فراخواند، که همواره یاران و پشتیبانان ساسانیان بودند، و به ایشان گفت که بر آن شده تا گنج‌های سلطنتی و همه خدم و حشم دربار را با خود بردارد و از راه پل شناور و کوات^۲ به آن سوی رود دجله^(۱۸) برود و بندهای پل را هم پاره کند و به سپاه پادشاه عرب‌ها پناهنده شود.

اما کسی با این تدبیر او همدستان نشد. رایزنان پادشاه و یاران و نگهبانانش به اتفاق بر آن شدند تا هرمز را به قتل آورند و پسرش خسرو را بر تخت بنشانند.

اینک ملکه، مادر ولیعهد که دختر آسپاراپت متوفا و از زمره خاندان‌های نامدار پارت بود، و نیز خواهر و ندوی و وستام، و ندوی خود مردی خردمند و دوراندیش بود و دلیر؛ اینان جملگی بر آن شدند تا وندوی را از حبس به در آورند و او را رهبر و زعیم امر خود قرار دهند. به این قصد به دژ گروانداکان رفتند، و ندوی و بقیه آنان را که با او در محبس بودند همه را بیرون آوردند. فرستاده درستکاری را با اسبان رهوار برگزیدند و به برادرش وستام نامه نوشتند و از او درخواستند تا خود را به شتابی تمام به ایشان برساند. دیری هم برنیامد که وستام در کنار آنان بود.

همه پیدایان، سپهسالاران و سپاهیان حاضر در آن روز، بنا به درخواست آنان در دربار انجمن کردند. وارد سراپرده پادشاه شدند و هرمز را گرفتند؛ در حال چشم‌هایش را از حدقه درآوردند و وی را به قتل رساندند.^۳ پس فرزند او را به پادشاهی ایران برداشتند،^(۱۹) و دست‌به‌کار شدند تا تدارک گذر از رود دجله را ببینند.

چند روزی بیشتر نگذشت که وهرام، همچون عقابی، شتابان سر رسید. چون خسرو پسر خردسالی بود، و وهرام خود زمام امور را به دست گرفت، و ندوی و وستام، خالوهای

۱. آتروپاتن (Atropatene). ۲. وه کوات (Vehkawat)، به قباد، واقع در جنوب تیسفون.
۳. هرمز در فوریه ۵۹۰ به قتل رسید. [گزارش‌های منابع مختلف درباره زمان قتل اورمزد و قاتلان او فرق

خسرو، او را برداشتند و از طریق پل شناور^(۲۰) از رود بزرگ دجله گذشتند و بندهای پل را هم بریدند. وهرام کاخ سلطنتی، گنج و نیز حرمسرای شاهی را در اختیار گرفت و بر تخت پادشاهی نشست. در پی آن دستور داد تا الوارهایی گرد آوردند و پا بر آن نهاد و از رود گذشت تا خسرو را به چنگ آورد.

اما خسرو و همراهانش، از ترس، لحظه‌ای هم نیاوردند. همین که از رود گذشتند، در میان خود رای زدند که به نزد پادشاه عرب‌ها بروند بهتر است یا به سراغ پادشاه یونانیان.^(۲۱) سرانجام هم مصلحت را در آن دیدند تا به پادشاه یونان^(۲۲) پناه ببرند. با خود گفتند: «درست است که ما و یونانی‌ها سابقه کینه و دشمنی داریم، اما مسیحی‌ها مردمی با رحم و مروت‌اند؛ و هرگاه با کسی بیعت کردند پیمان نمی‌شکنند.» پس یگراست جانب باختر را گرفتند و رفتند تا به شهری رسیدند، موسوم به حلب،^(۲۳) و در آن‌جا توقف کردند.^(۲۴) از آن سوی، او [وهرام] از رود هم گذشت، اما دیگر نتوانست به آنان برسد. پس با همراهان خود به تیسفون بازگشت.^(۲۵)

یادداشت‌ها

۱. پس از انوشروان پسر او اورمزد به پادشاهی رسید. مادر او دختر خاقان بزرگ بود. اورمزد مردی بود با فرهنگ بسیار. نیت او نیکی به ناتوانان و تنگ گرفتن بر اشراف بود. از این روی اشراف او را دشمن داشتند و کینه او را به دل گرفتند (نولدکه ۱۳۷۸، صص ۲۸۷ و ۲۸۸). از ۳۰ ژوئن سال ۵۷۸ تا تابستان ۵۹۰ به مدت حدود ۱۲ سال پادشاهی کرد (همان، ص ۵۱۷). اختلاف نگارش نام (انوشروان/ انوشه‌روان/ انوشیروان) مربوط به منابع است.
۲. انوشروان بر بزرگان تکیه داشت و بر ایشان مسلط بود. اما اورمزد می‌خواست بر بزرگان و روحانیان فشار آورد و قدرت سلطنت را بالا ببرد و به همین جهت متوجه طبقات پایین گردید. وضع نامطلوبی به وجود آمد و کینه اطرافیان به ضد اورمزد چنان برانگیخته شد که مایه سقوط او گردید (همان، ص ۲۸۸).
۳. Maskutk/Mazkutk، مسکوتک‌ها، ماساگت‌ها، مزکوتک‌ها؛ به نوشته مارکوارت، بهرام چوبین در خلال این جنگ‌ها شاه مسکوتک‌ها را کشته است (مارکوارت ۱۳۶۸، ص ۱۶۵). مزکوتک یا مسکوتک‌ها را اگر همان مردم مسکیتک به حساب آوریم، باید اهالی سرزمین موش باشند که بعدها شماخی نامیده شد (مارکوارت ۱۳۸۳، ص ۶۹). اگر آنان را ماساگوت‌ها بشماریم، مردمی بودند که در آن سوی کاسپین می‌زیستند (استرابو ۱۳۸۲، ص ۲۶).
۴. پس از اورمزد، خسرو پرویز پسر اورمزد و نبیره خسرو انوشروان به پادشاهی رسید. او از دلیرترین و خردمندترین و ژرف‌بین‌ترین پادشاهان ایران بود. گویند قدرت و دلیری و نصرت و پیروزی و خواسته و گنج او، و یاری بخت و سرنوشت با او، به جایی رسید که هیچ پادشاهی به بیشتر از آن نرسیده بود و از این روی او را پرویز خواندند، یعنی پیروزمند (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۲۹۸). کسری پرویز به درجتهای رسید در بزرگواری و جباری و فرماندهی، کی ملکی را مانند آن نبود (ابن بلخی ۱۳۷۴، ص ۲۵۱).

۵. Kayen، در تاریخ ایرانیان و عرب‌ها اثر نولدکه نام این زن «خاتون» و «قاقین» آمده است (نولدکه ۱۳۷۸، صص ۱۳۴ و ۲۸۷). در فارس‌نامه نام او «قاقم» نوشته شده است (ابن بلخی ۱۳۷۴، ص ۲۴۲).
۶. در تاریخ ایرانیان و عرب‌ها آمده است که خاقان بزرگ در این جا در برابر امرا و شاهان اقوام دور از فرهنگ دیگری است که اورمزد خود ناگزیر شد با آنان بجنگد (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۲۸۷).
۷. تتالک‌ها، پتروسیان، هپتال‌ها، که شکل فارسی آن هپتال است، نام قومی است که به نوشته نولدکه، نخستین بار در طبری دیده شده و عربی آن هیاطله (به شکل جمع) است. کلمه تتال ارمنی نیز ظاهراً همان است. غربی‌ها ایشان را مانند اقوام دیگر وحشی شمالی هون می‌نامند. هپتالیان در قرن پنجم میلادی برای ایرانیان دشمنی بودند بدتر از رومیان. ارمنی‌ها محل سکونت اصلی این قوم را باکترا (بهل و بلخ) نامیده‌اند و گزارش‌های فارسی و عربی محل ایشان را در تخارستان و چغانیان در ماوراءالنهر و غیره می‌دانند (نولدکه ۱۳۷۸، صص ۱۴۵ و ۱۴۶).
۸. اسپاراپت، بزرگ پهلویها و پارت‌ها را به قتل آورد. پتروسیان.
۹. Anak، ارمنی‌ها به یکی از بزرگان دودمان پارت به نام سورن لقب آناک داده بودند. آناک در زبان پهلوی به معنی شیر و جانی است (آگانانگفوس ۱۳۸۰، ص ۳۵). آناک پارتی همان کسی است که خسرو، شاه ارمنستان، را به نیرنگ کشت. گرگوریوس روشنگر هم پسر آناک بود (بوزاند ۱۳۸۳، ص ۳۵، پانویس ش ۲).
۱۰. Vndoy، این نام در زبان پهلوی وندوی است. در یونانی بندوئس است و سبتوس به همین صورت وندوی آورده است (شهیدی مازندرانی ۱۳۷۷، ص ۱۴۹).
۱۱. آپرویز را دو خال بودند: یکی بندویه‌نام بود و دیگر بسطام‌نام. و آنان از آن جمله بودند کی اورمزد (پادشاه پیشین) را گرفته بودند و کور کرده (ابن بلخی ۱۳۷۴، ص ۲۴۶). وستام، ویستهمه است که در فارسی پستهم شده است. عرب‌ها از زمان قدیم آن را تحریف کرده و بسطام گفته‌اند. صورت دیگر این نام گسنتهم است که در شاهنامه دیده می‌شود (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۱۲۷، پانویس ش ۲).
۱۲. بهرام چوبین متکفل منصب حکومت نواحی خاوری ایران نبوده است. ابن بلخی بهرام چوبین را سپهسالار لشکر هرمز نوشته است (۱۳۷۴، ص ۲۴۳). شاهنامه او را حکمران بردع و اردبیل خوانده (فردوسی ۱۳۸۲، ص ۱۶۱۷). و به نوشته شاهنامه ثعالبی هم او مرزبان آذربایجان بوده است (ثعالبی ۱۳۲۹-۱۳۲۸، ص ۳۱۱).
۱۳. حمله بهرام چوبین به مملکت‌های خاوری پس از تجاوز آن‌ها به ایران و به فرمان هرمز پادشاه و برای دفع تجاوز بود. گزارش‌های نسبتاً مفصل از گرفتار شدن ایران در روزگار هرمز به حمله همزمان چندین لشکر خارجی را بلعمی، دینوری، طبری، ابن بلخی و خیلی از دیگر مورخان متقدم در کتاب‌های خود آورده و درباره برگزیدن بهرام چوبین به سپهسالاری ایرانیان برای مقابله با مهاجمان توضیحاتی داده‌اند. اما سبتوس کار بهرام را بدون توجه به مقدمات و زمینه‌های مذکور گزارش کرده است.
۱۴. آسورستان نامی است که مورخان ارمنی به ناحیه شمالی میانرودان داده بودند (آگانانگفوس ۱۳۸۰، ص ۳۱).
۱۵. این آشفتنگی پیامد و ثمره اصلاحات انوشیروان بود که روند فتوادی شدن ایران را قوت بخشید. در عهد هرمزد، لبه نیز فتوادی شدن ایران متوجه دولت مرکزی شد (کولسنیکف ۲۵۳۵، ص ۱۳۷).
۱۶. از بیزاسی‌ها، پتروسیان.
۱۷. باره: دیوار و حصار دژ و شهر را گویند (بوهان قاطع). باره در لغتنامه‌های دیگر هم همین معنا را دارد.
۱۸. دجسله، در پارسی باستان tigrā، در پهلوی idiglat/digital، در آکادی idiklat و در کتاب مقدس

hiddekel (فرنبنگ‌دادگی ۱۳۶۹، ص ۱۷۴). رود دجله از دامنه‌های جنوبی کوه‌های توروس در ترکیه سرچشمه می‌گیرد و در شرق نصیبین به عراق وارد می‌شود و سرانجام به خلیج فارس می‌ریزد. این رود در ۸۰ کیلومتری شمال غربی بصره به رود فرات می‌پیوندد و اروندرود را تشکیل می‌دهد (دانشنامه دانش‌گستر ۱۳۹۲، ص ۴۸۸).

۱۹. فرزند او خسرو دوم، معروف به خسرو پرویز، بنگرید به یادداشت‌های پیشین.

۲۰. در منابع ایرانی و عرب (دینوری، فردوسی، طبری و...) از این پل به نام پل نهروان یاد شده که بر روی رود یا نهر نهروان واقع بوده است. منابع مسیحی آن را زاب بزرگ خوانده‌اند (کولسنیکف ۲۵۲۵، ص ۱۴۲).

۲۱. امپراتور بیزانس... پتروسیان. در این زمان بیشتر سپاهیان خسرو هم به بهرام چوبین پیوسته و او را حتی پیش از ورود به تیسفون پادشاه می‌شناخته‌اند. بهرام روز نهم مارس سال ۵۹۰ م بر تخت نشست (همان، ص ۱۴۸). گزارش اخبارالطوال از این قرار است که خسرو خود را به مداین رسانده و با پدرش هرمزد رای زده و پدر صلاح خسرو را رفتن به روم و استمداد از قیصر دیده تا با کمک او به پادشاهی برگردد (دینوری ۱۳۸۶، ص ۱۱۶). فردوسی هم خبر از رایزنی خسرو با پدرش هرمزد داده و می‌گوید که هرمزد او را از پناهندن به تازیان بازداشته و به رفتن به روم توصیه و ترغیب کرده است:

«نباشند یاور تو را تازیان	چو جایی نینند سود و زیان
به درد دل اندر، تو را زار نیز	به دشمن سپارند از بهر چیز
چو بگذاشت خواهی همی مرز و بوم	از ایدر برو تازیان تا به روم
سخن‌های این بنده چاره‌جوی	چو رفتی یکایک به قیصر بگوی
به جایی که دین‌ست و هم خواسته‌ست	سلیح و سپاه وی آراسته‌ست»

(فردوسی ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۶۹۴)

مطابق این گزارش‌ها، هرمز هنوز به قتل نرسیده بوده است.

۲۲. امپراتور بیزانس... پتروسیان.

۲۳. نام شهری در سوریه امروز که به عربی حلب و در لاتین آلیو (Aleppo) خوانده می‌شود. از کهن‌ترین شهرهای موجود در دنیا است. در ۱۱۰ کیلومتری ساحل خاوری دریای مدیترانه واقع است. حلب در سال ۵۳۶ م بنا شد و سلوکوس اول، حکمران سلوکی، به این شهر نام «برویا» داد. خسرو اول، انوشیروان، در سال ۵۴۰ م حلب را تصرف کرد. حلب از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ در دست ایرانیان بود. در سال ۶۳۶ (برابر با ۱۶ ه.ق) به دست عرب‌ها افتاد و تا چندی مقر خلفای اموی بود (Oxford Dictionary of Byzantium).

۲۴. شاهنامه مسیری را که خسرو پیموده به تفصیل گزارش کرده است (فردوسی ۱۳۸۲، ج ۲، پادشاهی خسرو پرویز، صص ۱۷۰۷-۱۷۱۲). طبق همین گزارش، بازپسین شهری که خسرو در آن فرود آمده «شارستان ورغ» است. در آن‌جا بزرگان به پیشباز خسرو پرویز می‌آیند و سواری به نمایندگی قیصر هم با پیام دلجویی به دیدارش می‌آید (همان، ص ۱۷۱۳). نام این شهر در اخبارالطوال «یرموک» آمده است (دینوری ۱۳۸۶، ص ۱۲۱).

۲۵. این جریان‌ات در سال ۵۸۹ بود. وهرام یا بهرام چوبین با فرار خسرو بر تخت نشست و خود را شاه خواند. مدت کوتاه پادشاهی او مخصوصاً به همراهی یهودیان با او مشهور است. در میان سربازان او هم یهودیان زیادی بودند. ثروتمندان یهودی هم که در دوره پیروز و هرمز آزار و ستم زیاد دیده بودند اینک

از بهرام پشتیبانی می‌کردند (لوی ۱۳۳۹، ص ۲۹۴). سبثوس گزارشی از دوره پادشاهی بهرام چوین نداده است. درباره این دوره و کارنامه بهرام در طول آن، از جمله دوری گزیدن مسیحیان از بهرام، زندانی کردن و قتل وندوی، طغیان و ستم و پایان کار او، و دیگر قضایا گزارش‌هایی در بیشتر منابع تاریخی ثبت است.

[فصل ۱۱]

[نامه خسرو به مورس امپراتور. رأی سنا. گسیل سپاهی از جانب مورس به کمک خسرو. دو نامه و هرام به موشغ و پاسخ موشغ به نامه‌ها. جنگی که سپاه و هرام در آن شکست خورد. فرار و مرگ و هرام.]

خسرو تنی چند از پیدایان را با هدایای گرانبها به بارگاه مورس روانه کرد و نامه‌ای هم خطاب به او فرستاد و در آن نوشت: ^(۱) «مرا یاری کن که تاج و تخت پدران و نیاکانت به من بازگردد؛ سپاهانی در اختیارم قرار بده تا به یاری ایشان بر دشمنم چیره گردم؛ و پادشاهی خود را به دست بازآورم؛ [پس] هرگاه که این خواست محقق شد حکم پدری بر من خواهی داشت. من از سرزمین‌های سوریه - سرتاسر آسورستان ^(۲) را تا به نصیبین - و از سرزمین‌های ارمنستان حکمرانی تانوتری ^۱ را از آیرارات ^(۳) و شهر دوین تا برسد به کرانه دریاچه بزنونیک ^۲ و تا به آرستاوان ^۳، و قسمت عظیمی از سرزمین ایبریا، تا به شهر تفلیس، همه را به تو خواهم بخشید. اگر حاضر شوی پیمان صلحی ببندیم که تا پایان عمر من و تو معتبر و مجری باشد؛ و نیز این پیمان بین من و تو، و نیز بین پسران ما که پس از ما پادشاهی خواهند کرد، بر دوام بماند.»

پادشاه یونان ^(۴) اعضای سنا را گرد آورد تا به اتفاق آنان چاره‌ای بیندیشد. خطاب به اعضای سنا گفت: «ایرانیان هرگز، پادشاه خود، را کشته‌اند و پسرش را به شاهی

۱. Tanuter یا Tanuterakangund، تانوتر بنا به معمول به شخص بزرگ یا رهبر یا یکی از اعضای برجسته خاندان اطلاق می‌شد. این منصب مخصوصاً در مفاد پیمانی مشاهده می‌شود که در سال ۵۹۱ بین مورس و خسرو دوم بسته شد و به موجب آن ارمنستان از نو بین دو امپراتوری تقسیم شد. تانوتر بر ناحیه‌ای از خاک ارمنستان هم اطلاق می‌شد.

۲. Bzounik، دریاچه وان.

۳. Arestawan، جایی در کرانه شمال خاوری دریاچه وان که به ماهیگیری شاهان اختصاص داشت.

رداشته‌اند - سپاهیان پادشاه در خاور ایران هم شخص دیگری را به پادشاهی برداشته‌اند. او با سپاهی گران به نشستگاه^(۵) ایران آمده و پادشاهی مملکت را به دست گرفته است. اکنون پسر جوان پادشاه قبلی که از ایران گریخته به نزد من آمده تقاضای سپاهیان دارد تا به او یاری رسانند، و نیز عهد می‌کند که با ما برقرار صمیمیت بماند. بنگرید تا در این حال چه باید کرد؟ آیا گفت او را بپذیریم؟ و آیا اصولاً پذیرفتن آن به مصلحت است؟» اعضای سنا در پاسخ گفتند: «پذیرفتن سخن او به مصلحت ما نیست، که ایرانیان مردمانی ناراست‌اند^۱ و سربه‌سر مکار. هرگاه کار بر ایشان تنگ آید وعده دوستی می‌دهند، اما هرگاه کارشان راست برآید نقض عهد می‌کنند. ما بسیار ناراستی‌ها از آن‌ها دیده‌ایم. بگذارید همدیگر را بکشند تا ما از شر ایشان در امان بمانیم.»^(۶)

خسرو در این موقع با مخاطرات عظیم دست‌به‌گریبان بود و مرگ را در برابر چشمان خویش می‌دید؛ او اگر از چنگ شیر^۲ گریخته بود، به پای خود به دام دشمن دیگری افتاده بود که راه خروجی از آن دام برایش متصور نبود.

اما پادشاه رای سنا را گردن نهاد. مطابق نظر شخص خودش عمل کرد و فرزندخوانده خود، پیلیبیکوس^۳، را قاصد کرد و به او امر کرد تا حتماً جواب مقبولی برایش بیاورد.^(۷) او را واداشت تا سوگند خورد و سپس لشکریانی شاهانه به او داد تا پشت وی را نگه دارند: او هان پاتریک از ارمنستان، و نرسس ستراتلات^۴ از سوریه با

۱. بی‌قانون و بی‌دین. این عنوانی است که نویسندگان ارمنی به ایرانی‌ها داده‌اند.

۲. اشاره است به کتاب دانیال نبی، باب ششم: ۲۸؛ و کتاب مزامیر، مزمورهای بیست و یکم و بیست و دوم.
 ۳. در برخی منابع او را فرزندخوانده یا دامادش دانسته‌اند. اما پیلیبیکوس همسر خواهر مورس بود که خواهرش گردیه را به زنی گرفته بود. [نام این فرستاده و نسبت او با امپراتور در منابع مختلف فرق می‌کند: تیادوس، فرزند قیصر (دینوری ۱۳۸۶، ص ۲۱)؛ تودوسیوس، برادر قیصر (نولکه ۱۳۷۸، ص ۳۰۵)؛ نیاطوس، برادر قیصر (فردوسی ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۷۲۸). در اغلب منابع گفته شده که قیصر دختر خود را، به نام مریم، هم به زنی به خسرو داد و با او روانه ایران کرد (دینوری، ص ۱۲۱؛ نولکه، ص ۳۰۵). شاهنامه حتی می‌گوید که قیصر دخترش را با فرستاده خسرو برایش فرستاد:

«یکی دخترش بود مریم به نام
 به خسرو فرستاد به آیین دین
 خردمند و با سنگ و با رای و کام
 همی خواست از کردگار آفرین»

[فردوسی، ج ۲، ص ۱۷۲۷] - م.

۴. Nerses stratelat، نرسس: گویا همان نرسس، ملقب به زورآور، سپهسالار سوریه باشد. ستراتلات عنوانی

سپاهیان خود. هر یک از آنان با سه هزار تن سوار، در دسته‌های یکصدنفره و یک هزارنفره، و در فوج‌ها، هر یک با درفش‌های مخصوص خود، از برابر وی گذشتند. قرار بر آن گذاشتند که هر آنچه از سپاهیان از ارمنستان هم که ممکن شد گرد آورند، که در آن موقع در اختیارشان می‌بود. آن‌ها هم از برابر وی گذشتند، حدود پانزده هزار تن؛ دسته‌های هر یک از خاندان‌های اشرافی، یکصدنفره و یک هزارنفره با درفش‌های خود. همه سر تا پا مسلح، همه جنگاوران آزموده که شجاعت از وجود ایشان زیانه می‌کشید و ممکن نبود که پشت به دشمن کنند. چهره‌هایشان همانند چهره شیران و پاهایشان به تیزکی پاهای آهوان دشت‌ها.^۱ همه مهبای رزم، روبه راه نهادند.

در این زمان مهرتسی^۲ سرکش نیز با سپاهش، و با پیلان، و گنج‌های سلطنتی، حرکت کرد و به جانب آترپاتکان شتافت. دو سپاه به فاصله کمی از یکدیگر در وارات^۳ فرود آمدند.

وهرام پیش از آن‌که دست به کاری زند به موشخ^۴ و دیگر پیدایان ارمنی‌ها نامه فرستاد. در نامه‌اش نوشت: «گمان می‌بردم که هرگاه به نبرد با دشمنان شما گرفتار باشم از خاک خود به یاری من خواهید شتافت تا به کمک همدیگر ریشه فتنه را، که ساسانیان باشند، از زمین برکنیم. اما اینک می‌بینم که انجمن کرده‌اید تا به آن شخص یاری رسانید و به جنگ با من برخاسته‌اید. اما من از سران رومی که به ضدیت من گرد آورده‌اید باکی ندارم. مگر از یاد برده‌اید که ساسانیان چه به روزگار مملکت و فرمانروایی شما ازمنی‌ها آوردند که چنین وفاداران ناسزاواری هستید؟ مگر پدران شما بر همین ساسانیان نشوریدند تا خویشتن را از یوغ بندگی ایشان رها سازند و تا به همین امروز هم برای آزادی سرزمین شما گرفتار پیکار با اینان نبودند؟ اکنون زحمات پدران خود را نادیده گرفته‌اید و به من حمله می‌آورید؟ مگر نمی‌دانید که اگر خسرو بر من چیره گردد دست به دست یونانیان^(۸) داده و دمار از روزگار شما درخواهد آورد؟ بدانید که صلاح شما در

معاذل ژنرال یا سردار یا سپهسالار که فقط در یونانی کاربرد دارد و برای فرمانده یا سردار یونانی به کار رفته است. [ترنس ستراتلات معنای سپهسالار ترنس دارد. -م.]

۱. چهره‌هایشان... دشت‌ها: کتاب اول تواریخ ایام، باب دوازدهم: ۸ درباره جادیان که به یاری داود شتافتند [با این فرق که در عهد عتیق به جای دشت‌ها، کوهستان‌ها آمده است].

۲. mihratsi یا همان وهرام که نام او پیش‌تر مهروندک آمد. [بهرام چوبین. -م.]

۳. Vararat. در دیگر منابع ارمنی نامی از این سرزمین واقع در ایالت آترپاتکان نیامده است.

۴. موشخ مامیکونیان، اسپاراپی (sparapei) یا فرمانده کل سپاهیان ارمنی.

آن است که صف‌های خود را از آنان جدا کنید، به من بپیوندید و به پشتیبانی از من درآیید. به آراماد، خداوند بزرگ، به خداوند خورشید و ماه، به آب و به آتش، به مهر^(۹) و به همه خدایان سوگند که اگر پیروز شدم، امر پادشاهی ارمنستان را به شما وامی‌گذارم تا شما خود هر آن کس را که بخواهید به پادشاهی بردارید. سرزمین ارمنستان را سرتاسر، از قفقاز^۱ تا به گذرگاه آغوانک، به شما وامی‌گذارم، و نیز سوریه، آسورستان، نصیبین و نورشیراکان^۲ را تا به مرزهای مملکت عرب‌ها که در روزگار نیاکان شما متعلق به خودتان بود؛^۳ و از جانب باختر تا به قیصریه کاپادوکیا. و هرگز گامی از [کوهستان] زرسپ فراتر نخواهم نهاد. می‌دانید که پادشاهی آریان‌ها گنجینه‌های بی‌کرانی تا بدان اندازه دارد که کفاف همه شما را و نیز مرا بدهد؛ و شما خواهید توانست مملکت خویش را به پشتوانه آن گنج‌ها دوباره بر سر پا کنید.»

نامه مهور شد و چنان‌که مرسوم بود بسته نمکی هم تهیه شد و آن را در جوف نامه برای آن‌ها فرستادند.

اما چون نامه به ایشان رسید و آن را خواندند نه پاسخی به آن دادند و نه گذاشتند که کسان زیادی از آن آگاه شوند، زیرا نگران بودند که مبدا میان مردم اختلاف افتد.^۴ و هرام باز دومین نامه را به ایشان نوشت: «به شما نامه نوشتم تا حساب شما را از بقیه جدا کرده باشم، زیرا که می‌پنداشتم این سرزمین پهناور و گنج‌های این مملکت کفاف مرا و شما را می‌دهد. اما اعتنا نکردید و به نامه من پاسخی ندادید. به حال شما دریغ می‌خورم، زیرا فردا بامدادان پیل‌های رویین^۵ را خواهید دید که جنگاورانی غرق سلاح بر پشت آن‌ها نشسته‌اند و پیکان‌های آهنین بر شما خواهند پارانند، طعم خنجرهای پولادین را خواهید چشید، و تیرهای خدنگی را که از کمان‌های سخت رها می‌شود، و مردان جوان نیرومندی که سر تا پا مسلح به جنگ شما آمده‌اند، و اسبان تیزتک عربی را،

۱. رشته کوه‌های قفقاز: کوه کپه‌داغ در ارمنستان.

۲. نورشیراکان استان مرزی ارمنستان واقع در شمال آدیابن است. [یکی از چهار بدخشنشین ارمنستان بود و در باختر دریاچه ارومیه و در مرز ایران و ارمنستان قرار داشت. آن را پارس آرمینا (ارمنستان ایران) هم نامیده‌اند (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۴۳).-م.]

۳. مرزهای ارمنستان در موعظه گرگوریوس قدیس ترسیم شده است: از ساتالا تا به آرتپاتکان، از درآلان‌ها تا نورشیراکان.

۴. اختلاف یا تفرقه حکمرانان ارمنستان موضوعی است که در آثار تاریخ‌نگاران ارمنی مکرر آمده است.

۵. رویین: آتشبار.

و دشنه‌ها و شمشیرهای پولادین آبداده را، و ضربات سهمگینی را که کار شما را، و خسرو را، بسازد.»

موشغ به این نامه پاسخ داد و نوشت: «پادشاهی از آن خداست و آن را به هر کس که خود مصلحت بداند عطا می‌کند. اما تو باید برای خویشتن خویش دریغ خوری نه برای ما. تو را به لافزنی می‌شناسم. تو بر خدا تکیه نمی‌کنی و تکیه‌ات بر دل و زور پیلان است. اما به تو گفته باشم که فردا، به خواست خدا، رزم مردان دلیر کار تو را خواهد ساخت، و آنان همانند ابرهای غران آسمانی بر سر تو و انبوه پیلانت فروخواهند آمد. مصاف سهمگین و مرگباری درخواهد گرفت: جنگجویان سوار بر اسبان سپید با خنجرهای بران به تو حمله‌ور خواهند شد، و سپاه تو را همچون صاعقه‌هایی خواهند سوزاند که از آسمان بر زمین می‌زند و هر بوته‌ای را، خشک باشد یا تر، در دشت باشد یا در جنگل، به یکسان به آتش می‌کشد. اگر خداوند بخواهد طوفان سهمناکی خواهد وزید و سپاهیان تو را مانند گرد و غبار خواهد پراکند، و گنج‌های شاهانه هم به کاخ پادشاه باز خواهد گشت.» و هرام و ندوی و وستام را به همراه داشت که پیش‌تر از ایشان نام برده‌ام، و نیز حدود هشت‌هزار تن سپاهی سواره را از ایرانی‌ها.

بامداد روز دیگر، چون خورشید از افق سر برزد، نبرد درگرفت؛ صف‌ها در صف‌ها آویختند و یکدیگر را فروکوفتند. معرکه‌ای برپا شد. جنگ از سپیده‌دمان تا به شامگاه برپا بود تا طرفین، هر دو، تاب و توان از کف دادند.

زمین، سراسر از خون کشتگان، دریا شد. سپاه شورشیان نتوانست در برابر سپاهیان یونانی^(۱۰) پای بدارد و پا به فرار نهاد. یونانیان،^(۱۱) تا موقعی که شب تیره در رسید، سر در پی آنان گذاشته داشتند و پیکرهای کشتگان، در سراسر دشت‌ها و راه‌ها، پراکنده بود. خنجرها سرهای بسیاری را برید، و بسیاری هم اسیر شدند. اسیران را، با دستان بسته از پشت، به پیشگاه پادشاه بردند.

گروه پیلان یورش سهمگینی آورد. اما جنگاوران مسلح اشراف از پی پیلان تاختند^۱ و زره‌های سواران پیلان را از پایین دریدند. بی‌امان و بی‌باک جنگیدند. پیلان زیادی را با سواران و پیلبانان هلاک کردند و چندین پیل را به غنیمت گرفتند و به بارگاه پادشاه آوردند.

۱. گویا پیل‌ها به جهت مخالف سپاهیان یونانی/ارمنی دیده بودند. در عین آنکه یورش آوردن معمولاً حرکت به جانب دشمن است.

سپس به دل لشکرگاه و هرام زدند. و هرام خزانه سلطنتی را با گنج‌های بیرون از شمار و حساب در خیمه‌اش و در کنار خویش می‌داشت. همه آن معروض نهب و غارت شد. انبوه برّش‌های^۱ زرین و جز آن هرچه از زیب و زینت شاهوار بود همه را با خنجر پاره‌پاره کردند. حمله‌ها به هر سو ادامه یافت. صفی در پی صفی می‌رفت و انبوه شتران و استران^۲ بُنه را می‌برد. بار همه چهارپایان پر از غنایم هنگفت بود. سپاه ایران بهری از خزانه را که بر جا مانده بود گرد آورد و به خزانه بازگرداند. خسرو در آن روز بر همه دشمنانش پیروز شد و پادشاهی بر وی مقرر گردید.

پس فرمان داد تا سواران اسیر و پیلبانان همه را به بند کشند و آن‌ها را، با دستان گره‌خورده بر کتف، زیر پای پیلان اندازند. دیگر رد و نشانی از هرام پیدا نبود، زیرا که گریخته و رفته بود. و هرام خودش را به بهل^۳ شهبستان^۴ رساند و در آن‌جا مردم محل او را به فرمان خسرو به قتل آوردند.^(۱۲)

یادداشت‌ها

۱. ابن عبری متن نامه خسرو به موریس را آورده است. چون در آن متن چیزی از پیمان برای واگذارند خاک ایران به رومیان نیست، متن آن آورده می‌شود: «به پدر خجسته و سرور و سردار، ماریکوس [یا ماوریکوس. -م] پادشاه روم؛ از فرزندش خسرو پسر هرمز درود باد. اما بعد، من آن پادشاه را آگاه می‌سازم که بهرام و یاران همراه او، از بندگان پدرم، مرتب و اندازه خویش را از یاد برده‌اند و فراموش کرده‌اند که بندگان پدر من بوده‌اند و من سرور آنان هستم، و در برابر نعمت‌هایی که پدران من به آن‌ها ارزانی داشته بودند ناسپاسی کرده‌اند. اینک، به من دست تجاوز گشوده و آهنگ کشتن من دارند. من تصمیم گرفتم که به پادشاهی چون تو پناه برم و به فضل تو تمسک جویم و در برابر تو خاضع باشم.

۱. cushions، واژه‌ای که برای تخت یا تخت مخصوص نشستن میهمانان بر آن به کار می‌رفت و در نظام حکومتی ساسانیان، که سخت بازبسته به سلسله‌مراتب بود، و به پیروی از آن در نظام اجتماعی ارمنستان، اهمیت بسزا داشت. در این کتاب هر جا سخن از cushion آمده، یا تاراجی روی داده یا دادن هدیه و بخششی در کار بوده است. [در لغت‌نامه‌ها برابر cushion در فارسی بالش آمده که مأخوذ از ترکی است و علاوه بر آن‌که به معنی آن چیزی است که زیر سر نهند (برهان قاطع و فرهنگ عمید)، مقیاسی برای زر و سیم هم بوده که هشت مثقال و دو دانگ (طلا) برهان قاطع) یا دوهزار دینار (فرهنگ عمید) بوده است. اما این معانی در فارسی قدیم رایج نبوده و مثلاً در لغت فرس اسدی نیست. چنان‌که برمی‌آید بالش از دوره‌های استیلای ترکان در ایران رواج یافته و ابن خلف تبریزی در برهان قاطع و هم علامه قزوینی در تصحیح جهانگشای جوینی بر تعلق این واژه به دوره اتراک صحه گذاشته‌اند. پس معادلی برای cushion که به دوره پسین از تاریخ باستان ایران بخورد برّش است که محمد معین در پانویشت بر معنای بالش در برهان قاطع آورده و معادل پهلوی بالش است. -م.]

۲. همان بلخ باشد. شکست و هرام به سال ۵۹۱ بود. او در پی آن به جانب خاور گریخت.

- زیرا خضوع در برابر شهرداری چون تو، هرچند دشمن من باشی، مرا آسان‌تر است از این‌که به دست بندگان سرکش گرفتار آیم. زیرا مرگ من به دست پادشاهان، مرگی برتر است و با ننگ کمتری همراه است تا به دست بندگان. اینک، به تو پناه می‌آورم، در حالی که به فضل تو اعتماد دارم و امید بسته‌ام که بر چون منی رحم آوری و مرا با سپاهیان باری دهی تا به یاری آنان در نبرد با دشمن پیروز آیم و همواره تو را فرزندی گوش‌به‌فرمان و مطیع باشم. اگر خدای تعالی بخواهد.» (ابن عبری ۱۳۷۷، صص ۱۲۰ و ۱۲۱). نیازی به گفتن نیست که این نامه با نامه‌ای که سینوس آورده از بنا فرق دارد و به علاوه جمله‌بندی و ساخت متن آن عربی است. تئوفیلاکت سیموکاتا نیز روایت مفصل از ماجراهای هرمز با بهرام چوبین و خسرو پرویز و امپراتور روم را در فصل چهارم از کتاب تاریخ خود آورده است.
۲. یکی از سرزمین‌های آسیای میانه یا به عبارتی خوزستان است. قسمت غربی آن به دجله، بابل و خوزستان محدود می‌شود. قسمت جنوبی آن خلیج فارس و نواحی شمالی را آسورستان در بر می‌گیرد. آسورستان، اروستان یا موصل نیز نامیده می‌شود و در قسمت شرقی بین‌النهرین در نزدیکی ارمنستان قرار دارد. دارای کوه‌ها، رودخانه‌ها و شهرهایی از جمله نینواس (مارکوارت ۱۳۸۶، صص ۳۲ و ۳۸).
۳. Ayrarat، از استان‌های مرکزی ارمنستان باستان واقع در بین دو دریاچه وان و سوان (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۳۳). آیرارات بزرگ‌ترین استان ارمنستان باستان بود و میان دریاچه‌های وان و سوان قرار داشت (بوزاند ۱۳۸۳، پانویس ص ۴۹). آیرارات سرزمینی در ارمنستان مرکزی واقع در دشت گسترده علیای ارس. این نام بی‌تردید با نام آشوری اوراتوتری پیوند دارد که بعدها اوراتو شد. مورد استعمال محلی این نام بر اراضی و صفحات مرکزی ارمنستان بود که حوزه فرمانروایی پادشاهان آرشاسید، و به احتمال، اسلاف ایشان بود. (دانشنامه اینترنتی ایرانیکا).
۴. امپراتور بیزانس... پتروسیان.
۵. چون واژه «پایتخت» در برابر capital از واژگان جدید است، به جای آن کلمه «نشستگاه» از فرهنگ فارسی به پهلوی بهرام فره‌وشی اخذ شد. نشستگاه با همین معنا هم در تاریخ لاهی و شاهنامه فردوسی آمده است.
۶. کولسنیکف به نقل از شاهنامه می‌نویسد که سپاهیان ساسانی از زمان قباد تا هرمزد، سی و نه شهر بیزانس را با خاک یکسان کردند (کولسنیکف، ص ۱۵۲). اما در شاهنامه چنین گزارشی دیده نشد. از سوی دیگر، در شاهنامه رای زدن قیصر با موبد و چهار فیلسوف پس از فرستادن پاسخ پشتیبانی به خسروست. آن‌جا هم برخی از علل ناهمرازی بزرگان روم با ایرانیان بازگو شده است:
- | | |
|------------------------------|--------------------------------|
| «که ما تا سکندر بشد زین جهان | ز ایرانیانیم خسته نهان |
| ز بس غارت و جنگ و آویختن | همان بی‌گنه خیره خون ریختن |
| اگر خسرو، آن خسروانی کلاه | به دست آورد، سیر برآرد به ماه |
| هم اندر زمان باژ خواهد ز روم | به پای اندر آرد همه مرز و بوم» |
- قیصر در پی آن نامه دومی را از سر ناموافقیت به خسرو می‌نویسد. خسرو پاسخ می‌دهد که اینک به نزد خاقان می‌رویم و از او مدد می‌جوییم. رومیان، از آن پس، به خطای خود پی می‌برند و از بیم استمداد خسرو از خاقان و نیرومندتر شدنش و واژگون شدن کار رومیان در صورت اتفاق ایران و چین، صلاح را در پشتیبانی از او می‌بینند. نامه سوم قیصر با مضمون پشتیبانی از خسرو به سوی او روانه می‌شود (فردوسی ۱۳۸۲، «داستان پادشاهی خسرو پرویز»، صص ۱۷۱۵-۱۷۲۱).
۷. شاهنامه خبر از هدایایی از ظروف زرین و سیمین و جامه‌ای با نقش چلیپا داده که مورس برای خسرو فرستاده است (فردوسی ۱۳۸۲، ج ۲، «داستان پادشاهی خسرو پرویز»). مورس در پاسخ خسرو فقط

به اعزام فرستاده‌اش بسنده نکرده و نامه‌ای هم برای او نوشته است. آن نامه به نقل از ابن عبری چنین است: «از ماریکوس، بنده ایشوع مسیح، به خسرو، پادشاه ایران، فرزندم و برادرم، درود باد. اما بعد؛ نامه‌ات را خواندم و از حادثه سرکشی و تمرد بندگان علیه تو، پس از آن‌که پروردگان نعمت نیاکان و پیشینیان تو بوده‌اند، و خروج آن‌ها بر ضد تو و راندن تو از پادشاهی آگاه شدم. این خبر سبب شد که مهر تو در دل من بجنبید و آنچه را طلب داشته‌ای به یاری تو بفرستم. اما این‌که نوشته بودی پناه بردن در سایه بال مرحمت پادشاه، هرچند دشمن باشد، و آرمیدن در سایه عنایت او را بهتر از افتادن در دست بندگان سرکش می‌دانی و مرگ به دست پادشاهان را افضل از مرگ به دست بندگان می‌شماری؛ تو بهترین و فاضل‌ترین خصال را برگزیده‌ای و از این رو به ما میل کرده‌ای. ما گفتار تو را تصدیق می‌کنیم، سختت را پذیرا می‌آییم. اینک، آرزوهای تو را برمی‌آوریم و به خواست‌های تو جامعه تحقق می‌پوشانیم و نیازت را روا کرده و تلاش را تمجید می‌کنیم. از حسن ظن تو سیاست‌گزاریم و سپاه و اموالی برای تو گسیل می‌داریم. تو فرزند من باش و من پدر تو. پس آن اموال را بستان که خجسته باد. به یاری آن‌ها سپاه برانگیز و به یاری و برکت خداوند به پیش بتاز. مباد که دستخوش ملالت شوی. بلکه دامن همت به کمر زن و دشمن را فرومال و از آنچه انجام آن بر تو واجب است لحظه‌ای کوتاهی مکن، و گرنه از درجت خویش سقوط خواهی کرد و از مرتبت خود فروخواهی افتاد. من امید آن دارم که خداوند تو را بر دشمنت پیروز گرداند و او را زیر پای‌های تو اندازد و گردن او را به چنبر مکر خود گرفتار سازد و تو را بدان پایه که ازین پیش داشتی فرابرد. به امید پروردگار.» (ابن عبری ۱۳۷۷، ص ۱۲۱).

۸. بیزانسی‌ها... پتروسیان.

۹. Mihr، مهر، در اوستا میتره، در پهلوی میترا. ایزد فروغ و پیمان در باور ایرانیان باستان و نام هفتمین ماه در تقویم اوستایی. در تقویم زردشتی شانزدهمین روز ماه ویژه این ایزد است که در مهرماه به نام مهرگان جشن گرفته می‌شود (دانشنامه‌دانش‌گستر ۱۳۹۲، ص ۱۰۸۹).

۱۰. سپاهیان بیزانسی... پتروسیان. این نبرد بین سپاهیان تحت فرماندهی خسرو پرویز، مرکب از رومیان و ارمنیان تحت امر موشغ مامیکونیان و عده‌ای از ایرانیان، با سپاه حامی بهرام چوبین درگرفته بوده است. چنان‌که سبتوس می‌گوید، بهرام چوبین جدیت کرد تا موشغ و سربازانش را به سوی خویش بکشاند، اما به کام نرسید. سبتوس از محل درگرفتن نبرد نام نبرده است. نام این محل در برخی از منابع به این صورت آمده است: آذربایجان (بنداری ۱۳۸۲، ص ۵۶۴)؛ دشت دوک (فردوسی ۱۳۸۲، ص ۱۷۳)؛ دَنک (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۳۰۷). در تاریخ سیاسی ساسانیان درباره محل وقوع جنگ آمده است: «در جلگه داناک (در شاهنامه دَنک) در نزدیکی گنزک به یکدیگر برخوردند» (مشکور ۱۳۸۸، ص ۱۱۱۶).

۱۱. بیزانسی‌ها... پتروسیان.

۱۲. به گزارش فارس‌نامه، خسرو پرویز چون در پادشاهی قرار یافت، مردی اورمزدنام را با هدایای بسیار به نزد خاقان فرستاد و او یک نفر را مأمور کرد تا بهرام را بکشت (ابن بلخی ۱۳۷۴، ص ۲۴۹). در شاهنامه نام قاتل بهرام، قُلون است (فردوسی ۱۳۸۲، «داستان پادشاهی خسرو پرویز»).

[فصل ۱۲]

[نیرنگ خسرو به موشخ. اتهامات امیران یونانی^(۱) به خسرو و آگاهانیدن مورس امپراتور از آن. دفاع مورس از خسرو و احضار موشخ به دربار. خسرو سرزمین‌هایی را که مطابق پیمان به امپراتور وعده داده بود به او می‌بخشد.]

پس از پایان نبرد بزرگ، روزی از روزها خسرو در خیمه نشسته بود و سپاهیان ایران گرداگردش به صف ایستاده بودند. سپاه یونان هم با انبوه غنایمی که گرفته بود، به فاصله یک روز راه از آنان، در این جا و آن جا پراکنده بود و سران آنان هم در پیشگاه پادشاه حاضر بودند. پادشاه آغاز سخن کرد و گفت: «چه کسی در سرتاسر مملکت شاهنشاهی سراغ دارد که یک مرد از عهده سرنگون کردن پادشاه مملکت دیگری، پادشاهی که دشمنش باشد، برآید و مملکت وی را معروض غارت کرده باشد، اما خود او را نکشد و سپاهیان او را هم نابود نکند، و بلکه او را به فرزندی خود بردارد، ولیعهد خویش قرارش دهد، دستار قرمز بر سرش ببندد، دشمنان او را در هم شکنند، او را بر تخت پادشاهی بنشانند، از گنج‌های سلطنتی خود به او ببخشند، و آزادش بگذارد تا دوستانه به راه خود و به مملکت خود برود؟ آری، پدرم مورس امپراتور، چنین کارها در حق من کرد. کارهایی که ممکن نیست کسی از نوع بشر در حق فرزند عزیز خودش بکند.»

سران و بزرگانی که در پیشگاه پادشاه حاضر بودند در پاسخ او گفتند: «انوشه^(۲) باد شاهنشاه. ما در آن جایگاه نیستیم که سپاس پادشاه را بگوییم. اما گنج‌های هر مملکت حافظ و نگهبان آن است. گنج‌های مملکت شما را دشمنان، یکجا، به غارت برده بودند.» پادشاه در پاسخ گفت: «گنج این مملکت را با غنایمی که از خود آنان گرفته‌ام خواهم انباشت، زیرا که آنان هرچه دارند از همین مملکت است. از این که بگذریم، چیزی که در

چشم من بیشترین اهمیت را دارد همان است که آن خائن^۱ پا به فرار گذاشت و گریخت. اما او مرد دلیری است و بعید نباشد که دیگر بار هم باز سپاهسانی از میان مردمان جنگجوی خاورزمین گرد آورد.»

آنان در پاسخ گفتند: «سبب رهایی آن خائن آن‌ها بودند، و ما به چشم خویش دیدیم که موشغ مامیکونیان پس از آن‌که او را اسیر کرده بود اسب و سلاح به او داد تا بگریزد.» این را گفتند، زیرا که با او سر عناد داشتند. و سبب آن بود که چون شاهد دلآوری و البته بی‌رحمی او بودند به هراس افتاده بودند و دل‌هایشان از او رمیده بود. اما پادشاه که جوان خامی بود مراد ایشان را درنیافت. چون فکر و حواسش متوجه مسائل دیگر بود به هنگامه‌ای که از ناحیه سپاهیان^۲ به پا شده بود هم پی نبرد و گفت: «موشغ را با دست و پای به بند کشیده به دربار بیاورید تا امپراتور را از احوال او بی‌گانه‌انم.»

پس دستور داد تا نامه‌ای نوشتند و فرستاده‌ای را به جانب موشغ گسیل کرد و به وی پیغام داد: «پیشامد مهمی شده است. خودت را به فوریت برسان.» به نگهبانان خود هم دستور داد: «گوش به‌زنگ باشید که وقتی موشغ وارد شد، به محض این‌که اشاره دست مرا دیدید، بی‌درنگ دستانش را از پشت ببندید. اما سخت مراقب باشید، که او مرد دلیری است و ای بسا که یا خودش را بکشد یا به من ضربتی وارد آورد. اگر خودش را بکشد هم آن وقت من باید جواب امپراتور را بدهم.» دستور مشابهی هم به دربانان داد و گفت: «بهوش باشید که چون آن مرد، موشغ، بخواهد وارد خیمه من شود کمربند و شمشیرش را از او بگیرید. به او بگویید که هیچ‌کس رخصت ندارد با سلاح به پیشگاه پادشاه بار یابد.»

فرستاده پادشاه موقعی به نزد موشغ رسید که او سرگرم رسیدگی به شمار سپاهیان خود بود تا بداند چه تعداد از آنان در طول پیکار به خاک افتاده‌اند و چه تعداد زنده مانده‌اند. فرستاده به او درود گفت و نامه پادشاه را به وی داد. موشغ نامه را گرفت و به فرستاده گفت: «نامه برای شادباش صلح به من فرستاده‌اند؟» او پاسخ داد: «نامه‌ای است حاوی درود و شادباش، و من چیزی بیش از این نمی‌دانم مگر همین که به من امر شده که تو را خبر دهم تا خود را به شتاب به دربار برسانی.» موشغ با چنان عجله‌ای مهبی

۱. یعنی وهرام.

۲. «هنگامه سپاهیان» عبارت‌کنگی است. شاید مقصود سنئوس آشفنگی‌هایی بوده که طبعاً از تماس و ارتباط میان سپاهیان ارمنی و ایرانی‌ها بروز می‌کرده است.

حرکت شد که گویی قصد حرکت به آوردگاه کرده است. گمان می‌برد که با جنگی پیشامد کرده یا شاید بناست که در ازای خدمت‌اش^۱ به وی پاداشی دهند. از این رو دوهزار تن مرد کاملاً مسلح را هم با خود همراه کرد که از میان اشراف و عوام^۲ برگزید؛ کسانی که گمان می‌برد افرادی سزاوار تقدیرند و در جنگاوری ایشان تردیدی نداشت.

او [خسرو] به اوهان پاتریک هم نامه نوشته و از او خواسته بود که موشغ را اجازه دهد که به پیشگاه وی بار یابد. از این رو به موشغ امر کرد^۳ که به رسم معمول خویش مسلح و مجهز باشد و موشغ هم به مردانی که همراه می‌برد دستور داد تا سلاح‌های خویش را بردارند. وی خود زره بر تن کرد. همراهان او نیز سلاح برگرفتند و روانه شدند.

همین که این عده وارد لشکرگاه پادشاه شدند و به سمت سرپرده^۴ شاهی شتافتند، به موشغ امر شد که نمی‌تواند با گروه وارد شود، بلکه لازم است همراهانش بیرون بمانند و فقط خود او اجازه دارد که، حداکثر به اتفاق چند تن دیگر، به پیشگاه پادشاه بار یابد.

موشغ این را نپذیرفت و به اتفاق همه^۵ مردان خود به طرف مدخل خیمه^۶ پادشاه رفت. سپاهیان مسلح ایرانی گرد خیمه را گرفته داشتند. موشغ از اسب فرود آمد و با پنجاه تن از همراهانش به جانب مدخل خیمه رفت. باقی مردانش سر جاهای خود ماندند، مسلح و سواره. ترش پادشاه و همه^۷ سپاهانش را برداشته بود. نمی‌خواستند که کسی از تازه‌واردان به نیرنگ آنان پی ببرد. تا موشغ به آستانه^۸ خیمه رسید دربانان پیش تاختند و گفتند: «کمر بند و شمشیرت را باز کن و زره را از تن درآور. معمول نیست که کسی با این حال به پیشگاه پادشاه شرفیاب شود.» شک موشغ را برداشت و خود را مهیای گریز کرد. در پاسخ دربانان گفت: «پدران و اجدادم مرا از کودکی در رکاب شاهان بار آورده‌اند؛ اینک که به دربار پادشاه آمده‌ام که جای تشریفات است^۹ آیا رواست که زره از تن به در آورم و حمایل و کمر بندم را کنار گذارم که هرگز و حتی در بزم‌ها و در خانه‌ام هم از من جدا نیست؟ یا باور کنم که ایرانیان رفتارهای زشت پیشه کرده‌اند؟» پس رو به یکی از جوانان همراهش کرد و به او فرمان داد که همه^{۱۰} مردانش را برای پشتیبانی از او فراخواند و خود نیز آهنگ مراجعت کرد.

۱. خدمات و وظایف معموله برای پادشاه.

۲. اشراف و عوام. اشراف معمولاً ستون سواران سپاه ارمنی را تشکیل می‌دادند. برای غیراشراف، یا عامه مردم، هم معنی از پیوستن به سپاهیان، البته در پیاده‌نظام آن، در کار نبود.

۳. فاعل جمله چنانکه معمول کار سبئوس است روشن نیست. فقط به قرینه سخن درمی‌یابیم که اوهان باشد.

۴. مفهوم عبارت روشن نیست.

به پادشاه خبر دادند که موشغ تن به ورود به دربار، به آن صورت که از وی خواسته شده، نمی‌دهد و برگشته و آهنگ مراجعت دارد. پادشاه قصد خویش را دیگر کرد و گفت: «کاری را که آهنگ آن داشتیم از سر به در کنید. به او اجازه دهید تا به هر صورت که می‌خواهد وارد شود.» این بدان سبب بود که پادشاه جوان^۱ بود و سپاهش هم ناتوان، و مردان آماده نبرد نداشت. نگهبانان لشکرگاه پادشاه، موشغ را خواندند و به او گفتند: «پادشاه امر کرده است که به هر صورتی که میل داری وارد دربار شو.» موشغ خطاب به ایشان گفت: «اینک می‌آیم تا ببینم شاه شاهان می‌خواهد چه مرحمتی در حق من روا بدارد؟»

پس همراه با هفت تن به پیشگاه پادشاه بار یافت. همگی به رسم ادب و برای تعظیم پادشاه به خاک افتادند، زمین را بوسه زدند^۲ و سپس برخاستند. اما پادشاه دستانش را به رسم قدیم باز نکرد تا او را در آغوش گیرد و بنوازد، بلکه به حال عبوس بر جای خودش نشسته ماند. آن مردان هم، در آن وضع نامساعد، همچنان بر پا ایستاده ماندند.

اینک پادشاه خودش را باخته بود و نمی‌توانست دستور دهد چیزی را که در نظر می‌داشت پیاده کنند. یا سخنی مربوط یا حتی نامربوط بر زبان آورد. موشغ برگشت و سُبُک از خیمه بیرون رفت. مردانش اسب او را آوردند، پا در رکاب نهاد و به راه افتاد. پادشاه سخت ترسیده بود و می‌کوشید تا نقشه‌اش را پنهان بدارد. از تخت برخاست و به جانب در رفت و از خیمه خارج شد و یکی از سپاهیان ارشد را در پی موشغ روانه کرد. او نمک مهرشده هم به نشانه بیعت به همراه خود برد و چون به موشغ رسید گفت: «لازم بود که در عین حرمت و عزت از لشکرگاه پادشاه بیرون بروی و کمترین ظنی از بابت نیات ما در مورد خویش به دلت راه ندهی.»

موشغ قصد بازگشتن نداشت و به راه خویش ادامه داد. در همان حال پیش خود نقشه‌ای کشید: در بازپسین دم به خیمه حمله بَرَد و خسرو را به قتل رساند. دستور کار را به لشکریانش داد که در پیرامون خیمه خسرو می‌بودند. اما هم خود و هم لشکریانش به حکم عقل از آن نقشه منصرف شدند و به راه خود رفتند.

در راه بودند که به یک نفر از محافظان پادشاه برخوردند. او را گرفتند و با خود بردند. موشغ برای او سوگند یاد کرد که اگر هر آنچه درباره توطئه علیه وی می‌داند بیان نکند او

۱. واژه جوان، بنا به معمول، برای رساندن بی‌تجربگی و کردار خام‌سرانه به کار می‌رفته است.

۲. اظهار وفاداری، بوسه زدن بر زمین.

را خواهد کشت.

پس از آن سوگند یاد کرد که اگر هر آنچه را می‌داند برایش نقل کند او را به پادشاه تحویل نخواهد داد. روز دیگر، بامداد، به کاخ اوهان پاتریک رفت و توطئه‌ای را که مأمور پادشاه نقل کرده بود، در حضور خود او، به تفصیل بیان کرد و او را از هر آنچه گذشته بود آگاه کرد. امیر و سپاهیان‌ش همگی برآشفتنند؛ اما نظر به بیعتی که شده بود و با اطلاعی که از دلواپسی‌های امپراتور داشتند موضوع را علنی نکردند. با خود گفتند که بهتر است تا نامه‌ای درباره‌ی این توطئه برای پادشاه بنویسند. اما موشغ خطاب به همه‌ی حاضران گفت: «تا این مرد^(۳) کشته نشود امپراتوری روم روی آرامش و امان به خود نخواهد دید.»

این بود که هدایایی تهیه دیدند - مبالغ هنگفتی از غنایمی که از پادشاه به دست ایشان افتاده بود، تاج‌ها و اکلیل‌های زمردنشان و مرواریدنشان، هر آنچه را ممکن بود از زرو و سیم، جواهرات گرانها، و جامه‌های فاخر و زیورآلات شاهنشاهان پارس، و اسبان شاهی با یراق و ستام. هدایا که فراهم آمد آن را به فرستاده‌ای سپردند بیدار و آگاه، نامه‌ای هم نوشتند و به او دادند که حاوی اتهامات خسرو شاهنشاه بود، و او را همراه با چهارصد سوار روانه کردند. خبر به شاهنشاه رسید: «قسمتی از خزانه‌ی شاهی را برداشته‌اند و به نام غنیمت برای پادشاه کشور خود ارسال کرده‌اند، و به همراه آن نامه‌ای هم علیه شما نوشته‌اند و برای او فرستاده‌اند.» خسرو که سخت به خشم آمده بود سپاهیان را مأمور کرد که از پی بروند و آن‌ها را در راه به چنگ آورند و موشغ را هم به محض آن‌که بر وی دست یافتند بی‌سروصدا بکشند، و گنج سلطنتی را بگیرند و به نزد وی بازآورند. چندانی برنیامد که این خبر به گوش یونانیان^(۴) رسید و آن‌ها هم باز سپاهیان دیگری را از پی فرستادند. همین که به آن‌ها رسیدند زد و خوردی درگرفت که حتی یک تن^(۵) از آن جان به در نبرد. کلمه‌ای هم از آنچه رخ داد به جایی درز نکرد. و گنج را بردند و شادمانه به کاخ رساندند.

هدایا به امپراتور رسید و او نامه‌ای از باب سپاس با فرستاده‌ای برای آنان فرستاد و در آن خواست که دست از اتهام زدن به پادشاه ایران بردارند:^۱ «اگر با این پادشاه همراهی نکنید، مسئولیت جان او را از شما خواهم خواست.» و دیگر، نامه‌ای هم برای پادشاه ایران نوشت و ضمن قدردانی، از وی خواست تا یونانیان را، هرچه بودند، آزاد کند.

۱. یعنی مراد مورس آن بوده که نیت خسرو را برای قتل موشغ نادیده انگارد.

وقتی نامه به دست خسرو، شاهنشاه، رسید به هر یک از یونانیان^(۶) به نسبت مرتبه او پاداشی داد و همه را مرخص کرد. سپس از آترپاتکان روانه شد و به کاخ سلطنتی در آسورستان رفت. در آنجا بر تخت پادشاهی نشست و پادشاهی بر او راست شد و به قولی که برای جبران پشتیبانی امپراتور به او داده بود وفا کرد. خاک آسورستان را سرتاسر، تا به نصیبین، به یونانیان^(۷) بخشید؛ و نیز قسمتی از سرزمین ارمنستان را که تانو-تراکان تون نامیده می‌شد، تا به رودخانه هورازدان که تحت اداره او قرار داشت، ایالت کوتایک را تا به شهر گارنی و تا به کرانه دریاچه بزنونیک و تا برسد به آریستاوان، و ایالت گوگوویت را تا به شهر هاتسوین و شهر ماکو. سرزمین واسپورکان گوند^(۸) منقاد شاهنشاه ایران بود. پیدایان ارمنستان بیشتر در بخش یونانی‌نشین^(۹) آن بودند. بخش وسیعی از خاک گرجستان را تا به شهر تفلیس هم به یونانیان^(۱۰) بخشید. اما امپراتور^(۱۱) موشغ را به دربار خود خواند، و موشغ از آن پس دیگر روی مملکت خودش را ندید.

یادداشت‌ها

۱. بیزانسی. - پتروسیان.
۲. انوشه: واژه پهلوی و به معنی بی‌مرگ، بی‌زوال، جاویدان، خوش و خرم (عمید ۱۳۶۰).
۳. پادشاه ایران.
۴. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۵. از ایرانی‌ها.
۶. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۷. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۸. Vaspurakan gund، واسپورکان، شهر و نیز بخشی از خاک ارمنستان که در جنوب خاوری دریاچه وان واقع بود (پاسدوماجیان ۱۳۶۶، ص ۵۵۳).
۹. بخش تحت سلطه بیزانس. - پتروسیان.
۱۰. به بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۱۱. امپراتور بیزانس. - پتروسیان.

[فصل ۱۳]

[دیانت ملکه شیرین. فرمان^(۱) خسرو دایر بر پیروی قاطع از دین نیاکانی.]

خسرو، به رسم دین مغان، زنان^۱ متعدد داشت. اما از مسیحیان هم زنانی اختیار کرد: یکی از جمله زن بسیار زیبارویی از خوزستان^۲ بود، نام او شیرین. شیرین ارشد همسران پادشاه و ملکه^۳ او بود. صومعه‌ای و کلیسایی در جوار اقامتگاه پادشاه بنا کرده بود و کاهنان^۴ و کشیشانی را در آن جاگرد آورده بود و از خزانه پادشاهی به آنان مواجب و حق جامه می‌پرداخت، و آن معبد را هم به زر و سیم آراسته داشت. و سخنان مسیح [ع] را با قامت افراشته، دلیرانه، در دربار نشر می‌داد. کسی، حتی از بزرگان کلدانی‌ها^(۲) هم، جرئت نمی‌کرد که به مسیحیان نازک‌تر از گل بگوید.^(۳)

اما چون مدتی گذشت و کار و روزگار شیرین به سر آمد، عده زیادی از مغان که در هر گوشه و کنار مملکت به مسیحیت گرویده بودند، به شهادت رسانده شدند.^۵

پادشاه فرمانی صادر کرد و طی آن گفت: «دیگر حتی یک تن از کافران حق ندارد به مسیحیت بگردد، و یک تن از مسیحیان هم حق گرویدن به کفر ندارد، و هرکس را باید که

۱. زنان، یا همسران؟

۲. خوزستان همان سوزیانا باشد. [درباره اصالت شیرین در برخی از منابع تاریخی آمده است که او سریانی بوده است (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۲۲) - م.]

۳. برخی از منابع آورده‌اند که شیرین از هواداران کلیسای ارمنستان بود. خسرو از پیشگاه سرگیوس مقدس درخواست بود تا از خدا بخواهد که فرزندی به شیرین عطا کند و هدایایی هم برای معبد او فرستاده بود.

۴. این واژه ابهام دارد. شاید مراد، شماس‌ها بوده باشد. [پتروسیان: کشیش‌ها و شماس‌هایی - م.]

۵. از مسیحیان عده زیادی در پادشاهی خسرو به شهادت رسانده شدند. اما او خود فرد متعصبی نبود و اهل آزار مسیحیان نبود.

بر دین نیاکان خویش استوار بماند. و هر آن کس که نخواهد بر دین نیاکانش بماند و از سر طغیان دست از دین نیاکانی بکشد، حکم او مرگ است.»
 آنان در شامگاه عید نخل،^۱ به معمول همه ساله، از صومعه شیرین به راه می افتادند و با بقیه مسیحیان به کنار قصر^(۴) پادشاه می رفتند و در آن جا انجیل می خواندند. پادشاه به هر کس پاداشی می داد و سپس او را مرخص می کرد. اینک نیز همان کردند. و کسی یارا نکرد چیزی به آن ها بگوید.^(۵)

یادداشت ها

۱. Hrovartak. - پتروسیان. فراورتک: نامه (فرهوشی ۱۳۸۶).
۲. حتی از بزرگان مَغ ها. - پتروسیان.
۳. در اصل: دهانش را به سخن ریز یا درشتی علیه یک نفر از مسیحیان بگشاید.
۴. قصر، در این ترجمه، در برابر palace گذاشته شده است. این واژه در کتاب سبتوس مصادیق ایرانی و رومی دارد. در چند جا نیز در متن اصلی معادلی است برای واژه تَجَر که باز هم برای کاخ شاهنشاهان ایران آمده، اما یک جا نیز برای هیکل سلیمان به کار رفته است.
۵. و کسی جرئت نداشت حرف ناخوشی به آنان بگوید. - پتروسیان.

[فصل ۱۴]

[مورس امپراتور پیکر دانیال نبی را از خسرو می‌خواهد. معجزه‌هایی که در حین جابه‌جا کردن پیکر به وقوع پیوست.]

در آن ایام واقع شد که پادشاه یونان^(۱) از پادشاه ایران پیکر آن مرد متوفا را درخواست که آن را در شهر شوش نگه می‌داشتند، در خزانه سلطنتی، و در تابوتی مسین.^۱ ایرانیان عقیده داشتند که پیکر کی‌خسرو^۲ بود و اما مسیحیان می‌گفتند که پیکر دانیال نبی است. خسرو، شاهنشاه ایران، فرمان داد تا این درخواست را برآورند. این موضوع بر شیرین، ملکه ایران، سخت گران آمد. اما چون نتوانست کاری در جهت تغییر رأی پادشاه از پیش برد از همه مسیحیان ایران درخواست که با روزه و نماز دست به دامن مسیح [ع] شوند تا نگذارد که آن سرچشمه کرم و فیض از خاک ایران جدا شود.

مسیحیان همگی با قلب‌های دردمند و با ندبه و زاری گرد آمدند و به پیشگاه عیسی مسیح [ع] توسل جستند تا نگذارد که پیکر را ببرند. استرانی چند آوردند و نیز ارابه‌ای سلطنتی، تا پیکر را بردارند و به جای دیگری ببرند. اما درست همین که از دروازه شهر بیرون می‌رفتند، به یکباره چشمه‌های آبی که از میانه شهر به سوی بیرون جاری بود خشکید. مردم شهر نیز همگی، گریان و نالان، از پی پیکر روان بودند.

۱. برخی نوشته‌اند که در سال ۸۵۵ پس از آن‌که آسپاراپت سمبات در بارگاه خلیفه به قتل رسید پیکر او در مقبره دانیال به خاک سپرده شد.

۲. پادشاه و یکی از پهلوانان حماسی ایران. [کی‌خسرو، به گزارش شاهنامه، فرزند کی‌کاوس و سومین پادشاه از سلسله کیانیان است. به روزگار پادشاهی او افراسیاب تورانی، دشمن بزرگ ایران و ایرانیان، در جنگ بزرگ از میان برداشته شد (شاهنامه، ج ۱، پادشاهی کی‌خسرو). - م.]

و واقع شد که چون مسافتی همچند سه استاد^۱ از شهر دور شدند، استرانی که کالسکه را می‌کشیدند به یکباره از حرکت باز ایستادند و کسی نتوانست آن‌ها را از جا بجنباند. استرها ناگاه به سوی مردم و سپاهیان برگشتند و یکراست، به تاخت، رو به شهر رفتند. به محض این‌که به دروازه شهر رسیدند، آب رودخانه دوباره جاری شد و از چشمه‌ها نیز همانند گذشته آب فراوان جوشید.

خبر را بی‌درنگ به پادشاه رساندند. او هدایایی [برای آن پیکر] آورد و فرمان داد تا آن را همانند قبل در جایی که می‌بود نگه بدارند. پیکر را به جای همیشگی آن باز بردند و اوضاع قرار گرفت و هرکس به راه خود رفت.

یادداشت

۱. امپراتور بیزانس. — پتروسیان.

۱. stades، واحد اندازه‌گیری طول. [مسافتی معادل درازای یک استادایوم که معمولاً به اندازه ۱۸۴ متر است. — م.]

[فصل ۱۵]

[توطئهٔ ننگین موریس برای تخلیهٔ خاک ارمنستان از امیران ارمنی. فرار بسیاری از امیران از بخش یونانی ارمنستان به بخش ایرانی].

در این حین موریس، پادشاه یونان،^(۱) دستور داد تا نامه‌ای، در شکایت از امیران ارمنی و سپاهیان ایشان، خطاب به پادشاه ایران بنویسند. در نامه نوشتند: «این امیران از تخمه‌ای ناپاک‌اند و مردمانی هستند نافرمان، که در بین ما و شما قرار گرفته‌اند و سرچشمهٔ همهٔ ناراحتی‌های موجودند. اینک من بر آنم که بروم و آن عده را که در قلمرو من به سر می‌برند به تراکیه ببرم؛ تو نیز دستور بده تا آن عده را که در مملکت تو به سر می‌برند به سرزمین‌های خاوری انتقال دهند. اگر در این بین کشته شوند، دشمنان من و تو از میان رفته‌اند؛^(۲) و ما از آن پس در صلح و صفا به سر خواهیم برد. زیرا که اینان اگر بر همین منوال که هستند در این سرزمین بمانند، ما روی آرامش را به خود نخواهیم دید.»

هر دو بر این همداستان شدند. امپراتور فرمان‌هایی صادر کرد که آن امیران^(۳) را گرد آورند و همه را به تراکیه گسیل کنند. تأکید کرد که مفاد فرمانش باید به طور قطع^(۴) اجرا شود. و چنین که شد امیران، مخصوصاً آنانی که در قلمرو امپراتور می‌بودند، بنای فرار از آن سرزمین را گذاشتند و خود را به ایرانیان تسلیم کردند. پادشاه ایشان را با احترام پذیرا شد و هدایایی گرانیهاتر از آنچه امپراتور می‌داد، به آنان عطا کرد. خصوصاً که می‌دید از قلمرو امپراتور گریخته‌اند، بیشتر به آنان ابراز دل‌بستگی می‌کرد تا بلکه آنان را مجذوب خویش گرداند.

یادداشت‌ها

۱. امپراتور بیزانس. — پتروسیان.
۲. و اگر هم دیگران را بکشند، دشمنان من و تو را از میان برداشته‌اند. — پتروسیان.
۳. امیران ارمنی. — پتروسیان.
۴. با نهایت شدت. — پتروسیان.

[فصل ۱۶]

[گنجور پادشاه ایران با گنج بزرگی برای جذب امیران از بخش یونانی^(۱) سر می‌رسد. امیران گنج را متصرف می‌شوند. اتحاد دو پادشاه علیه دزدان. موقع آشتی فرامی‌رسد؛ برخی از امیران به نزد ایرانیان می‌روند، عده‌ای رو به یونان^(۲) می‌گذارند.]

اینک، پادشاه ایران چون شاهد سر پیچاندن این امیران از تابعیت امپراتور بود، گنجور واسپورکان را به ارمنستان گسیل داشت و گنج بزرگ و نشان‌های بسیاری را با او فرستاد تا در مسیر حرکتش هر آن کس را که بتواند به فرمان وی درآورد. گنجور گنج را بار شتران بسیار کرد و به راه افتاد.

به مرز استان^۱ آترپاتکان که رسیده بودند با شموئیل واهه‌وونی مواجه شدند که با مردان خود برای مقابله با آن‌ها می‌آمد و چون به آن‌ها رسید گنج را متصرف شد. اما گنجور را زنده گذاشت. مردان او اینان بودند: آتات خورخورونی، شموئیل واهه‌وونی، مامک مامیکونیان، استپانوس سیونی،^(۳) کوتیت امیر آماتونیک، و تئودوروس تریاتونی، به همراه حدود دوهزار سوار. این عده حساب کرده بودند که «اگر بر این گنج دست یافتیم خواهیم توانست هون‌ها^۲ را هم‌پیمان خویش گردانیم. وقتی آن‌ها به پشتیبانی ما درآیند کار جنگیدن با هر دو پادشاه بر ما آسان خواهد گشت و سرزمین خود را دوباره، به زور، به دست خواهیم آورد.» اما چون به شهر نخجوان^۳ رسیدند یکدستگی ایشان گسیخت. دیگر اعتمادی به همدیگر نداشتند و

۱. استان از قدیم به قلمرو سلطنتی پادشاهان اشکانی ارمنستان گفته می‌شد. اما پس از آن دوران، به قلمروی گفته شد که هر خاندان زیر استیلای خویش داشت.

۲. هون‌های ساکن در شمال قفقاز.

۳. Nakhchawan، شهری واقع بر کرانه رود ارس در مرز ایران و ارمنستان.

گنج را بین خود قسمت کردند و در کنار مردابی فرود آمدند، به نام چاهوک.^۱ گنجور به دربار بازگشت و خبر ماجراهایی را به پادشاه داد که واقع شده بود؛ و به این ترتیب درستی گفته‌های امپراتور محرز گردید.^۲ از آن طرف، خسرو دستور داد تا نامه‌ای^(۴) خطاب به امپراتور نوشتند و طی آن سپاهیان را از او به کمک طلبید و سپس گنجور و اسپورکان را دوباره به ارمنستان گسیل داشت. امپراتور همین که نامه را دریافت کرد به هراکلیوس، سپهسالار^۳ ارمنستان، فرمان داد تا سپاهیان خود را برارد و به کمک ایرانیان بشتابد.^(۵) و این شد که سپاهیان دو پادشاه در شهر نخجوان به یکدیگر رسیدند. اینک، درست وقتی که این دو سپاه متحد شدند تا ریشه شورشیان را برکنند، دست به نوشتن نامه زدند^(۶) و برای آنان نوشتند که جنگ و خونریزی بین مسیحیان جایز نیست و بلکه مصلحت در آن است که دست از حماقت بردارند و حکم پادشاه را گردن نهند؛ و ادای سوگند را هم ضامن مقصود خود کردند. پس گنجور خطاب به آن‌ها گفت: «دلیلی ندارد که از شاهنشاه بترسید. شاهنشاه مرا به سوی شما فرستاده، و من گنجی برای شما آورده‌ام. دلیلی ندارد که از شاهنشاه ترسی داشته باشید.» و او مطابق با رسم معمول در میان ایشان سوگند خورد.

پس از آن در میان آن‌ها^(۷) اختلاف افتاد و هر گروه به جانبی کشیدند. مامک مامیکونیان، کوتیت امیر آماتونیک، و استپانوس به اتفاق گروه دیگری از ایشان جدا شدند. به نزد گنجور رفتند و خود را بی‌گناه خواندند و گفتند که لشکریان ایشان از آن پس تابع پادشاه ایران هستند. اما آتات خورخورونی و شموئیل واهه‌وونی به اتفاق سپاهیان خود پا به فرار نهادند. از قصبه موسوم به ساژدک^۴ گذشتند و وارد آغوانک^(۸) شدند و از آنجا به جانب سرزمین هون‌ها تاختند. از رودخانه موسوم به کور گذشتند و در آن طرف رود، بر کرانه، فرود آمدند.

آنان^(۹) هم خود را به کنار رود رساندند و نزدیک به آن گروه فرود آمدند. اما چون نمی‌توانستند بر سپاه هون‌ها اعتماد کنند، از پادشاه یونان^(۱۰) درخواست ادای سوگند کردند و سپس خود را به او تسلیم کردند. عده‌ای از آنان هم به سراغ گنجور رفتند و به خاک مملکت خود بازگشتند. گنجور همه امیران و لشکریان ارمنی را از بخش ایرانی

۱. Chahuk، بخشی است واقع در سیونیک. ۲. درستی مفاد نامه مورس اثبات شد.

۳. سپهسالار، پدر امپراتور.

۴. Sawdk، واقع در جنوب خاوری دریاچه سوان، که از آنجا راهی به سوی آرتساخ (Artsakh) می‌رود.

ارمنستان گرد آورد. با سخنان نرم و شیرین از آنان خواست تا با همدیگر متحد شوند با این ترتیب لشکرهایی تشکیل شد. پس آنان را در کنار تعدادی از سپاهیان در سرزمین باقی گذاشت و خود به راه افتاد و پیش از حرکت به آنان گفت: «تا خبری دستوری [دربارۀ شما] به دستم نرسیده همین جا بمانید.» زیرا که گمان می‌برد تا این ۲ در این جا باشند بقیه هم به این جا می‌آیند و به این‌ها خواهند پیوست و بر شمارش افزوده خواهد شد.

از آن طرف، امپراتور دستور داد تا آتات خورخورونی به اتفاق سپاهش به‌فوری خود را به دربار برسانند. با رسیدن آتات به دربار، امپراتور او را نواخت، هدایای نشان‌هایی به او عطا کرد و او را به تراکیه اعزام داشت.

یادداشت‌ها

۱. بخش بیزانسی. - پتروسیان.
۲. رو به بیزانس. - پتروسیان.
۳. Stepanos Siwni، سیونی خاندان شاهزادگانی بودند که منطقه‌ای به همین نام را در ارمنستان در تمل داشتند (پاسدروماجیان ۱۳۶۶، ص ۱۲۹).
۴. فراورتک. - پتروسیان. فراورتک: نامه (فروشی ۱۳۸۶). در صفحه‌های قبل (ص ۱۰۵) به نقل پتروسیان، هوراورتک آمده بود و این‌جا فراورتک. اختلاف نگارش این واژه عین متن پتروسیان است.
۵. بر ضد شورشیان به کمک ایرانیان بشتابد. - پتروسیان.
۶. همزمان با تجمع سپاهیان طرفین، مبادرت به ارسال نامه‌هایی با این مضمون برای شورشی کردند. - پتروسیان.
۷. در میان شورشیان. - پتروسیان.
۸. وارد آغبانیا / آغوانیا در قفقاز شدند. - پتروسیان.
۹. هون‌ها. - پتروسیان.
۱۰. امپراتور بیزانس. - پتروسیان.

[فصل ۱۷]

[شورش بعضی از امیران در بخش یونانی^(۱) و کشته شدن آنان. تهدید امپراتوری یونان^(۲) از جانب دشمنان از تراکیه.]

در بخش یونانی نشین،^(۳) سران واهه‌وونی سر به شورش برداشتند: شموئیل که پیش‌تر درباره‌ او گفته‌ام، سرگیس، وراز نرسه، نرسس، وستام، و نیز تئودوروس تریاتونی. قصد آنان این بود که نگاه‌بد^(۴) را به قتل آورند و نگاه‌بد در آن موقع در اسپا، واقع در حومه شهر کارین، در استراحت به سر می‌برد تا ناخوشی وی بهبود یابد. اما خبر این ماجرا به طریقی به وی رسید و به درون شهر گریخت و به آن‌جا پناه برد. مهاجمان وقتی به اسپا حمله بردند وی را نیافتند. پس هرچه را یافتند به تاراج بردند، غنایم زیادی بردند، و به کُردوک^(۵) بازگشتند که مملکت خود ایشان بود، و دسترسی بدان دشوار؛ به آهنگ آن‌که دژهای^۱ آن وادی را در دست خود نگه بدارند.

سپاه یونان^(۶) به فرماندهی سپهسالار^۲ هراکلیوس و آمازاسپ مامیکونیان سر در پی آنان گذاشت. موقعی که پناهندگان به نزدیکی دژ رسیده بودند از طریق پل موسوم به پل

۱. دژهای نفوذناپذیر کوهستانی، امن و دور از دسترس. سبنوس معمولاً روشن نمی‌کند مرادش دژ بوده یا جای دیگر. واژه‌ای که این‌جا به کار برده معنای سنگ‌گرفتن و پناه گرفتن در جای امن می‌دهد.

۲. سپهسالار برای ایرانیان، یونانیان (یا بیزانسی‌ها) و ارمنی‌ها آمده، اما کسی از عرب‌ها با این عنوان معنون نشده است. سبنوس عنوان سپهسالار را تا رخدادهای سال ۱۴۸ آورده، اما از آن پس کسی با این عنوان در کتابش نیست. در سال ۱۳۱ مژگونی سپهسالار یونانیان است و داویت ساهارونی در سال ۱۳۳ به جای او می‌نشیند. در سال ۱۳۷ موشغ مامیکونیان عنوان سپهسالار ارمنی دارد و در سال ۱۳۸ نیز عنوان یا سمت «سپهسالار مملکت ارمنستان» به کار می‌آید که برای تئودور رشتونی است. [در ترجمه فارسی عنوان سپهسالار در برابر واژه General برگزیده و آورده شده است. — م.]

دانیال از روی رودخانه موسوم به گرم^۱ گذشتند. سپس پل را خراب کردند و در گذرگاه باریکی در کوهستان مستقر شدند تا از آنجا بتوانند از پل دفاع کنند. آن‌ها [یونانیان]^(۷) وقتی به کناره رود رسیدند اندیشیدند تا چگونه از آب بگذرند. چون راهی نیافتند بر آن شدند تا بازگردند. در همان دم کشیسی را دیدند که از آن محل می‌گذشت. او را گرفتند و به وی گفتند: «یا راه عبور از رودخانه را به ما نشان بده یا تو را می‌کشیم.» او هم سپاهیان را به جایی رساند که گذرگاهی از رودخانه داشت. سپاهیان همگی از آن طریق از رود گذشتند. عده‌ای برای محافظت از پل در جانب عقب آن استقرار یافتند، عده‌ای در جلو پل مستقر شدند که ورودی دره^۲ هم به حساب می‌آمد، و بقیه وارد دژ شدند و دست به حمله بردند. کشتار هولناکی به راه افتاد. قصد آن بود که آنان راه همگی، از صفحه روزگار محو کنند. نرسس و وستام و شموئیل را هم کشتند، که تنها بودند و کسی در پیرامون ایشان نبود. اما سرگیس و وراز نرسه را که تنی چند در اطراف آنان بودند اسیر کردند. آن‌ها را به شهر کارین بردند و آنجا همه را سر بریدند. وراز نرسه در دم آخر به سرگیس گفت: «بیا قرعه بکشیم تا کدام یک از ما را اول سر ببرند.» سرگیس پاسخ داد: «من که پیر شده‌ام و عمرم را هم سراسر به معصیت گذرانده‌ام؛ از تو خواهش دارم که این انسک مهربانی را به من ارزانی بداری که شاهد کشته شدن تو نباشم.» پس ابتدا سر او را از تن جدا کردند. اما تئودوروس تریاتونی از محل گریخت و خود را به دربار پادشاه ایران رساند. پادشاه هم دستور داد او را به بند کشند و به دشمنانش تسلیم کنند. دستور داد تا او را در کمال قساوت شکنجه کنند.

اینک، دشمنانی که از تراکیه آمده بودند قلمرو پادشاهی را غارت کردند. آن‌ها می‌پنداشتند که چون لشکریان پرشمار در تحت امر دارند، خواهند توانست با حمله‌های شدید^۳ ریشه امپراتوری روم و مردمان رومی را برکنند و خود در نشستگاه آنان مستقر شوند و زمام حکومت را به دست گیرند.

یادداشت‌ها

۱. بخش بیزانسی. - پتروسیان.

۱. Germ، رود گرم، و آن شعبه‌ای است از دجله با نام «بوهتان-سو». در دره رود گرم [یا گرمدره] دژی بود به نام ززیل (Zrayl) که به نفوذناپذیری شهرت پیدا کرده بود. [پتروسیان، رود جرماي Jermay-م].
 ۲. دهانه دره.
 ۳. حمله‌های برق‌آسا و تند.

۲. امپراتوری بیزانس. — پتروسیان.
۳. در بخش بیزانسی. — پتروسیان.
۴. curator. این واژه اصلاً رومی است و واژه نگاه‌بد، به معنای نگاهبان، بنا به رأی و نظر استاد رهام اشه برابر آن گذاشته شد. ایشان به متنی با عنوان نگاه‌بد و گنجور هم ارجاع داده‌اند که این واژه در آن آمده است (مکاتبه مترجم با ایشان، تیرماه ۱۳۹۴). در فرهنگ‌های لغات برای این واژه معانی مدیر، سرپرست، قیم و نظایر این آمده که در این جا، و برای این مورد خاص، برابر درستی نتوانست بود.
۵. Korduk، شهرستانی کوهستانی در استان کورچایک در جنوب ارمنستان (آگاتانگفوس ۱۳۸۰، ص ۱۲۷).
۶. سپاه بیزانس. — پتروسیان.
۷. بیزانسی‌ها. — پتروسیان.

[فصل ۱۸]

[مورس سپاهی را^(۱) برای نبرد با تراکیه ای ها گرد می آورد. برگماردن موشغ مامیکونیان به سپهسالاری سپاه یونانی ها^(۲) دشمنان را در آغاز شکست می دهند؛ اما در ادامه جنگ شکست سهمگینی می خورند. کشته شدن موشغ مامیکونیان.]

در آن موقع که صلح برقرار شده بود و خطری از ناحیه امپراتوری ایران در سوریه دیده نمی شد، پادشاه یونان^(۳) دستور داد تا همه لشکریان مستقر در نواحی خاوری به مرکز بازگردند. طبق دستور او مقرر شد که لشکریان همه به این طرف دریا بیایند و در حوالی تراکیه در مواضع خود علیه دشمن مستقر شوند. همه سواران مستقر در ارمنستان را هم احضار کرد و به آنان و نیز به سران ایشان^(۴) [و آن عده ای] که جنگ آزموده بودند و در جنگ ها سرسختانه پا می داشتند دستور داد تا در صفوف مقدم استقرار یابند.^(۵) طبق دستور پادشاه بقیه سپاهیان هم، که شمار آنان بسیار بود، از خاک ارمنستان فراخوانده شدند، همه از مردان ورزیده و برگزیده، تا تشکیل دسته هایی بدهند، مسلح شوند و به فرماندهی موشغ مامیکونیان به قصد جنگیدن با دشمن وارد خاک تراکیه شوند.

سپاه یونان^(۶) به این ترتیب عازم حمله به اشغالگران نواحی باختری، واقع در کرانه رود دانوب شد. نبرد سهمگینی در آن سرزمین درگرفت. سپاه یونان^(۷) دشمنان را در هم شکست و آنان را ناچار کرد تا خود را به آب دانوب اندازند و فرار اختیار کنند. در پی آن بی درنگ فرستاده ای را با اخبار پیروزی بزرگ خود به جانب امپراتور و درباریان او گسیل داشتند.

دشمن، از آن طرف، از طریق گذرگاه هایی وارد خاک یونان^(۸) شد و هر کجا را که توانست معروض نهب و غارت کرد. طرفین دوباره با یکدیگر رویارو شدند و باز جنگ

سختی درگرفت. این بار سپاه یونان^(۹) در هم شکست و تلفات سختی دید و پا به گریز از برابر دشمن نهاد. دشمن در یک موضع، گذرگاهی را بر یونانیان^(۱۰) بست و با شمشیر آخته به سراغ آنان رفت و کار چنان شد که دیگر کمتر کسی از یونانیان^(۱۱) توانست خود را به جای امنی در خاک تراکیه برساند. موشغ مامیکونیان را هم اسیر کردند، به درخت بسیار بلندی در جنگل بستند و سپس به قتل آوردند. در آن روز خلق عظیمی از بزرگان^(۱۲) و سپاهیان ارمنی کشته شدند و از میان رفتند. در پی آن پادشاه یونان^(۱۳) باز یک بار دیگر دست به گرد آوردن سپاهیان زد و به آنان دستور داد تا موضع صرفاً دفاعی بگیرند.^۱

یادداشت‌ها

۱. سپاهیان خاوری خود را - پتروسیان.
۲. بیزانسی‌ها - پتروسیان.
۳. امپراتور بیزانس - پتروسیان.
۴. به ناخارارها - پتروسیان.
۵. تا با نیزه حمله کنند - پتروسیان.
۶. سپاه بیزانس - پتروسیان.
۷. سپاه بیزانس - پتروسیان.
۸. خاک بیزانس - پتروسیان.
۹. سپاه بیزانس - پتروسیان.
۱۰. بر بیزانسی‌ها - پتروسیان.
۱۱. از بیزانسی‌ها - پتروسیان.
۱۲. ناخارارها - پتروسیان.
۱۳. امپراتور بیزانس - پتروسیان.

[فصل ۱۹]

[دستور مورسِ امپراتور برای موعظه‌گری اعضای شورای خالکدون^(۱) در کلیساهای ارمنستان. تفرقه در اسقف‌نشین بطریق‌ها.]^۱

اینک فرمان دیگری از جانب امپراتور صادر شد، که به همه اعضای شورای خالکدون در کلیساهای واقع در سرتاسر خاک ارمنستان ابلاغ شود و آنان را برای پیوستن به سپاهیان ترغیب کنند. اما روحانیان^۲ کلیساهای ارمنستان به خاک بیگانه گریختند. عده زیادی هم به دستور امپراتور اعتنا نکردند و سر در کار خویش داشتند و روال معمول روزگار خویش را پی گرفتند. اما عده زیاد دیگری هم بودند که به انگیزه جاه‌طلبی آماده پیوستن به سپاهیان^(۲) شدند. این بود که اسقف‌نشین جاثلیق‌ها دو پاره شد: یک پاره نام موویس گرفت و دیگری به نام اوهان نامیده شد. موویسی‌ها در بخش ایرانی ارمنستان بودند و اوهانی‌ها در بخش یونانی^۳ آن.

اوهانی‌ها با سپاهیان همراه شدند؛ اما موویسی‌ها کوچک‌ترین حرکتی در این جهت

۱. patriarch. بطریق، اصطلاحی که به قرینهٔ ارمنی خود به کار رفته است و مخصوصاً برای گرگوریوس مقدس، که در ارمنستان او را به لقب روشنگر می‌شناسند، و نیز برای ساهاک مقدس، پیشوای نامدار کلیسای ارمنستان در سده پنجم میلادی. امروزه پیشوایان کلیسا در ارمنستان به جای بطریق، جاثلیق (catholicos) خوانده می‌شوند. ۲. مراد از این واژه عموم روحانیان است. چنانچه این واژه با عطف به شوراها ی کلیسایی معنا شود رساتر خواهد نمود.

۳. [پتروسیان: در بخش بیزانسی...م.] کلیسای امپراتوری در کنستانتینوپول تا پیش از برگزاری شورای دین در سال ۵۵۵ دچار تجزیه نشد. از آن پس بر پایهٔ بخش‌بندی جغرافیایی به دو قسمت شد. کلیسای طرفدار خالکدون طرفدار روم شد و مخالفان خالکدون از ایران طرفداری کردند. اوهان [جان] از مردم کورگویت [گورگویت] در آیرارات بود که سهم مورس شد و از آن پس در قلمرو روم واقع می‌شد.

نکردند. اثاث و لوازم کلیسای گرگوریوس مقدس از شهر دوین به شهر کارین منتقل شد^۱ تا از خطر در امان بماند. اما شخص اوهان چیزی برنیامد که اسیر شد و او را به آمانان^۲ نخستگاه ساسانیان، فرستادند.

یادداشت‌ها

۱. شهر خالکدون امروزه قاضی‌کوی نام دارد و در ترکیه در حومه تنگه بوسفور واقع است. این شهر همواره زیر سایه پایتخت، کنستانتینوپول، قرار داشت. اما در سده چهارم میلادی با توسعه بندرگاه و احداث قصرها و کلیساها به شکوفایی دست یافت. ایرانی‌ها از سال ۶۱۵ تا ۶۲۶ آن را متصرف بودند. عرب‌ها نیز در ضمن حمله‌هایی که برای تصرف کنستانتینوپول می‌کردند این شهر را در اختیار گرفته بودند. بعدها در سال ۱۳۵۰ م به دست عثمانی‌ها افتاد (*Oxford Dictionary of Byzantium*). در پی آن‌که اختلافات نظری در میان آبابی کلیسا برقرار مانده بود و در شورای نیقیه راه به نتیجه‌ای نبرده بود، در سال ۴۵۱ م شورای دیگری در شهر خالکدون در آسیای صغیر (ترکیه امروزی) تشکیل شد. در این شورا اصول و کلیاتی در باب ماهیت عیسی [ع] وضع کردند که به اعتقادنامه خالکدون معروف شد و در میان کلیساهای باختری طرفداران زیاد یافت و حتی بعداً قاعده کلامی کلیسای کاتولیک رومی گردید (ناس، ۱۳۷۰، صص ۶۳۶ و ۶۳۷). نیز در این باره چنین نوشته شده است: چهارمین نشست شورای کلیسایی در کلیسای سنت اوفمیا در شهر خالکدون از ۸ تا ۱۳۱ اکتبر سال ۴۵۱ برگزار شد. حدود ۳۵۰ اسقف در نشست حاضر بودند. شورا برای یافتن پاسخ اشکالی برپا شد که ائوتوئخس بعد از شورای افسوس طرح کرده بود. در شورای خالکدون بر دو ذات مسیح صحه گذاشتند که متحد است و جدایی، آمیختگی و تغییر را در آن راه نیست. نستوریوس و ائوتوئخس منکر این موضوع بودند (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۲. به سپاه بیزانس. — پتروسیان.

۲

۱. برخی از منابع نوشته‌اند که اوهان انتقال داد.

۲. همدان، اکباتان. [شهبستان آمانان. پتروسیان. همدان، شهری که پایتخت مادها بود و قصرهای سلطنتی شاهنشاهی مادها را در خود جا داده بود. شاهنشاهان پارت هم تابستان‌ها را در آن‌جا به سر می‌بردند (استرابو

[فصل ۲۰]

[دستور دیگر امپراتور برای گرد آوردن سپاه از ارمنستان و اعزام آنان تحت فرماندهی ساهاک مامیکونیان و سمبات باگراتونی. برگشتن سمبات و نقشه او برای شورش. دستگیری سمبات و انتقال به کنستانتینوپول. صدور حکم به میدان انداختن او. بهره‌کشی‌ها از سمبات و بخشودن او. تبعید وی آفریقا.]

در این موقع امپراتور دستور دیگری صادر کرد که مأمورانش باز یک بار دیگر بگردند و دوهزار مرد مسلح را از میان سواره‌نظام زبده ارمنیان برگزینند، و آن‌ها را تحت فرمان تن از فرماندهان وفادار قرار دهند، و به شتاب تمام اعزام دارند.

مأموران به جستجو برآمدند و دوهزار مرد مسلح برگزیدند و این دوهزار مرد را اختیار دو معتمد گذاشتند: هزار تن را به ساهاک مامیکونیان سپردند، و هزار تن دیگر به سمبات باگراتونی، پسر مانوئل. اما آن‌ها را از مسیر واحدی نفرستادند. ساهاک مامیکونیان با هزار مرد تحت امر خودش از راه سیاستی رفتند، و سمبات باگراتونی هزار مرد جنگی دیگر از طریق خاغتیک.^۱ ساهاک مهیا شد، سپاهش را به کاخ آورد و برابر پادشاه عبور داد.

اما سمبات وقتی به خاغتیک رسید در کار خود دچار تردید شد، زیرا لشکریانش را طول مسیر هراس برداشته بود، و با وجود آن‌که می‌دانستند که مأموریت ایشان بنا به دست شخص پادشاه صورت می‌گیرد، دلی به رفتن به سوی آن مقصد^۲ نداشتند. خبر به پادشاه رسید. او نامه‌هایی را با فرستادگان امینی روانه کرد و در آن نامه‌ها قول شرف داد، سوگند خورد که وی را بی‌درنگ با احترام تمام به موطنش بازخواهد گرداند. وعده داد

۱. Khahik, Khaltik یا Khaghtik, واقع در لازیکا در باختر رود فاسیس (Phasis). ۲. به تراکیه.

هدیه‌ها و پاداش‌های گران به مردان جنگی بدهد، و با این وعده و تدبیر آن‌ها را به جانب خویش بازکشاند. آنان هم به اتفاق به پیشگاه پادشاه رسیدند و خود را بر او عرضه کردند. پادشاه سپاه دیگری را با ساز و برگ کامل به مرزهای تراکیه فرستاد، به سمبات هم احترام فراوان کرد و هدایای بسیار به او داد و وی را به مملکت خودش بازگرداند.

اینک، بقیهٔ سران ارمنی^(۱) انجمن کردند تا چاره‌ای بیندیشند و خود را از انقیاد پادشاه یونان^(۲) رها سازند و یک تن را از میان خودشان بر تخت پادشاهی بنشانند، تا دیگر ناچار نباشند در خاک مملکت تراکیه بمیرند، بلکه چه در زندگی و چه در موقع مرگ در خاک میهن خویش باشند. اما هر چاره‌ای اندیشیدند نظر موافق جمع آنان به دست نیامد؛ بعضی به مخالفت با بقیه برخاستند و خبر این قضیه را هم به گوش پادشاه رساندند. نتیجهٔ آن بروز تفرقه و تشتت در میان ایشان بود.

در آن حال، فرستادگان پادشاه با امان‌نامه‌هایی^۱ سر رسیدند، سمبات را با هفت تن دیگر بازداشت کردند و به پیشگاه پادشاه آوردند. در پی آن‌که در محکمه‌ای^۲ پرسرو صدا محاکمه شدند، حکم شد که آن‌ها را به بند کشند و به میدان اندازند.^۳

سمبات مردی بود تنومند و خوش‌برو بالا، نیرومند و با تن و اندامی درست. جنگجویی بود دلیر که دلاوری و قوت خود را در جنگ‌ها مکرر به اثبات رسانده بود. در ذکر قوتش همین بس که وقتی سوار بر اسب رشید و نیرومندش از میان جنگل انبوهی می‌گذشت، اگر شاخه‌ای از درخت تناوری را به دست می‌گرفت، پا برگردۀ اسب می‌فشرده و زور می‌آورد و آن درخت را از زمین برمی‌آورد؛ و در آن حال، هراسی در دل لشکریانش می‌افتاد که شاهد چنین صحنه‌ای می‌بودند و در بهت و حیرت فرومی‌رفتند.

پس آن‌ها لباس از تن سمبات به در آوردند، شلوار کوتاهی به او پوشاندند، او را به میدان انداختند و جانوران درنده را وارد میدان کردند.

نخست خرسی به جانش انداختند و همین که خرس به او حمله آورد سمبات نعرهٔ بلندی برکشید و به سوی خرس حمله برد، مثنی بر مغزش کوفت و او را در دم نقش زمین کرد.

پس از آن نوبت به نره‌گاوی رسید که به میدان فرستاده شد. سمبات شاخ‌های گاو را

۱. با هوراورتنک‌هایی، با «نامه‌های رسمی».

۲. tribunal، مکانی برای اجتماع عمومی که در آن بازپرسی انجام می‌گرفت.

۳. گویا آن هفت تن دیگر از جنگ گریخته‌اند.

به دست گرفت... نعرهٔ عظیمی برکشید...^(۳) و چون گاو ناتوان شد گردنش را پیچاند هر دو شاخ جانور شکست. گاو که از نا و نفس افتاده بود پس نشست و پا به فرار گدازد سمبات هم در پی او دوید، دُم گاو را گرفت و در پی او تاخت و سُم یکی از پاهایه گرفت. سُم را چنان فشرد که در دست وی ماند. گاو با یک پای بدون سُم از چنّه گریخت.

در نوبت سوم شیری به میدان انداختند. همین که شیر متوجه او شد، خداوند به بازوان سمبات ارزانی داشت که هر دو گوش شیر را به دست گرفت و بر پیش بست. سپس گلوی شیر را چنان فشرد که او را خفه کرد. غریو هلهلهٔ جمعیت مید برداشت و همگان از پادشاه خواستار بخشش سمبات شدند.

سمبات کنار لاشهٔ شیر مرده نشست تا نفسی تازه کند. در این موقع ملکه به پادشاه افتاد و گفت که سمبات همان کسی است که تا پیش از آن عزیز پادشاه و ملک و او را فرزند خواندهٔ خویش می شمردند، و از او خواهش کرد تا سمبات را عفو پادشاه هم شخصاً از زور و قوتی که از سمبات دیده بود غرق شگفتی بود. پس به خواهش ملکه و درباریان دستور بخشودگی و آزادی او را صادر کرد.

سمبات را به حمام بردند تا خود را شستشو دهد. بدنش را شست، و سپس جا به او پوشاندند و وی را به بزم شاهانه بردند. غضب پادشاه به او فرونشست و آن که پادشاه پی برد که تهمت‌هایی که به او بسته بودند کار رقیبان سمبات بوده، داد تا همهٔ آنان را سوار بر کشتی کردند و به جزیرهٔ دور افتاده‌ای تبعید کردند. پس هم دستور داد^۱ تا رهسپار آفریقا^۲ شود و متولی حل و فصل مسائل سربازانی گردد آن سامان به سر می‌برند.

یادداشت‌ها

۱. ناخارارها... پتروسیان.
۲. امپراتور بیزانس... پتروسیان.
۳. افتادگی‌ها از متن انگلیسی کتاب است.

۱. این جمله فاعل ندارد و بنابراین محرز نیست که مراد سبتوس حتماً سمبات بوده باشد.
۲. آفریقا تبعیدگاه بود.

[فصل ۲۱]

خسرو با نامه بزرگانی^(۱) را که گنجور ترکشان گفته بود به دربار احضار می‌کند. نهایت تکریم آنها و ستقر کردن سپاهیان ایشان در اسپهان.^(۲)

نان که دز قبل گفتم، گنجور پس از آن که خود به راه افتاد و رفت، بزرگان و سپاهیان را که در بخش ایرانی ارمنستان بودند بر جا گذاشت تا پادشاه درباره آنان دستوری صادر کند. سرانجام فرستادگانی با نامه‌های پادشاه آمدند و همه آنان را به دربار دعوت کردند. بن بزرگان، و سپاهیان تحت امر ایشان، هر یک با سپاه و درفش خویش به دربار خسرو، شاهنشاه ایران، شتافتند^(۳) و این در سال ششم از پادشاهی او بود:^۲

یکم: گاگیک مامیکونیان، پسر مانوئل؛

دوم: پاپ باگراتونی، پسر آشوت آسپت؛

سوم: خسرو، امیر واهه وونیک؛

چهارم: واردان آرتسرونی؛^(۴)

پنجم: مامک مامیکونیان؛

ششم: استپانوس سیونی؛

هفتم: کوتیت، امیر آماتونیک؛

همگی اینان به علاوه تنی چند از دیگر بزرگان. موقعی که این عده به آسورستان، مقر دربار سلطنتی، رسیدند، خود را بر پادشاه عرضه داشتند. پادشاه ایشان را با لطف پذیرفت و تکریم و توقیری تمام در حق آنان روا داشت. دستور داد تا از ایشان در دربار

۱. در فصل شانزدهم. ۲. یعنی سال ۵۹۴ یا ۵۹۵.

پذیرایی شود، برای همه مقرری‌هایی از خزانة برقرار کرد تا در مملکت خودشان به آنان پرداخت شود، و هر روز برای آنان در دربار ضیافت برپا کرد. دستور داد تا سپاهیان آنان هم در سرزمین اسپهان استقرار یابند، و مورد لطف واقع باشند و هر آنچه را بخواهند از آنان دریغ داشته نشود.

یادداشت‌ها

۱. ناخارارها. - پتروسیان.
۲. استقرار سپاهیان آنان در اسپهان. - پتروسیان.
۳. این‌ها ناخارارها و سربازانی هستند که به اتفاق به دربار خسرو، شاهنشاه ایران، رفتند. هر ناخارار به همراه سپاهیان و درفش خویش. - پتروسیان.
۴. Vardan Artsruni یا واردان عضو خاندان آرتسرونی. آرتسرونی یا آردزرونی یکی از خاندان‌های نامدا ارمنستان بود و در استان واسپورکان مقر و مأوا داشت (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۲۸). واسپورکان د جنوب خاوری دریاچه وان بود (پاسدراجیان ۱۳۶۶، ص ۱۲۹).

[فصل ۲۲]

وندوی. فرار وستام و سر برداشتن او به شورش، و عزیمت او به خاک پارت ها. ^(۱)

ین موقع خسرو ^(۲) در صدد برآمد تا انتقام قتل پدرش را از آن دسته از سران و گانی ^(۳) بگیرد که او را کشته بودند. در ابتدا در پی آن برآمد تا خالوهایش را محکوم بدین منظور دستور داد وندوی را، که قبلاً از وی گفته ام، بگیرند و حبس کنند و پس به قتل رسانند. ^(۴) اما وستام، برادر وندوی، در آن موقع در دربار پادشاهی نبود. شاه، به تصور این که وستام از موضوع قتل برادر بی خبر است، او را با دلجویی هایی از نیرنگ به دربار خواست. اما وستام که از ماجرا خبردار شده بود، به سرزمین دست گغام پناه برد و به این دام نیفتاد. در آن جا سپاهسانی گرد آورد و آنان را تحت پان خویش درآورد.

از آن جا به مملکت ری ^(۵) تاخت و بسیاری از دیگر جاها را در سرزمین های راتوری ایران معروض نهب و غارت کرد. در این موقع خسرو، شاهنشاه ایران، نیز راه خویش را آراست و به مقابله با او شتافت؛ و جنگی به منتهای شدت، در ری، بین فین درگرفت. در آن جنگ سربازان ارمنی، که شاهد آشفتگی سپاه پادشاه ایران دند، هیچ از رشادت فرونگذاشتند.

اما از جایی که شورشی یارای ایستادگی ندارد، به کوهستان پناه برد و خود را پنهان شد. چنین شد که هیچ یک از طرفین بر دیگری غلبه نیافت و هر یک به موطن خویش رگشتند. وستام شورشی به سرزمین گغام رفت که برایش امن می بود و از آن جا قهرهایی به اطراف مملکت پارت ها، به سرزمین تحت فرمانروایی خویش کرد^۱ تا

اصلیت پارتی وستام پیش تر ذکر شده است.

سربازانی از آن سامان را تحت فرمان خویش درآورد و خود را تقویت کند و دوباره بازگردد.

از آن سو پادشاه، به همراه امیرانی از اشراف ارمنی^(۶) که در رکاب وی بودند، به آسورستان، مقر سلطنت خویش، بازگشت.

یادداشت‌ها

۱. صدور رأی خسرو دربارهٔ خالویش وندو. کشته شدن وندو. فرار وستم و اقدام او به جنگ با خسرو، و حکمرانی او بر سرزمین‌های پارته‌ها. پتروسیان. [در متن پتروسیان برخی اختلاف‌ها در نگارش نام‌ها دیده می‌شود، چنان‌که وندوی را وندو آورده است. م.م.]
۲. خسرو پرویز.
۳. ناخارارهایی. پتروسیان.
۴. خسرو پرویز پس از نشستن بر تخت پادشاهی، وندوی را به وزارت اعظم برگمارد و همهٔ دیوان‌ها و خزانه‌ها را به دست او سپرد. وستم را سپهبد خراسان کرد. غیر از خراسان، قومس و گرگان و طبرستان نیز در زیر فرمان او بود (کولسنیکف ۲۵۳۵، ص ۱۵۷، به نقل از دینوری). اما قیمومت آن دو بر خسرو جوان که بازیافتن شاهی را مدیون آن‌ها بود گران می‌آمد. در برخی منابع اشاراتی هست که وندوی که وزیر اعظم بود خسرو را سرزنش می‌کرد که توانایی ادارهٔ کارهای دولت را ندارد. احتمالاً همین سرزنش‌ها انگیزهٔ اصلی آن بود که خسرو تصمیم بگیرد کار این خویشاوند متنفذ را یکسره کند (همان، صص ۱۶۱ و ۱۶۲، به نقل از «اخبار سریانی سدهٔ هفتم میلادی»). پس روزی که وندوی، موقع تماشای چوگان‌بازی، دستوری را از خسرو گردن نهاد، پادشاه موقع را مناسب یافت و دستور به قتل او داد (دینوری ۱۳۸۶، ص ۱۳۱). زمان قتل وندوی ده سالی پس از نشستن خسرو بر تخت بوده است (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۵۰۷). خسرو از پس آن، به نیرنگ، از وستم خواست تا برای حل مسائل مهمی به پایتخت برود. وستم در راه عزیمت به تیسفون، در قومس آگاه شد که وندوی به قتل رسیده است. پس تغییر مسیر داد و به هواداران وهرام که به دیلم رفته بودند پناه برد. با آن‌ها دربارهٔ اقدام مشترک بر ضد خسرو پیمان بست و آنان نیز او را پادشاه خویش گردانیدند (کولسنیکف، صص ۱۶۳ و ۱۶۴، به نقل از دینوری و فردوسی). همین منبع دربارهٔ علت پناه بردن وستم به دیلم می‌نویسد که دیلم در پرتو وضع مناسب جغرافیایی در طول سده‌ها استقلال خود را در برابر همسایگان نیرومندش نگه داشت. دیلمیان از ساسانیان خوششان نمی‌آمد و همواره آماده بودند که از دشمنان آن‌ها پشتیبانی کنند (همان، ص ۱۶۴، پانویس شمارهٔ ۳).
۵. Rey، این نام در متن انگلیسی با همین نگارش آمده است.
۶. از ناخارارها. پتروسیان.

[فصل ۲۳]

امیران ارمنی که در آسورستان می‌بودند. قتل کوتیت آساتونی^(۱) به اغوای خسرو. شورش
ان ارمنی مستقر در اسپهان. تصرف خزانه‌ای که گنجور در اختیار داشت، و عزیمت تنی چند به
ت پارت‌ها و پیوستن آنان به وستام.]

ن ایام، مرگ امیران ارمنی [به ترتیب زیر] اتفاق افتاد: گاگیگ مامیکونیان و خسرو -
واهه‌وونیک - در دربار به مرگ طبیعی درگذشتند. مامک مامیکونیان به منظور انجام
امری از امور سپاه به ارمنستان اعزام شد و چون به شهر دوین رسید چند روزی
برنیامد که درگذشت. استپانوس سیونی^۱ با عمویش ساهاک نزاعی بر سر امارت به
د. ساهاک نامه‌ای به مضمون ضدیت با وی نوشت و مَهر خودش، مَهر کشیش
تش،^۲ و مَهر دیگر امیران سیونیک را هم بر آن زد، و نامه را فرستاد تا خبر شورش را
دشاه رسانده باشد.

بادشاه به محض این‌که از این قضایا مطلع شد دستور داد تا استپانوس را به بند
بند و به زندان انداختند. در زندان به مناسبت هفته مقدس^۳ روزه گرفته بود، که او را
بریدند.

پس از آن کوتیت را به نصیبین مأمور کرد و به سواران هم دستور داد تا در دشت کمین
.. آن‌ها هم مانند راهزنان به او حمله بردند و وی را در وسط راه از پا درآوردند. اما
هیان آن‌ها که در اسپهان مستقر شده بودند وقتی از قضایا خبردار شدند سر به طغیان
آشفتند و آن شهر را غارت کردند. خزانه سلطنتی را، که از مالیات‌های مردم آن وادی

ن استپانوس که به وستام پیوست، بر خسرو شورید، نه بر سمبات مرزبان.
نیش خاندان سیونیک. ۳. آخرین هفته روزه بزرگ.

فراهم آمده بود و در خانه گنجور قرار داشت، تاراج کردند و راه دژی را پیش گرفتند که در گغام بود. سپاهیان پیروز^۱ از پی آنان سر رسیدند و شماری از آنها را از دم تیغ گذراندند. برخی خود را کشتند تا اسیر نشوند و عده‌ای هم راه فرار اختیار کردند تا خود را به گغام برسانند و به امن و امانی دست یابند. اما چون در آنجا و ستام را نیافتند راه مملکت پارت‌ها را پیش گرفتند و در آنجا خود را بر او عرضه داشتند.

یادداشت

۱. نام یکی از خاندان‌های بزرگ ارمنی. این نام به معنی «از خارج آمده، غیربومی» است (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۳۱۵).

۱. مراد از پیروز در این‌جا مفهوم نیست. برخی نوشته‌اند که شاید واژه Persians بوده که به‌خطا Peroz نوشته شده خواننده شده است. این احتمال را هم داده‌اند که مراد از پیروز همان معنی متداول آن در زبان فارسی باشد که غالب و فاتح را می‌رساند. اما ساده‌تر و مقبول‌تر آن است که واژه پیروز را در این‌جا نام یکی از فرماندهان سپهسالاران این جنگ بدانیم. البته در کتاب سبثوس جز این‌جا، دیگر نامی از چنین فرماندهی نیامده است.

[فصل ۲۴]

سمبات باگراتونی به مرزبانی ورکان^(۱) برگمارده می‌شود. بر شورشیان غالب می‌آید و اوضاع را در ورکان سروسامان می‌دهد.]

در آن ایام چنان واقع شد که سمبات باگراتونی در نظر خسرو،^۱ شاهنشاه، ارج و عزتی به هم رساند. پادشاه منصب مرزبانی مملکت ورکان را به او سپرد و امارت دیگر ممالک آن ناحیه را هم به او وا گذاشت،^۲ و سوای آن هم از ابراز مهر و مرحمت در حق او کم نگذاشت و دست او را در همهٔ امور آن‌جا باز گذاشت. زر و سیم نثارش کرد و خلعت‌های گرانبهای فاخر به او داد. شمشیر و کمری را که متعلق به پدر وی، هرمز، بود به او بخشید. سربازان ایرانی و ارمنی را تحت فرمان او قرار داد و از پی همهٔ این‌ها دستور داد تا رهسپار سرزمین مأموریت خویش گردد.

این موقعی بود که سرزمین‌های آمل، رویان، زرکان^(۲) و تپرستان بر پادشاه ایران شوریده بودند. سمبات به پیکار با همهٔ آنان شتافت، شمشیر برکشید و همه را سرکوب کرد، تا مطیع و منقاد پادشاه ایران گردیدند. در آن دوره رفاه و آسایش در سراسر قلمرو مرزبانی وی حکمفرما شد که تا پیش از آن سرزمین غارت‌شده‌ای بیش نبود. عده‌ای^۳ هم در آن وادی به سر می‌بردند که از ارمنستان تبعید شده و در گوشه‌ها و کناره‌های دشت

۱. برخی بر این باورند که این سمبات همان سمبات است که تبعید شد و ماجرایش در صفحه‌های پیشین آمد. اما سرگذشت او را به ترتیب دیگر دانسته و می‌گویند پیش از ماجراجویی او در کنستانتینوپول بوده است. سمبات در تیسفون درگذشت.

۲. سبنوس در صفحه‌های بعدی همین کتاب می‌نویسد که سمبات این منصب را به مدت هشت سال در اختیار داشت: از ۵۹۵ تا ۶۰۲.

۳. یعنی عده‌ای با منشأ نژادی مشخص.

پهناوری سکنا یافته بودند که از ترکستان تا به دلهستان^۱ امتداد دارد. آن‌ها تکلم و نگارش به زبان مادری خویش را فراموش کرده بودند و نظام و مراتب روحانیان هم در میان ایشان متداول نبود. گروهی از مردم کودریک^۲ هم بودند که همراه با جنگجویان خود ما به اسارت گرفته شده و در جایی در نزدیکی خاک امپراتوری یونان^(۳) و مملکت سوریه به سر می‌بردند.

این کودریک‌ها جملگی کافرانی^۳ بودند. اما نور مسیحیت بر دل‌های ایشان تابید. به دین مسیح [ع] گرویدند و به زبان مسیحیان گفتند و نوشتند. یک تن از پیروان مسیحیت پرسبیتی، مسمی به آپل،^۴ هم به سمت کشیش مملکت آنان منصوب شد.

یادداشت‌ها

۱. Vrkan، ورکان یا ورکانه، گرگان در زبان فارسی و جرجان در زبان عربی. م. و گرامی داشتن او به حد اعلا. - پتروسیان. سمبات در سال ۶۰۰ م مرزبان گرگان شد و توانست این سرزمین را فرمانبردار کند و در ازای آن مورد مرحمت شاه قرار گرفت (کولسنیکف ۲۵۳۵، ص ۱۷۲).
۲. Zrechan (Jrechan) - پتروسیان.
۳. امپراتوری بیزانس. - پتروسیان.

۱. Delhastan، یا دهستان، طبق برخی نظرها باید یا دهستان باشد یا سگستان.
 ۲. Kodrik، نمی‌دانیم که مراد سبئوس از این نام همان کوتیت‌های جنوب خاوری ایران است یا کودریک‌های ساکن در مرز آسورستان؟ [پتروسیان: Kodreats - م.].
 ۳. شاید مراد از کافران آن بوده که آن مردمان مسیحیانی بودند که اتحادی با ارمنی‌ها نداشتند.
 ۴. Abel، پیش از آن هم کشیش می‌بود و اینک منصب وی با حکم سمبات رسمیت یافت.

[فصل ۲۵]

مله و ستام به آسورستان به قصد جان خسرو و مرگ وی در طول راه در نتیجه نیرنگ پَریووک، شاه کوشانی. متفرق گشتن سپاه و ستام. جنگ سمبات مرزبان با مردم گهیم و شکست خوردن وی از

[ها]

آن ایام^۱ چنان واقع شد که و ستام دو تن از شاهان کوشانی، شاوک^(۱) و پَریووک، را همراه خویش کرده بود. پس سربازانی از همه ممالک خاوری گرد آورد و با سپاه گران و رومندی به آسورستان حمله برد تا خسرو را به قتل رساند و پادشاهی او را از آن ویش گرداند.^(۲) سربازان را در دو جانب چپ و راست و با فاصله‌ای از مواضع خود بیه کرد؛ و پَریووک پادشاه کوشان نیز از عقب حرکت می‌کرد تا پشت سپاه او را ننگه رد. اما پادشاه کوشانی نیرنگی ریخت. با چند تن از افرادش پیش او آمد، از اسب پیاده شد و هفت بار تعظیم کرد. او جلو آمد و دستور داد تا سوار شود. اما پادشاه کوشانی امی برای وی گسترده بود. این بود که پَریووک به وی گفت: «شاه، فرمان بده که ملازمان کنار روند تا کلامی چند را در خلوت به عرض رسانم.»^۲ او که گمان نیرنگ می‌برد به ملازمانش دستور داد تا از پیرامون وی دور شوند. در همان حین که ملازمان گفتگوکنان به راه افتادند، به یکباره مردانی چند از کمین بیرون جستند، بر سر و ستام ریختند و او را به هلاکت رساندند.^۳ پَریووک خبر را مطابق قرار^۴ به سربازانش داد. آن‌ها

۱. در دوره‌ای که سمبات مرزبان بود، سال‌های ۵۹۹ یا ۶۰۰.

۲. پَریووک و ستام را چنان خطاب کرده که گویا با پادشاهی سخن می‌گوید.

۳. در برخی منابع آمده است که و ستام را یک نفر «ترک» به قتل رساند.

۴. بر پایه قرار که از پیش گذاشته بودند.

هم از پی او حرکت کردند، زن وستام را با هرچه از باروئنه داشت به اسیری گرفتند، و برگشتند و سُبک پا به فرار نهادند.

چند روزی که گذشت، خبر به همهٔ سربازان رسید. آنان همه خود را باختند، همدستگی آنان گسیخت، و هر یک به راه خویش رفتند. سپاه گِغوم هم که به پشتیبانی آنان آمده بودند به دیدن این حال راه خود را گرفتند و یکسره به دژهای مملکت خویش رفتند. عده‌ای از ارمنی‌های اسپهان که شوریده و به وستام پیوسته بودند هم با آنان همراه شدند و رفتند. همین که به وادی موسوم به کومش^۱ رسیدند، واقع در پشت ورکان^(۳) و در ورای کوهستانی که حائل بین آن دو وادی است،^(۴) و به آبادی خِکیواند آمدند، شهر وهریچ^۲ و سمبات، مرزبان گرگان، با سپاه بزرگی راه را بر آنان بستند. عدد سربازان گِغومک از دوهزار تن تجاوز نمی‌کرد. جنگ درگرفت. اما همان عدهٔ اندک، سپاه ایران را در هم شکستند، ایرانی‌ها پا به فرار گذاشتند و آن‌ها هم از پی شان تاختند. بسیاری را کشتند و بسیاری را اسیر کردند. سپس بازگشتند و در همان جایی فرود آمدند که جنگ درگرفته بود، ارمنی‌ها نیز همراه با آنان بودند. از سربازان و از ارمنیان همراه سمبات مرزبان عدهٔ زیادی کشته شدند.

یادداشت‌ها

۱. Shawk. پتروسیان: Shawag. نولدکه (۱۳۷۸، ص ۵۱۱): «سخوک».
۲. وستام هم از جمله کسانی بود که بر ساسانیان شورید و لختی بر تخت پادشاهی نشست. گزارش مفصلی از طغیان او را دینوری آورده است. فردوسی و بلعمی و یعقوبی هم گزارش‌هایی داده‌اند که کوتاه است. خلاصهٔ ماجرا چنین است: وستام چون به دربار خسرو احضار شد به راه افتاد تا خود را به او برساند. در راه از قتل برادرش آگاه شد و به دیلم پیش یاران بهرام چوبین رفت. آنان او را با آغوش باز پذیرفتند و فرصتی برای انتقام جستن از خسرو به دست آوردند و او را به شاهی برداشتند. وستام مدت زمانی حدود چهار سال، بین سال‌های ۵۹۱ یا ۵۹۲ تا ۵۹۵ یا ۵۹۶ م، بر تخت نشست. از او سکه‌هایی هم در دست است. او در دومین سال سلطنت خسرو، خود را ناگزیر به طغیان دیده است. شاید هم به این فکر افتاده است که اقدام بهرام چوبین را از سر بگیرد. وستام در آن سال در رأس

-
۱. کومش (Komsh) در جنوب تبرستان واقع است. [ایالت کوچک قومس در دامنهٔ جبال البرز واقع است. کرسی آن دامغان بود (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۳۸۹). کومش (قومس) دژی بود که یزدگرد اول بنایش کرد. این شهر تکیه‌گاهی نظامی در مرزهای شمالی ایران بود (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، ص ۱۶۱).] م.
 ۲. Shahr Vahrich، این نام در جای دیگری نیامده است. [شهر وهریچ، شهرتبریز یا شهر وهریز نام شخص است. کولسنیکف این نام را «شهر وراز» ثبت کرده است (۲۵۳۵، ص ۱۶۸).] م.

- یک صد هزار نفر سپاهی به حرکت درآمد. خسرو کوشید تا این یاغی را از راه آشتی به دست آورد که به نتیجه نرسید. بین سپاهیان وستام و خسرو چند جنگ در پیوست. میدان جنگ‌ها در نواحی ری، همدان و قزوین بوده است. اما جنگ‌ها به پیروزی هیچ طرفی نینجامید. در پی آن، خسرو با زن وستام تباری کرد و آن زن شبی وستام را کشت. ممکن است در قتل وستام، زن او و نیز پادشاه کوشان به طور مساوی شریک بوده‌اند. اما کمتر می‌توان به داستان توطئه زنان متکی شد (نولدکه ۱۳۷۸، ضمیمه هفتم: طغیان بستام، صص ۵۰۶ تا ۵۱۶). کولسنیکف می‌نویسد لشکرکشی علیه دودمان ساسانی، همه دشمنان آن‌ها را با هم متحد کرده بود (۲۵۳۵، ص ۱۶۵).
۳. ترتیب جغرافیایی معرفی شهرها و آبادی‌ها از طرف ارمنستان است.
۴. یعنی کوهستان البرز.

[فصل ۲۶]

[خبر یافتن از پاره‌ای از صلیب عیسی [ع] در طی رؤیایی.]

سه ماه پیش از آن‌که آن جنگ واقع شود مردی در خواب از محلی خبردار شد که پاره‌ای از صلیب در آن جا می‌بود. نام این مرد یووسپ بود. او می‌گفت: «مردی با ظاهری عجیب در خواب به سراغ من آمد و گفت: 'تا سه ماه دیگر جنگی رخ خواهد داد و عده زیادی در آن جنگ بر خاک خواهند افتاد. تو به محل وقوع جنگ برو تا نشان را ببینی. خواهی دید که پیکر یک تن، به رو، بر خاک افتاده و در میان پیکرهای همه کشتگان می‌درخشد. به سروقت همان پیکر برو و هرچه را دیدی برای خودت بردار.' و نیز گفت: 'هوای کار را داشته باش. مبادا آنچه را می‌بینی به بازیچه بگیری، زیرا که این‌ها چیزی جز معجزه نیست.'» آن مرد بیدار شد و به محل موعود شتافت. چون به آن جا رسید درست همان چیزهایی را دید که در خوابش به وی گفته شده بود. پیکر آن یک مرد خاص و نیز پیکرهای دیگر کشتگان، همه را برهنه کرده بودند. خریطه چرمینی بر دوش همان پیکر بی‌جان بود و پیکر در لابه‌لای دیگر اجساد افتاده بود. پیش رفت و خریطه را برداشت. جعبه سیمینی در خریطه دید که صلیبی در آن بود، حاوی پاره بزرگی از صلیب عیسی مسیح [ع]. پس علامت صلیب را بر خود کشید، آن را برداشت و به نزد رفقاییش بازگشت. سپاهیان همگی از آن جا حرکت کردند و به دژهای مملکت خودشان بازگشتند. پادشاه، وهریج را به دربار فراخواند، و سپاس‌های بی‌کران خودش را به سمبات حوالت داد که مردانه برایش جنگیده بود، و وقتی شکست خورد هم موضع خویش را رها نکرد و سرانجام وقتی آن جا را ترک کرد که دیگران همه گریخته بودند.

[فصل ۲۷]

[نبرد دیگر باره سمبات با دشمن در تپرستان و پیروز شدن او. برتری یافتن سمبات در جاه و مقام بر بقیه مرزبان‌ها. ورود سمبات به ارمنستان. بازساختن کلیسای گرگور یوس مقدس در دوین. دوره جاثلیقی آبراهام رشتونی.]

سال بعد که شد،^۱ سپاهیان دشمن همگی در استان تپرستان انجمن کردند. سمبات هم سپاه خود را مهیا کرد و به آنان حمله برد. اما خداوند سپاهیان دشمن را مقهور دست سربازان سمبات گردانید. او همه آنان را از دم تیغ گذراند، و هرکس که جان به در برد هم به مملکت خودش گریخت. اما آن عده‌ای^۲ که همراه آنان می‌بودند با ادای عهد و سوگند به نزد سمبات آمدند؛ آن یووسپ هم در جمع ایشان بود. یووسپ خبر ماجرای پیدا شدن [صلیب] را به سمبات داد، خوایش را نقل کرد، و نشانه‌های زیادی را بیان کرد که در میان بربرها محقق شده بود. در این موقع سمبات از جا برخاست و در برابر صلیب زانو زد، آن را مسح کرد و سپس بر خود صلیب کشید. پس آن را به مردی از ثقات خویش سپرد، مهرو نام، که بابت اعتمادی که بدو داشت وی را متولی اداره منزلش هم کرده بود؛ و نسب به خاندان دیماک-سیانک می‌برد. مهرو صلیب را به کلیسایی برد که کشیشانی از خاندان خودش متولی آن می‌بودند. در پی آن پادشاه هم نامه‌ای^(۱) خطاب به او نوشت متضمن سپاس‌های فراوان؛ او را در آن نامه سخت مورد لطف و نوازش قرار داد و مقام و جایگاه او را بالاتر از بقیه مرزبان‌ها در پادشاهی خویش مقرر داشت. همراه با نامه ظروف و اوانی زرین، خلعت‌های شاهانه، اکلیل‌های مرصع، پای‌افزارها،^(۲) احجار کریمه و مروارید نیز برای او فرستاد. پسرش،^(۳) وراز تیروتس، را که نزد خود پرورده و

۱. سال بعد از طغیان سمبات که به احتمال سال ۶۰۱ باشد. ۲. ارمنی‌های اسپهان.

بزرگ کرده بود و او را چون فرزند خویش^۱ می‌شمرد و طرف احترام درباریان می‌بود هم به سمت خوان‌سالار برگزید تا فقط همو ساقی پادشاه باشد.

سمبات هشت سال سیمت مرزبان مملکت داشت تا فرمان آمد و با احترام تمام به دربار فراخوانده شد. سال هیجدهم^۲ سلطنت پادشاه بود^(۴) که به وی رخصت داده شد تا در سراسر مملکت بگردد و از هر کجا دیدن کند.

پس از آن از پیشگاه پادشاه اجازه خواست تا کلیسای گرگوریوس مقدس را از نو بسازد که در شهر دوین می‌بود.^۳ از آن جایی که موویسس، جاثلیق، درگذشته بود^۴ و آن وادی ورداپت^۵ نداشت، او از پیشگاه پادشاه برای برگماردن شخصی به تکفل این مهم رخصت طلبید. به محض آن‌که از رأی موافق پادشاه آگاه شد، به جستجو در اطراف کلیسای جامع^۶ برآمد تا کشیشی را به آن منصب بگمارند که پاسبان کلیسا و متکفل سیمت منجی در آن باشد.^۷ در نتیجه آبراهام،^۸ اسقف رشتونیک،^(۵) را بر کرسی جاثلیقی نشانندند. در پی آن، نوبت به کار بنای کلیسا رسید. به این جهت زبده‌ترین سنگ‌کاران را گرد آورد و کسانی را به نظارت بر کار آن‌ها گمارد که طرف اعتماد بودند و دستور داد تا کار را با سرعت به انجام رسانند.

اما دژبان آن دژ واقع در مجاورت کلیسا، که مرزبان هم بود، نامه‌ای به بارگاه پادشاه

۱. این نکته یادآور رسم پرورش فرزندان پسر خاندان‌های اشرافی یا سلطنتی است که به دیگر خاندان‌ها سپرده می‌شدند: بزرگ خاندان دایه نامیده می‌شد و آن پسر فرزند او به حساب می‌آمد. [دایه در زبان فارسی به معنی پرستار بچه و کسی است که به بچه شیر می‌دهد. این واژه در زبان ارمنی، افزون بر این، معنی مردی را هم می‌دهد که وظیفهٔ تعلیم و تربیت فرزندان اشراف را بر عهده می‌گیرد. در این صورت معادل مربی است (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۳۷)۔ م.]

۲. سال هیجدهم سلطنت خسرو سال ۶۰۶ یا ۶۰۷ می‌شود. این هم معلوم نشده که سمبات تا پیش از مراجعت به ارمنستان چه مدت در دربار می‌بوده است. آیا سال ۵۹۹ آغاز دورهٔ هشت‌سالهٔ مرزبانی او بوده است؟ بعضی از منابع این دوره را بین سال‌های ۵۹۵ تا ۶۰۲ نوشته‌اند که خیلی زودتر از واقع به نظر می‌آید.

۳. بنای پیشین عمارتی بود که از آجر و چوب ساخته شده بود. اما وی آن را با احجار صیقلی [مرمر۔ م] و ساروج باز ساخت.

۴. تاریخ وفات موویسس دوم سال ۶۰۴ بود. ۵. vardapet، به معنی معلم، طلبه، روحانی.

۶. عالی‌مرتب‌ترین کلیسا.

۷. ناظر عالی، مراقب، راهبر. منصبی که در هر دو جایگاه دنیوی و آسمانی ابفای نقش می‌کند. مراد از نقش منجی، شخصی است که بنیانگذار طریق سعادت است.

۸. Abraham Rashumi، آبراهام از سال ۶۰۷ تا ۶۰۹ یا ۶۱۰ جاثلیق بود. سال وفاتش بیست و یکمین سال از

پادشاهی خسرو بود.

نوشت و طی آن از باب هشدار اظهار داشت: «چون بنا^(۶) در مجاورت دژ احداث شده دشمن بدون مشکلی خواهد توانست به آن آسیب بزند.» پادشاه هم با خواندن آن نامه چنین دستوری داد: «دژ را ویران کنید، و درست در همان نقطه بر جای آن کلیسا را احداث کنید.» آمین.

یادداشت‌ها

۱. فراورتک، پتروسیان.
۲. در متن انگلیسی stockings آمده که به پای‌افزار ترجمه شد.
۳. پسر سمبات را.
۴. ترجمه پتروسیان بقیه این جمله را ندارد.
۵. Rshtunik، شهری مهم از توابع استان واسپورکان ارمنستان که در جنوب باختری دریاچه وان و زادبوم خاندان رشتونی بود (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۲۸).
۶. منظور کلیساست.

[فصل ۲۸]

[احضار دیگر باره سمبات به دربار پادشاه ایران و بخشیدن لقب تانوتر یا خسروشوم به وی، و اعزام او به جنگ کوشان‌ها. بزرگان ارمنی^(۱) که همراه سمبات بودند. بر اثر نافرمانی داتویان کوشان‌ها یک فوج کوچک ایرانی‌ها را فرو گرفتند و درهم شکستند. کشتن داتویان. سمبات در جنگ تن به تن پادشاه کوشان‌ها را می‌کشد. فرار سپاه کوشان‌ها. غارت مملکت کوشانی به دست سپاه ایران. احضار سمبات به دربار باغور و سریلندی تمام.]

زمستان که سپری شد و فصل بهار آمد، فرستاده‌ها با نامه‌های خود سر رسیدند و او را با شکوه و سریلندی تمام فراخواندند تا به دربار شاهنشاه برود. او هم به راه افتاد و در محل موسوم به دستکرت^۱ به پیشگاه شاهنشاه بار یافت. موقعی که وارد بیرونی^۲ شد، پادشاه بر قالیچه و پهلک^۳ نشسته بود.

پس پادشاه وی را به لقب تانوتر یا خسروشوم^۴ مفتخر کرد، کلاه و ردایی به او بخشید از ابریشم زربفت، طوقی جواهرنشان به او اعطا کرد، با گردنبند و پَرش‌های سیمین.^(۲) اداره خزانه کل مملکت را هم به وی واگذار.^(۳) و نیز کرناهای چهار کلید^(۴) را، و نگهبانانی برای دربار او که آنان را از میان خدمه قدیم دربار شاهنشاهی برگزید. او نیز دست به کار تهیه سپاهی برای خود شد، اگرچه نامنظم، تا به جنگ کوشان‌ها در خاور برود و به وی^(۵) اجازه

۱. دستکرت (Dastakert) [دستگرد...م] به طور کلی به مقر شاهنشاه ایران اطلاق می‌شد. اما در این جا مراد از آن مشخصاً قصر خسرو دوم است.

۲. ورود به بیرونی در حالی نقل شده که سخنی از اندرونی در این متن نیامده است. بنابراین ممکن است مراد از این عبارت، همان «بیرون آمدن» بوده باشد.

۳. معنای پهلک (Pahlak) نامعلوم است. [پتروسیان: Bahghak...م.]
۴. Tanuter which is called Khosrov-Shum. خسروشوم، شادمانی خسرو. لقبی که به دیگر ارمنیان داده نشده است. سبتوس در بقیه متن واژه Tanuter (تانوتر) را به کار برده است.

داد تا هر آن کس را که خود صلاح دانست به سمت مرزبان برگمارد. اینک، سمبات با این ترتیب به راه افتاد و رفت تا به اطراف کومش، سرزمین پیشین حکمرانی خود، رسید و از آنجا سپاه جنگاوری را که در ورکان داشت فراخواند، و همراه با آنان یکسر به جانب خاور شتافت. این است نام‌های امیران و بزرگان ارمنستان که هر یک با سپاه و درفش خویش به او پیوست: ورازشاپو آرتسرونی؛ سرگیس تایتسی؛ آرتاوازد و وستام و هاماییک آپاهونی؛ مانوئل امیر آپاهونیک؛ ورام امیر گغنتیک؛ سرگیس دیماکسیان؛ سرگیس تریاتونی؛ و دیگرانی از پیدایان^(۶) و امیران. سپاه او بالغ بر دوهزار تن سواره بود، از اهالی همان مملکت.^(۷) وی پنداشت که سپاه کوشانی در نتیجه تاخت و تازهایی که کرده‌اند در هر صفحه از مملکت پراکنده گشته‌اند. اما آنان همین که بر احوال او وقوف یافتند انجمن شدند و آن‌جا را ترک گفتند. او هم به شتاب تمام از پی آنان رفت و چیزی بر نیامد که آنان را فرو گرفت. چون متوجه شدند که از پی آنان تاخته و سر رسیده است، برگشتند و مهبای پیکار با او شدند: جنگی درگرفت و طرفین هر دو در هم آویختند. سپاه کوشان‌ها پشت کردند و گریختند و سپاهیان خسروشوم آنان را در هم شکستند. عده زیادی کشته شدند، و بسیاری هم گریختند. او هم برگشت و با سپاهیان خود در آبرشهر، در استان طوس،^(۸) فرود آمد؛ و همراه با سیصد تن در آبادی محصوری^(۹) موسوم به خروخت اتراق کردند.

در این موقع پادشاهان کوشانی از خاقان بزرگ، پادشاه سرزمین‌های شمالی، کمک طلبیدند. سپاهی با سیصد هزار مرد به یاری ایشان آمد، و از رودی که وهروت^۱ می‌نامند گذشت که از سرزمین اویغات^(۱۰) در ترکستان سرچشمه می‌گیرد و از خاک مملکت مرتاض‌ها، شمن‌ها و برهن‌ها می‌گذرد تا به هندوستان می‌رسد. برکران همان رود فرود آمدند و مبادرت به حمله‌هایی به جانب باختر کردند؛ و به یکباره پیرامون کوموپولیس^۲ را فرو گرفتند، با دیوار قطوری که به دورتادور آن کشیده شده بود. سمبات به سیصد تن از مردانش دستور داد تا در درّ واقع در وسط آبادی پناه گیرند. پس خود سوار بر اسبش شد — به همراه سه تن به نام‌های سرگیس دیماکسیان، سرگیس تریاتونی، و یکی از مردان مسلح^۳

۱. وهروت همان رود جیحون است. ایرانی‌ها رود وهروت را به نام پیسون می‌خواندند. [مارکوارت می‌نویسد که بنا بر نوشته بطلمیوس، هفت رود با نام‌های مخصوص خود وجود دارد که پس از یکی شدن با هم پیسون یا پیسون خوانده می‌شود (مارکوارت ۱۳۸۳، ص ۴۸) — م.]

۲. Komopolis، معنای این نام، «آبادی دیواردار، آبادی محصور» است.

۳. مردان مسلح، دارندگان سلاح. مراد از این عبارت کسانی هستند که معمول بود ساز و برگ سپاهی یکی از بزرگان را با خود حمل کنند.

آبادی که سواره بود و سمباتیک^۱ نام داشت - و به ناگاه حمله بردند، خود را به دروازه رساندند، صف سربازان نگهبان را شکستند، و از وسط آنان گذشتند. اینک، آن سیصد تن که در داخل دژ و در دل آبادی پناه گرفته بودند به سپاه [دشمن]^۲ حمله بردند. فرمانده آنان شاهزاده‌ای ایرانی بود، داتویان نام، که به فرمان پادشاه به این سمّت برگمارده شده بود.^۳ اینک سمبات، که همان خسروشوم باشد، دستور عقب‌نشینی را خطاب به او صادر کرد، اما او میل تمکین نداشت و بر ادامه جنگ پا فشرد. نتیجه آن شد که ایرانی‌ها در هم شکستند و داتویان خود نیز پا به فرار نهاد. آنان هم دست به حمله‌هایی زدند که دامنه آن تا به سرحدات ری و استان اسپهان می‌رسید، و پس از غارت سرتاسر آن نواحی به لشکرگاه خویش بازگشتند. وقتی هم دستور خاقان بزرگ به چمبوخ^۴ رسید، از رودخانه گذشتند و به مملکت خویش مراجعت کردند.

در این موقع بازرسی^(۱۱) از جانب دربار به سراغ سمبات و داتویان آمد؛ یکی بود از پدیدایان، نامش شهریان بندگان. سربازانی که زنده مانده بودند همگی سمبات را بی‌گناه دانستند. اما داتویان به بند کشیده شد و به دربار گسیل گردید و در آن‌جا به فرمان شاه به قتل رسید.

اینک، سمبات سپاه را گرد آورد و دست به تجهیز و تسلیح آن زد. عده زیادی سرباز را هم به سپاه خود افزود، و به مملکت کوشان‌ها حمله برد که مقر پادشاه هپتال‌ها^۵ بود. پادشاه هپتال با لشکر عظیم و مجهزی به مقابله با او شتافت. طرفین به آوردگاه رسیدند و در برابر هم صف آراستند. پادشاه کوشان‌ها به سمبات پیام داد که «از جنگیدن دو سپاه و هلاکت سربازان چه بهره‌ای به دست خواهد آمد؟ بیا تا من و تو خود با همدیگر پنجه در پنجه افکنیم تا ثابت شود که پهلوان کیست. من از طرف سپاه خودم بیرون می‌آیم، و تو از طرف سپاهیان خودت بیا؛ تا معنای دلیری را به تو نشان دهم.» پس از گفتن این سخنان دست بر قلب خویش نهاد و گفت: «مرا بنگر که آماده مرگم.» طولی نکشید که آن دو، هر یک از طرف سپاه خویش، به میدان جستند و در میانه دو سپاه در

۱. نام این سمباتیک در جای دیگری نیامده است.

۲. در متن اصلی ضمیر «او» آمده که به احتمال عطف به سپاه خاقان است.

۳. داتویان فرمانده سپاهیان امدادی بود، نه فرمانده آن سیصد تن.

۴. Chembukh، این واژه نام شخص نیست و بلکه سمّت یا منصب است.

۵. این تنها جایی است که سبتوس نام هپتالی‌ها را می‌آورد. پادشاه کوشان‌ها اصل و نسب هپتالی داشت و تابع امر خاقان بود.

همدیگر آویختند. اما هر دو مردانی زورمند^۱ بودند و سر تا پا زره پوش. این بود که هیچ یک نتوانست بر دیگری چیره گردد. اما مدد از آسمان رسید: سمبات زره بهلی^(۱۲) و جوشن^۲ مستحکم پادشاه کوشان را به ضرب شمشیر درید، او را نقش زمین کرد و به آنی سرش را از بدن جدا ساخت. سپاه کوشان‌ها که دیدند پادشاه آنان [کشته شد]، از ترس برگشتند و پا به فرار گذاشتند. سربازان سمبات سواره از پی آنان تاختند و تا بهل، نشستگاه پادشاهان کوشانی، دست از تعاقب آنان برنداشتند، و مملکت آنان را سرتاسر غارت کردند: از هاریو^(۱۳) تا به واتاگس^(۱۴) و سرتاسر خاک تخارستان^(۱۵) و تالکان^(۱۶) تعدادی از دژها را هم تسخیر کرد^(۱۷) و به آتش کشید. سپس با پیروزی بزرگ و غنیمت‌های زیاد بازگشت و به استان مارگ^۳ و مارگروت^۴ رفت و در آن‌جا فرود آمد^(۱۸).

فرستادگان، با هر آنچه از خیرها داشتند، خود را به شتاب به خسرو رساندند و شرح رشادت‌هایی^(۱۹) را برای او دادند که واقع شده بود. خسرو، پادشاه ایران، سخت شادمان و خرسند شد و دستور داد پیل درشت‌هیکلی را بیاریند تا او سوار بر پیل به تالار قصر سلطنتی وارد شود. دستور ترفیع مقام پسرش ورازتیروتس را نیز داد و به او لقب جاویدان خسرو داد. درهای خزاین را هم گشود و به سپاهیان^۵ از هرچه دادنی بود، بخشید. و نامه‌ای^(۲۰) از سر نهایت سپاس به او نوشت و وی را با منتهای احترام و افتخار به دربار دعوت کرد.

یادداشت‌ها

۱. ناخاراها. پتروسیان.
۲. تختی سیمین. پتروسیان.
۳. اداره دیوان مملکتی را به او داد. پتروسیان.
۴. کرناهای چهارکلید یا چهاردکمه (four-keyed trumpets).
۵. این از مختصات نگارش سبئوس است که جای ضمیر در جمله خالی است. در برگردان فارسی هم برای رعایت امانت، در ساختمان جمله‌ها دست برده نشده است.

-
۱. در افسانه‌های گرجی به پهلوانانی که با هم تن‌به‌تن نبرد می‌کنند «غول‌پیکر» اطلاق می‌شود.
 ۲. جوشنی که محافظ سینه است. ۳. Marg، مارگ همان مرو است.
 ۴. مارگروت (Margrot)، مرورود است. [مرورود شهر کوچک و قدیمی در ترکمنستان، نزدیک مرو، و در مسیر علیای رود مرغاب. چون برکناره نهری عظیم قرار داشته مرورود خوانده شده است. امروز هیچ اثری از این شهر مهم ایران بزرگ باقی نیست (بارتولد ۱۳۸۶، صص ۷۴ و ۷۶)۔م.]
 ۵. مراد از سپاه در این‌جا سپاهیان منظم است.

۶. از ناخارارها-پتروسیان.
۷. از مملکت ارمنستان-پتروسیان.
۸. آبرشهر تابع طوس نبوده و این هر دو شهرهایی از ولایت یا استان خراسان بوده است.
۹. walled village، که به «آبادی محصور» ترجمه شد. در یونانی به آن «کوموپولیس» اطلاق می‌شود. این واژه یونانی در سطور بعدی به همین صورت رایج در زبان یونانی آمده است.
۱۰. Ewilat، اویغات یا اویلات یا خویلا، نام سرزمینی است که رود پیسون در آن جریان دارد (مارکوارت ۱۳۸۳، ص ۴۸).
۱۱. بازرس؛ کسی که تحقیقاتی را اجرا می‌کند.
۱۲. ساخته شهر بهل یا بلخ.
۱۳. Harew، هاریو نامی نیست جز هریو یا هرات (همان، ص ۵۵).
۱۴. Vatages، شهر وادغیس (بادغیس) در دامنه‌های هرو، در بخش شرقی ایالت ورکان قرار دارد. واتگیس در پهلوی، در عربی بادغیس و در فارسی نوبادخیز، محلی است که دو پیشوای ارامنه مسیحی در آن‌جا به شهادت رسیده‌اند. بعدها بادغیس مقر اصلی هیاطله، به‌ویژه فرمانروای اصلی آنان به نام «ترخان نیزک» شد که به امیر بادغیس مشهور بود (همان، صص ۳۴ و ۵۱).
۱۵. تخارستان یا طخارستان سرزمین تخارها. تخار قوم باستانی، ظاهراً از اقوام سکایی، ساکن در دو طرف علیای رودخانه جیحون، بین کوهستان هندوکش و بلخ. این سرزمین بعدها به قلمرو دولت ساسانی پیوست. طالقان مرکز تخارستان بود و بامیان و غور از توابع آن بودند. قوم باستانی طخار امروز مفقود است، اما یادگارهایی نظیر کشفیات تورفان و مجسمه‌های بودا در بامیان از آن‌ها باقی مانده است. این مجسمه‌ها در افغانستان بود و به دست طالبان نابود شد (دانشنامه‌دانش‌گستر ۱۳۹۲، ص ۷۲۱). ایرانشهر در جغرافیای بطلیموس بخش مفصلی را به معرفی تخارستان یا طخارستان اختصاص داده است (بنگرید به مارکوارت ۱۳۸۳، صص ۱۰۹ تا ۲۳۴).
۱۶. طالقان (Talakan). نویسنده ناشناس حدودالعالم، مارکوارت و لسترنج از طالقان نام برده‌اند که در کنار مرورود بوده و نمی‌تواند این طالقان باشد که در تخارستان واقع بوده است. بارتولد هم می‌نویسد که محل طالقان هنوز مورد اختلاف است (بارتولد ۱۳۸۶، ص ۷۳). طالقان چند مرورود بود. و آب روان دارد و باغ‌ها. لیکن نه چنان‌که مرورود، و هوای طالقان درست‌تر از مرالرود است. و طالقان در میان کوه نهاده است. لیکن آب روان و باغ و میوه بیشتر دارد (اصطخری ۱۳۴۷، ص ۲۱۳).
۱۷. تغبیر روال سخن از متن اصلی است.
۱۸. سپس به استان مارگ رفت و در مارگروت فرود آمد-پتروسیان.
۱۹. رشادت‌های سمبات را-پتروسیان.
۲۰. فراور تک-پتروسیان.

[فصل ۲۹]

[مرگ سمبات. شوریدن بزرگان ارمنی بر ایرانی‌ها و گردن نهادن آنان به فرمان خاقان.]

سمبات یک روز راه^۱ تا قصر پادشاه داشت که پادشاه به پدیدایان و سپاهیان دستور داد تا همه به پیشواز او بروند. به سالاران^۲ خویش هم دستور داد تا پیشاپیش با اسب رهواری از اسبان اصطبل سلطنتی، با یراق و ستام سلطنتی، به دیدار او بشتابند. سمبات، با این ترتیب، با شکوه و جلال تمام سر رسید و به پیشگاه پادشاه بار یافت.

پادشاه از دیدار او شادمان شد و او را در آغوش خویش فشرد. او [سمبات] هم دست پادشاه را بوسید و در برابرش به خاک افتاد.^۳ پادشاه خطاب به او گفت: «تو به هر آنچه وظیفه‌ات بود درست قیام کردی و ما تو را سپاس مخصوص می‌گذاریم. از این پس دیگر نیازی نیست که به جنگی بروی. همین جا کنار ما بمان. بخور و بنوش و اوقات را با ما به شادمانی^۴ بگذران.» او سومین تن از سران بود که در قصر خسرو، پادشاه، استقرار می‌یافت، و از آن پس چندانی هم برنیامد که مقارن سال ۲۸ از پادشاهی خسرو^۵ درگذشت. پیکر او را به سرزمین ارمنستان بردند و در

۱. یک روز راه مسافتی بود که بزرگان ایران به پیشواز ارمنی‌ها می‌رفتند.

۲. دستیاران، معاونان. اصطلاحی که بر عده‌ای از سربازان اطلاق می‌شد.

۳. برای اجرای رسم تکریم و تعظیم.

۴. شادمانی: معنای نام ایرانی سمبات، که خسروشوم باشد.

۵. یعنی سال ۶۱۶ یا ۶۱۷.

آرامگاه نیاکانش در آبادی داریونک،^۱ واقع در استان گوگویت^۲ به خاک سپردند. در پی آن، بزرگان ارمنی‌ها^(۱) سر به شورش برداشتند و با خاقان بزرگ، پادشاه سرزمین‌های شمالی، بیعت کردند و به امر چیتوخ^۳ چین^۴ تن دردادند. پس از آن، از سرزمین‌های خاوری حرکت کردند و از راه سرزمین‌های شمالی به جانب باختر رفتند تا به فرماندهی پادشاه خود، خاقان، به سپاهیان چیتوخ مذکور پیوندند. به این منظور، با انبوه سپاهیان، از تنگه کور^(۲) گذشتند تا به کمک پادشاه یونان بشتابند.^۵

یادداشت‌ها

۱. ناخاراها... پتروسیان.
۲. Pass of Chor، تنگه کور که در عربی آن را باب‌الابواب نامند، یا دریند، شهری باستانی در داغستان، و واقع در کرانه باختری دریای مازندران، و ورودی گذرگاه باریک بین کوهستان قفقاز و دریاست (دانشنامه ایرانیکا، مدخل «دریند»).

۱. Dariwnk، نام این آبادی در زبان ارمنی به چند صورت نگاشته شده است: Daroynk، Darewnk و Darawnk. این آبادی در روزگار پیش از آن از دژهای آرشاسیدها بود و در اختیار باگراتونی‌ها قرار نداشت. پسر سمبات هم در همین مقبره دفن بود. [داریونک سرزمین باگراتونی‌ها بود (پاسدروماجیان ۱۳۶۶، ص ۵۲۵). م.]
۲. Gogovit، این نام تلفظ عامیانه Kogovit است. پسر سمبات هم در همان‌جا به خاک سپرده شده بود.
۳. Cheputukh، تحریفی است از Chembukh.
۴. چین یا چینستان. ناگفته نماند که این نام گاهی با نام Chenk جابه‌جا شده که از ساکنان قفقاز بودند. حال اگر قائل به این اختلاط معنا شویم، خاندان مامیکونیان نیز تبار «چن» می‌گیرد که توصیفی است از چین. [دربارۀ خاندان مامیکونیان بنگرید به یادداشت ۱۰ در صفحه ۵۱ همین کتاب. م.]
۵. این بند از متن باید جابه‌جا شده باشد. به عقیده برخی از منتقدان، این تنها موردی در کتاب سیئوس است که از کمک خزرها به هراکلیوس در جنگ او با خسرو دوم سخنی رفته است. اما در این بند از مردمان مشخصی یاد نشده است. سیئوس پیش‌تر گفته بود که درباره حمله هراکلیوس به نواحی شمالی قلمرو پادشاه تال‌ها سخن خواهد گفت. اما این وعده عملی نشده مگر این‌که این بند را جزئی از بخشی مفقود از کتابش بشناسیم. زیرا کتاب در بخش بعدی به سراغ مملکت موریس می‌رود. [پتروسیان: تا به کمک امپراتور بیزانس بشتابند. م.]

[فصل ۳۰]

فرار آتات خورخورونی از دست یونانیان؛^(۱) پناه بردن او به خسرو و حرمت دیدن از او و درگذشت آتات. نام‌های امیران ایرانی و یونانی در طول سال‌هایی که بین دو پادشاه صلح برقرار بود.^(۲)

اما چه بگویم از آتات خورخورونی و شورشی که وی پس از آن برپا کرد؟^۱ او پاتریک معروفی بود و چنان مقام شامخی داشت که پادشاه او را به قصر فراخواند؛ و او هم همراه با هفتاد تن^(۳) به پیشگاه پادشاه بار یافت. پادشاه برای او و همراهانش احترام و اکرام تمام به جا آورد و از آنان استقبال شایانی کرد. آوندهای زرین و سیمین و هدیه‌های گرانبها به او بخشید.

پس به وی دستور داد تا به تراکیه برود و به خیل سپاهیانش بپیوندد. آتات هم از پادشاه رخصت طلبید و حرکت کرد. اما در مسیر راه که بود خیال طغیان در سرش افتاد و عزم آن کرد تا به شاهنشاه ایران بگردد. پس مسیر خود را عوض کرد، راه دریابار پیش گرفت، و چون به کرانه دریا رسید به ملاحان کشتی‌ها گفت: «مرا به آن کرانه دریا ببرید که پادشاه مرا روانه مأموریت مهمی کرده است.» با این نیرنگ، ملاحان را فریفت و آن‌ها او را بدان جانب دریا بردند. بعد از آن‌که به خشکی پیاده شد، با سرعت حرکت کرد تا خود را به ارمنستان برساند. سفرش چندین روز به درازا کشید، اما کسی ابداً از مسیر حرکت وی آگاه نبود. تا این‌که خبر کار او از برخی منابع به آن‌ها رسید و سپاهیان از شهرهای مختلف حرکت کردند تا راه را بر او ببندند. اما نتوانستند کاری از پیش ببرند و بر او دست نیافتند. زد و خوردهایی هم در هشت یا ده نقطه^(۴) در گرفت که او در همه آن‌ها بر طرف مقابل چیره شد، و البته بنیه او هم کم‌کم تحلیل می‌رفت. اما دیگر فاصله‌ای باقی نمانده

۱. امپراتور بسیار فقدها به آتات کرد، اما سبوس از سبت پاتریک او یادی نکرده است.

بود و توانست خود را به نخجوان برساند. ایرانیان او را پذیره شدند و او در دژ آن‌ها پناه گرفت.^۱ از دیگر سو، فرماندهی ستراتلات^۲ نیز همه سپاهیان را گرد آورد و آن دژ را سرتاسر فروگرفت.

خبر این وقایع به خسرو، پادشاه ایران، رسید، و او پارسایین پت^۳ را به همراه سپاهی به مقابله^(۵) گسیل کرد. وقتی این سپاه به نزدیکی‌های دژ رسید، آن‌ها [یونانی‌ها]^(۶) دست از پیرامون دژ کشیدند و راه خود را گرفتند و رفتند. او^(۷) هم شتابان به دربار پادشاه ایران رفت و پادشاه او را با مهر و دوستی به بارگاه خود پذیرفت، احترام شایان کرد، گنج‌هایی به او بخشید و برایش مقرری‌ای از خزانه برقرار کرد.

یک سال پس از آن موریس درگذشت و فوکاس به پادشاهی رسید.^۴ در این موقع او^(۸) تصمیم گرفت به دربار پادشاه یونان برود. به این منظور مبادرت به تهیه اسبان عربی کرد و تدارک ابزارهای جنگی دید و دسته‌هایی از ولگردان و راهزنان هم گرد آورد. به محض این‌که خبرهای این کارها به گوش پادشاه رسید دستور داد تا دست‌ها و پا‌های او را به غل و زنجیر کشیدند و آن‌قدر بر سرش کوبیدند^۵ تا کشته شد.

در طول سال‌هایی که آن پیمان برقرار بود، امیران تحت فرمان پادشاه ایران در شهر دوین ارمنستان^(۹) از این قرار بودند: ونداتاگان نیهوراگان که سربازان ایرانی به ضدیت او سر به طغیان برداشتند و او را در دوین کشتند و به گیغومک رفتند. پس از او میرکوت؛ پس از او یازدین؛ پس از او بوتماه؛ پس از او پیمان. اما امیران قسمت یونانی:^(۱۰) در آغاز اوهان پاتریک؛ پس از او هیراکل؛ پس از او سپهسالار سورمین،^۶ که

۱. نخجوان، شهر واقع بر مرز.

۲. stratelat، عنوانی یونانی است که بر مقامی اطلاق می‌شد که ارشد جمع فرماندهان بیزانسی و سپهسالاران ارمنی، به یک جا، بود. برخی گفته‌اند که صاحب این منصب همان نرسس بوده، یعنی کسی که ستراتلات سوریه بود و موریس او را برای کمک به خسرو اعزام کرده بود.

۳. Parsayenpet، این عنوان یا منصب در جایی جز کتاب سبتوس دیده نشده. [پارسایین پت و پارسایین پت به معنی «بزرگ پارس‌ها» (فروه‌وشی ۱۳۸۶، ص ۴۴۶)۔م.]

۴. موریس در ۲۳ نوامبر ۶۰۲ به قتل رسید و فوکاس همان روز پادشاه شد. تغییر بیعت آفات به شورش سپاه در تراکیه ربط داشته که در نتیجه آن فوکاس به پادشاهی رسید. چنان‌که ذکر شده، سربازان تحت امر آفات قسمتی از سپاه بیزانس در تراکیه بودند.

۵. با چماق بر سر کوبیدن، قسمی شکنجه بود.

۶. Sormen، این نخستین جایی است که سبتوس از سورمین نام برده که همان سورن باشد. [پتروسیان: «سورن سپهسالار»۔م.]

سیزده سال^۱ و تا پایان مدت زمانی که پیمان به اعتبار خود باقی بود امارت کرد. در این موقع فرمانی از جانب امپراتور رسید به این مضمون: «سی هزار تن سواره در جمع سپاهیان خود در ارمنستان دارم. بر همین منوال سی هزار تن را از خاندان‌های معتبر گرد آورید و آنان را در خاک تراکیه مستقر کنید.» برای انجام دادن این مقصود، پریسکوس^(۱۱) را هم به ارمنستان فرستاد تا متولی کار باشد. در این حین^(۱۲) خبرهایی رسید که آشوب عظیمی درگرفته است. پس پریسکوس به شتاب تمام حرکت کرد.^۲

یادداشت‌ها

۱. مراد از یونانیان در این ترجمه همان رومیان شرقی یا بیزانسی‌هاست.
۲. این بند در ترجمه پتروسیان کوتاه و به این شرح است: شورش امیر بزرگ، آتات خورخورونی، و مرگ او. نام‌های مرزبانان ایرانی و ارمنی.
۳. با هفده تن. پتروسیان.
۴. در هجده نقطه. پتروسیان.
۵. به مقابله با بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۶. بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۷. آتات. پتروسیان.
۸. ویژگی نگارش سبتوس، یا ویژگی ترجمه انگلیسی سبتوس چنین است که ضمائر را به صورتی می‌آورد که مقصود سخن مبهم می‌شود. این‌جا مراد از او، آتات است.
۹. در آن بخش ارمنستان که تحت حاکمیت ایران قرار داشت. پتروسیان.
۱۰. قسمت بیزانسی. پتروسیان.
۱۱. Priscus، سیهسالار رومی متوفای سال ۶۱۲ م. مورس او را بر جای پیلپیکوس به مگیستری نشانده. فوکاس دختر خود دومنتزیا (Domentzia) را به زنی به او داد. موقعی که هراکلیوس قصد تصرف کنستانتینوپول را داشت، پریسکوس در خفا وارد مذاکره با او شد تا بلکه مقام خود را حفظ کند. سپس خود متقبل حمله به ایرانیان شد و شاهین و سپاهیانش را در سال ۶۱۲ در قیصریه به محاصره گرفت. اما با آنان کوتاه آمد و مهلت داد تا بتوانند بگریزند. هراکلیوس از ماجرا آگاه شد و دستور تحقیق به سنا داد. پریسکوس به حکم سنا خیانتکار شناخته شد و در همان سال از مقام خود خلع شد (Oxford Dictionary of Byzantium).
۱۲. به محض این‌که پریسکوس به مقصد رسید خبرهایی... پتروسیان.

۱. در پیمان چیزی درباره سیزده سال نیامده بود و پایان آن مشخص نبود. دوره این پیمان از سال نخست پادشاهی خسروی، یعنی از سال ۵۸۹ یا ۵۹۰، آغاز می‌شد و مشتمل بر پشتیبانی مورس از خسرو در برابر وهرام بود.

۲. یعنی با شنیدن خبر مرگ مورس به کنستانتینوپول بازگشت. سبتوس دیگر در این باره چیزی نگفته است.

[فصل ۳۱]

[قتل موریس امپراتور و بر تخت نشستن فوکاس. شوییدن هراکلیوس و نرسس بر فوکاس. فروگرفتن شهرهای اورها^۱ به دست سپاه فوکاس، و دارا به دست سپاه خسرو. آمدن خسرو به کمک سپاهیان به اورها، تصرف شهر به دست او و بازگشت وی با تئودوسیوس، فرزند موریس، در رکابش. تصرف دارا و ویران کردن آن شهر به دست خسرو. تصرف اورها به دست فوکاس و قتل نرسس.]^(۱)

در سال چهاردهم از پادشاهی خسرو،^۲ سال بیستم پادشاهی موریس،^۳ سپاهیان یونان^(۲) در تراکیه علیه امپراتور قیام کردند و مردی به نام فوکاس را به پادشاهی برداشتند. آنان همگی به اتفاق به کنستانتینوپول رفتند، موریس و همه پسران او را به قتل رساندند،^۴ و فوکاس را بر تخت امپراتوری نشانددند. سپس به تراکیه بازگشتند تا به مصاف دشمن بروند. موریس پسری داشت به نام تئودوس. در سراسر مملکت شایعه‌ای پیچید که این تئودوس فرار کرده و به پادشاه ایران پناهیده است.^۵ از آن پس شورش

۱. شهر اورها که در زبان سریانی اورهای خوانده می‌شود، همان شهر «اوسا» واقع در مملکت ارمنستان است که در نوشته‌های موویس خورناتسی [موسی خورنی-م] و کوریون به نام «عدسیه» آمده است. [اورها که عرب‌ها آن را الرها می‌گویند، از کلمه یونانی کالیرهو مأخوذ است و همان اداسات (لسترنج ۱۲۸۶، ص ۱۱۱).-م.]

۲. سال چهاردهم پادشاهی خسرو سال ۶۰۲ یا ۶۰۳ است.

۳. سال بیستم پادشاهی موریس ۱۴ اوت ۶۰۲ یا ۶۰۳ است.

۴. موریس روز ۲۳ نوامبر سال ۶۰۲ کشته شد. [موریس پدرزن خسرو پرویز و پشتیبان او بود. در پی قتل موریس، جنگ ممتدی بین ایران و روم درگرفت که به مدت ۲۴ سال طول کشید (تقی‌زاده ۱۳۸۲، ص ۴۱). موریس به خالکدون گریخت. رومیان او را در جامه‌های ژنده چون بینوایان و گداپایان یافتند و او را کشتند و یکی از سرداران خود به نام فوکاس را بر خود پادشاهی دادند (ابن عبری ۱۳۷۷، ص ۱۲۲).-م.]

۵. تئودوسیوس از ۲۶ مارس سال ۵۹۰ ولیمهد بود. تئوفیلاکت سیموکاتا کتاب تاریخش را با نقل داستانی [به

سرتاسر روم را در بر گرفت، از نشستگاه امپراتوری گرفته تا به اسکندریه مصر، و اورشلیم^(۳) و انطاکیه. مردمان در هر کجای قلمرو امپراتوری شمشیر به دست گرفته و کمر به قتل یکدیگر بسته بودند.

فوکاس هم دستور داد تا هر کس را که شوریده و سر به فرمان او نگذاشته بود از دم تیغ بگذرانند. چنین شد که خلق عظیمی در نشستگاه روم به قتل آورده شدند. او بونوس^۱ را هم به ولیعهدی از جانب خویش با سپاهی به انطاکیه و اورشلیم و بقیه نواحی مملکت گسیل داشت. بونوس آمد و مردم انطاکیه و اورشلیم را به ضرب شمشیر خاموش کرد، و از ساکنان دیگر شهرهای مملکت هم خلق عظیمی را به هلاکت رساند.^۲ در این زمان سپهسالار هراکلیوس با سپاهیان، که در اسکندریه می بودند،^۳ بر فوکاس شوریدند و مملکت مصر^(۴) را به زور متصرف شدند. سپهسالار نرسس^۴ هم در میانرودان سوریه سر به شورش برداشت و با کمک سربازانش شهر اورها را متصرف شد.^۵ سپاهی^(۵) برای حمله به او آمد، و دورتادور شهر و سپاهیان او را فروگرفت.

خبرهای این اوضاع که به خسرو رسید، همه سپاهیان را گرد آورد و راه باختر را پیش گرفت. به شهر دارا که رسیدند، پیرامون شهر را گرفت و بنای حمله را گذاشت. سپاهیان هم از ارمنستان گرد آورد و امیری از بزرگان را فرمانده آنها قرار داد، نام او جوان^۶ وه. سپس سپاهیان را به دو بخش کرد. بخشی را در همان نقطه باقی گذاشت تا همچنان پیرامون شهر را در دست نگه بدارند و خود با بخش دیگر به مقابله سپاهی شتافت که پیرامون اورها را گرفته داشت. سپیده دم یک روز، به ناگاه، بر آنان حمله برد، عده ای را طعمه تیغ بران کرد، و عده ای را ناگزیر از فرار گردانید. عده ای هم خود را به

عقیده خودش دروغین] به پایان برده که مطابق آن تئودوسیوس زنده بوده و خسرو مبادرت به تکفل ماترک مورس کرد. بنابراین، جنگ با ایران مقارن ولادت او درگرفته است. [اختلاف در نگارش این نام در متن و پانویس، از متن انگلیسی است. این نام در ترجمه پتروسیان «تئودوسیوس» آمده است. — م.]

۱. Bonos، سبتوس دیگر نامی از بونوس نیاورده است. لقب ارمنی ashkhan که به معنی ولیعهد گرفته شده، محل تردید و ابهام است. [فوکاس بونوس را به سمت حاکم شرق معین کرد (لوی ۱۳۲۹، ج ۲، ص ۲۹۶). — م.]

۲. سیاق سخن معلوم نمی کند که فقط مردم آن دیار را کشت یا شهرها را هم ویران کرد.

۳. منظور این عبارت هم می تواند هراکلیوس باشد و هم سپاهیان.

۴. نرسس ملقب به زورآور سمت ستراتلات داشت.

۵. هراکلیوس پدر هراکلیوسی است که بعدها امپراتور شد.

۶. Juan Veh، پوستی این نام را فقط با ارجاع به سبتوس نقل کرده است.

آب فرات^۱ انداختند و غرق شدند؛ بقیه هم گریختند و هر یک سر از مملکتی درآوردند. اینک، خسرو به طرف دروازه شهر رفت تا درها را به رویش بگشاید که وارد شهر شود؛ و درها را گشودند. اما نرسس ردای سلطنتی بر تن جوانی کرد، تاجی بر سر او گذاشت، او را به جانب شاهنشاه گسیل کرد و از وی خواست تا خطاب به شاهنشاه بگوید: «این تئودوس، پسر مورس، امپراتور، است؛ دل پدرش بر حال تو سوخت. اینک تو دلت به حال و روز این پسر نمی سوزد؟»

خسرو پسر را با نهایت خوشوقتی و خرسندی پذیرا شد و سپس به شهر دارا بازگشت. پسر جوان را هم، در عین توقیر و تکریم شاهانه، با خود همراه می داشت. پیرامون شهر دارا را یک سال و نیم گرفته داشتند.^(۶) سرانجام پی های باروهای شهر را کردند تا باروها فروریخت، و شهر را به تصرف درآوردند و همه [ساکنان شهر] را از دم تیغ گذراندند. سپس شهر را تاراج کردند و غنایم را با خود برداشتند و به تیسفون بازگشتند؛ سپاهیان همه، از شدت جنگی که برای تصرف شهر شد، از نا و نفس افتاده بودند. اینک، سپاه دیگری هم از یونان^(۷) به اورها آمد، به شهر حمله آورد و آن را متصرف گردید. نرسس را گرفت و او را کشت و سپس دست به خونریزی در آن شهر گشود.

یادداشتها

۱. آغاز این بخش در ترجمه پتروسیان به این شرح است: شوریدن سپهسالار اراکس (هراکلیوس) اسکندرانی و سپهسالار نرسس از مردم میانرودان سوریه. سپاهیان بیزانسی ادسا (اورها) را فرومی گیرند و خسرو شهر دارا را. سپاهیان (قسمت ایرانی) ارمنستان گرد می آیند و جوان و به فرماندهی آنان برگزیده می شود. آمدن او به ادسا و گرفتن تئودوس. ویران شدن شهر دارا. سپاهیان بیزانسی ادسا را به تصرف درمی آورند؛ سپهسالار نرسس کشته می شود.
۲. سپاهیان بیزانس. پتروسیان.
۳. سبئوس در سرتاسر کتاب تاریخ خود نام این شهر را اورشلیم نوشته است. این همان شهری است که در زبان عربها بیت المقدس نامیده شده و در زبان عبری به آن ایلیا گویند به معنی بیت الله یا خانه خدا (یعقوبی ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۴). در ممالک و ممالک آمده که بیت المقدس از شهرهای فلسطین و شهری است بلند بر کوه و آنجا مسجدی هست که در همه مسلمانان مسجدی از آن بزرگ تر نیست، و جایگاه صخره بلند است چون دکائی، و در میان سنگ برین صخره گنبدی سخت بلند است، و ارتفاع صخره از زمین تا سینه مرد باشد... و از همه ولایت فلسطین پر نعمت تر است... و در مسجد بیت المقدس هر

۱. رود فرات از ادسا نمی گذرد؛ رودی که از کناره حصارهای شهر جریان دارد رود دایسان است. اگر در این جا مراد واقعاً رود فرات باشد، لابد آنان مسافتی بس طولانی را در پی سپاهیان دشمن رفته بوده اند.

پیغامبری را محرابی معروف هست... و بر جانب جنوب بر شش میل دهی است که آنجا را بیت اللحم گویند و عیسی [ع] آنجا از مادر جدا شده است (اصطخری ۱۳۴۷، صص ۶۰ و ۶۱). بیت المقدس از کهن ترین شهرهای دنیاست که امروز هم برجاست. معنای نام این شهر چنانکه نوشته اند «خانه مقدس» یا «خانه خدا» است و این معنی در نزد ایرانیان قدیم هم متداول بوده است، چنانکه در فارسی قدیم آن را «دژ هوخت گنگ» می خوانده اند. شهر مسما به این نام در میانرودان امروزی واقع و به گزارش شاهنامه مقر یا پایتخت ضحاک بوده است (فردوسی ۱۳۸۲، ج ۱، «داستان پادشاهی ضحاک»). در گرشاسپ نامه هم آمده است که گرشاسپ در راه رفتن به دیدار ضحاک از دژ هوخت گنگ گذشت که آن را در زبان عربی بیت المقدس می خوانند (اسدی توسی ۱۳۵۴، ص ۶۹).

۲. مصر یکی از استان های امپراتوری روم و مرکز تولید و تأمین غله و منسوجات بود (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۵. سپاهی از بیزانسی ها. — پتروسیان.

۶. قشون ایران در سال ۶۰۶ م شهر دارا را گرفتند (تقی زاده ۱۳۸۲، ص ۴۱).

۷. از بیزانتیوم. — پتروسیان.

[فصل ۳۲]

[نبرد در دشت إغوارد^۱ و شکست ایرانی‌ها. نبرد دیگر در دشت شیرک و شکست یونانیان. نبرد سومین در تساغکوتن. تسلیم شدن فتودوس خورخورونی^(۱) به سپهسالار ایران؛ رفتن او به دربار سلطنتی و کشته شدن او].^(۲)

اینک، جوان‌وه که به همراه سپاه به ارمنستان اعزام شده بود مقارن فصل زمستان وارد استان آیرارات و شهر دوین شد. در همان‌جا فرود آمد و به سپاهیانش استراحت داد تا موسم بهار فرار سید.^۲

در این موقع سپاهیان یونان^(۳) در کوموپولیس إغوارد فرود آمدند. ایرانی‌ها به آنان حمله بردند و جنگی در دشت إغوارد به وقوع پیوست. یونانی‌ها^(۴) در آن جنگ سپاه ایران را در هم شکستند و خسارت‌ها و تلفات سختی بر آنان وارد ساختند. سر سپهسالار ایرانی‌ها را^(۵) در آن جنگ بریدند، از سپاهیان ایران هرکس که زنده مانده بود پا به فرار نهاد، و یونانی‌ها^(۶) هم از پی آن‌ها تاختند. لشکرگاه ایرانی‌ها را هم غارت کردند و سپس به مقر خویش در کرانه رودخانه‌ای بازگشتند به نام هوروموتس.^۳

سال نو که فرار سید، خسرو هنوز حملات را به شهر دارا ادامه می‌داد که سپاه دیگری

۱. Komopolis Elevard، در ناحیه إچمیادزین واقع است. این نام را فقط سبئوس آورده است. [الوارد

کوموپولیس یعنی الوارد محصور، یا دژ الوارد-م.]

۲. این زمان مبهم است. نوشته سبئوس حاکی است که این رویداد مقارن با زمانی واقع شد که خسرو شهر دارا را فروگرفته داشت.

۳. Horomots، به معنی «مرغزار رومیان». در برخی از منابع آمده است که این نقطه متعلق به دستگاه جاثلیقی

از ایرانی‌ها در خاک ارمنستان فرود آمدند. سپهسالار آنان داتویان بود.^۱ سپاهیان یونان^(۷) هم در دشت شیرک و در آبادی موسوم به شیراکاوان فرود آمدند. چند روزی که از استقرار آنان در همان‌جا گذشت خبر از بالا گرفتن ستیزه‌های داخلی^۲ مملکت می‌رسید و نگران حمله دشمن خارجی هم بودند. در این میانه سپاهیان ایران مانند عقاب^(۸) بر سر آنان فرود آمدند. یونانی‌ها^(۹) لشکرگاه خویش را رها کردند و به آن کرانه رودخانه کشیدند و در دشت موسوم به آکنک^۳ مستقر شدند، و در همان حال سپاهیان ایران هم که سر در پی آنان گذاشته بودند فرارسیدند. جنگی در آبادی موسوم به گیتیک^۴ درگرفت. در همان حین که دو سپاه مشغول برسیدن خط سیرها و تعیین مواضع مصاف با همدیگر بودند، ساکنان آن استان در دژ اِرگینای^۵ گرد هم آمدند. تنی چند از جوانان آنان از دژ بیرون ریختند و با داس و قمه از پشت سر به جان آن‌ها افتادند. تلفات زیادی به آنان وارد آوردند، [عده زیادی را] زخمی کردند، دست به غارت گشودند و غنایم زیادی گرفتند، و به دژ بازگشتند.

سپاه یونان که شکست خورده بود از برابر چشمان آن‌ها گریخت.^(۱۰) ایرانی‌ها از پی آن‌ها رفتند و هرچه را توانستند از آن‌ها کشتند؛ چنان‌که سرتاسر دشت‌ها و راه‌ها انباشته از پیکرهای کشتگان شد. معدودی که زنده مانده بودند گریختند. پس از آن غنیمت‌ها را گرد آوردند^(۱۱) و به لشکرگاه خویش بازگشتند. اما وقتی متوجه گستردگی خسارت‌ها شدند به اتفاق به دژ حمله بردند، آن را به تصرف آوردند، و بسیاری را طعمه تیغ هلاک کردند. عده زیادی خود را از ترس [از دیوارهای دژ] پایین انداختند، و از جانب دیگر عده‌ای از دروازه‌ای که به کرانه رود راه داشت از دژ بیرون رفتند و گریختند. از بقیه هرکس را که برجا مانده بود اسیر کردند. در آن روز ساکنان سی‌وسه پارچه آبادی که در آن دژ بودند^(۱۲) اسیر شدند؛ و همگی آنان را به اسارت بردند. پس هرچه را^(۱۳) از غنایم گرفته بودند، از سرتاسر استان گرد آوردند و یک جا کردند و سپاه ایشان به آتروپاتکان بازگشت.

۱. این وقایع پیش از آن بوده که داتویان به مرگ محکوم شود. محکومیت او به مرگ در سال نوزدهم از پادشاهی خسرو بود، یعنی سال ۶۰۷ یا ۶۰۸. حال آن‌که تاریخ محاصره دارا پنج سال پیش از آن بوده است.
 ۲. مراد از ستیزه‌های داخلی، آشوبی است که متعاقب کشته شدن مورس برپا شد.
 ۳. Akank، واقع در مجاورت محل تلاقی رودهای آخوریان و ارس.
 ۴. Getik، چندین روستا هست که همین نام را دارد.
 ۵. Arginay، که بیشتر Arginay نوشته می‌شود، بعدها به واسطه استقرار مقر جانیلیقی در آن‌جا شهرت پیدا کرد.

از پس آنان سنیتم خسرو^۱ آمد. سپاهیان یونانی^(۱۴) در تساغکوتن در جوار روستای موسوم به آنگخ گرد هم آمدند که رود آراتسانی^۲ از مجاورت آن می‌گذرد.^(۱۵) روستا را خراب کردند و استحکاماتی دورتادور خویش برآوردند. سپهسالار آنان تیدئوس خورخورونی^۳ بود. سپاه ایران هم سر رسید و در نزدیکی آنان، از پشت سر، فرود آمد. [یونانی‌ها]^(۱۶) که هراسان شده بودند به دست و پا افتادند تا شاید صلحی برقرار شود. گفتند که اگر توافقی صورت بگیرد و از وقوع جنگ اجتناب گردد، دژ را تخلیه خواهند کرد و در عین صلح و صفا به مملکت خویش باز خواهند گشت. اما در پی آن [در میان خودشان] بر آن نهادند تا درخواست صلح را رد کنند و بشکنند. زیرا یقین داشتند که دژ مستحکم است و خواهند توانست مقصودشان را برآورند. اما روز بعد سپاه ایران بر آنان حمله آورد. حتی یک تن هم فرصت نیافت تا دست به سلاح ببرد یا اسبش را زین کند. و اگر فرصت داده می‌شد که کسی سلاح بردارد یا زین بر پشت اسبش بگذارد، بقیه سربازان^۴ سر می‌رسیدند و دست به سلاح می‌بردند و تلفات سختی وارد می‌کردند و گردن اسبان را با شمشیر آشنا می‌کردند.

سپاه ایران آمد و در مقابل یونانی‌ها^(۱۷) در دشت صف آراست. تیراندازان کمان‌ها را به دست گرفتند و تیرهای خود را، تا به آخرین چوبه تیر، پرتاب کردند و مردان و اسبان را سربه سر تیرباران کردند.^(۱۸) اسب‌ها که در کنار خیمه‌ها بسته شده بودند ترسیدند و رم کردند؛ به خیمه‌ها تاختند و تمام لشکرگاه در هم ریخت. دشمن دژ را فروگرفت و وارد لشکرگاه شد؛ کشتار مهیبی به راه افتاد. [یونانی‌ها]^(۱۹) یک قسمت [دیوار دژ] را شکافتند و از آن طریق، پیاده یا سواره،^(۲۰) پا به فرار گذاشتند. تئودوس خورخورونی خودش را در گنجی از دژ مخفی کرد.^(۲۱)

[ایرانی‌ها] آن شب را در دژ، و در لشکرگاه یونانی‌ها، به صبح رساندند. صبح فردا به یونانی‌ها^(۲۲) پیغام دادند که حاضرند به آن‌ها اجازه دهند که بئنه و سازو برگ خود را

۱. Senitam Khosrov، سپهسالار ایرانی که طبری هم نام او را آورده است.

۲. Aratsani یا Artasani شاخه‌ای است از رود فرات. از قراری که اسکندر رومی همتای ارمنی کالیستنس دروغین نوشته، رود آراتسانی از روستای آنگخ سرچشمه می‌گرفته است. اما سبئوس این قول را تأیید نمی‌کند.

۳. Tedeos Khorkhoruni. این تنها اشاره به نام تیدئوس در منابع ارمنی است. [پتروسیان: تیدئوس

خورخورونی-م.]

۴. جوانان، سربازان جوان.

دارند و دژ را تخلیه کنند. آن‌ها [یونانی‌ها]^(۲۳) این قول را پذیرفتند. چون سومین روز رسید دروازه‌های شهر را باز کردند، و یونانی‌ها^(۲۴) همگی مطابق عهد و قرار از دژ بیرون رفتند. اما سپهسالار ایرانی‌ها تئودوس خورخورونی را احضار کرد و خطاب به او گفت: «پادشاه به من دستور داده بود که نگذارم از دژ بیرون بروید، و موظف شده بودم شما را به دربار ببرم. با وصف این‌ها، درباره شما نامه‌ای متضمن عذرخواهی و درخواست بخشش برای پادشاه می‌فرستم و در آن از صدق رفتار و وفای شما می‌نویسم. سپاه یونان را^(۲۵) به ما تسلیم کردید؛ و دژ را بدون دردسر به ما واگذاشتید و خود نیز با بل قلبی تسلیم شدید.» پس مطابق با وعده‌ای که داده بود نامه‌ای نوشت و او را هم به همراه نامه به دربار گسیل کرد. خسرو، شاهنشاه، هم او را با مهر و صمیمیت پذیرفت و پیش‌مواجب و حق‌جامه^۱ از خزانه برقرار کرد. اما مدتی که گذشت ظن خیانت او به پادشاه آمد و دستور داد تا او را کشتند. برای دژ آنگخ هم فرماندهی برگمارد؛^۲ و پس از آن پاهیان را گرد آورد و خود در رأس سپاه عازم شد و شورش را خواباند.^(۲۶)

پس از این رویدادها یک بار دیگر هم جنگی در گرفت که در باستان^۳ بود. او یونانی‌ها را در هم شکست و بیرون راند، و تا درون خاک خودشان از پی آن‌ها رفت. شهرهای نگخ، گایغاتوک،^(۲۷) ارگینای، و تسخناکرت^۴ واقع در دارا را متصرف شد. چون فرمان پادشاه به وی رسید از آن‌جا حرکت کرد.

یادداشت‌ها

۱. این نام در جای دیگر در همین فصل به صورت تئودوس آمده است. هر دو صورت این نام عین متن انگلیسی است. پتروسیان هم تئودوس نوشته است.
۲. آغاز این بخش در ترجمه پتروسیان به این شرح است: جنگ ایرانیان و بیزانسی‌ها در دشت شیرک و شکست بیزانسی‌ها. در گرفتن جنگ دیگر در تساغوتن. شکست خوردن بیزانسی‌ها در آن جنگ. تئودوس خورخورونی تسلیم می‌شود و دژ را به ایرانیان وامی‌گذارد. مرگ تئودوس خورخورونی.
۳. سپاه بیزانس. — پتروسیان.
۴. بیزانسی‌ها. — پتروسیان.
۵. سر نرسس را. — پتروسیان.

۱. حقوقی برای تهیه جامه فاخر. این نکته در چند جای دیگر هم آمده است؛ نمونه آن در سرگذشت خسروشوم.
 ۲. مراد سبتوس خسرو نیست که در آن موقع در دارا می‌بود؛ بلکه مراد سپهسالار ایرانی است.
 ۳. Basean، واقع در ارس علیا و در جوار مرز.
 ۴. Tskhnakert، این تنها جایی است که نام تسخناکرت آورده شده است.

۶. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۷. سپاهیان بیزانس. - پتروسیان.
۸. ایرانیان همچون شیران غزان. - پتروسیان.
۹. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۱۰. دو سپاه که در هم آویختند، ایرانی‌ها زور آوردند و بیزانسی‌ها گریختند. - پتروسیان.
۱۱. ایرانیان غنیمت‌ها را گرد آوردند. - پتروسیان.
۱۲. در نواحی اطراف آن دژ بودند. - پتروسیان.
۱۳. ایرانیان هرچه را. - پتروسیان.
۱۴. سپاهیان بیزانس. - پتروسیان.
۱۵. از میان آن می‌گذرد. - پتروسیان.
۱۶. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۱۷. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۱۸. انبوهی از کمانداران بیرون آمدند و با تیرهای خود مردان و اسبان را به هم دوختند. - پتروسیان.
۱۹. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۲۰. یا سوار بر اسبان رمیده و جفتک‌زنان. - پتروسیان.
۲۱. در دژ موضع گرفته بود. - پتروسیان.
۲۲. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۲۳. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۲۴. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۲۵. شاه بیزانس را. - پتروسیان.
۲۶. در ترجمه پتروسیان به جای این جمله چنین آمده است: اینک، دژیانی که در دژ آنگخ مستقر می‌بود سربازانش را گرد آورد و به تصمیم شخص خودش به نقطه‌ای در داخله مملکت کوچید و متصرف آن‌جا شد.
۲۷. Gaylatuk, پتروسیان: Gaylatus.

[فصل ۳۳]

[خسرو خویام^(۱) را در رأس سپاه گرانی به آسورستان و آشتات را به همراه تئودوس^(۲) فرزند مورس به ارمنستان گسیل می‌کند. آسورستان و میانرودان سرتاسر به تصرف ایرانی‌ها درمی‌آید. آشتات به دفاع از یونانی‌ها به کارین حمله می‌کند.^(۳) تئودوس خود را به اهالی کارین معرفی می‌کند. فروگرفتن کارین. سپهسالار شاکن^(۴) به کارین می‌آید؛ کوچ اهالی کارین به آمانان.^(۵) وفات جاثلیق‌ها اوهان و آبراهام؛ انتصاب کومیناس و نشستن او بر مسند. تسخیر قیصره کاپادوکیا به دست شاکن، و کشته شدن واساک آرتسرونی.]

خسرو، شاهنشاه، از دارا بازگشت و سپاهیان را مرخص کرد تا بیاسایند.^۱ باز از دیگر سو سپاه دیگری گرد آورد با سربازانی بیرون از شمار، و آنان را به همراه خویام موسوم به [ارازمان،^۲ که سمت فرماندهی داشت، به آسورستان اعزام کرد. به ایشان چنین فرمان داد: «هرکس که به شما تسلیم شد او را از روی دوستی پذیرا شوید و رفاه و آسایشش را برقرار بدارید. اما به هر آن کس که در برابر شما ایستاد و چنانچه شما جنگید تیغ‌های شمشیرهایتان را پیشکش کنید.» سپاه گرانی را هم به فرمان آشتات پزتایار^۳ گذاشت و

۱. در پی سقوط دارا و احتمالاً در آغاز موسم جنگ در فصل بهار سال ۶۰۷.

۲. Khofeam معروف به Erazman. خویام به معنی شادمان، خوشبخت. [ارازمان یا فرازمان همان فیروزمند است. نام او «شهروراز» هم بوده است. یوستی نام این سپهسالار مشهور را به کرات می‌آورد. او کسی است که در سال ۶۱۴ اورشلیم را متصرف شد و در سال ۶۳۰ خود ادعای شاهی کرد و بر تخت نشست. [در یادداشت‌های

پایان همین فصل و نیز در یادداشت ۱۹ فصل ۳۴ درباره خویام توضیحات دیگری آورده شده است. — م.]

۳. Ashtat Yeztayar. یوستی این نام را هم بجز با ارجاع به سبئوس نیاورده است. برخی منابع آشتات را آشوت نقل کرده‌اند. [آشتات یا اشتاد نام روز بیست‌وششم از هر ماه شمسی و نام فرشته‌ای است که موکل است بر روز اشتاد و امور و مصالحی که در آن روز واقع می‌شود تعلق به او دارد، و نام نسکی است از جمله

آنان را به ارمنستان گسیل کرد و سزار تئودوس،^(۶) فرزند موریس، را هم با وی فرستا خوریام^(۷) به همراه سپاهیانش وارد آسورستان شد؛ به میانرودان سوریه که رسیده شهر اورها را فروگرفتند و مهیای حمله شدند. اما [اهالی] [دسا] چون انبوه سپاهیان دیدند که [از ایران] آمده بودند، و چون می‌دانستند که پیروزی در هر جنگ با ایرانیا است، و نیز از آن روی که امید نداشتند کمکی از جایی به ایشان برسد، به ایرانیا متوسل شدند و خواستند که اگر سوگند یاد کنند که شهرشان را ویران نکنند، شهر را آنان تسلیم خواهند کرد. سپس دروازه‌های شهر را گشودند و تسلیم شدند. برهما منوال شهرهای آمیدا،^(۸) تیلان^(۹) راشایانی^(۱۰) و همه شهرهای سوریه در میانرودان ن به میل و اراده خود تسلیم شدند و صلح و آسایش خود را تضمین کردند. سپس^(۱۱) انطاکیه رفتند و ساکنان این شهر^(۱۲) هم به اراده خود تسلیم شدند و شهرها و اهالی آن از گرفتار شدن به دم تیغ فوکاس باز خریدند.

آشتات پزتایار در سال هجدهم شاهنشاهی [خسرو]، به مرز ارمنستان آمد.^۱ سپاهیا یونانی^(۱۳) در استان باستان گرد هم آمدند و دوباره هراسان و پریشان به وی حمله بردند جنگ سختی در دو و اوردرو^۲ درگرفت. سپاه یونان^(۱۴) شکست خورد و تلفات شدید داد. عده زیادی در آوردگاه کشته شدند و عدد آنها که در موقع گریز از معرکه جان خو را از دست دادند به حساب درنمی‌آید. او تا حوالی شهر ساتاغ^(۱۵) از پی آنان تاخت؛ د آنجا [سپاهیان خود را] گرد آورد و در اطراف شهر کاربن مستقر کرد و از آنجا بنا؛ حمله به شهر را گذاشت. ساکنان شهر تا مدتی پای داشتند و تلفات چندانی ه ندادند.^(۱۶) در این موقع سزار تئودوس پیش آمد و آنها را خطاب کرد و گفت: «من پادشاه شما». چنین که دیدند دست از نبرد برداشتند و [دروازه را] گشودند. پیدایان شو بیرون آمدند و خود را تسلیم کردند.^(۱۷) وقتی به شهر بازگشتند به اهالی مژده دادند؛ خود تئودوس، پسر موریس، را دیده‌اند. پس دروازه را گشودند و شهر را تسلیم کردند

→ بیست و یک نسک کتاب زند (برهان قاطع). اشات پزتایار سردار ارمنی خسرو پرویز که در سالهای ۶۰۷ و ۸ میلادی پیروزی‌های او را با در هم گرفتن بیزانسی‌ها در ناحیه باستان و گرفتن کارتی/اپرنی (ارزروم) دنبال کر پس از آن بود که سپاهیان خسرو به ارمنستان روم وارد شدند (شاپور شهبازی ۱۳۸۹، ص ۶۲۲). پزتایار بخنا دوم نام این سردار به معنای ایزدیار است (فروه‌وشی ۱۳۸۸، ص ۶۴۸). م. - ۱. یعنی سال ۶۰۶ یا ۶۰۷. ۲. Ordu که بیشتر Ordoru نوشته می‌شود. «دو» (Du) و «اوردرو» دو آبادی از استان باستان بود و هر دو مرز ایران و روم قرار داشت.

او^(۱۸) کسانی را در آنجا برگماشت و خود حرکت کرد و رفت و دزیتاریک^۱ را که در هاش-تیناک واقع بود، و نیز ساتاغ، آراستیای^۲ و نیکوپولیس^(۱۹) را متصرف شد و رفت. از پی او شاهین پاتگوسپان^(۲۰) آمد^۳ و گذارش به شهر کارین افتاد. شهرآیین پت^۴ هم به سیمت مرزبان به شهر دوین آمد. شاهین در استان^۵ کارین با سپاه یونان^(۲۱) مصادم شد. نبرد درگرفت و او یونانی ها را^(۲۲) به ضرب شمشیر در هم کوبید تا پیاه فرار نهادند و از آن وادی رفتند.

اینک، خسرو در سال بیست و یکم از پادشاهی^۶ خود به او فرمان داد^(۲۳) تا ساکنان شهر کارین را کوچ دهد و آن ها را در آमतان ساکن گرداند که نشستگاه^۷ او می بود. اوهان، جاثلیق سالخورده و متبرک، هم در میان آن مردمی بود که از کارین کوچانده شدند، و هرچه را از اثاث کلیسا بود نیز برداشتند و همراه با او بردند. اما او در آنجا^(۲۴) جان سپرد. پیکرش را به قصبه آوان^۸ بردند و در کلیسایی به خاک سپردند که وی خود آن را بنا گذاشته بود. در همان سال آبراهام، دیگر جاثلیق متبرک، هم درگذشت. پس از مرگ او، کومیتاس^۹ اسقف تارون،^{۱۰} از اهالی قصبه آغستیتساوان^(۲۵) متکفل منصب بطریقی

۱. Dzarich یا Citharizon که احتمالاً در این جا معنی شهر اصلی می دهد.

۲. Arastay، واقع در بین ساتاغ و نیکوپولیس. در بقیه منابع ارمنی نام این شهر نیامده است.

۳. Shahan Patgosapan، به احتمال در سال نوزدهم از پادشاهی خسرو.

۴. منصب است، نه نام شخص. همانند پارسیان پت. پسوند «ان پت» در این قبیل واژگان نشان منصب عالیه ای است که عهده دار اداره امور استان یا نهادی دینی می بود. [شهرآیین پت معنایی در حدود فرماندار یا رئیس شهر می دهد (فرهوشی ۱۳۸۸) - م.]

۵. واژه استان، به معنی نشستگاه یا مقر پادشاه، برای دلالت بر مرکز سیاسی حکومت آورده می شده است.

۶. سبتوس این جا به سال ۶۰۹ یا ۶۱۰ رفته است. حال آنکه اخبار سال های پیش از آن را در بندهای بعدی شرح می دهد.

۷. پایتخت یا نشستگاه را «شهستان» می خواندند.

۸. Awan، به معنی شهر است. اما در این جا به قصبه ای از آن یاد شده و آن قصبه پس از تقسیم امپراتوری در سال ۵۹۱ در حوالی مرز و در خاک روم واقع شد و مقر جاثلیق می بود. آوان، امروز از توابع ایروان است.

۹. Komitas، از سال ۶۰۹ یا ۶۱۰ تا ۶۲۸ جاثلیق بود. سبتوس نام او را به چند صورت نوشته است.

۱۰. Taron، چنانکه سبتوس می نویسد تارون در این موقع تحت حکمرانی خاندان باگراتونی بود. برخی از دیگر منابع، حاکمیت خاندان باگراتونی را بر تارون مربوط به بعد از این زمان دانسته اند. [تارون در زبان ارمنی «درون» نوشته می شود و رومیان به آن تارونیتس می گویند. این سرزمین شامل کوه های شمال دریاچه وان است (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۲۴). نام دیگر شهر تارون، موش و در ترکیه امروزی واقع است (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۵۲۱).

شد؛ و در روزگار او بود که کار ساختمان کلیسای گرگوریوس مقدس به انجام رسید. (۲۶)

شاهین در سال بیستم پادشاهی خسرو^۱ به سرزمین‌های باختری تاخت و به قیصریه کاپادوکیا رسید. ساکنان مسیحی شهر که آن اوضاع را دیدند از آن‌جا کوچیدند و رفتند. اما یهودیان به نزد خود وی شتافتند و خود را تسلیم او کردند. شاهین یک سال در آن شهر ماند. سپاهیان و اساک آرتسرونی را گرفتند که فرزند ساهاک^۲، امیر آرتسرونیک، (۲۷) بود و او را در برابر دروازه شهر به صلیب^۳ کشیدند و کشتند. او سبب وارد آمدن تلفات زیاد به سپاه ایران شده بود. با این وصف، همه سربازان ایرانی با کشته شدن او سوگوار شدند که چنان مردی بود بلندبالا و نیرومند و نیز دلیر و رشید؛ و هم آن‌که در میان خود آنان بار آمده بود، و آنان خود او را تعلیم^۴ داده بودند.

یادداشت‌ها

- از این خوفیام در جاهای دیگر همین کتاب با نام خوریام هم یاد شده و او کسی نیست جز شهربراز که پس از اردشیر سوم بر تخت پادشاهی ساسانی ایران نشست. علت تبدیل نام شهربراز به خوریام و خوفیام معلوم نیست. در این باره در کتاب مسیحیت در ایران هم آمده است که معلوم نیست که سبئوس به چه جهت نام شهربراز را کسرتام (خوریام) نوشته است (بنگرید به نفیسی ۱۳۲۳، ص ۳۲۹). اما دکتر زریاب خوبی درباره دوره پادشاهی شهربراز آورده است که نامش فرخان بود و در توضیح این مطلب می‌نویسد: در نسخه خطی سپرنگر به موافقت سبئوس (در موضع مذکور در فوق) به جای فرخان، خُرهان آمده است (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۴۰۶). زریاب خوبی در ص ۳۱۴ همان کتاب توضیحات بیشتری در مورد دیگر شدن این نام داده است. پس می‌توان انگاشت که خوریام یا خوفیام صورت دیگری از نام فرخان و خُرهان است که در طی مسیر از زبان پارسی و متن‌های ایرانی به ارمنی و سپس به زبان انگلیسی دیگرگونه شده است. مترجمان انگلیسی این کتاب در سطور بعدی هم در این باره توضیحی داده‌اند.
- به همراه امپراتور تئودوسیوس. پتروسیان.
- آشتات با بیزانسی‌ها می‌جنگد و کارین را به تصرف درمی‌آورد. پتروسیان.

تارون مهم‌ترین شهرستان در استان توروبران و از مراکز فرهنگی ارمنستان باستان بود. پرستشگاه خاندان واهروونی در همین شهر واقع بود (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۳۲). م.

۱. سال ۶۰۸ یا ۶۰۹

۲. نام‌های اساک و ساهاک فقط همین‌جا آمده است. امیر در این‌جا به معنی ناف‌بد است. [ناف‌بد از دو بخش «ناف» به معنی قوم و خاندان، و «بد» یا «بُد» به معنی رئیس ترکیب شده و کلاً به معنی «رئیس قوم» است (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۲۹۷). م.]

۳. صلیب چوبی هم برای مصلوب کردن و هم به دار آویختن بود.

۴. مراد از تعلیم می‌تواند هم مشق سپاهی، هم مدرسی، و هم بدنی باشد.

۴. همان نام شاهین است که به این صورت آمده. اختلاف نگارش این نام عین متن انگلیسی است.
۵. Ahmatan، آمانان صورت ارمنی نام همدان است.
۶. امپراتور تئودوسیوس. - پتروسیان.
۷. Khoream، صورت متداول تر نام شهربراز است که از او به نام خوفیام هم یاد کردیم.
۸. Amida، آمیدا یا آمید شهر دیاربکر امروزی در ترکیه است. ترکها از سال ۱۸۰۰ م نام این شهر را دیاربکر گذاشتند. اما تا آن موقع آنجا را به نام عمید می خواندند و عمید همان جاست که در سده های بعد آمید یا آمید خوانده شد (امیر ۱۳۴۶، ص ۵۲).
۹. Tela، جای این شهر را می توان از روی نقشه های پیوستی به کتاب و به قرینه جاهای دیگر شهرهای پیرامون آن حدس زد.
۱۰. Rashayenay، جای این شهر را می توان از روی نقشه های پیوستی به کتاب و به قرینه جاهای دیگر شهرهای پیرامون آن حدس زد.
۱۱. سپاهیان ایران، سپس. - پتروسیان.
۱۲. و بقیه شهرهای همجوار آنان. - پتروسیان.
۱۳. سپاهیان بیزانسی. - پتروسیان.
۱۴. سپاه بیزانس. - پتروسیان.
۱۵. Satala، ساتاغ که به لاتین ساتالا خوانده می شود شهری بوده در غربی ترین قسمت از ارمنستان بزرگ و در همسایگی ارمنستان کوچک در جای کنونی روستای سدق (بوزاند ۱۳۸۳، پانویس ص ۴۹).
۱۶. و خسارت ها و تلفات قابلی به مهاجمان وارد کردند. - پتروسیان.
۱۷. و به حضور وی رسیدند. - پتروسیان.
۱۸. آشتات. - پتروسیان.
۱۹. Nicopolis، به معنای «شهر پیروزی» یا «پیروزشهر». از شهرهای رومی که بر کرانه رود دانوب واقع بود و اکنون در خاک بلغارستان قرار می گیرد. کاوش های باستان شناسان معلوم کرده که این شهر از سده ششم میلادی متروک شده و شهر جدیدی با دژهای مستحکم در جانب باروی جنوبی نیکوپولیس کهنه برپا شده است. بعدها همین شهر با نام نیکوپول در کرانه دانوب برپا بود. داستان های عامیانه قوم مجار بنای شهر را کار هراکلیوس می دانند (*Oxford Dictionary of Byzantium*).
۲۰. پادکوست سرزمینی بود بسیار وسیع که چند ساتراپیا را شامل می گردید. این عنوان با واژه کوست مرتبط و به معنای «قسمت»، «جهت» و «سرزمین» است. این واژه در شهرستان های ایران شهر به صورت پادکوسپان یا گادوسپان آمده است. این عنوانی بود که فرمانروایان سرزمین های ایران داشتند. شاید معادل عنوان یونانی کلیمتارخوس به معنی سراقلم باشد (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، صص ۲۴۲ و ۲۴۳). پادگوسپان یا پادوسپان یا پادوسپان: ایرانیان فرمانده لشکر را «سپهبد» یعنی سردار و کسی را که زبردست اوست «فادوسپان» یعنی راننده دشمن می خوانند (یعقوبی ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۱۹). این شاهین یکی از سپهسالاران برجسته سپاه ایران در دوره خسرو اول بوده است. نام او در منابع زیادی آمده است و نوشته اند که خسرو به او و دیگر فرمانده برجسته اش، شهربراز، اعتماد نداشته است (دیاکونوف ۱۳۹۰، صص ۳۵۶ و ۳۵۸). نولدکه او را پادوسپان مغرب و یکی از چهار ساتراپ بزرگ مملکت می شناسد و می نویسد که شاهین از نژاد بهمن، پسر اسفندیار، بوده است (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۳۱۳). همو می افزاید که شاهین از خاندان مهران بود که از هفت خاندان حکومتگر و از اصل اشکانی بوده اند (ص ۴۶۷). شاهین و هم نژادگان، پادکوست پان غرب بود که در آسیای صغیر پیروزی های

فراوان یافت. او نیز مورد بی‌مهری و غضب خسرو دوم قرار گرفت. خسرو او را به پایتخت فراخواند تا هلاک کند، اما خود هلاک شد و شاهین و هم‌زادگان از مرگ رهایی یافت (رضا ۱۳۸۹، ص ۱۷۸). نام شاهین در منابع یونانی ترجمه شده و او را کارداریگان می‌شناسند که به معنی شاهین است. تئوفیلکت سیموکاتا در تاریخ خود به تکرار نام کارداریگان را آورده است. دربارهٔ پایان کار شاهین نوشته‌اند که در جریان اختلاقات خسرو پرویز با سردارانش، خسرو نامه‌ای به کارداریگان که سمت معاونت شهربراز را داشته می‌نویسد و از او می‌خواهد تا شهربراز را بکشد. نامه به دست محافظان می‌افتد و اسباب اتحاد شهربراز با هراکلیوس، فرمانده سپاه بیزانس، علیه خسرو می‌شود. کارداریگان هم به دست شهربراز به قتل می‌رسد (شاپور شهبازی ۱۳۸۹، صص ۶۲۳ و ۶۶۶).

۲۱. سپاه بیزانس. پتروسیان.

۲۲. بیزانسی‌ها را. پتروسیان.

۲۳. به شاهن دستور داد. پتروسیان. نام شاهین در ترجمهٔ پتروسیان شاهن آمده است.

۲۴. در آمانان یا همدان. پتروسیان.

۲۵. Altsitsawan. پتروسیان Aghtisawan آورده است.

۲۶. برای آگاهی از سرگذشت گرگوریوس مقدس، و خصوصاً احداث کلیسا به نام او، بنگرید به آگاتانگغوس ۱۳۸۰، ص ۱۳۰ به بعد.

۲۷. نافبد خاندان آرتسرونی بود. پتروسیان.

[فصل ۳۴]

[خودداری خسرو از بستن پیمان؛ وقوع جنگی در مجاورت قیصریه؛ فرار یونانی‌ها. تصرف ملطیه به دست شاکن. سپهسالاران ایرانی در ارمنستان. پلیبیکوس آبرارات را غارت می‌کند و به حال فرار بازمی‌گردد. هراکلیوس فرزند خویش کنستانتین^(۱) را بر تخت پادشاهی می‌نشاند و خود به آسورستان می‌رود. شکست او در حوالی انطاکیه. فلسطین^(۲) تسلیم امپراتوری ایران می‌شود. شورش شهر اورشلیم، تصرف شهر و کشتار مهیب در آن. به چنگ آوردن صلیب. فرمان خسرو برای بازساختن اورشلیم.]^(۳)

یست و دوم [ین سال] پادشاهی خسرو و نخستین سال پادشاهی هراکلیوس.^۱

در آن روزگار واقع شد که هراکلیوس سپاهیانی را گرد آورد که در نواحی مصر می‌بودند، و این در سال بیست و دوم پادشاهی خسرو بود. آن‌ها از دریا گذشتند و به کنستانتینوپول رفتند. هراکلیوس در آن‌جا فوکاس^(۴) را به قتل آورد و خود بر تخت امپراتوری نشست^۲ و در سرتاسر قلمرو خود اعلام صلح کرد.

چون هراکلیوس بر تخت امپراتوری نشست، پیغام‌هایی را به همراه هدیه‌ها با نامه‌ای برای خسرو، شاهنشاه، فرستاد و از سر دلوپسی تقاضای صلح کرد. خسرو رغبتی به پیغام او نشان نداد و در پاسخ گفت: «امپراتوری تو از آن من است، و من بر خود

۱. این عبارت در منبع دیگری آمده و، برخلاف عنوان‌های آغازین همه فصل‌ها، احتمالاً از مؤلف نیست.
۲. هراکلیوس در ۱۵ اکتبر سال ۶۱۰ بر تخت نشست که مقارن سال بیست و دوم پادشاهی خسرو بود. سبتوس تمایز خاصی بین هراکلیوس امپراتور و پدرش، هراکلیوس سپهسالار، قائل نشده است. این‌جا سخن او حاکی از این است که سپهسالار فرزندش را به امپراتوری برنشانده است. اما برخی منابع نوشته‌اند که پدر هراکلیوس به کنستانتینوپول نرفته است. [به گفته پتروسیان، هراکلیوس فوکاس امپراتور را کشت و پسر خود، هراکلیوس نام، را بر تخت نشاند و مملکت را سرتاسر آرام کرد-م.]

گرفته‌ام تا تئودوس، فرزند موریس، را بر تخت بنشانم. اینک دیگری بدون اجازه من بر تخت نشسته و برایم از آنچه متعلق به خود من است هدیه می‌فرستد. تا او را به چنگ نیاورم از پای نخواهم نشست.» پس هدایا را نگه داشت و دستور داد تا فرستادگان امپراتور را کشتند و پیغام را هم بی‌پاسخ گذاشت.

چنین که شد، هراکلیوس لشکریان خود را گرد آورد، آن‌ها را دورتادور شهر^(۵) مستقر ساخت، اما دستور داد حمله نکنند. سپاه را تحت فرماندهی یکی از فرماندهان^۱ درآورد و دستور داد تا موضع دفاعی بگیرد و خود نیز در مقر خودش مستقر شد.^۲ آنان قیصریه را به مدت یک سال فروگرفته داشتند؛ تا روزگار چندان بر ایرانی‌ها تنگ و سخت شد که خوراک آدمی و علوفه برای انبوه اسبان در سپاه آنان نایاب شد. روزهای گرم تابستان که فرارسید و زمین‌های آن حوالی سرسبز و خرم^۳ شد، شهر را آتش زدند^(۶) و با این کار ناچار شدند تا از شهر بیرون بروند و بر یونانی‌ها^(۷) بتازند. یونانی‌ها شکست خوردند و ناگزیر از فرار شدند، و ایرانی‌ها سر در پی آنان گذاشتند. در ضمن حمله و به دنبال یونانی‌ها^(۸) وارد خاک ارمنستان شدند و سپاه ایران زمستان را در ارمنستان سر کرد.

در آن بحبوحه شاهین به دربار پادشاه ایران احضار شد. پادشاه به او فرمان داد تا زود به جانب باختر حرکت کند. او هم با سپاهیان^۴ حرکت کرد و هنوز تابستان بود که وارد شهر کارین شد. از آن‌جا به سمت ملطیه حرکت کرد و آن شهر را متصرف شد و تابع خویش گرداند. سپس به حرکت ادامه داد تا به پیسیدیا رسیدند و سربازانش به سپاه خوفیام^(۹) پیوستند که در آن‌جا مستقر بود.^(۱۰)

از آن‌جا به دوین، نشستگاه پادشاه، بازگشت تا در جایگاهی قرار گیرد که پیش از وی به ترتیب از آن شهرآیین‌پت، پارسیان‌پت^۴ پارشنازدات بود؛ و پس از آنان متعلق به نامدار و شنسپ؛ و پس از او شهرایلاکان. در خاک مملکت ایران جنگید و پیروزی به دست آورد. پس از او نوبت به اِروک و هان^۵ رسید. همو بود که از پی هراکلیوس امپراتور تا به

۱. این‌جا مراد پریسکوس است. ۲. این مقر باید قیصریه کاپادوکیا بوده باشد.

۳. تصویر سرسبزی و خرمی از مضامین عامیانه ارمنیان است.

۴. Parseanpet، این واژه منصب است، نه نام شخص. بنگرید به یوستی. [و نیز بنگرید به پانویس ۴ از صفحه

۵. Eroch Vehan، به معنی خوشبخت.

درون خاک ارمنستان و تا آسورستان تاخت، تا عاقبت نبرد سختی در نینوا^۱ درگرفت که در نتیجه آن هم خود و هم همه سربازانش از پا درآمدند.

اینک، هراکلیوس کشیشی به نام پیلپیکوس را به سپهسالاری برگمارد. این پیلپیکوس فرزندخوانده موریس امپراتور بود و با سابقه ممتد که در سمت فرماندهی داشت به رموز پیروزی در جنگ‌ها هم آشنا بود. اما در ایام پادشاهی موریس یک بار، بی مقدمه، موهای سرش را تراشیده بود و به عالم کشیشی قدم گذاشته^(۱۱) و سرباز سپاه کلیسا شده بود. اینک، هراکلیوس او را به رغم میل خودش به سپهسالاری برگمارده و با سپاه گرانی به خاورگسیل داشت. او در مسیر حرکت خود از راه قیصریه کاپادوکیا^(۱۲) وارد خاک ارمنستان شد، به استان آیرارات رسید و در دشت مجاور شهر واغارشاپات^(۱۳) فرود آمد.

در این موقع پیغام شاهنشاه^(۱۴) با چاپارهای بادپا به وی رسید. پادشاه دستور داده بود که سپاهیان به سرعت تمام از پی او بروند و رد و نشانی از آن‌ها در صفحه روزگار برجا نگذارند. پس خود را به سرعت به استان آیرارات رساندند و در کرانه رود ارس فرود آمدند تا فردا دست به پیکار زنند. اما پیلپوس^۳ همان شب کوه آراگاتس را دور زد و وارد استان نینگ^۴ شد و از چنگ آنان گریخت، در حوالی شهر کارین از شیرک^۵ و اناند^۵ رد شد و خود را به مرزهای مملکت خودش رساند. اینک، ایرانیان، که راهی چنان طولانی و سخت را پیموده بودند، دیگر نا و نفسی نداشتند که از پی آن‌ها بتازند - خیلی از سپاهیان ایرانی در راه از پا درآمده بودند و تعداد زیادی از اسب‌ها هم تلف شده بودند، و سپاهیان ناچار بودند راه را با پای پیاده طی کنند. این بود که چند روزی توقف کردند و سپس آرام به راه افتادند تا به آسورستان رسیدند. در همان موضع پیشین فرود آمدند و لشکریان خود را در هر دو جناح راست و چپ تعبیه کردند تا آن اراضی را سرتاسر زیر نظر داشته باشند.^(۱۵)

۱. جنگ نینوا در ۱۲ دسامبر سال ۶۲۷ روی داد. [نینوا را در کنار دجله نهاده‌اند. دورش شش هزار گام است (مستوفی ۱۳۸۹، ص ۱۰۶). نینوا، واپسین پایتخت امپراتوری آشور، سال ۶۱۲ م به دست سپاهیان ماد و کلده تاراج شد. نینوا پایتخت سیاسی و اقتصادی آشور بود، در مقابل شهر آشور که پایتخت مذهبی به شمار می‌رفت. نینوا از شهرهای بسیار مهم بین‌النهرین باستان بود که قدمت آن به حدود دوهزار سال پیش از میلاد می‌رسید. ویرانه‌های آن در تپه قویونجیق در نزدیکی شهر موصل عراق بر جا مانده است (دانشنامه دانش‌گستر ۱۳۹۲، ص ۱۱۴۳). م.]

۲. یعنی فرمان خسرو. سبتوس در این جا به گزارش صفحه پیشین بازگشته است.

۳. Pilippos، سبتوس این نام را به همین صورت نوشته است. ۴. Nig، واقع در شمال خاوری آراگاتس.

۵. و اناند در باختر شیرک واقع است.

در همان موقع هراکلیوس پسرش کنستانتین را به جای خود بر تخت نشانده؛ نظاره بر کار سنا را هم به او وا گذاشت، همه بزرگان دربار را تحت امر وی قرار داد، و سرتاسه مملکت را نیز به او سپرد.^۱ پس خود به لقب سپهسالار برای خویش بسنده کرد و همرا با برادرش تئودوس سپاه انبوهی گرد آورد و به آسورستان رفت تا بر انطاکیه بتازد. پیکا عظیمی دریوست که گفتی آسیا را سرتاسر در بر گرفته است. خون سپاهیان در هر کوه و برزن شهر انطاکیه جاری بود. دو سپاه چنان کشتار مهیبی از یکدیگر کردند که دیگر دو طرف کسی باقی نمانده بود. معرکه‌ای برپا شده بود که در آن هر کس دیگری می‌کشت. با این همه، ایرانیان زور آوردند، یونانی‌ها^(۱۶) را به فرار واداشتند، سر در پی آن‌ها گذاشتند و دلیری کردند و به پیروزی دست یافتند. کنار گذرگاه ورودی به کیلیک هم باز جنگ دیگری در گرفت. در آن جنگ، یونانی‌ها هشت هزار سرباز سرایا مسله ایرانی را از میان بردند. اما از پس آن، باز خود ناگزیر از فرار شدند. ایرانیان که قود خویش را بازیافته بودند، شهر طرسوس^(۱۷) را گرفتند و استان کیلیکیا را سربه سر مطی خویش گردانیدند.^۲

در این موقع بود که مردم فلسطین همگی خود را با رأی خود تسلیم پادشاه ایرا کردند. در آن گیر و دار باز ماندگان قوم یهود بر مسیحیان شوریدند^۳ و به دامان دین نیاکان خود بازگشتند و با این کار تفرقه عظیمی در صفوف دینداران افتاد. یهودیان به نزد ایشا [ایرانی‌ها] رفتند و دست اتحاد دادند. این موقعی بود که سپاه پادشاه ایران در قیصر فلسطین^(۱۸) استقرار داشت و سپهسالار آنان، رازمیوزان،^(۱۹) همان خوریام، با اهال اورشلیم وارد مذاکره شده بود تا با رأی خود تسلیم شوند و صلح و سعادت خویش بازخرند.

آنان [اهالی اورشلیم] نخست تسلیم شدند. پیشکش‌های گرانبهایی هم به سپهسالار [ایرانی‌ها] و امیران آنان دادند و از آنان خواستند تا افسران امین و معتمدی را برگزینند محافظت شهر را به ایشان بسپارند.^(۲۰) اما چند ماهی که برآمد، موقعی که مردم شهر همگی^۴ از آن افسران رضایت داشتند، گروهی از جوانان^(۲۱) هم‌پیمان شدند و همه آ افسران پادشاه ایران را به قتل رساندند و خود نیز سر به شورش علیه او برداشتند. بی

۱. این تاریخ ۲۲ ژانویه ۶۱۳ بوده است. کنستانتین را هم هراکلیوس می‌خواندند.

۲. این‌جا سبئوس به قالب‌های تکراری تاریخ‌پردازی رو کرده است.

۳. همانند یهودیان روم. ۴. رعایا و دهقانان. عامه مردم.

مسیحی و یهودی، از اهالی اورشلیم، جنگ افتاد. مسیحیان که در شمار برتری داشتند چیره گشتند و دست به کشتار یهودیان گشادند. آن عده از یهودیان که از کشتار جان به در برده بودند از فراز دیوارهای شهر پریدند و به سپاهیان ایران پناه بردند. در این موقع خوریا، که همان ارازمیوزان^(۲۲) باشد، سپاهش را گرد آورد و به اورشلیم کشید و پیرامون آن شهر را فروگرفت. سپس شهر را به مدت ۱۹ روز زیر حمله گرفت. باره شهر را از پایین فروریختند تا توانستند وارد شهر شوند.

روز نوزدهم [محاصره]، ۲۸ ماه مارگاتس،^(۲۳) در سال بیست و پنجم پادشاهی خسرو پرویز، ده روز پس از جشن ایستر، سپاه ایران اورشلیم را گرفت. پس شمشیر کشیدند و به مدت سه روز همه اهالی را از دم تیغ گذراندند. و ۲۱ روز در شهر ماندند. پس از آن از شهر بیرون آمدند، مردان خود را در بیرون شهر مستقر کردند و سپس شهر را به آتش کشیدند.^(۲۴) شمار پیکرهای بی جان هر روز بیشتر شد تا به عدد ۱۷۰۰۰ رسید؛ و از زندگان هم شمار آنان که به اسارت درآمدند سر به ۳۵۰۰۰ تن می زد. آن ها زکریا،^۱ بطریق شهر، و نیز نگهبان صلیب^۲ را اسیر کردند؛ و بنای شکنجه آنها را گذاشتند تا محل صلیب را دریابند. و سر از تن بسیاری از روحانیان جدا کردند. تا سرانجام حاضر شدند محل اختفای صلیب را برملا سازند، و صلیب را برداشتند^(۲۵) و با خود بردند. از زر و سیم هم هرچه در شهر به دست آمد، آن را گذاختند و به دربار، به پیشگاه پادشاه، بردند.

اینک، دستور پادشاه رسید که با اسیران و محبوسان از سر مهر و ترحم رفتار شود، شهر از نو ساخته شود، و [ساکنان شهر] هرکس در هر کجای که بوده، دوباره در همان جا ساکن شود.^(۲۶) دستور ضمناً حاکی از آن بود که یهودیان هم از شهر بیرون رانده شوند. و این دستور زود، درست و با دقت به اجرا درآمد. مودستوس^۳ نامی را هم به کشیشی شهر برگماردند، و او نامه‌ای به خاک ارمنستان نوشت،^(۲۷) این چنین.

۱. تاریخ مرگ زکریا معلوم نیست.

۲. نام نگهبان صلیب اعلام نشده است، اما واضح است که مراد از دارنده این سیمت همان استاروفیلاکس (staurophylax) یونانی است که نگهبان صلیب در اورشلیم بود.

۳. Modestos. این نام در برخی نسخه‌ها Mogestos آمده و این ناشی از آن است که در متن‌های ارمنی‌زبان معمولاً بین دو حرف d و g تفاوتی نمی‌گذارند. مودستوس مدت کوتاهی بطریق بود تا در ۱۷ دسامبر ۶۳۰ درگذشت.

یادداشت‌ها

۱. این فرزند هراکلیوس، کنستانتین سوم، از سال ۶۴۱ تا سال ۶۴۲ امپراتور بود (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۸۷).
۲. سرزمین فلسطین را به مناسبت اقامت اقوام فلیستین در آن به این نام خوانده‌اند. این سرزمین پیش‌تر به نام کنعان معروف بود. جنوبی‌ترین نواحی سوریه قدیم است که از مغرب به مدیترانه و از مشرق به بیابان شام محدود است. در طرف شمال آن کوه‌های لبنان و در جنوب آن بیابانی قرار داشته که از برسایه (بثرشع) تا شبه‌جزیره سینایی کشیده می‌شد. طول این سرزمین از شمال تا جنوب ۲۴۰ کیلومتر و عرض آن از مدیترانه تا دره اردن بین ۳۷ کیلومتر در شمال تا ۱۵۰ کیلومتر در جنوب است. این سرزمین کوچک نقش مهمی در پیشرفت تمدن بشر داشته و پاره‌ای از مورخان اهمیت آن را بیش از بابل و آشور و ایران و مصر و یونان دانسته‌اند (بهنش ۱۳۶۹، صص ۲۲۰ و ۲۲۱).
۳. رفتن هراکلیوس به آسورستان برای جنگ با ایرانیان. جنگ مهیب در کنار شهر انطاکیه و شکست خوردن بیزانسی‌ها. تسلیم مملکت فلسطین به ایرانیان. سکونت یکی از استیکان‌های ایرانی در اورشلیم. قتل او. ویران شدن اورشلیم به آتش و شمشیر ایرانیان. غنیمت رفتن صلیب مقدس. پتروسیان.
۴. امپراتور روم خاوری از سال ۶۰۲ تا سال ۶۱۰ م (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۸۷).
۵. دورتادور شهر قیصریه. پتروسیان.
۶. ایرانیان شهر را آتش زدند. پتروسیان.
۷. بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۸. بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۹. خوقیام یا همان شهربراز (بنگرید به توضیحات درباره این نام در یادداشت فصل قبل).
۱۰. در پیسیدیا از شهرهای استان دوین مستقر بود. پتروسیان.
۱۱. ردای کشیشی به تن کرده بود. پتروسیان.
۱۲. قیصریه مرکز استان کاپادوکیا. وقتی مسیحیان متعصب این شهر پرستشگاه‌های غیرمسیحیان را ویران کردند، امپراتور یولیانوس مرکزیت را از قیصریه گرفت. اما دیری نکشید که این شهر در دوره امپراتوری بازیل کبیر موقع سابق خود را بازیافت. قیصریه کاپادوکیا با کارخانه‌های تولید جنگ‌افزار و منسوجات، مرکز نظامی مهمی بود. یوستینیانوس اول باروهای قدیم شهر را از نو عمارت کرد. این شهر در سال ۵۷۵ در برابر حمله خسرو اول، شاهنشاه ایران، تاب آورد. اما خسرو دوم در سال ۶۱۱ شهر را متصرف شد و به آتش کشید. در سال ۶۴۶ عرب‌ها به قیصریه تاختند و شهر را متصرف شدند (Oxford Dictionary of Byzantium).
۱۳. Vagharshapat/Valarshapat، همان بلاش‌آباد ارمنستان.
۱۴. شاهنشاه ایران. پتروسیان.
۱۵. افراد خود را در دو جناح راست و چپ تعبیه کردند. سپس به سرتاسر آن مملکت تاختند و آن‌جا را غارت کردند. پتروسیان.
۱۶. بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۱۷. طرسوس شهری بزرگ است. دو بارو دارد از سنگ. مردم سوار و کارزاری باشند درو. و سخت آبادان است. و از آن‌جا تا حد روم کوه‌های بسیار است، دشوار. و گویند در طرسوس، اند هزارهزار سوار باشد.

و مردمان این جایگاه را در هر شهری بزرگ و معروف از شهرهای اسلام سرایی باشد کی آنجا نزول کنند (اصطخری ۱۳۴۷، ص ۶۶). «اند» که در سخن اصطخری آمده به معنی عدد مجهولی است از سه تا نه (عمید، ۱۳۶۰).

۱۸. قیصریه فلسطین یا قیصریه دریایی تا سال ۴۵۱ پایتخت فلسطین بود و در مرتبه کلیسایی بر اورشلیم برتری داشت. در شورای خالکدون کلیسای قیصریه زیر نظر کلیسای اورشلیم قرار گرفت. این شهر مرکز دانش و فرهنگ روزگار خود بود. اوزبیوس اسکندرانی مدرسه دینی خود را در این شهر دایر داشت که در کتابخانه آن سی هزار مجلد کتاب داشت. عربها در سال ۶۴۰ این شهر را گرفتند و این واقعه اوجی در فتوحات مسلمانان در فلسطین به شمار آمد و در پیرامون آن افسانه‌هایی سرودند. از آن پس این شهر اهمیت خود را از دست داد و باقیمانده مردمانش دیگر جز کشت و زرع کاری نمی‌داشتند (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

۱۹. Razmiozan، این همان نام فرخان، شهربراز یا شهروراز است. طبری این نام را «رومیزان» نوشته است. دکتر عنایت‌الله رضا عقیده دارد که شاید رومیان این لقب را از سرکینه و بیزاری به این سردار ایرانی داده باشند و اصلاً به صورت «رومی زن» به معنی زن رومی بوده است. وی می‌نویسد: گویا فرخان به سبب کشتار عظیم از رومیان «رومی زن» لقب یافته باشد. و می‌افزاید: این استنباط نگارنده چه درست باشد و چه غلط، جا دارد که پژوهندگان و به‌ویژه زبان‌شناسان این نکته را مورد تحقیق و توجه قرار دهند (رضا ۱۳۸۹، ص ۱۷۸).

۲۰. خواستند تا کسانی را از میان رعایای (این‌جا واژه پهلوی اوستیکان / ostikan آمده به معنی رعیت) وفادار شاهنشاه ایران در آن‌جا مستقر کنند تا به کمک او از شهر محافظت کنند. — پتروسیان.

۲۱. همه جوانان دلیر شهر. — پتروسیان.

۲۲. Erazmiozan، همان رازمیزان یا فرخان است (بنگرید به یادداشت ۱۹ و یادداشت‌های قبل).

۲۳. ماه یازدهم در تقویم ارمنیان که برابر است با ماه ژوئن (فصل‌نامه فرهنگی پیمان، ش ۴۵، سال ۱۲، پاییز ۱۳۸۷).

۲۴. به سپاهیان دستور داده شد تا جنازه‌ها را بشمرند. و آن‌ها شمرند تا به عدد ۵۷۰۰۰ رسیدند. — پتروسیان.

۲۵. ایرانیان صلیب را برداشتند و ... — پتروسیان.

۲۶. و به هر کاری که قبلاً داشته گمارده شود. — پتروسیان.

۲۷. این فصل در ترجمه پتروسیان همین‌جا به آخر رسیده و مترجم در پایان فصل چنین نوشته است: «از این پس متن نامه مودستوس به کومیتاس جاثلیق ارمنستان و جواب او به نامه مودستوس آمده است که ما از نقل آن درگذشتیم، چون این نامه به برخی از مبانی نظری دین مسیح می‌پردازد. سپس ترجمه خود را از قسمت آخر فصل بعد پی خواهیم گرفت.»

[فصل ۳۵]

به جناب کومیتاس

از مودستوس، کشیش موقت ناچیز اورشلیم،^۱ به جناب کومیتاس عزیز، اسقف اعظم^(۱) عزیز، متبرک، و روحانی ما و مطران^۲ سرزمین ارمنستان.

متبرک باد نام خداوند ما و پدر خداوند ما، عیسای مسیح [ع]، پدر رحمت و پدر هر آنچه از تسلی هاست، همو که با نهایت مهربانی خود، ما را از محنت‌ها و آلام تسلی داد و نیز در موقع رسیدن جماعت پیروان تو. و مگر ما را در موقع رسیدن آن جماعت تسلی نداد؟ نخست با یاد آوردن سفرهای سابق آنان به مکان‌های مقدس اورشلیم^۳ و سپس با توجه دادن ما به رسیدن آنان به مقصد، تا دریابیم که خداوند ما را یکسره به حال خود رها نکرده است. و تردید نداریم که خداوند در میان ماست، و با توجه دادن ما به این آثار، قدرت قاهره خود را به ما می‌نمایاند که از روزگاران دیرین تا به امروز در کار بوده است. پس قدرت او را و اعجاز او را می‌ستاییم و با پولس^(۲) هم‌زبان می‌شویم که گفت: «زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق‌های وی! زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که

۱. این نامه اصلاً به زبان یونانی نوشته شده و عنوان‌های اسقف اعظم و مطران در زبان ارمنی رایج نیست.
۲. metropolitan متروپولیتن یا مطران در این کتاب دو بار آمده است. یکی در همین جا و برای کومیتاس است در موقع خطاب به او از سوی مودستوس، و جای دیگر برای کامیشوف است که اسقف بیت داسن بود. مطران برابر جاثلیق و بطریق نیز باشد. [مطران عنوان اسقف اعظمی که مقر او مادرشهر، یعنی مرکز عمده یک ایالت روحانی است. در کلیساهای ارتدوکس شرقی مقام مطران برتر از مقام اسقف و پایین‌تر از مقام بطرک (بطریق) است (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۳، ص ۲۷۹۶)۔م.]
۳. سال ۵۵۵ پس از آن‌که دومین شورای دوین برگزار شد نرسس دوم سفر به اورشلیم را برای ارامنه قذغن کرد.

مشیر او شده؟ یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟ زیرا که از او و به او تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالآباد جلال باد، آمین.»^۱

اینک، از آن جایی که خداوند دشمنان ما را بر ما مهربان کرده و در برابر چشمان همه آنان که ما را اسیر کردند، در برابر چشمان آن قاتلان خداوند و یهودیان، که می پنداشتند اگر این شخص را شکنجه دهند کسی را عذاب خواهند داد که حاضر شده بود شکنجه را برای خاطر همه ما تحمل کند، یعنی خداوند ما عیسی مسیح [ع] را؛ که خداوند راستین است، و آنان گستاخانه جنگ‌ها برپا کردند و این مکان‌های مقدس را به آتش کشیدند - و احسان خداوند را دیگر کردند تا او اراده کرد که آنان را از شهر مقدس خود، اورشلیم، اخراج کند. آن کسان که می خواستند آن‌جا را مسکن خویش گردانند، به ایشان فرمان رسید که ابداً حق ندارند در آن وادی اسکان یابند، و حتی افتخار دیدار از آن‌جا هم نصیب ایشان نشد. اما پی بردند که [مکان] بلندمرتبه نیایش و نماز و مقبره مقدس و جلجتای مقدس از نو چنان ساخته شده که شکوه و جلال آن همانند گذشته محفوظ بماند.^۲ و چون از خواندن متن‌های فراوان دینی دانسته بودند که آیین خداوندی و صهیون، مادر کلیساها و [مکان] عروج او و - در یک کلام - همه عبادتگاه‌ها از نو ساخته شده، حسد بردند، حسدی که خیری در آن نبود و بلکه از طبیعت حسود قابیل،^۳ نیای آنان، سرچشمه می‌گرفت. زیرا که همواره در تقلا بودند و رشوه‌ها دادند تا به ایشان اجازه ورود به شهر مقدس داده شود. اما سزاوار این چنین افتخاری دیده نشدند و خداوندی که ما را متنبه کرد مانع از ورود آن‌ها شد، و این نه سزاوار اعمال ما بود و بلکه ناشی از دلسوزی پدرانۀ او بود که می خواست ما را در ایمان جلیید پایدار بدارد.

اینک، با نقل این معجزه قصد آن داشتم تا موجبات سرور و ابتهاج خاطر شما را فراهم آورم. اگر بنا باشد که این عبادتگاه‌ها از نو ساخته شود، این کار از روی ستمگری یا ویرانگری نیست، بلکه عین لطف خداوندی است، همان لطفی که در پرتو آن بنای این جهان را نهاد و معرفت خویش را بدان آموخت.

پس، همان‌طور که فرمودید، از باب فیض خداوندی که به واسطه نمازهای قدسی شما شامل حال ما شده، کلیساهای اورشلیم همگی از نو ساخته شده و پذیرای مؤمنان است. اکنون در این شهر خداوند، و نیز در نواحی اطراف شهر، صلح و آرامش

۱. رساله پولس رسول به رومیان، باب یازدهم: ۳۳ تا ۳۶. ۲. این عبارت آخر مفهوم نیست.

۳. درباره نفرین به قابیل بنگرید به کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب چهارم.

حکمفرماست، و خبر آن را شاهدان عینی، همان کسان که عاشقان مسیح شما هستند، به عرض شما خواهند رساند. و نیک می‌دانیم که هر عمل به عامل خود ربط می‌یابد، و عمل آن چیزی است که از تن آدمی ناشی می‌شود، اما قدرت فقط از عمل دست ناشی نمی‌شود، و این بدان خاطر است «تا که هیچ‌کس فخر نکند».^۱ بنا به گفته شما «او سلامتی ماست»،^۲ همو خالق است بر هر چه هست، و اوست که همه چیز را از نو می‌سازد - چنان‌که در ماجرای جاری مشاهده کردیم - با‌دا که ما را به برکت نمازهای قدسی شما شادمان بدارد، و انوار مهرش را بر کلیساهای مقدس بتاباند، و به ما چوپانان و اسقف‌هایی مرحمت کند تا کلیسایمان را اداره کنند. با‌دا که خداوند دعای خیر مدام شما را شامل حال ما گرداند، و دمی از حال ما و رسیدگی به ما، و فقیران اورشلیم، و از قیام به هر خیر و صلاح غافل نمانید. و آن‌گاه که شرف و دیانت شما در کار آید، مکان‌های مقدس از نو ساخته خواهد شد، و ما به صلاح و فلاح نایل خواهیم گردید و همانا هدایای مطلوب خود را دریافت خواهیم داشت. و من افزون بر این‌ها از پیشگاه قدوسی و پدرانۀ شما درمی‌خواهم که این نامه مرا بر آنانی^۳ که از جمع کشیشان مقدس در رکابتان هستند نیز بخوانید.

یادداشت‌ها

۱. archbishop، اسقف اعظم یا سراسقف، همان منصب مطران است.
۲. شائول، پول، بولس یا پولس مقدس متولد طرسوس و متوفای سال ۶۷ م بود. از یهودیان روم بود و موقعی که برای سرکوب مسیحیان عازم دمشق بود نوری بر او تابید و ندایی شنید که می‌گفت: «چرا بر من جفا می‌کنی؟» بدین‌سان به مسیحیت گروید و نامش را از شائول به بولس برگردانید و همراه با چند تن دیگر از رسولان مسیح [ع] برای ترویج مسیحیت به شرق نزدیک و سرزمین‌های یونانی سفر کرد. ظاهراً در دوره نرون به قتل رسید. روز شهادت پطرس، سر او را هم از تن جدا کردند. یکی از بارزترین شخصیت‌های تاریخ مسیحیت است. کتاب اعمال رسولان که منتسب به اوست، به عقیده گروهی از محققان از شاهکارهای ادبیات جهان و مأخذ بسیاری از عقاید مسیحیت است (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۶۸).

۱. رساله پولس رسول به افسسیان، باب دوم: ۹. ۲. همان: ۱۴.
 ۳. مراد از «آنان» به احتمال زیاد جمیع قدیسان ارمنستان است.

[فصل ۳۶]

[سوادِ نامه‌ای که آرامنه به پیشگاه امپراتور^۱ در اورشلیم نوشتند.]

دمیدن فرشتگان در کرنای خداوندی به همراه این نامه‌ای که از جانب شهر آسمانی واصل گردیده متضمن دعوت ما به منتهای شادمانی است.^(۱) پس شادمان باد آسمان و متعال باد زمین،^(۲) و غرق نور و سرور باد کلیسا با همهٔ فرزندانش. پس بیایید تا ما همگی یکصدا به تکرار نیایش‌های آسمانی برخیزیم و بخوانیم: «خدا را در اعلیٰ علیین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.»^۲

پاسخ جناب کومیتاس

به مرحمت خداوندی، از جانب من سراسقف،^۳ و همهٔ اساقفه، کشیش‌ها، شماس‌ها و قاریان، و از جانب همهٔ جماعت‌های متدینان این وادی ارمنستان، به تو که رنج کشیده‌ای و بستم دیده‌ای، صدمه خورده‌ای و تنبیه شده‌ای،^۴ اما در تحت حفظ و مرحمت پدر آسمانی و مورد مهربانی او واقع بوده‌ای. برادر گرامی ما، ای مودستوس، «فیض و سلامتی و محبت از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح [ع] خداوند بر جمیع شما افزون باد.»^۵

۱. در برخی نسخه‌ها به جای «به امپراتور»، «به مودستوس» نوشته‌اند. اما این بند جزو پاسخ به مودستوس نیست و بلکه پاره‌ای است از فتح‌نامه‌ای که به‌اشتباه در این بخش کتاب آمده و ابدأ هم ربطی به فحوای نامهٔ مودستوس ندارد.

۲. انجیل لوقا، باب دوم: ۱۴.

۳. سراسقف عنوان متداولی بود. گفتنی است که سبتوس نام کومیتاس را به شکل‌های گوناگون نوشته است.

۴. این‌جا متن اعمال رسولان کمابیش تداعی می‌شود.

۵. تلفیقی از: رسالهٔ پولس رسول به رومیان، باب اول: ۷؛ رسالهٔ دوم پولس رسول به قرنتیان، باب سیزدهم: ۱۳؛

و رسالهٔ اول پطرس، باب اول: ۲.

نخست خداوند را سپاس می‌گزاریم به خاطر آن‌که «ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم».^۱ و در نظر بدار که ما نیز، از قیل آرامشی که تو از آن برخورداری و آثار آن شامل حال ما هم شده، از مصائب و غم‌های بسیار و شکنجه‌های بی‌رحمانه‌هایی یافته‌ایم که ما را در بر گرفته بود. اما «امین است خدایی»^۲ که پس از صدور آن نامه تو به همه ما گله‌های مؤمنان، به مهر پدری خود آرامش ارزانی داشت تا غم‌های خود را به میمنت آگاهی از این خبرها و اطلاعی که از بازسازی مکان‌های دینی و استقرار صلح در اورشلیم یافتیم از یاد ببریم. اما نبی خداوند ما را آواز می‌دهد و می‌گوید: «تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید: سخنان دل‌آویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دوجندان یافته است».^۳ و خداوند به جانب شما فرزندان خودش آمده، «زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، تویخ می‌فرماید».^۴ و کدام فرزند است که پدرش او را تویخ نکند؟ «و حال آن‌که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم».^۵

اینک، تو ای برادر عزیز، این را بدان که از این آمدن‌ها و رفتن‌ها^۶ و از این سفرها آرامشی نصیب مردم ما نشد. یکی آن‌که گرفتاری‌ها و مصائب این مملکت، همه را از یاد برده بودند. دوم آن بود که معاصی خود را با توبه، روزه، استرحام، بی‌خوابی کشیدن‌ها و سفرهای بی‌امان شبانه‌روزی تطهیر کرده بودند. سوم هم بدان سبب که تن خود را در آب مقدس چشمه‌های سوزان اردن^۷ تعمید داده بودند تا لطف خداوندی شامل حال سراسر جهان گردد. زیرا که [زایران] برای خاطر قلوب خویش به گرد کوه سینای می‌گشتند، که در عهد موسی [ع] محل قرب خداوندی بود، و همگان قول پیامبر را خطاب به یکدیگر زمزمه می‌کردند: «بیاید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب بر آییم».^۸ و مهم‌تر از آن، قول خداوند را زمزمه کنیم: «بلکه تقرّب جست‌اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان و کلیسای نخست‌زادگانی که در آسمان مکتوب‌اند».^۹ و برای رؤیت تخت خدا بر فراز زمین و رؤیت

-
۱. رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب اول: ۴.
 ۲. رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب اول: ۹.
 ۳. کتاب اشعیای نبی، باب چهارم: ۱ و ۲.
 ۴. رساله به عبرانیان، باب دوازدهم: ۶.
 ۵. کتاب اشعیای نبی، باب پنجاه و سوم: ۵.
 ۶. آمدن و رفتن زایران ارمنی.
 ۷. وقتی مسیح [ع] تعمید داده شد در اردن آتشی مشتعل گردید. ۸ کتاب میکاه نبی، باب چهارم: ۲.
 ۹. رساله به عبرانیان، باب دوازدهم: ۲۲ و ۲۳.

«خدای داور همگان که در خیمهٔ آسمانی نشسته و بر مسندی که جایگاه خداوند است»^۱. اینک چون آن خداوندی که در علّیین نشسته «رویش را از ما برگرداند» و «خورشید هم از سر تردید به ما می‌نگریست»^۲ روان‌های ما نافرمان و گرفتار شد. «داد از آن خدای ماست و از آن ما شرمساری است»^۳ اما آن‌گاه که مهربانی خداوند از روی کرم او شامل حال کسانی گشت که از اثر سختی‌های او افتاده بودند،^۴ ما نیز در اعماق آن غوطه‌ور شدیم. پس بیایید تا محض این چهرهٔ جبرئیل، با دهان‌هایی که بسته نمی‌شود و با زبان‌هایی که دمی نمی‌آساید خدای خود، عیسیای مسیح [ع]، را متبرک بخوانیم که منشأ خیر، عامل معجزات، و موزع هدایاست.^۵ زیرا روز داورِ تو، با شمشیر و آتش، روز سهمناک و سختی بود، معمار دانا^۶ که تو را برگزید و در کوره همچون زر ناب کرد، یک بار دیگر کرمش را شامل تو گرداند و آرامش بی‌ظنیرش را به تو عطا فرماید.

این‌ها همه، ای دوست نازنین^۷ در گزارشی که او از ماجرای فرود آمدن از صهیون به اریحا^(۳) داد به ما ربط می‌یافت - گزارش آن کس که به چنگ دزدان افتاد و اسیر دست آنان شد، و با وارد کردن زخم‌های بسیار بر پیکرش او را نیمه‌جان رها کردند و به راه خود رفتند. کاهنانی که از آن مسیر می‌گذشتند چون او را دیدند توجهی نکردند و از کنارش گذشتند؛ یهودیان و لایوی‌ها و کافران هم او را دیدند و به او محل نگذاشتند.^۸ او خود به

۱. ارجاعی به خیمه در سفر خروج، باب بیست و ششم: ۷.

۲. اقتباس از کتاب غزل غزل‌های سلیمان، باب اول: ۵.

۳. باروخ، کتاب اول: ۱۵. [باروخ کاتب و حواری ارمیای نبی بود و با این‌که مرد معتدلی بود یکی از شخصیت‌های برجستهٔ افسانه‌های عامیانه شد و کتاب‌های عدیده به نام وی تألیف گردید. وی چون در تبعید ارمیای نبی به بابل همراهش بود، در متن‌های یهودی سده‌های میانه قائل به این شده‌اند که آرامگاه وی در حوالی رود فرات و نزدیک قبر حزقیال نبی قرار دارد. ایران‌شناسان را به باروخ تعلق خاطر خاص است. زیرا برخی مؤلفان سریانی چون ایشوداد مروزی و سلیمان بصری او را همان زرتشت دانسته‌اند و پاره‌ای از مورخان عرب هم این ادعا را پی گرفته و تکرار کرده‌اند. (دانشنامهٔ ایرانیکا). - م.]

۴. برای دریافت فرق بین مهربانی و سختی بنگرید به رسالهٔ پولس رسول به رومیان، باب یازدهم: ۲۲. «پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی و الا تو نیز بریده خواهی شد.»

۵. صفات و القاب مسیح [ع] در انجیل نیامده است. اما ذکر آن در متون مذهبی ارمئی به‌وفور مشاهده می‌شود.

۶. رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان، باب سوم: ۱۰. ۷. دوست نازنین: [فرزند] عزیز جبرئیل.

۸. در انجیل لوقا آمده است که فقط یک کاهن و یک لایوی از محل گذشتند. کومیتاس در ادامه از آشنایی با مسیح و سامری نیکوکار سخن گفته است.

تقلاً درآمد، با همان حال نزارش زخم‌هایش را بست، و خود را لایق ترحم و خونی کرد که زندگی‌بخش بود. سپس خواست تا روغن و شراب بر او بریزند و [زخم‌هایش را] ببندند تا شفا یابد. بدان که آن‌ها او را دیدند که به مهمانخانه آورده شد و معالجه گردید؛ و در ازای سه دینار^۱ که به مهمانخانه داد، بر امکاناتی دست یافت. و بدان که هرچه برای او خرج کنی، موقعی که برگشت، آن را به تو پس خواهد داد.

پس نگذار که نه صهیون سوگوار شود و نه اورشلیم عزادار.^۲ بدان که پادشاه ما مسیح بازگشته است تا آن‌ها را نجات دهد و به ایشان آرامش ارزانی بدارد. اما تاج آرامش تو با گل‌های رحمت او کامل شده است.^۳ و مرگ او اکلیل آرامشی خواهد بود که بر تارک تو نهاده خواهد شد. ای دوست من، بدان که فرزندان شریر یهودیان سخت مشغول تباہکاری بودند، زیرا که آن درختان مسیحی را که در حال مستی به وسیله تبراها و به دست چوب‌بُرهای^۴ عاری از احساس و عاطفه قطع کردند - بدان که اینک شاخ و بال کشیده و چندین برابر شده‌اند. و او که در علیین است [اورشلیم را] از درختان زیتون و نخل انباشته تا ابنای آنان که او را بر صلیب کشیدند، دیگر افتخار دیدار به دست نیاورند. اما شما، «ای برادران»، بنا به گفته سرورمان: «شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ یک‌رأی و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود.»^۵ آمین.

یادداشت‌ها

- ۱ و ۲. در این‌جا دو بار به همین نشانی ارجاع داده شده است: کتاب مزامیر، مزورنود و پنجم: ۱۱.
۳. Jericho، در همه منابع، و خصوصاً در کتاب مقدس، ضبط این نام به صورت «اریحا» است. اما همایون صنعتی‌زاده در ترجمه جغرافیای استرابو، ص ۳۸۷، این نام را «اریخا» ضبط کرده است.

۱. dabekans، در انجیل لوقا، باب دهم: ۳۵ سخن از دو دینار به میان آمده است. در کتاب سبئوس، روایت دیگری در این باره نیامده است. اما شاید کومیتاس آن «سه قرص نان» را در نظر می‌داشته که ذکر آن در انجیل لوقا، باب یازدهم: ۵ به مناسبت خواهشی دوستانه آمده است.
۲. قیاس کنید با کتاب زکریای نبی، باب اول: ۱۷. این‌جا عین آن عبارت آورده نشده است.
۳. تاج خار عیسی [ع] معمولاً به گل تشبیه شده است.
۴. قیاس کنید با انجیل متی، باب سوم: ۱۰، و انجیل لوقا، باب سوم: ۹.
۵. رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب سیزدهم: ۱۱.

[فصل ۳۷]

[بنیادگذاری کلیسای هرپسیمه].^(۱)

در سال بیست و هشتم از پادشاهی آپرویز خسرو،^۱ جاثلیق کومیتاس بنای نمازخانه هرپسیمه مقدس را خراب کرد. همان بنایی را که سهاک قدیس،^۲ بطریق و جاثلیق ارمنستان، فرزند نرسس قدیس، در شهر واغارشاپات^۳ ساخته بود، زیرا که ساختمان کلیسا بسیار کوتاه بود و تاریک.

اینک، در همان حینی که دیوار نمازخانه را خراب می‌کردند، ناگاه مروارید شاهوار درخشانی پیدا شد که دیدن آن هوش از سر می‌ریود و آن همانا پیکر باکره مقدس هرپسیمه بود. و چون پیکر را مثله کرده و همه اندام‌های آن را جدا کرده بودند،^۴ گرگوریوس مقدس آن را به دست خود مَهر کرده بود، و سهاک جاثلیق ارمنستان هم به دست خود آن را مهور کرده و جرئت نکرده بود که آن را بگشاید. او [کومیتاس] هم مَهر خود را بر آن زد و چنان دانه مرواریدی به راستی هم سزاوار آن بود تا سومین مَهر را از دست سومین [اسقف] مؤمن خورده باشد.

۱. سال ۶۱۶ یا ۶۱۷. ۲. نام سهاک جاثلیق فقط همین‌جا و در کتاب سبتوس آمده است.

۳. Vagharshapat / Valarshapat، ولاش‌آباد یا بلاش‌آباد. [امروز به نام اچمیادزین و در ارمنستان واقع است. در دوره پادشاهی ترات کبیر، پایتخت ارمنستان بود (Oxford Dictionary of Byzantium). اختلاف صورت نام این شهر چنان‌که توضیح داده‌ایم، به تبعیت از متن انگلیسی و عین آن است. واغارشاپاد یا واغارشاپات را واغارش یکم (بلاش یکم) پادشاه ارمنستان بنا کرد و یکی از پایتخت‌های آن سرزمین بود. اکنون هم به همین نام خوانده می‌شود و بزرگ‌ترین مرکز دینی مسیحیان ارمنی و نشستگاه رهبر دینی ارمنیان است (بوزاند ۱۳۸۳، پانویس ص ۵۰). م-].

۴. گرگوریوس جامه خودش را بر پیکر هر یک از شهیدان پیچید. آن‌ها را در تابوت‌های مجزا گذاشت و آن را با مهر مسیح مهور کرد. تا پیش از سبتوس کسی از مهر کردن به دست سهاک چیزی نگفته بود.

ای مرواریدی که از دریا برنیامدی، بلکه از تخمه پادشاهان بودی، و پرورده مزرع قدسی و از آن خداوند بودی. خداوند شوق دیدار تو دارد، و کومیتاس متبرک نیز دل در گرو عشق تو داشت.^۱

بلندای آن وجود متبرک^(۲) نه اصله نخل بود، چهار انگشت^۲ بیشتر. اهالی سرتاسر ناحیه شمالی^۳ که [با کشف آن] به هیجان آمده بودند، سر به خط عبادت گذاشتند، و در پی آن بیماران زیادی شفا یافتند. او بنای کلیسا را بزرگ کرد و چون دیوارها هنوز خیس بود آن وجود مقدس را در جای روبازی نگه داشت، تا ساروج خشک شد. آن‌گاه او را در آرامگاه ابدی قرار دادند.

سقف کلیسای مقدس^۴ را هم از چوب کرد، و دیواری را که سست بود محکم ساخت. سقف سنگی را هم راست کرد. این‌ها در سال‌های اوهانیک،^۵ کشیش صومعه کلیسای مقدس، واقع شد.

یادداشت‌ها

۱. هرپیسیمه از دوشیزگان صومعه‌ای در روم بود که زیر نظر زنی به نام گایانه مشغول عبادت بودند. زیبایی بی‌مثال هرپیسیمه دیوکلیانوس (یا دیوکلسین)، امپراتور روم، را بر آن داشت تا قصد ازدواج با او کند. هرپیسیمه تن به درخواست پادشاه نداد و به همراه گایانه و دیگر معصومان صومعه از روم گریخت تا تن خویش را از آلودگی آمیزش با آدمیان خاکی پاک نگه دارد. به وغارش آباد رفت و در چرخشت تاکستانی در نهایت عسرت روزگار می‌گذرانید. خبر زیبایی او به تیرداد، پادشاه ارمنستان، هم رسید و او نیز فریفته وی شد. این بار هم هرپیسیمه تمکین نکرد. زندانی شد و در زندان در نبردی تن‌به‌تن پادشاه را مغلوب کرد و با گایانه و همراهان دیگرش از شهر گریخت. مأموران آن‌ها را شبانه دستگیر کردند و هرپیسیمه را در آتش سوختند و بقیه را هم پس از شکنجه کشتند. در این موقع پادشاه به شکل خوک

۱. غزل‌غزل‌های سلیمان، باب دوم: ۵: «زیرا که من از عشق بیمار هستم.» برای آگاهی از آنچه کومیتاس به افتخار هرپیسیمه مقدس سروده بود بنگرید به: آگاتانگوس.
۲. واردان بلندی قد او را ده اصله نخل و چهار انگشت بیشتر نوشته است. او قد گرگوریوس مقدس را نه اصله نخل و قد شاه ترات (Trdat) را یازده اصله نخل می‌نویسد. یک اصله نخل معمولاً از فرق سر تا نوک انگشت پا حساب می‌شود، در حالت کشیده و صاف. [ترات یا تیرداد پادشاه اشکانی ارمنستان بود. ماجرای گرگوریوس مقدس و هرپیسیمه در زمان پادشاهی او رخ داده و در کتاب آگاتانگوس شرح داده شده است (بنگرید به آگاتانگوس (۱۳۸۰) ...م.].
۳. معمول مؤلفان ارمنی بود که ارمنستان را ناحیه شمالی می‌خواندند.
۴. به نوشته خاچاطوریان گنبد از آغاز از سنگ بود. اما در پایان تاریخ تازار، ص ۱۸۶، عبارات مبهمی هست که از «بنای چوبی» کل کلیسا، نه فقط گنبد آن، حکایت می‌کند و می‌افزاید که حریقی که در سده پنجم درگرفت به بنای چوبی آسیب زد. شاید در این‌جا عبارت «سقف را از سنگ بنا کرد» ناظر بر بازسازی بنای کلیسا یا مرمت آن باشد.
۵. نام اوهانیک (Yovhanik) در جای دیگری نیامده است.

درآمد و مردم شهر هم دیوانه شدند. خواهر پادشاه در چندین نوبت در خواب دید که راه درمان برادرش و مردم شهر آزادی گرگوریوس مقدس از زندان در چاه است. او را از زندان درآوردند و پادشاه و بزرگان به او عجز و لابه کردند تا به درمان آن‌ها قیام کند. او پادشاه و ناخارازها را به محل چرخستی آورد که پیش‌تر هریسیمه و یارانش در آن زندگی می‌کردند و در آن‌جا همه را توبه داد. پیکرهای هریسیمه و دیگر شهیدان را هم که در گوشه‌ای افتاده بود، و سالم مانده بود، پیدا کردند و کفن کردند و با احترام به خاک سپردند. گرگوریوس به موعظه پادشاه و مردم اقدام کرد و به راه افتاد و ضمن ویران کردن همه معابد ادیان دیگر و مصادره دارایی‌ها و گنج‌های فراوان آن‌ها، سرتاسر ارمنستان را به پیروی دین مسیح [ع] درآورد. آگاتانگفوس سرگذشت هریسیمه مقدس را در ضمن شرح احوال گرگوریوس مقدس، به تفصیل گزارش کرده است.

۲. مراد پیکر هریسیمه مقدس است که کومیتاس در موقع بازسازی کلیسا آن را از خاک بیرون آورده بود.

[فصل ۳۸]

[آمدن خوریام برای تصرف کنستانتینوپول؛ کوتاه آمدن هراکلیوس؛ فرمان خسرو برای تصرف شهر. نابودی سربازان ایرانی در نبرد دریایی. نامه گستاخانه خسرو به هراکلیوس. هراکلیوس کنستانتین را بر تخت پادشاهی می‌نشاند و خود به قیصریه می‌رود. از آن‌جا به ارمنستان حمله می‌برد و دوین، نخجوان و گنژک را می‌گیرد. خوریام به هراکلیوس حمله می‌برد. حیلۀ جنگی هراکلیوس؛ نابود شدن قدم به قدم ایرانیان.]^(۱)

در آن موقع^۱ خوریام به همراه سپاهیان^۲ش به جانب خالکدون تاخت و روبه روی بیزانس فرود آمد؛ و مترصد بود تا بر نشستگاه مملکت بتازد و آن شهر را به تصرف درآورد.^(۲) اینک، هراکلیوس امپراتور، که می‌دید مُشتی دزد و راهزن^(۳) به قصد نابودی امپراتوری‌اش هجوم آورده‌اند، به‌ناچار از در دوستی با آنان وارد شد و از آنان مانند میهمانان عزیزی استقبال کرد. پس با هدایایی به دیدار او^(۴) رفت و هدایای گرانمایی به سپهسالار و امیران نیز داد. و جوهی را هم در میان همه سپاهیان تقسیم کرد و به‌علاوه دستور داد تا خوراک و تدارکات مورد نیاز یک هفته همه سربازان تأمین شود.^(۵) پس خود سوار بر کشتی شد، به دریا رفت، و سپاهیان را^(۶) این‌گونه خطاب کرد: «می‌خواهید چه کنید و چرا به این وادی آمده‌اید؟ گمان نکنم که دریا را هم مانند خشکی بشمارید و بخواهید در آن بنای جنگ بگذارید؟ خداوند تواناست و هرگاه اراده کند دریا در زیر پای شما خشک خواهد شد. اما چنانچه رضایت خداوند حاصل نشده باشد، ژرفای دریا^(۷) از شما انتقام خواهد گرفت. زیرا که اگر او پیروزی را نصیب کرد به سبب

۱. فصل ۳۴ با سقوط اورشلیم در سال ۶۱۴ پایان یافت. در فصل‌های دیگر، سخن از ساختن دیگر باره اورشلیم و کلیسای هریمیمه مقدس به میان می‌آید که در سال ۶۱۸ به انجام رسید.

دینداری شما نبود، بلکه نتیجه دور شدن ما از دین بود. آنچه پیش آمده نتیجه گناهان ماست، نه حاصل دلیری شما. مگر پادشاه شما از من چه می‌خواهد که حاضر نمی‌شود با من صلح کند؟ اگر آرزوی نابود شدن امپراتوری مرا در سر دارد بهتر است تا دست از این هوا بشوید، زیرا که این امپراتوری را خداوند بر پای داشته و کسی در جهان یافت نشود که یاری نابودی‌اش را داشته باشد - مگر آن‌که اراده خداوند بر این تعلق گرفته باشد، و در آن صورت هم اراده‌اش به حتم و قطع محقق خواهد شد.

حال چنانچه او^(۸) بگوید: من پادشاهی را برای شما مقرر می‌گردانم، بگذار هر آن کس را که او خود دوست می‌دارد بر ما برگمارد، و ما نیز سر به خط او خواهیم گذاشت. اما مگر او در صدد است تا انتقام خون موریس را بگیرد؟ مگر خداوند این کار را توسط پدرم هراکلیوس و با دستان فوکاس عملی نکرد؟ مگر هنوز همچنان تشنه خون است؟^(۹) مگر آن روز که خداوند او را به ما داد رومیان نمی‌توانستند او را بکشند و امپراتوری ایران را از بین ببرند؟ اما او [موریس] ترحم کرد. اینک من هم همان خواهش را از او دارم: آشتی و دوستی. سه خواهش دیگر نیز دارم و می‌خواهم که به این خواهش‌های من تن بدهد: آتش و شمشیر و اسارت، هر سه را از سرزمین من دور کند؛ و بداند که از برآوردن این سه خواهش من بهره‌ها نصیب وی خواهد شد، یکی این‌که گرفتار خشکسالی نخواهد شد و دیگر این‌که مالیات‌هایی را که در این مملکت پادشاهی گرد می‌آید هم از دست نخواهد داد. این را هم بدانید که نامه‌ای را با هدایا و تحف برای پادشاه شما فرستادم، تا از او صلح و آشتی با خود را درخواستم. او هم هدایای مرا پذیرفت و خواهش مرا قبول کرد.»

شاهنشاه ایران هدایایی را که امپراتور فرستاده بود پذیرفت، اما فرستادگان او را ننگه داشت و نگذاشت که برگردند. به سپاهیان فرمان داد تا خود را با کشتی به بیزانتیوم برسانند. وقتی [کشتی‌ها] حاضر شد، خود را مهیای نبرد در دریا با بیزانتیوم کرد. از بیزانتیوم هم سپاهی برای مقابله دریایی بیرون آمدند و جنگی در دریا برپا شد که سپاه ایران سرافکننده از آن بیرون رفت. چهارهزار تن از لشکریان خود و کشتی‌هایشان را از دست دادند، و چنان شد که دیگر جرئت نکردند به گرد جنگ بگردند.

خسرو در سال سی و چهارم پادشاهی^۱ خود این نامه^(۱۰) را به هراکلیوس نوشت:

از خسرو، برکشیده خدایان، خداوند و پادشاه سرتاسر زمین، و جانشین برحق آرامازد کبیر،^(۱۱) به هراکلیوس برده بی خرد و ناچیز ما.^۱

تو را باید که خود را به من تسلیم کنی. اما حاضر نشده‌ای تسلیم شوی، و تازه خودت را ارباب و پادشاه هم می‌خوانی. گنج مرا که در دست تو بود بر باد دادی؛ به رعایای من نیرنگ زدی؛ و سپاهی از دزدان و راهزنان گرد آوردی و نگذاشتی تا یک دم بیاسایم. اکنون اگر من یونان را^(۱۲) نابود کنم کار برحق نخواهد بود؟ تو مدعی اتکال به خداوندت هم هستی. پس چرا خدای تو قیصریه و اورشلیم و اسکندریه^(۱۳) بی به آن عظمت را از دست من نجات نداد.^۲ مگر تو نمی‌دانی که اینک من دریای ثر و زمین خشک را مطیع و منقاد خویش گردانیده‌ام؟^(۱۴) و می‌پنداری که نمی‌توانم کنستانتینوپول را به تصرف درآورم؟ با وصف این‌ها، از همه خطایایی که از تو سر زده درمی‌گذرم. اینک «برخیز و با زن و فرزندان به نزد من بیا. املاکی، تاکستان‌هایی و زیتون‌زارهایی در اختیار تو خواهم گذاشت تا بدان وسیله گذران کنی.»^۳ و به تو از سر صدق و رفاقت نگاه خواهیم کرد. نگذار که امیدهای واهی تو را گول بزند. مسیح [ع] همان کسی بود که نتوانست خویشتن را از دست یهود در امان بدارد - و آن‌ها او را به صلیب کشیدند و کشتند - حالا چطور خواهد توانست تو را از چنگ من نجات دهد؟^۴ اکنون «تو اگر به ژرفای دریاها هم بروی،»^۵ دست خواهم برد و تو را از دریا بیرون خواهم کشید. و آن‌گاه دیگر مرا در حالتی خواهی دید که بعید است بخواهی در آن حالت ببینی.

چون این نامه به دست امپراتور هراکلیوس رسید دستور داد تا آن را برای بطریق و دیگر بزرگان بخوانند. آنان به عبادتگاه رفتند و نامه را در برابر محراب مقدس گشودند. پس در پیشگاه خداوند چهره بر خاک ساییدند و بابت آن اهانت‌هایی که دشمنان به آن‌ها روا داشته بودند^(۱۵) سخت مویه و زاری کردند.^۶

۱. چنین معانی تندی در منابع ارمنی سابقه ندارد. در نامه داریوش به اسکندر هم [که در کتاب کالیستنس دروغین ارمنی آمده] چنین خطاب تندی دیده نمی‌شود. مگر آن‌جا که اسکندر را «برده خویش» خطاب کرده است.
۲. تسخیر اسکندریه در این‌جا نقل نشده است.
۳. برخیز... گذران: مانند پیغام سناخریب، در کتاب اشعای نبی، باب سی و ششم: ۱۶ و ۱۷. مراد از فرزندان ممکن است مشخصاً پسران باشد.
۴. سبئوس تا این‌جا همچنان به سخنان سناخریب در کتاب اشعای نبی تاسی می‌کند.
۵. قیاس کنید با کتاب مزامیر، مزور صد و سی و هشتم: ۷ تا ۱۰.
۶. سبئوس این جمله را هم با تاسی به کتاب اشعای نبی، باب سی و هفتم: ۱۴ نوشته است. مقایسه کنید با شرح حمله مسلمانان به کنستانتینوپول در عهد امپراتوری کنستانتس.

اینک، رأی هراکلیوس و همه سناتورها بر آن تعلق گرفت که کنستانتین،^(۱۶) فرزند هراکلیوس، را بر تخت پادشاهی بنشانند؛ که در آن روزگار پسرک نوجوانی بیش نبود. سپس خود به تدارک سفر پرداخت تا با همسرش به جانب خاور حرکت کند. و در آن موقع^۱ کنستانتین را مطابق عهد و پیمان قدیم، و بلکه حتی با جد و جهدی به مراتب بیش از آن، بر تخت نشانند.

هراکلیوس تدارک سفر را دید و با همسرش و خواجگان و شاهزادگان دربار حرکت کرد. مراسم ایستر^(۱۷) را در کنستانتینوپول گرفت و بامداد فردای ایستر به سمت خالکدون حرکت کرد. به سپاهیانش دستور داد که در قیصریه کاپادوکیا گرد آیند. خود نیز از خالکدون حرکت کرد و چون به قیصریه رسید به سپاهیانش پیوست و در لشکرگاه آنان خیمه زد. سپس دستور داد تا همه سربازان حاضر شوند و نامه برای همگان قرائت شود، و همه وقایع را از آغاز سفرش تا ساعت پیوستن به آنان شرح داد. سپاهیان از شنیدن آن سخنان^۲ مضطرب شدند، اما غلبه با خوشی و شادمانی بود که وی را در میان خود می دیدند. سپاهیان که دل به پیروزی خود بسته داشتند به او گفتند: «به هر کجا که بروی دست از همراهی تو بر نمی داریم و تا پای جان در کنارت خواهیم ماند.^۳ امیدواریم که سر دشمن، خاک زیر پای تو شود و خداوند ما نقش آنها را از صفحه روزگار پاک کند و هر اهانتی را که آدمیان به او کرده اند خود پاسخ دهد.» هراکلیوس با ۱۲۰ هزار تن به سوی دربار پادشاه ایران حرکت کرد. مسیر حرکتش از نواحی شمالی بود، یگراست به سمت شهر کارین رفت؛ و با ورود به دوین در استان آیرارات، آن شهر و نیز نخجوان را غارت کرد. از آن جا به گنزک^۴ در آترپاتکان رفت و در آن واهی نیز آتش بزرگ آتشکده موسوم به وَشَسَب^۵ را خاموش کرد.^۶

۱. به احتمال در سال ۶۲۲ یا ۶۲۳ [مقارن سال سی و چهارم از پادشاهی خسرو] می شود. در زبان ارمنی نام کنستانتین با کنستانس اشتباه می شود. نخستین همسر هراکلیوس و مادر کنستانتین سوم بود اودوکیا (Eudocia) نام داشت.

۲. یعنی از سخنان مندرج در نامه خسرو. ۳. عهد عتیق، کتاب روت، باب اول: ۱۶ و ۱۷.

۴. این گنزک در ماد و جایی واقع است بجز آن گنزک که در شمال این یک واقع است و در دوره حاضر به نام

الیزابت پل یا کیروف آباد شناخته می شود.

۵. این مکان یکی از نیاشگاه های اصلی و مهم در امپراتوری ساسانی و آتش آن مخصوص شخص شاهنشاه

بود.

۶. در برخی دیگر از نسخه ها اسامی جاهای بیشتری آمده که مورد حمله و غارت قرار گرفته است. [در کتاب

خسرو، شاهنشاه ایران، سپاهیانش را که در خاک یونان^(۱۸) بودند فراخواند تا زود به کمک بشتابند. اینک، گروهی با اسبان مجهز، به فرماندهی شاهین پاتگوسپان، آماده اجرای فرمان‌های پادشاه بودند، اما عده آنان چندان نبود که یارای ایستادگی داشته باشند. پادشاه گنج‌ها را در تیسفون پنهان کرد و خود مهیای فرار شد.

سپاه ایران به شتاب خود را به نصیبین رساند. خبر به امپراتور هراکلیوس رسید که خوریام به نصیبین آمده،^۱ و او سپاه خودش را با همه اسیرانی که گرفته بود برداشت و از راه‌های سنگلاخی کوهستان‌های ماد گذشت و خود را به پایتاکاران رساند. خسرو خبردار شد که هراکلیوس بازگشته و اینک در پایتاکاران به سر می‌برد و در نظر دارد با عبور از آغوانک وارد ایبریا شود. پس به شهروراز^۲ سپهسالار دستور داد تا راه را بر او و سپاهیانش ببندد. شهروراز هم خودش را زود به آیرارات رساند، از گاردمان گذشت تا به مضاف هراکلیوس بشتابد و در آن سوی تیگراناکرت،^۳ روبه‌روی سپاه آنان، فرود آمد. شاهین هم با سی‌هزار سپاهی سر رسید و سربازان خود را در پشت سر هراکلیوس در شهر تیگراناکرت^(۱۹) مستقر کرد. نتیجه آن شد که نخستین گروه سپاهیان در این دست و گروه بعدی در دست دیگر استقرار یافتند و سپاه هراکلیوس در بین آن دو قرار گرفت. هراکلیوس همین که پی برد در بین دو دسته از سپاهیان به دام افتاده به عقب برگشت. با قوت تمام حمله برد و راهی باز کرد. از طریق تسغوک^۴ گریخت و با گذر از نواحی کوهستانی خود را به دشت نخجوان رساند. اینک زمستان بود.

شهروراز با سپاه خود و شاهین هم با باقیمانده سربازانش^(۲۰) از پی او تاختند. اما هراکلیوس به آب رودخانه ارس زد و به طرف شهر ورنجونیک رفت و سپاهیانش را در

ایوان در زمان ساسانیان آمده که هراکلیوس در این حمله آتشکده مشهور و بزرگ «آذرگشپ» را ویران کرد (کریستن سن ۱۳۵۱، ص ۴۶۹)۔ م.

۱. بازپسین باری که نام خوریام می‌آید موقعی است که سرافکنده از حمله ناکامش به کنستانتینوپول بازمی‌گردد.
 ۲. شهروراز لقب خوریام بود. [کریستن سن عقیده دارد که فرخان که او را رومیان هم می‌گفتند دارای لقب شهروراز-گراز کشور بود (۱۳۵۱، صص ۴۶۸ و ۴۶۹). اما طبری شهروراز و فرخان را دو تن مجزا می‌داند (۱۳۵۲، ج ۲، ص ۷۳۵)۔ م.]

۳. این تیگراناکرت نباید آن‌جایی انگاشته شود که نشنگگاه تیگران کبیر بود و هنوز هم بر سر جای آن [در مارتیروپولیس یا سیلوان] اختلاف نظر است.

۴. Tsuluk/Tsghuk، در سیونیک واقع است. پس نتیجه گرفته می‌شود که هراکلیوس در ابتدا به سمت جنوب و پس از آن به جانب جنوب باختری حرکت کرده است.

حومه شهر فرود آورد. سپاه ایران هم سر رسید، اما ممکن نشد که در همان روز از رودخانه بگذرد. هراکلیوس به باگرواند^(۲۱) رفت، از آن جا هم گذشت و وارد آپاهونیک^۱ شد، و در روستای موسوم به هرچموک فرود آمد. شهروراز سربازانش را در آغیویت^۲ پراکند. خود با شش هزار تن جنگاور سر تا پا مسلح در استان آرچش^۳ موضع گرفت و به انتظار ماند تا نیمه شبان به لشکرگاه هراکلیوس شبیخون بزند.

هراکلیوس از طلایه سپاه خود^(۲۲) خبردار شد که خوریام به آن حوالی رسیده و مترصد حمله شبانه به اوست. پس مطابق با روش معمول خودش، مردان گزیده و اسبان گزیده را برداشت و با استعداد بیست هزار تن به خوریام حمله برد. به محض رسیدن به آغی^۴ پیشاهنگان سپاه خوریام را در هم شکست، که پانصد تن بودند، و همه آن‌ها را سر برید. اما یک تن از سواران که موفق به فرار شد خبرهای ناگوار را به خوریام رساند که در آرچش می‌بود: «دشمن به مواضع تو حمله آورده؛ و پیشاهنگان سپاه را در آه نابود کرده است.» خوریام به خشم آمد و دستور داد تا دست و پای سوار را بستند. سپس خطاب به او گفت: «هراکلیوس تا به حال از برابر من می‌گریخت. اینک که با سپاهی چنین گران آمده‌ام، دیگر از من نمی‌ترسد؟» اما هنوز سخنانش به پایان نرسیده بود که دشمن سر رسید و به خودش هم حمله کرد، پیرامون شهر^۵ را از سه طرف گرفتند، آن را به آتش کشیدند، چنان‌که با انبوه سربازان در آتش سوخت. اگر هم کسی بود که امکان فرار پیدا کرد، چیزی نگذشت که گرفتار و سرش بریده شد. حتی یک تن هم از مهلکه جان به در نبرد و آتش سهمگین همه کس را، و همه جا را، در کام خود کشید. اما شهروراز خود سوار بر اسب کم‌رمقی گریخت^۶ و توانست خود را به سپاهیانش بفرساند که در آغیویت گرد آمده بودند.

هراکلیوس دست به غارت گشود و لشکرگاه آن‌ها را تاراج کرد و پیروزمند بازگشت و به قیصریه رسید. شهروراز هم به سرعت از پی او تاخت. اما چون سپاهیان از پا افتاده بودند هر بخش از سپاهش را از طریق یکی از استان‌ها روانه کرد تا هم فرصت استراحت

۱. Apahunik، واقع در شمال دریاچه وان. ۲. Aliovit / Aghiovit، واقع در شمال دریاچه وان.

۳. Archesh، واقع در شمال دریاچه وان. ۴. Ali / Aghi، واقع در مجاورت آرچش.

۵. از وقتی به دور آرچش باره‌ای کشیده شد نام این شهر Katak شد.

۶. زنده ماندن و گریختن یک تن از میان انبوهی که به قتل آمده‌اند، یا گریز فرمانده یا پادشاه از معرکه، یکی از بن‌مایه‌های متداول در موقع بیان رویدادهاست.

داشته باشند و هم خود را از نو تجهیز کنند. با این ترتیب وارد خاک آسیا^۱ شد. سربازانش در هر سو پراکنده بودند و سپاه نرم نرمک حرکت می کرد.

در این موقع هراکلیوس با سپاه خود به ارمنستان بازگشت. از شیرک گذشت و به رودخانه ارس رسید. از رود هم گذشت و به شهر وارداناکرت^۲ آمد که گلوگاه استان گوگوویت^۳ بود. در این میان روش و هان^۴ و سپاهیان ایران گمان می کردند که هراکلیوس و سپاهیانش پا به فرار گذاشته اند. اما آن ها راه خود را پی گرفتند و وارد استان هیر و زارواند^۵ شدند، و از آن جا یگراست به جانب تیسفون تاختند تا مقر خسرو، پادشاه ایران، را مورد حمله قرار دهند. خبرهای حرکت او وقتی به روش و هان رسید که دیگر وارد آترپاتکان شده بود. پس سپاهش را حرکت داد و تا شهر نخجوان از پی او تاخت. شب و روز بی آرام و قرار تاخت تا پهلوی سپاهیان او فرود آمد. هراکلیوس به آن سوی کوه زرسپ^۶ رسیده و وارد آسورستان شده بود. ایرانیان قدم به قدم از پی او می رفتند. اما آن ها راه باختر را گرفتند و به نینوا رفتند.^۷ پادشاه سربازان دیگری به کمک روش و هان فرستاد؛ مردان گزیده از سراسر ایران. اینک روش و هان با سربازانی^(۲۳) که به کمک وی آمدند، پی هراکلیوس را گرفت. هراکلیوس آن ها را تا دشت نینوا به دنبال خویش کشاند؛ و در آن جا برگشت و با شدت تمام بر آن ها تاخت. گرد و خاک از دشت به آسمان برخاست و سپاه ایران موقعی متوجه حمله هراکلیوس شد که طرفین به هم رسیده بودند.

۱. یعنی وارد آناتولی باختری شد.

۲. Vardanakert، دو شهر مسما به این نام است. [پتروسیان: به آوان از توابع وارداناکرت آمد-م.]

۳. Gogovit، در جنوب شیرک، جنوب رود ارس، و باختر کوه ماسیس واقع است. [ماسیس همان کوه آرارات است (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۱۸)-م.]

۴. Roch Vehan، تلفظ دیگر نام کروش (Chrosi) است.

۵. Her and Zare-wand، واقع در پارسکاهایک، در شمال دریای ارومیه. منابع ارمنی معمولاً این دو نام را یک استان می شمارند. [پاسدرماجیان می گوید چون در مشرق زمین سام را زروان می نامند این ایالت را تا به امروز زروند می نامند (۱۳۶۶، ص ۳۲). اما به گفته آگاتانگوس این دو نام، نام های دو شهرستان مرزی با ایران بود که در نزدیکی شهرستان خوی امروز واقع بودند (۱۳۸۰، ص ۱۲۸). پتروسیان هم آورده که به هیر و بخش زارواند رفتند-م.]

۶. واقع در مرزهای باختری پارسکاهایک، نام جدید آن سپاه کوه است.

۷. نویسندگان ارمنی معمولاً ضمیرها را بدون تصریح موضوعی به کار می گیرند. در این موارد باید با توجه به فحوای سخن به مقصود مؤلف راه یافت.

چنین بود که خداوند در آن روز رحمتش را شامل حال هراکلیوس کرد و او توانست همه ایرانیان را تا آخرین نفر به قتل آورد و حتی سر فرمانده آنان را هم از تن جدا کند. پس از آن، بازماندگان^۱ آن‌ها را نیز فروگرفت و همه را به قتل آورد. اما اینک آنان^(۲۴) از او درخواستند که: «ای سرور خداشناس و بخشایشگر، ما سزاوار بخشش نیستیم، اما تو از ما درگذر و ما را ببخش.» پس هراکلیوس فرمان داد تا آنان را آزاد کنند و بگذارند تا به راه خود بروند. و در پی آن فرمان داد تا بر آن مملکت بتازند.

یادداشت‌ها

۱. آمدن خوریام با سپاهی گران به خالکدون به قصد تصرف کنستانتینوپول. دلگرمی‌ها و تشویق‌ها از جانب امپراتور و عطایای او. رأی ایرانیان به بازگشت. بازآمدن دیگر بار ایرانیان به بیزانتیوم. جنگ عظیم در دریا و شکست ایرانیان. فراورتنک خسرو به هراکلیوس. درآمدن هراکلیوس از در دشمنی با ایرانیان. جنگ در نزدیک تیگراناکرت و ورود هراکلیوس به قیصریه کاپادوکیا با پیروزی و گرفتن غنایم. درآمدن دیواره او از در دشمنی با خسرو و جنگ در دشت نینوا و شکست ایرانیان. پتروسیان.
۲. و پی فرصت می‌گشت تا از تنگه [یوسفور-م] بگذرد و نشستگاه مملکت را به تصرف آورد. پتروسیان.
۳. مراد همان سپاهیان ایرانی است. این تعابیر موضع ضدایرانی سبتوس را هم بازمی‌تاباند.
۴. به دیدار خوریام. پتروسیان.
۵. دستور داد تا ناهار و شام همه سربازان به مدت یک هفته تأمین شود. پتروسیان.
۶. سپاهیان ایران را. پتروسیان.
۷. دریایی که عمق آن ناپدید است از شما انتقام خواهد گرفت. پتروسیان.
۸. شاهنشاه ایران. پتروسیان.
۹. مگر خسرو هنوز تشنه خون است؟ پس چه موقع سیر خواهد شد؟ پتروسیان.
۱۰. فراورتنک. پتروسیان.
۱۱. «آرامازد کبیر» بزرگ‌ترین اسطوره ارمنستان باستان و آفریننده زمین و آسمان بود. پرستش آرامازد از ایران به ارمنستان راه یافته بود. او همتای اهورامزدا در ایران بود (آکاتانگفوس ۱۳۸۰، ص ۴۲).
۱۲. بیزانس را. پتروسیان.
۱۳. انطاکیه. پتروسیان.
۱۴. مگر این بدان معنا نیست که تو نمی‌دانی که زمین و دریا مطیع فرمان من است؟ پتروسیان.
۱۵. بابت آن اهانت‌هایی که دشمنان خداوند به او روا داشته بودند. پتروسیان.
۱۶. کنستانتین سوم از سال ۶۴۱ تا سال ۶۴۲ امپراتور روم خاوری بود (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۸۷).

۱. معمول مورخان ارمنی است که درباره بازماندگان سخن می‌گویند. این‌جا پیش‌تر گفته شده است که سربازان دشمن تا آخرین نفر هلاک شدند. ناگفته نماند که به نوشته برخی از منابع، چهارهزار تن بازمانده و از مرگ جان به در برده بودند. در منابع دیگر هم آمده است که ایرانیان همانند ذرات گرد و خاک در طوفان، پراکنده شدند.

۱۷. ایستر، عید پاک، عید فصح، یا عید قیام مسیح؛ عید عمده مسیحیان که هر ساله به یادبود قیام عیسی [ع] پس از مرگ برپا می‌دارند. منشأ این عید مراسم فصح، مهم‌ترین عید یهودیان، بود. تاریخ برگزاری این عید بین ۲۲ مارس (حوالی عید نوروز) تا ۲۵ آوریل (حدود ۵ اردیبهشت) متغیر است (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۱۸۹۷).
۱۸. در خاک بیزانس. — پتروسیان.
۱۹. در آوان از توابع تیگراناکرت. — پتروسیان.
۲۰. از این سطور نمی‌توان دریافت که هراکلیوس به جانب کدام یک از دو سپاه ایران تاخته تا از میان آنان راه باز کند و بگریزد. اما این‌جا که سخن از باقیمانده سپاه شاهین رفته، شاید خطا نباشد که گفته شود سپاه شاهین مورد حمله هراکلیوس قرار گرفته و تلفاتی داده بوده است. ▫
۲۱. Bagrewand، برای توضیح درباره این نام بنگرید به پانویس شماره ۸ صفحه ۶۹ همین کتاب.
۲۲. از طریق جاسوسانی که فرستاده بود. — پتروسیان.
۲۳. سربازانی از زبده‌ترین جنگاوران شاهنشاهی ایران. — پتروسیان.
۲۴. ایرانیان. — پتروسیان.

[فصل ۳۹]

[فرار خسرو به وه کوات. هراکلیوس تیسفون را تصرف می‌کند^(۱) و به آتریاتکان بازمی‌گردد. باز آمدن خسرو به تیسفون و درگذشت او.^(۲) قباد، پسر خسرو، به پادشاهی می‌رسد و با هراکلیوس پیمان می‌بندد، و هر دو به مرزهای قدیم بازمی‌گردند.]

خسرو، پادشاه ایران، گریخت و از رود دجله رد شد و به وه کوات رفت^۱ و بندهای پل شناور بر روی رودخانه را هم برید. هراکلیوس نیز از پی او سر رسید و در کنار دروازه شهر فرود آمد و سپس هر آنچه را متعلق به دربار شاهنشاهی در هر کجای شهر تیسفون و پیرامون آن بود همه را به آتش کشید. پس از آن با خیمه و خرگاه و به همراه همه سپاهیان^۲ش به آتریاتکان رفت؛ که از خوریام ترسان و اندیشناک بود. اما خوریام به کمک پادشاه نیامد، و در همان جا که بود در باختر ماند. خسرو که چنین دید به مقر خویش بازگشت، و دستور داد تا پل شناور را هم از نو بنا کردند. اما حرمسرا و فرزندان و خزانه و اصطبل سلطنتی را همان جا، در وه کوات، بر جا گذاشت.

اینک، خسرو بقیه بزرگان^(۳) را گرد آورد و آن‌ها را مخاطب ساخت و با درستی و تحکم گفت: «چرا در میدان جنگ کشته نشدید و به من پناه آوردید؟ گمان می‌کردید که خسرو کشته شده است؟» بزرگان لختی با همدیگر رای زدند و سپس پاسخ دادند: «درست است که از برابر دشمن گریختیم، اما از دست تو راه گریز نداریم. ما را فرصتی بده تا در کار خود بنگریم.» پس شبانه با یکدیگر همدستان شدند و از پل گذشتند و به وه کوات رفتند، آن شهر را متصرف شدند و نگهبانانی از جانب خود در پیرامون شهر

۱. این زمان ۲۷ دسامبر سال ۶۲۷ بود.

برگماشتند. قباد^۱ پسر خسرو را به پادشاهی برداشتند،^(۴) و در خفا همهٔ اسب‌هایی را که خسرو با آن‌ها به تیسفون آمده بود به جایی دیگر بردند.^(۵)

خسرو همین که خبرهای این بلوا را شنید سخت بر خود لرزید و دلش مالمال ترس و هراس شد. فرمان داد تا اسبی برایش مهیا کنند. اما وقتی گماشتگان سلطنتی به اصطبل رفتند و دیدند که حتی یک اسب هم در آن جا نیست. قباد شاهنشاه با سربازانش آمده و همهٔ اسبان را برده بود. اینک، خسرو خود را به هیئت مبدل درآورد، به باغ سلطنتی^(۶) رفت و در بوته‌زار گشنی مخفی شد. قباد شاهنشاه همین که وارد شد دستور داد تا پیرامون را خوب بگردند. گماشتگانی که به جستجو برآمده بودند او را یافتند و گرفتند و به بارگاه^۲ قباد بردند. قباد فرمان قتل او را داد و فرمان بی‌درنگ به اجرا درآمد.^(۷) اینک، بزرگان^(۸) دربارهٔ پسران خسرو اظهار عقیده کردند: «به مصلحت نیست که پسران او زنده بمانند، زیرا که بر پادشاه خواهند شورید.» پس قباد پادشاه دستور داد تا همهٔ آنان را نیز در حال کشتند، هر چهل تن را. و پس از آن وی خود، زنان و گنج‌ها و اصطبل سلطنتی را صاحب شد.

در پی آن قباد پادشاه با بزرگان^(۹) مملکت چنین رای زد: «ما به صلح با امپراتور نیاز داریم و برای این منظور باید هر آنچه را از قلمرو^۳ او گرفته‌ایم بازپس دهیم تا در سرتاسر هر دو مملکت صلح حکمفرما گردد.»^(۱۰) پس قباد فرمان داد تا نامه‌ای متضمن تهنیت به هراکلیوس نوشتند، و به او خبر داد که از سرتاسر متصرفاتش دست برداشته است. برای هراکلیوس سوگند یاد کرد، نامه را با نمک ممهور کرد و یکی از شاهزادگان نامدار را که رَشنان^۴ نام داشت، با هدیه‌های گرانبها، به نشان پایبندی بر عهدش فرستاد.^۵

چون رَشنان رفت و خبرهای خوش را با نامه و هدیه‌ها پیشکش کرد، هراکلیوس و سپاه او همگان به درگاه خداوند نماز بردند. سپس هراکلیوس فرمان داد تا همهٔ اسیران ایرانی

۱. قباد دوم در پی عزل خسرو و در تاریخ ۲۴ یا ۲۵ فوریهٔ سال ۶۲۸ به پادشاهی رسید. چند و چون آغاز پادشاهی او و روایت‌های گوناگون آن در دیگر منابع به تفصیل آمده است. [قباد دوم، نامش شیرویه، به مدت دو سال از ۶۲۷ تا ۶۲۹ م، برابر سال‌های پنجم تا هفتم ه.ق، پادشاه بود. او در پادشاهی خود صلیب مسیح را که ایرانی‌ها از بیت‌المقدس آورده بودند به رومیان مسترد داشت (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۹۵)۔ م.]

۲. او را به بارگاه آوردند؛ گزارش ارمنی این عبارت از این قرار است: «به دهلیز آوردند.» در برخی از منابع آمده است: «جلاد را به بارگاه آوردند.» رویداد کشتن خسرو به روایت‌های دیگر هم نقل شده است. [پتروسیان: مأموران، خسرو را یافتند و به دست جلاد سپردند۔ م.]

۳. مرزهای او. ۴. یوستی این نام را آورده است. ۵. نیکوفوروس خبر از مبادلهٔ نامه داده است.

را آزاد کردند و هرچه را به غنیمت گرفته بودند هم بازپس دادند. پس پیمان مؤکدی نوشت و سوگند یاد کرد تا صلح را پاس بدارد. در پی آن یکی از ارشد بزرگان،^(۱۱) اوستاتیوس نام،^۱ را با هدیه‌های گرانبها روانه کرد. رشتان را نیز گرامی داشت، و دُر و مروارید نثار او کرد، و سپس او را بازگرداند. خود نیز آسوده‌خاطر به جانب مقر خویش حرکت کرد.

اوستاتیوس با هدیه‌ها به پیشگاه قباد شاهنشاه باریافت؛ نامه را تسلیم کرد، و هدیه‌ها را پیشکش کرد. قباد پادشاه او را شادمانه پذیرفت. بار دیگر شروط صلح و واگذاری سرزمین‌هایی را متذکر شد که در نامه بدان سوگند خورده بود. به اتفاق اوستاتیوس، و طبق [رسم]^۲ قدیم پادشاهان خود، نمک را ممهور کرد. همان‌جا و در حضور او دستور داد تا [نامه‌ای] خطاب به شهروراز نوشتند، و در نامه به وی امر کرد تا سربازانش را گرد آورد و به ایران بازگردد و سرزمین‌های یونانی^(۱۲) را رها کند. این دستور البته خلاف خواست شهروراز بود. پس دُر و گوهر نثار اوستاتیوس کردند، و او روانه شد.

یادداشت‌ها

۱. و به آتش می‌کشد. — پتروسیان.
۲. قتل او و چهل پسرش. — پتروسیان.
۳. ناخارارها. — پتروسیان.
۴. پس از خسرو، شیرویه به تخت نشست و نام او کواذ بود (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۳۸۲). نام پادشاهان پس از خسرو پرویز تا پایان کار ساسانیان در منابع مختلف فرق می‌کند. این نام‌ها به نقل از سه منبع قدیم از این قرار است: گزارش ابن بلخی: شیرویه، اردشیر، شهربراز، کسری پخرهان، قباد ابن اورمزد، پوران دخت، فیروز جشنسبده، آزرمی دخت، فرخزاد خسرو پرویز، یزدجرد (ابن بلخی ۱۳۷۴، صص ۲۶۰-۲۶۶)؛ گزارش طبری: شیرویه، اردشیر، شهربراز، پوران دخت، جشنسبده، آزرمی دخت، کسری ابن مهر جشنس، خراد خسرو، فیروز بن مهران، فرخزاد خسرو، یزدجرد شهریار (طبری ۱۳۸۶، صص ۹۸۴-۱۰۲۳)؛ گزارش دینوری: شیرویه، شیرزاد پسر شیرویه، شهریار، جوانشیر پسر خسرو پرویز، پوران دختر خسرو، یزدگرد پسر شهریار (دینوری ۱۳۸۶، صص ۱۳۷-۱۵۱).
۵. و اسبی را کشتند که خسرو با آن به تیسفون رفته بود. — پتروسیان.
۶. باغ سلطنتی یا باغ شاهی ممکن است که تعبیر سزاواری ننماید. مترجم در برخی از متن‌های قدیم فارسی جستجو‌هایی کرد تا شاید چنان‌که برای خانه سلطنتی و ازگانی چون کاخ، قصر، کوشک و

۱. Eustathius، این نام به صورت‌های «اوستات» و «یوستات» (Yustat) هم آمده است.

۲. واژه «رسم» به احتمال، در پی «قدیم» بوده و افتاده است.

- نظایرش هست برای باغ هم چنین واژگانی پیدا شود. اما دریافت که برای باغ نام دیگری نیامده که معنای عمومی آن را از معنای خاص و مثلاً سلطنتی آن جدا بنماید.
۷. قتل خسرو پرویز چندی پس از عزل او و پس از وقوع ماجراهایی رخ داده است که شرح آن در منابع تاریخی آمده است. تاریخ بلعمی گشونده خسرو را مهر اورمزدنامی از اهالی سیستان دانسته که خسرو پدرش را کشته بود و اینک به دستور قباد خسرو را به قتل آورد (طبری ۱۳۸۶، ص ۱۰۰۸).
۸. ناخارارها. - پتروسیان.
۹. با ناخارارها. - پتروسیان.
۱۰. پتروسیان این جمله را هم آورده است: آنان همداستان بر قول او صحه گذاشتند.
۱۱. ارشد ناخارارها. - پتروسیان.
۱۲. سرزمین‌های بیژانس. - پتروسیان.

[فصل ۴۰]

[برگماردن ورازتیروتس^(۱) به مرزبانی ارمنستان. آغاز جاثلیقی کریستوپور و جاثلیقی از^۱ پس از او. مرگ قباد، آغاز پادشاهی اردشیر جوان.^(۲) خوریام به درخواست هراکلیوس و با کمک او تیسفون را تصرف می‌کند، اردشیر را می‌کشد، و خود بر تخت می‌نشیند. صلیب خداوند را به یونانی‌ها بازپس می‌دهد. قتل خوریام؛ پادشاهی بور، خواهر خسرو؛^(۳) پادشاهی آزر می‌دخت،^(۴) و پادشاهی هرمز که هر یک اندک زمانی بیش نپایید؛ و پادشاهی یزدگرد، پسر قباد. تجزیه امپراتوری ایران.]

اینک قباد شاهنشاه ورازتیروتس، پسر سمبات باگراتونی ملقب به خسروشوم، را به دربار خواست و او را به سیمت تانوتر^۲ برگمارد. او را مرزبان هم کرد، و با [حکم اختیار بر] سرتاسر مایملک نیاکانی وی، به ارمنستان اعزام داشت تا آسایش و رفاه اهالی آن مملکت را تأمین کند. وقتی او به ارمنستان رسید، اهالی مملکت همه به پیشواز او رفتند و جشن گرفتند. اما از جایی که جاثلیق کومیتاس متبرک وفات یافته بود^۳ و کسی عهده‌دار منصب او نبود او با همگان رای زد تا یکی را بیابند که شایسته تصدی آن سیمت باشد. تا سرانجام با رأی توکودوروس،^(۵) امیر رشتونیک، مرد معتکف خلوت‌گزیده‌ای پیدا کردند که کریستوپور^۴ نام داشت و از اولاد آبراهام^۵ بود. پس همو را جاثلیق کردند، اما او شخصی بود مغرور و بانخوت، و زبان تندى داشت مانند تیغ بُران. رفتار او اسباب تولید در دسرهای زیاد شد و با تهمت‌هایی که زد میانه آسپت^۶ را با برادرش به هم زد.

۱. E.Zr.، از سال ۶۳۰ به مدت ده سال جاثلیق بود.

۲. atanuter، بزرگ خاندان. برخی منابع این سیمت را همان مرزبان شمرده‌اند.

۳. کومیتاس در سال ۶۲۸ درگذشت. ۴. Kristopor، از سال ۶۲۸ تا ۶۳۰ جاثلیق بود.

۵. آبراهام کشیشی از همان خاندان بود که بعداً به سیمت جاثلیقی رسیده بود.

۶. منصب آسپت مخصوص به خاندان باگراتونی بود. در این جا مراد از آسپت همان ورازتیروتس است.

او به مدت دو سال منصب بطریقی را در اختیار خود داشت؛ تا در سال سوم، شکایت‌ها از وی از حد و حساب درگذشت. پس همهٔ کشیش‌ها و امیران انجمن کردند و مجلسی برای تفحص در کار او برپا شد. دو تن از خاندان خودش جلو آمدند و در برابر همهٔ حاضران، علیه او شهادت دادند. پس چند تن از کشیشان را فرستادند تا کلاه جاثلیقی را از او بازپس ستانند، وی را از منصبی که داشت عزل کردند و با خفت و خواری از آن‌جا بیرون راندند. سپس بی‌درنگ ازر را که از اهالی نیگ بود به جاثلیقی برگماردند، که در زمان کومیتاس متبرک متولی^۱ [کلیسای] گروگریوس مقدس بود. او شخصی بود فروتن و بزرگواری که دوست نمی‌داشت کسی را از خود برنجانند و هرگز سخن ناپسندی از زبانش شنیده نشده بود.

قباد عزم تأمین آسایش اهالی مملکت در سر داشت و برای این مقصود بر آن بود تا صلح در سرتاسر سرزمین‌های تحت حکمفرمایی او برقرار باشد. اما شش ماه^۲ بیشتر برنیامد که درگذشت. پس از او پسرش اردشیر^۳ را به پادشاهی برداشتند؛ او پسر جوانی بود. در این موقع هراکلیوس نامه‌ای به خوریام نوشت، از این قرار: «قباد پادشاه شما درگذشت، و اینک تخت پادشاهی آن مملکت به تو تعلق می‌گیرد. من آن را به تو می‌بخشم، تا پس از تو نیز از آن اعقابت باشد. چنانچه نیاز به سپاهبانی داشتی، به هر عده که بخواهی [سرباز] به کمکت خواهم فرستاد. بیا تا من و تو پیمان و سوگندی بین خود جاری کنیم، و آن را مکتوب و مهور کنیم.» خوریام تردیدی به خود راه نداد و چون به هیجان آمده بود به راه افتاد و از اسکندریه^۴ آمد. همهٔ سپاهانش را در یک جا گرد آورد. آن‌ها را همان‌جا گذاشت و خود با چند سرباز به محلی رفت که با هراکلیوس قرار گذاشته بود. هر دو تن از دیدار یکدیگر سخت خوشحال شدند. هراکلیوس سوگند یاد کرد که پادشاهی را حق او می‌داند، و قول داد که پس از او هم طرفدار پادشاهی فرزندانش باشد، و هر تعداد سرباز هم که نیاز داشت در اختیار او بگذارد. در ازای این قول‌ها از او

۱. کلیددار. ۲. در دیگر منابع هفت ماه آمده است.

۳. اردشیر از اواخر سال ۶۲۸ تا ۲۷ آوریل ۶۳۰ پادشاهی کرد. [او اردشیر سوم بود که در طفولیت و در هفت‌سالگی پادشاه شد. در زمان او شهربراز به خیال سلطنت افتاد و برای این‌که هراکلیوس، امپراتور روم، را با خود همراه کند پذیرفت که ممالک متصرفهٔ خسرو پرویز (آسیای صغیر و سوریه و مصر) را به روم مسترد بدارد (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۲۴-م.)]

۴. در برخی از منابع به جای اسکندریه نام‌های این شهرها آمده است: اورشلیم، قیصریهٔ فلسطین، همهٔ نواحی انتطاکیه و شهرهای واقع در آن استان‌ها، طرسوس در کیلیکیا، و بخش اعظم ارمنستان.

درخواست تا صلیب را که ایرانیان از اورشلیم برده بودند باز پس دهد. خوریام هم برای او سوگند یاد کرد و گفت: «همین که به دربار سلطنتی رسیدم، قبل از هر کار به دنبال صلیب خواهم گشت تا آن را به تو پس دهم. بر سر مرزها هم پیمان می‌بندم و تا هر کجا را که بخواهی در اختیار خواه گذاشت. اما بیا تا این را مکتوب و با نمک مهور کنیم.» و از او خواست تا معدودی سرباز در اختیارش قرار دهد. آن دو با این ترتیب از همدیگر جدا شدند.

خوریام پس از آن با سپاه انبوه خود به تیسفون رفت. چند تن از افراد خود را مأمور کرد تا اردشیر^(۶) خردسال را بکشند، و خود بر تخت پادشاهی نشست. سپس فرمان داد تا هر کس از شخصیت‌های مهم درباری یا سپاهی که طرف اعتماد نیستند از دم تیغ گذرانده شوند، و بقیه هم به بند کشیده و به هراکلیوس تسلیم شوند. بعد از آن، هراکلیوس سعادتمند^۱ چند تن از مردم طرف اعتمادش را به نزد خوریام فرستاد تا صلیب خداوند را از او بستانند. او با شوق تمام در پی آن گشت و سرانجام آن را یافت و به کسانی تحویل داد که برای گرفتن آن آمده بودند. آن‌ها صلیب را گرفتند و بی‌درنگ حرکت کردند. او از هدایا هم کم به آن‌ها نداد، و آن‌ها را با سرفرازی و احترام تمام برگرداند.^۲

اینک خوریام یک روز، با ردای سلطنتی بر دوش و سوار بر اسب، عازم شد تا از سپاهیان دیدن کند^۳ و بدان وسیله خویشتن را نیز به رخ ایشان بکشد. در آن میان، عده‌ای ناگهان از پشت بر سرش ریختند و او را نقش زمین کردند و به قتل آوردند.^(۷) پس از آن ملکه بور^(۸) را به پادشاهی برداشتند که دختر خسرو و زن او^۴ بود؛ و فرخ هرمز،^(۹) امیر سرزمین آتریاتکان، را هم به سیمت وزیر اعظم دربار برگماردند. این فرخ [پیغامی] برای ملکه فرستاد: «بیا و همسر من شو.» ملکه این درخواست را پذیرفت و گفت: «نصف شب که شد بیا و جز یک تن کسی را همراه خود میاور، تا کام تو را برآورم.» او هم نصف شب برخاست و یکی از دستیارانش را هم با خود برد. اما همین که پا به قصر سلطنتی گذاشت نگهبانان قصر بر سرش ریختند، او را نقش زمین کردند و به قتل آوردند.^(۱۰) ملکه به مدت دو سال بر تخت پادشاهی نشسته بود و پس از آن درگذشت. پس از مرگ او

۱. سعادتمند در برابر Blessed. بنگرید به وصف هراکلیوس در آغاز فصل بعدی.

۲. سرگذشت هراکلیوس و بازپس گرفتن صلیب در منابع به روایت‌های مختلف نقل شده است. سخن‌سرای ناشناسی می‌نویسد که وقتی صلیب را بازپس گرفتند هنوز در همان پوشش اولیه خودش پیچیده بود.

۳. گشتی در اطراف زدن. ۴. یعنی زن خوریام [یا شهربراز. - م].

خسرو^(۱۱) نامی [سلطنت کرد] از تخمه ساسانیان، و پس از خسرو، آزرمی دخت^۱ که دختر او بود، و در پی او هرمز^(۱۲) نوه خسرو که سپاهیان خوریام با او سر ناسازگاری داشتند. پس از این‌ها نوبت به پادشاهی یزدگرد^۲ رسید که پسر قباد بود و نوه خسرو، و زمام پادشاهی را ترسان و لرزان در دست گرفت. زیرا که در این زمان سپاه امپراتوری ایران سه پاره شده بود: یک پاره در ایران و خاور مستقر بود؛ یک پاره سپاه خوریام بود که در آسورستان استقرار داشت؛ و پاره سوم در آتریاتکان بود. اما او از تیسفون بر مملکت حکم می‌راند، و همه مردم ایران هم یکدل و هم‌رأی از او فرمان می‌بردند. آمین.

یادداشت‌ها

۱. پسر سمبات. پتروسیان.
۲. اردشیر جوان، پسر قباد. پتروسیان. پتروسیان در این جا یک جمله دیگر هم دارد: «هراکلیوس به خوریام نامه می‌نویسد و صلیب مقدس را از او طلب می‌کند.»
۳. پور، دختر خسرو. پتروسیان. ترجمه پتروسیان پس از این یک جمله دیگر هم دارد: «بر تخت نشستن یک نفر دیگر به نام خسرو پس از او.» پس از شهربراز، پوران دختر خسرو پرویز به تخت نشست (نولکه ۱۳۷۸، ص ۴۰۸). پور یا پوران یا پوران دخت در منابع تاریخی دختر خسرو است. اما سبئوس او را این‌جا خواهر خسرو و باز در پایان همین فصل دختر خسرو نوشته است. هر دو، عین متن سبئوس است.
۴. آزرمی دخت، دختر خسرو. پتروسیان.
۵. تئودوروس. پتروسیان.
۶. اردشیر پسر شیرویه ... را از آن روی به شاهی برداشتند که در خاندان شاهی کلان‌سالی نبود. او سیاست

۱. او دختر خسرو دوم بود، نه دختر پادشاه پیش از خودش. [آزرمی دخت، دختر خسرو پرویز و خواهر پوران دخت، در سال ۶۳۰ م چندی ملکه ایران بود تا به دست رستم فرخ هرمز، والی خراسان، خلع شد (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۲۵). م.]

۲. یزدگرد سوم، از سال ۶۳۲ تا ۶۵۲. [در فاصله بین پادشاهی هرمز پنجم تا یزدگرد سوم به گزارش منابع مختلف دست‌کم سه تن دیگر هم بر تخت پادشاهی ایران نشستند (پیرنیا، ۱۳۸۵، ص ۲۲۵). پادشاهی یزدگرد سوم در برابر پادشاهی پدران هم چون خواب و خیال بود و او چون جوان بود تدبیر پادشاهی به دست بزرگان و وزیرانش بود. مملکت ایران روی به ناتوانی نهاد و دشمنان از هر سوی بر آن دلیر شدند. پس از آن‌که از پادشاهی او دو سال و به گفته بعضی چهار سال بگذشت عرب به خاک او تاخت (نولکه ۱۳۷۸، صص ۴۱۷-۴۱۹). اما در شاهنامه جز این هم آمده است:

«کنون از بزرگی خسرو سخن بگویم، کنم تازه روز کهن
بر آن سان بزرگی کس اندر جهان ندارد به یاد از کهان و مهان»

(فردوسی ۱۳۸۲، ج ۲، «داستان پادشاهی خسرو پرویز»). م.]

- مملکت را به وجهی نیکو بکرد. و استوار ساخت. (در این احوال) شهربراز با سپاهیان در مرز روم بود. چون بزرگان ایران در کار پادشاهی اردشیر از او رأی نخواستند آن را دستاویزی ساخت تا سرکشی کند. پس با سپاهیان خود رو به سوی اردشیر نهاد و در کنار تیسفون فرود آمد و شهر را در حصار گرفت و جنگ آغاز کرد و در نهایت با نیرنگ وارد شهر شد و بنای کشتار بزرگان و غارت شهر را نهاد. به فرمان او، جمعی اردشیر را بکشتند. پادشاهی او یک سال و شش ماه بود. پس از آن شهربراز خود بر تخت شاهی نشست (نولدکه ۱۳۷۸، صص ۴۰۴-۴۰۶). شهربراز چهل روز پادشاهی کرد. در این مدت چوب دار عیسی [ع] (با همان صلیب) را به هراکلیوس بازگرداند (کولسینیکف ۲۵۳۵، صص ۲۲۴).
۷. نولدکه ماجرای کشتن شهربراز را رخدادی نقل کرده که حاصل همداستانی سه برادر بوده است. آنان از این که شهربراز اردشیر را کشته ناراضی بودند و هر سه بر کشتن او پیمان بسته بودند. گویا آن سه برادر از اعضای یگان تشریفات سلطنتی بوده‌اند که شهربراز را موقع عبور سواره از برابر خود زخم زده و به قتل آورده‌اند. مطابق همین گزارش، بسیاری از بزرگان و نجبا ایشان را در کشتن شهربراز یاری کردند. پادشاهی شهربراز چهل روز بود (نولدکه ۱۳۷۸، صص ۴۰۵). و می‌نویسد که بسیاری از بزرگان و نجبا ایشان را در کشتن شهربراز یاری دادند. از آن جمله مردی بود از بزرگان به نام زاذان فرخ پسر شهرداران، و مرد دیگری به نام ماهیار که آموزگار اسواران بود (همان، صص ۴۰۷).
۸. بوران دخت، دختر خسرو پرویز، وی در سال ۶۲۹ بر تخت نشست. اما چون دید که از انحطاط ایران و شکست‌های لشکر آن نمی‌تواند مانع شود بعد از یک سال و پنج ماه استعفا داد (پیرنیا ۱۳۸۵، صص ۲۲۵).
۹. در متن انگلیسی خوروخ اورمزد آمده است. -م. در آن روزگار، بزرگ ایرانیان فرخ اورمزد اسپهبد خراسان بود و او کس فرستاد و از آزر می‌دخت خواستگاری کرد. آزر می‌دخت چنین پاسخ داد: «شهبانو را نشاید که شوهر کند و من می‌دانم که تو در همه روزگار خود خواستار آن بودی که از من کام برگیری. اکنون در فلان شب پیش من آی.» فرخ اورمزد چنان کرد و در آن شب سوار شد که به سوی او برود. آزر می‌دخت به رئیس جانداران خود سپرده بود که در کمین بایستند و او را بکشند و او نیز این فرمان را به جای آورد. فرخ اورمزد را پسری بود به نام رستم و او همان بود که یزدگرد چندی بعد او را به جنگ عرب فرستاد. رستم از جانب پدر در خراسان بود و چون خیر بشنید با سپاهی بزرگ روی به مداین نهاد و در چشمان آزر می‌دخت میل کشید و بعضی گویند او را زهر داد (نولدکه ۱۳۶۸، صص ۴۱۲ و ۴۱۳). گزارش دیگری از آنچه بین آزر می‌دخت و فرخ هرمز گذشته چنین است: آزر می‌دخت کس وزیر نکرد... و فرخ اورمزد اسپهبدی بزرگ بود و پدر رستم بود... آزر می‌دخت را کس فرستاد که چه باشد اگر تو مرا قبول کنی به شوهری. آزر می‌دخت گفت که ملکه جهان نشاید که شوهر کند به ظاهر. اما مرا به کار ملک اندر، چون تویی البته می‌باید و من نیز تو را خواهانم... چون شب تاریک شود، تو به من درآی تنها... و من امشب با تو شادی کنم. فرخ اورمزد هم چنین کرد... شب، امیر خرس به آزر می‌دخت گفت که فرخ اورمزد بر در است. آزر می‌دخت گفت برو و سرش برگیر و پیش من آر... پس آزر می‌دخت بفرمود تا سرش یا تن بر در کوی بیفکنند. و فرخ اورمزد معروف بود به زن خواستن و مولع بود به زنان (طبری ۱۳۸۶، صص ۱۰۱۹-۱۰۲۱).
۱۰. در پی قتل فرخ هرمز، پسرش رستم به کین پدر برخاست و با سپاه خود به پایتخت آمد، کاخ شاهی را گرفت و فرمان داد تا آزر می‌دخت را بکشند (کولسینیکف ۲۵۳۵، صص ۲۲۶). همو درباره دل بستن فرخ هرمز به آزر می‌دخت و قتل او و سپس کین‌خواهی رستم عقیده دارد که این داستان، تاریخی نیست (پانویس همان صفحه). (خواننده توجه خواهد داشت که این یادداشت‌ها از کتاب‌های مختلف نقل

شده و علت اختلاف نگارش نام‌ها در همین است. به‌علاوه، ماجرای رابطهٔ سلطنت ایران با سپهبد خراسان در منابع به نام آزر می‌دخت آمده، اما در این فصل بین ملکه پور با امیر آترپاتکان شکل گرفته است.)

۱۱. نام این خسرو در منابع تاریخی گشنسب‌برده (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۲۵) و گشنسب‌ده و گشنسب‌ده با نام سلطنتی پیروز (نولدکه ۱۳۷۸، ص ۴۱۱) آمده است. پسری از او با نام انوشازاد هم مدتی حاکم ایرانی عربستان بوده است (همان، ص ۲۸۶).

۱۲. هرمز پنجم، نوهٔ خسرو پرویز، به مدت چند ماه در سال ۶۳۱ م پادشاه ایران بود (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۲۵).

[فصل ۴۱]

[بازگشتن صلیب خداوند به اورشلیم. اِزر جاثلیق، به اصرار میرگ گنونی،^(۱) به حکم شورای خالکدون تن داده و [معادن] نمک کوغب را هدیه می‌گیرد. نزاع وِرازتیروتس با امیران آتریانکان؛ طرح مرگ برای قتل او؛ فرار او به دربار هراکلیوس و تکریم وی در آن‌جا. تبانی آتالاریکوس به ضد پدرش هراکلیوس؛^(۲) جدا شدن وِرازتیروتس از توطئه گران؛ تبعید او. انتصاب داویت سهارونی به سمت داریگ‌پد.^۱ تودوروس رشتونی^(۳) مملکت ارمنستان را در امن و امان نگه می‌دارد.]

اینک، وقتی صلیب مقدس خداوند به نزد هراکلیوس، امپراتور سعادت‌مند و خداشناس، رسید، با قلبی مالامال از خشنودی و شادمانی سپاهیان را گرد آورد. پس همهٔ خاصان از ملتزمان رکاب خود را برداشت و در عین بزرگداشت صلیب مقدس آسمانی آن را با اسباب و اثاثیهٔ کلیسا که از دستبرد دشمن در شهر بیزارتیوم در امان مانده بود^۲ به شهر مقدس^(۴) آوردند. اما در آن روز و مقارن با ورود آنان به اورشلیم شادی و سروری از مردم برنخاست. [هرچه بود] آوای گریه و ماتم بود، اشک‌ها از اعماق قلوب و از جگرهای سوختهٔ پادشاه، امیران، یکایک سپاهیان و همهٔ اهل شهر سرازیر بود. اندوه و سوز و گداز پادشاه و مردم شهر چندان بود که کسی حتی نتوانست چیزی را از ترانه‌های

۱. از القاب رومی که هراکلیوس در میانهٔ دههٔ ۶۳۰ م آن را به داویت سهارونی داد، و پس از او کنستانس دوم این لقب را ابتدا به وِرازتیروتس و پس از او به آمازاسپ مامیکونیان داد. نیز بنگرید به پاتریک. [داریگ‌پد به معنای «سالار نگهبانان در» است. این واژه هم به پیشنهاد استاد رهام اُشه، برابر *curopalate* گذاشته شد و در چند جای دیگر این کتاب که این واژه یا لقب آمده، همین برابر برایش درج شده است. م.]

۲. سبتوس در این‌جا نمی‌گوید که اثاثیهٔ کلیسا برای این‌که در امان بماند به کنستانتینوپول برده شده بود، و از این سخن می‌گوید که ایرانی‌ها هرچه را از زر و سیم در اورشلیم یافتند ذوب کردند. دو منبع ارمنی بعد از او نوشته‌اند که هراکلیوس با گرفتن صلیب از راه ارمنستان بازگشت: اوهایس مامیکونیان دروغین و شاپوه دروغین [قصه‌گوی ناشناس].

آسمانی بر لبان خویش جاری سازد. صلیب را به جای قدیمش بردند و اثاثیه کلیسا را هم، یک‌به‌یک، سر جای خودش گذاشتند و سپس به همه اهالی شهر صدقه دادند و به کلیساها هم وجوهی دادند تا خرج سوختن عود و کندر کنند.

پس از آن او خود شخصاً سفرش را پی گرفت و یکراست به میانرودان سوریه رفت تا حاکمیت خود را بر آبادی‌ها و قصبه‌های مرزی تحکیم کند. مرز همان مرزی شد که در عهد سابق، خسرو و موریس بر آن قرار گذاشته بودند. صلیب خداوند هم در شهر آسمانی قرار گرفت و همان‌جا ماندگار شد تا به آن روزی که اورشلیم، دوم بار، به دست اعقاب اسماعیل [ع] افتاد. در آن زمان بود که در کنار بقیه‌داری‌ها و اثاث کلیسا به نشستگاه بیزانس برده شد.^(۵) در این موقع، میژگ گنونی،^۱ سپهسالار یونانی،^(۶) از ارمنستان آمد و زمام امور آن سرزمین را تا به مرزهای جدیدی که بر سر آن توافق شده بود به دست گرفت. به ازر جاثلیق هم دستور داد تا در خاک یونان^(۷) به دیدارش برود، و از وی خواست تا با امپراتور رابطه و پیوند برقرار سازد.^۲ و خطاب به وی گفت: «اگر این خواسته مرا اجابت نکنی، برای خود جاثلیق دیگری برخواهیم گزید تا تو فقط جاثلیق سرزمین‌های ایرانی‌نشین بمانی.» جاثلیق از جایی که نمی‌توانست از قلمرو دینی خویش خارج شود، از پادشاه خواست تا بیانیه‌ای مبنی بر تبعیت از وی صادر کند. طولی نکشید که بیانیه‌ای به خط پادشاه به دست وی رسید، حاکی از تکفیر و لعن نستوریوس^(۸) و همه رافضیان؛ اما در آن نامه خبری از تکفیر کلیسای خالکدوون نبود. پس جاثلیق حرکت کرد و به آسورستان رفت، با پادشاه دیدار کرد و با او به گفتگو نشست. از پادشاه خواست تا [معادن] نمک کوغب^۳ را به وی ببخشد؛ و چون به این عطیه دست یافت، در کمال

۱. Mzhez Gnumi، میژگ نامی است که عمدتاً در میان خاندان گنونی رواج داشت. خاندان گنونی از شمال

دریاچه وان به خاک بیزانتیوم کوچیدند.

۲. این امر قسمتی از مضایق مدامی بود که رومیان بر ارمنی‌های ساکن در قلمرو خود وارد می‌آوردند تا آنان را ناچار به تبعیت از کلیسای امپراتوری سازند. اما در این راه چندان کامیاب نشدند. در صفحه‌های پیش در همین کتاب هم سخن از تقسیم طرفداران و مخالفان جاثلیق خالکدونی ارمنی به تبعیت از مویسیس و اوهان رفت.

۳. Kolb / Koghb، در گوکارک (Gukark) در شمال خاوری آیرارات واقع است. در منابع دیگر خبری از وجود معادن نمک در آن وادی نیامده است. در برخی از منابع نام شهر کولب آمده که در ناحیه تساکاتک (Tsakatk) واقع در استان آیرارات [در کرانه راست آراکیس (ارس) و درست در پایین ملتقای آکسوریان] بوده و امروزه توزلوجا (Tuzluca) نامیده می‌شود. توز در زبان ترکی به معنای نمک است و شاید که نام همان جایی باشد که مراد سبتوس بوده و جایی است در نزدیک موریکوپولیس و پایتخت ارمنستان سفلی بوده که تحت حاکمیت

شادمانی به خان‌ومان خود بازگشت. از آن پس چنان کرد که سپهسالار از وی خواسته بود و مقیم لشکرگاه یونانی‌ها^(۹) شد و فوج‌هایی از لشکریان تشکیل داد و موجودی انبارها را میان همهٔ اهل مملکت بخش کرد.

اینک وراز تیروتس آسپت، که پادشاهان او را جاویدان خسرو می‌خواندند و فرزند خسروشوم بزرگ بود، رفاه و آسایش را برای سرتاسر مملکت ارمنستان به هدیه آورد. اما او نه به فرخ هرمز، امیر بزرگ آترپاتکان، ابراز وفاداری و بیعت کرد و نه پس از او به رستم،^(۱۰) فرزندش، که او نیز امیر آترپاتکان شده بود. میانهٔ هر دو هم سخت تیره بود. در این موقع مژگ، سپهسالار یونانی، بنای بدگویی از آسپت را در نزد امیر رومی آترپاتکان گذاشت:^(۱۱) «به او اجازه ندهید در ارمنستان بماند که اسباب بروز اختلاف عظیم بین پادشاهان دو مملکت خواهد شد.» چنین شد که او برادرش را که داریک‌پت^۱ بود فرستاد تا به نام گذراندن زمستان در دوین، آسپت را بگیرد^(۱۲) و به نزد وی بیاورد. اما چون آسپت کسی بود که سربازان ایرانی، همه، او را دوست می‌داشتند، یکی از امیران به او هشدار داد و گفت: «مراقب خودت باش که می‌خواهند فردا تو را بگیرند.» این شد که آسپت زن و فرزندانش را برداشت و شبانه حرکت کرد و به تارون گریخت. به محض ورود به آن‌جا سپاهبانی برای خودش گرد آورد و از هراکلیوس خواست تا سوگند یاد کند که او را از سرزمین خودش بیرون نخواهد کرد. همین که وعدهٔ این سوگند داده شد حرکت کرد و برای ملاقات با او به آسورستان رفت. در آن‌جا هراکلیوس برای او سوگند یاد کرد و سپس به وی گفت: «یک‌چند این‌جا در کنارم بمان تا پس از آن تو را با عزت و احترام تمام به مملکت خودت روانه کنم.» پس از آن احترام و اکرامی در حق او به جا آورد که به هیچ‌یک از پاتریک‌های مملکتش ابراز نکرده بود. و بعد از آن‌که به قصر خود برگشت، کوشکی سلطنتی برای او معین کرد با پرشن‌های سیمین،^۲ و گنج‌های بسیار. و پسرش سمبات هم نورچشمی پرده‌دار هراکلیوس بود.

این است آن شزارت و آن خطای سنگینی که به آنالاریکوس،^۳ پسر هراکلیوس امپراتور،

امپراتوری بیزانس قرار داشت و ضمناً نقطهٔ مناسب و امنی برای جاثلیق طرفدار خالکدون بوده است. چنان‌که پیداست از، بدون پشتیبانی امپراتوری بیزانس، خود را در امنیت نمی‌دیده است.

۱. darik pet، در برخی منابع Garik pet و Darig آمده و مراد از آن، متولی جا و مکان است. [داریک‌پت: حاجب، وزیر دربار (فروشی ۱۳۸۶) - م.]
 ۲. از هدایای متداول بود. [پتروسیان: با تخت سیمین - م.]
 ۳. آنالاریکوس فرزند نامشروع امپراتور بود و نسب از خاندان خورخوورونی نداشت.

نسبت می دهند. همو که تپش قلب پدرش را به شماره انداخت و روح والای او را نابود کرد و سبب شد که زیبایی از چهره وی برود، و اسباب نابودی شخص خویش و بسی از دیگران را نیز فراهم آورد. زیرا که با تئودور^۱ ملقب به مگستروس،^۲ برادرزاده هراکلیوس، و خیلی از بزرگان شهر و اهان خورخورونی^۳ همراه و همگام شد. و این جمع به اتفاق عزم آن کردند تا هراکلیوس را بکشند و پسرش آتالاریکوس را بر تخت بنشانند. وراز تیروتس، پسر سمبات خسروشوم، هم در این توطئه دست داشت، اما به کشتن پادشاه و پسرانش رضا نداد. وی گفت: «شما خود، این افراد را جانشتیان خداوند می خوانید. پس سزاوار نباشد که دست به کشتن آنان دراز کنید.»

اینک، یکی از نگهبانان کلیسا که خود هم در ماجرا شریک بود، رفت و جزئیات توطئه را به تمام و کمال به گوش پادشاه^(۱۳) رساند. او همین که از قضیه یقین حاصل کرد دستور داد تا پسرش، برادرزاده اش و همه کسانی را که در توطئه شراکت داشته اند فردا بامدادان بگیرند و بینی و دست راست همه آنان را ببرند. برای آسپت هم پیغامی فرستاد از این قرار: «به ازای عملی که از تو سر زد، و قصد جان من و فرزندانم نکردی، من هم دست به روی تو و فرزندان تو بلند نمی کنم. اما به آن جایی که امر می کنم برو و در همان جا بمان.»^(۱۴) اطرافیان^(۱۵) همگی یک صدا خواستار کشتن او بودند، اما او به سخن آنها اعتنا نکرد. فرمان داد که او را^(۱۶) با زن و فرزندان^ش به آبادی ای ببرند، واقع در جزیره ای، و آن ها را در آن جا زیر نظر داشته باشند، یعنی به «تبعید»^۴!

دیگر کسی که در آن توطئه دست داشت داویت ساهارونی^۵ بود، که مژگ او را گرفت

۱. تئودور: پسر تئودوروس، برادر هراکلیوس. سیبوس این تئودوروس را به خطا تئودوسیوس خوانده است.

۲. Magistros، لقبی یونانی که به تئودوروس و نیز گئورگ داده شده بود. [مگستروس مرتبه والایی در اشرافیت. این واژه از زبان لاتین گرفته شده و عنوانی بود که به فرمانده کل سپاه در امپراتوری روم گفته می شد. اما در وجه اشرافی که بعدها گرفت ربطی به آن منصب سپاهی نمی داشت. استعمال این عنوان از سده یازدهم میلادی منسوخ شد (Oxford Dictionary of Byzantium) ...م.]

۳. Vahan Khorkhoruni، این نام را فقط سیبوس آورده است.

۴. سیبوس واژه تبعید را به جای نام مکان به کار برده است. در این جا مراد از تبعیدگاه سرزمینی در آفریقا بوده است، همان جایی که وراز تیروتس از آن بازگشت و پدرش به آن جا تبعید شد. بنا به نوشته نیکوفوروس، آتالاریکوس به جزیره پرینکیپوس (Prinkipos) و تئودور به گوزو (Gozzo) تبعید شد که همان مالنا باشد.

۵. Dawit Saharuni، کسی که به نوشته برخی از منابع در کار بازگرداندن صلیب و احداث کلیسا در مرن (Mren) کوشش زیاد کرده بود. برخی منابع هم نوشته اند که از احوال خاندان ساهارونی پس از داویت اطلاعی در دست نیست.

و به همان تبعیدگاه اعزام کرد. اما او در راه عزیمت به تبعید غل و زنجیر را از تن خود برید و مأمور نگاهبانش را کشت. پس از آن بازگشت و سپاهیان ارمنی‌ها را به گرد خود جمع آورد. به میژگ گنونی، سپهسالار یونان،^(۱۷) حمله برد و او را در هم شکست و در نتیجه هم او و هم ورازگنیل گنونی^۱ کشته شدند. وی^(۱۸) پس از آن خود را بر پایه اتفاق نظر جمع، و با پشتیبانی همه سپاهیان، فرمانده سپاه خواند.

در پی آن امیران از پادشاه درخواستند که او را امیر بر سرتاسر مملکت [ارمنستان] قرار دهد و پادشاه هم چنین کرد و او را به لقب داربگ پد^۲ مباحی کرد. او سه سال با سرفرازی تمام این مقام را بر عهده داشت تا سربازانش از فرمان او سر برتافتند و برکنارش کردند.^(۱۹) و چون بزرگان مملکت با همدیگر یک‌رأی و متحد نبودند، خاک ارمنستان را به یغما بردند. در این موقع تنها تئودوروس، امیر دیندار و دلیر استان رشتونیک، بود که به حکم بزرگواری و خردمندی که داشت سربازانش شبانه‌روز در آماده‌باش بودند و توانستند لطمه‌هایی به دشمن بزنند که نمی‌توان آن را به کم گرفت. وی در جزیره آغتامار^۳ مستقر شد^۴ و از آن‌جا خیلی از استان‌ها را در امان نگه داشت.

یادداشت‌ها

۱. خاندان گنونی از خاندان‌های معروف و بزرگ ارمنستان که بخش‌هایی از سرزمین‌های شمال دریاچه وان در مالکیت ایشان بود (پاسدرماجیان ۱۳۶۶، ص ۱۲۹). میژگ گنونی سپهسالار ارمنی در دربار هراکلیوس بود (همان، ص ۵۴۸).
۲. با تبانی با امیران علیه پدرش. کشف تبانی و اعدام توطئه‌گران. — پتروسیان.
۳. سردار ارمنی‌ها در جنگ با عرب‌ها (پاسدرماجیان ۱۳۶۶، ص ۵۲۲).
۴. به اورشلیم. — پتروسیان.
۵. به کنستانتینوپول تبعید شد. — پتروسیان.
۶. سپهسالار بیزانس. — پتروسیان.

-
۱. Varaz Gnel Gnuni، این نام در جای دیگری نیامده و این شخص تنها کسی است که از او با دو نام یاد شده است. گنیل از نام‌های متداول در خاندان گنونی بوده است.
 ۲. curopalate، داویت نخستین کس بود که این لقب را گرفت. [برای معنای این واژه بنگرید به پانویشت شماره یک، ص ۱۹۹. — م.]
 ۳. Altamar/Aghtamar، جزیره کوچکی که عمدتاً از سنگ آهک طوسی‌رنگ شکل گرفته و به همین دلیل سکونت‌عده زیادی در آن ممکن نیست. احتمالاً تئودوروس این جزیره را نقطه امنی می‌شناخته است. [این جزیره در میانه‌های دریاچه وان و در جانب خاوری آناتولی واقع است (Oxford Dictionary of Byzantium). — م.]
 ۴. مستقر شد. این با سکونت فرق دارد. امیر استان رشتونیک در سده چهارم دژی در آن‌جا داشت.

۷. در سرحدات بیزانس. پتروسیان.

۸. نستوریان فرقه‌ای از مسیحیان آسیا و پیروان پیشوایی هستند نستورانم، که در سال ۴۲۸ م که بطریق قسطنطنیه بود به واسطه اختلاف عقیده عزل شد. در سال ۴۴۰ در صحرای لیبی درگذشت. نستوریان در دوره ساسانیان در ایران فراوان بودند. اینان در حدود سال ۴۹۸ م از کلیسای کاتولیک به کلی بریدند و کاتولیک‌ها از همان زمان آن‌ها را کافر دانستند. شهر اِدِسا که بعدها اورها نامیده شد مرکز مهم نستوریان بوده است. این شهر در زمان ساسانیان در خاک ایران واقع بوده و کلیسای نستوری کلیسای رسمی ایران ساسانی بوده است. در این امر سیاست دخالت داشته، زیرا شاهنشاهان ساسانی با پشتیبانی از این کلیسا می‌خواستند مخالفت خود با رقیب خود، امپراتوری روم، را قوت بخشند که مخالف نستوریت بود (نغیسی ۱۳۴۳، صص ۱۴ و ۱۵).

۹. لشکرگاه بیزانسی‌ها. پتروسیان.

۱۰. این نام همان رستم است که در تاریخ ایران به نام رستم فرخزاد معروف شده و فرمانده نبرد معروف ایرانیان در دور نخست هجوم عرب‌ها به ایران بود؛ نبردی که به نام قادسیه شهرت یافت. سبثوس او را امیر آتریاتکان دانسته است، اما در منابع ایرانی جز این آمده است. یعقوبی نوشته است که رستم از زمان پادشاهی بوران به اتفاق فیروزان به سرپرستی امر پادشاهی برگزیده شد و در عهد یزدگرد فرمانده سپاهانی شد که به مصاف عرب‌ها گسیل شدند. در تاریخ بلعمی هم آمده: رستم پسر فرخ اورمزد به خراسان خلیفت بود به جای پدر (طبری ۱۳۸۶، ص ۱۰۲۱). شاهنامه نخستین بار در داستان پادشاهی یزدگرد سوم از رستم پسر اورمزد نام برده که برای مقابله با عرب‌ها به فرماندهی سپاه ایران منصوب شده است (فردوسی ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۸۶۲).

۱۱. در این موقع مژگ، سپهسالار بیزانس، بنای بدگویی از آسپت ورازتیروتس را در نزد رستم گذاشت که حاکم آتریاتکان می‌بود. پتروسیان.

۱۲. ورازتیروتس را دستگیر کند. پتروسیان.

۱۳. به گوش امپراتور. پتروسیان.

۱۴. و در سایه من روزگار بگذران. پتروسیان.

۱۵. اطرافیان امپراتور. پتروسیان.

۱۶. ورازتیروتس را. پتروسیان.

۱۷. سپهسالار بیزانس. پتروسیان.

۱۸. داویت. پتروسیان.

۱۹. او را اعدام کردند. پتروسیان.

[فصل ۴۲]

[سقوط خاندان ساسانی پس از ۵۴۲ سال پادشاهی. یهودیان به اسماعیلیان پناه می‌برند. ظهور محمد [ص] و متحد شدن اسماعیلیان به دست او. نخستین جنگ یونانیان و اسماعیلیان در عربستان. شکست یونانی‌ها؛^(۱) فرار آن‌ها و بردن صلیب به کنستانتینوپول. حکمرانی اسماعیلیان بر مصر؛ تصرف تیسفون به دست سپاه دیگری از اسماعیلیان. زوال پادشاهی ایران. مرگ هراکلیوس و پادشاهی پسرش کنستانتین. ورود اسماعیلیان به ارمنستان. سقوط دین^(۲) و اسارت ۳۵ هزار تن در دین. برگمارده شدن تئودوروس رشتونی به منصب پاتریک. تاخت و تاز اسماعیلیان در سرزمین‌های مختلف تا به هندوستان.]

اکنون می‌خواهم از خاندان ابراهیم [ع]^(۳) بگویم، و از آن میان سخنی بگویم که دربارهٔ شخص آزاد نبوده و بلکه مربوط است به کنیز او، همو که سخن برحق خداوند درباره‌اش محقق شد: دستان او بر سر همگان و دستان همگان بر سر او بود.^۱

پس از آن بود که دوازده قبیله از قوم یهود، از همهٔ تیره‌ها، به‌یادِ سا رفتند و در آن شهر انجمن کردند. وقتی دیدند که سپاه ایران برگشته و بدون جنگ و خونریزی شهر را ترک کرده است دروازهٔ شهر را بستند و سرگرم روزگار خود شدند تا بر بنیه و قوهٔ خویش بیفزایند. به احدی از سپاهیان رومی اجازه ندادند که به جمع ایشان راه یابد. در این موقع هراکلیوس، پادشاه یونان،^(۴) دستور داد تا شهر را فروگرفتند. چون دریافتند که از عهدهٔ ایستادگی در برابر او برنمی‌آیند،^۲ به پیشگاه خود او متوسل شدند و خواهان صلح

۱. سفر پیدایش، باب شانزدهم: ۱۲: «و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هرکس و دست هرکس به ضد او...» اسماعیل [ع] پسر هاجر بود و هاجر کنیز ابراهیم [ع] بود.
۲. در اصل: «وقتی دریافتند که از عهدهٔ ایستادگی در برابر او برنمی‌آییم.» در زبان ارمنی مرسوم است که سخن مستقیم اول‌شخص در میانهٔ روایت یا سخن منقول گنجانده شود.

شدند. پس دروازه‌های شهر را باز کردند و بیرون رفتند و در برابرش صف کشیدند. اما او به آنان فرمان داد تا برگردند و هرکس در مسکن و مأوای خودش مستقر باشد، و آنان هم متابعت فرمان او کردند. راه‌های بادیه را پیش گرفتند و به تاجکستان^۱ رفتند که اعقاب و کسان اسماعیل [ع] در آن وادی می‌بودند، پس به استناد نص کتاب مقدس^(۵) آنان را از وجود قرابت خونی با خود آگاه کردند و به این واسطه از آنان کمک طلبیدند. اینک، این قوم سخن ایشان را باور داشتند، اما نمی‌توانستند در میان خود بر سر کمک به توافقی برسند، که عدد ایشان بسیار زیاد بود و قبیله‌هایشان متعدد و هر یک با دیگری اختلاف داشت.

در آن زمان مردی بود محمد [ص] نام که بازرگان بود و به امر خداوندی از میان اعقاب اسماعیل [ع] به موعظه آنان برخاست تا راه راست را به ایشان بنماید. او مرد دانایی بود که مخصوصاً سرگذشت موسی [ع]^۲ را خوب می‌دانست و می‌گفت که خدای ابراهیم [ع] را بپرستند. باری، چون دستوراتی که به او می‌رسید از عالم بالا بود، همگان به یک فرمان او تابع و پیرو دین واحد شدند. آنان دست از پرستش آیین‌های پوچ خود برداشتند و به جانب خداوند زنده روی آوردند که بر ابراهیم [ع]، نیای همه آنان، ظاهر شده بود. محمد [ص] این قانون^۳ را برای آنان آورد: «مردار نخورید، شراب نیاشامید، دروغ نگوئید، و زنا نکنید.» وی می‌گفت: «خداوند سوگند یاد کرده که این وادی تا ابد ملوک ابراهیم [ع] و اعقاب او باشد.»^۴ و از روی لطفی که به بنی اسرائیل داشت این وعده را

۱. Tachkastan، سرزمین تاجیکان [تازیکان-م] که عرب‌های بادیه‌نشین باشند. [نام عرب در آغاز سلسله ساسانیان فقط بر مردم شمال شبه‌جزیره عربستان اطلاق می‌شد. اما چندی بعد، شاید نزدیک پایان سلطنت ساسانی، نامی عمومی برای قبایل عرب پدیدار شد که تاجیک بود که از نام قبیله طی ریشه گرفته است (فرای ۱۳۷۵، ص ۴۱).-م.]

۲. سرگذشت موسی [ع] (*Movsisakarpatmutivri*)، به قلم کوریون، بخش دوم، ۲۴، و اسفار خمه‌سه را. قوم یهود و عرب‌ها همگی فرزندان ابراهیم [ع] هستند. یهود از زن ابراهیم [ع] به نام ساره، و عرب‌ها از تبار پسر او به نام اسماعیل [ع]. ارمنیان بر همین منوال گمان می‌کنند که پارت‌ها نیز فرزندان ابراهیم [ع] و از زن او به نام قظوره‌اند (سفر پیدایش، باب بیست و پنجم: ۲). «و ابراهیم [ع] بار دیگر زنی گرفت که قظوره نام داشت. او زمران و یقشان و مدان و میدیان و یسحاق و شوخا را برای او زایید... و ابراهیم [ع] تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. اما به پسران کنیزانی که ابراهیم [ع] داشت، ابراهیم [ع] عطایا داد و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر

خویش اسحاق، به جانب مشرق، به زمین شرقی فرستاده» (سفر پیدایش، باب بیست و پنجم: ۱ تا ۶).-م.]
 ۳. قانون یا قانونگذار. در زبان ارمنی برجسته‌ترین صفتی که برای پیامبر اسلام [ص] آورده شده قانونگذار است. از دین هم در این زبان با عنوان قانون یاد شده که تعبیر معمول آن برای دین مسیح و مخصوصاً مسیحیت در ارمنستان است.

۴. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب پانزدهم.

نیز در همان روزگار محقق گردانید. اینک، شما اعقاب ابراهیم [ع] می‌باشید و خداوند وعده خود را درباره ابراهیم [ع] و اعقابش محقق گردانیده است. پس خدای ابراهیم [ع] را از سر صدق و خلوص بپرستید، و بروید و سرزمینی را تصرف کنید که خداوند به پدر شما، ابراهیم [ع]، عطا کرد. و چون خدا با شماست کسی نخواهد توانست در جنگی بر شما غلبه کند.»

پس آنان همه «از مردم حویله تا اهالی شور که در مقابل مصر واقع است»^۱ گرد هم آمدند و دوازده^۲ قبیله، به عدد قبیله‌های خاندان‌های بطریق‌های خود، و از صحرای پاران^۳ حرکت کردند و رفتند. و دوازده‌هزار مرد را، همانند فرزندان اسرائیل، به قبیله‌هایی تقسیم کردند - هر هزار مرد برای یک قبیله - تا ایشان را به وادی خودشان برسانند. آنان به راه افتادند، وادی به وادی را مطابق خط سیر نیاکانی خود طی کردند: نَبایوت، قیدار، آذبیل، میسام، میشماع، دومه، مسأ، حدار، تیما، یطور، نافیش و قِدْمَه.^۴ این‌ها قبایل اسماعیل [ع] هستند. آنان به موآب در وادی روبین^۵ رسیدند، و این موقعی بود که سپاه یونان در خاک عربستان استقرار یافته بود. پس به یکباره بر آنان یورش بردند، و شمشیرهای خود را در کار آنان کردند تا چنان شد که حتی تئودوس برادر هراکلیوس امپراتور را هم ناچار به فرار کردند. سپس خود باز آمدند و در خاک عربستان فرود آمدند. پس از آن بقیهٔ احفاد اسرائیل انجمن شدند و با هم دست اتحاد دادند^۶ و بنای تشکیل سپاه عظیمی را گذاشتند. و پیغامی هم برای پادشاه یونان^(۶) فرستادند به این مضمون: «خداوند این سرزمین را ملک موروثی ابراهیم [ع]، پدر ما، قرار داد تا پس از او هم ملک اعقابش باشد. اینک ما اعقاب ابراهیم [ع] هستیم. و تو مدت‌مهدیدی است که این وادی

۱. سفر پیدایش، باب بیست و پنجم: ۱۸. [این جمله در کتاب اول سموئیل، باب پانزدهم: ۷ هم آمده است. م.]

۲. برای دوازده قبیله یا سیط بنگرید به سفر اعداد، باب سی و یکم: ۴.

۳. Parān، نام این صحرا در سفر پیدایش، باب بیست و یکم: ۲۱ «فاران» آمده و همان صحرائی است که سرگذشت هاجر، مادر اسماعیل [ع]، در آن واقع شد.

۴. سفر پیدایش، باب بیست و پنجم: ۱۳: «و این است نام‌های پسران اسماعیل [ع]، موافق اسم‌های ایشان به حسب پیدایش ایشان.» [نگارش نام‌ها در متن انگلیسی سنثوس پاره‌ای تفاوت‌ها با متن کتاب مقدس داشت. بنابراین، نام‌ها مطابق با نگارش کتاب مقدس درج شد. م.]

۵. Rabbath Moab، واقع در خاور دریای مرده (بحرالمت) که متعلق است به وادی روبین (کتاب مقدس، کتاب یوشع، باب سیزدهم: ۱۴).

۶. اینان اعقاب اسماعیل [ع] بودند که این نامه را برای هراکلیوس فرستادند. اما برخی منابع حاکی است که یهودیان و اعقاب اسماعیل [ع] با هم پیوستند و گرد آمدند و سپاه بزرگی را تشکیل دادند که ذکر آن در متن رفت.

را در اشغال خود داشته‌ای. پس خودت آن را با صلح و صفارها کن تا نیازی به ورود ما به آن‌جا پیش نیاید. در غیر این صورت مُلک خویش را با توسل به زور متصرف خواهیم شد.» اما امپراتور به این خواسته اعتنا نکرد. به پیغام آنان پاسخ مناسب نداد و در عوض گفت: «این سرزمین از آن من است. آنچه شما مدعی وراثت آن هستید همانا بادیه است.^۱ پس آرام و رام بازگردید و به همان مملکت خویش بروید.» سپس دست‌به‌کار شد و سپاهی را گرد آورد، حدود هفتاد هزار تن، و یک تن را از میان میرکان^(۷) طرف اعتمادش به سپهسالاری برایشان گماشت، و دستور داد تا به سرزمین عربستان حرکت کنند. به این سپاهیان دستور داد تا وارد جنگ نشوند، و فقط هوشیار و آماده دفاع از خویش باشند، و چشم‌به‌راه بمانند تا وقتی که وی سپاهیان بیشتری برای کمک به آنان گسیل دارد. اینک، این سپاهیان حرکت کردند و رفتند تا به اردن رسیدند، از آن مملکت گذشتند و پا به خاک عربستان گذاشتند، لشکرگاه‌های خود را در ساحل رود ترک گفتند و پای پیاده حرکت کردند تا به سپاه آنان^(۸) حمله برند. اینک، آن‌ها هم بخشی از سربازان خود را در کمینگاه‌هایی تعبیه کرده بودند و انبوه خیمه‌های خود را هم در پیرامون لشکرگاه خود برپا کرده بودند. گله‌هایی از شتران را به اطراف لشکرگاه و به دور خیمه‌ها آورده بودند و پاهای آن‌ها را با بند^(۹) بسته بودند. و فقط همین در حکم دفاع و استحکامات مقر ایشان بود. اما طرف مقابل، اگرچه راه درازی را پیموده و از رمق افتاده بود، توانست از پاره‌ای نقاط خاص به درون لشکرگاه اینان رخنه کند و دست به حمله زند و عده‌ای را به قتل آورد.^(۱۰) یونانی‌ها^(۱۱) که این وضع را دیدند، ترس خداوند بر دل‌های ایشان مستولی شد و رو برگرداندند و پا به فرار گذاشتند. اما زمین شنزار بود و پا در آن تا به ساق فرومی‌رفت و فرار را ناممکن می‌ساخت؛ و گرمای شنزار هم نا و توان را سلب می‌کرد؛ و شمشیر دشمن هم از پشت سر در پی ایشان می‌آمد. چنین شد که همه سپهسالاران هم از پا درآمدند و سرهایشان طعمه تیغ شد. شمار تلفات از دوهزار تن تجاوز کرد. فقط معدودی توانستند بگریزند و خود را به جان‌پناهی برسانند.

آنان [اسماعیلیان]^۲ از رود اردن گذشتند و در اریحا فرود آمدند.

۱. اسماعیلیان در بادیه به سر می‌بردند (سفر پیدایش، باب سی و هفتم).

۲. چنان‌که پیش‌تر هم دیده شد، فاعل جمله معلوم نیست و سیتوس نام اسماعیلیان را به‌صراحت نیاورده است.

در این موقع ساکنان آن وادی، که ترس آن‌ها را فرا گرفته بود، همگی رفتند و خود را تسلیم آن‌ها کردند. در همان شب اهالی اورشلیم هم صلیب خداوند و تمام ااث و دارایی کلیساهای خداوند را برداشتند و راه فرار در پیش گرفتند. سوار کشتی‌ها شدند و همه آن ااث و دارایی را به قصر کنستانتینوپول بردند. در آن‌جا از آن‌ها خواستند که سوگندی یاد کنند. پس همه چیز را به آن‌ها تحویل دادند.^(۱۲)

اما پادشاه یونان دیگر نتوانست سپاهیان بیشتری برای جنگ با آن‌ها گرد آورد. این بود که آن‌ها سپاه خود را به سه بخش کردند. یک بخش به مصر رفت و [آن مملکت را] تا به اسکندریه متصرف شد. یک بخش در شمال ماند تا جلوی امپراتوری یونان^(۱۳) را بگیرد. و چشم بر هم زدنی بیشتر طول نکشید که [آن سرزمین را] از کرانه دریا تا به ساحل رودخانه بزرگ فرات متصرف شد؛^۱ و در آن طرف رودخانه هم شهر اورها و بقیه شهرهای میانرودان را [به تصرف درآورد]. بخش سوم سپاه به خاور [رفت] تا بر امپراتوری ایران بتازد.

در آن روزگار امپراتوری ایران در سراسیمه زوال بود و سپاه آنان هم سه پاره شده بود. پس آن بخش از سپاهیان اسماعیلی که در نواحی خاوری می‌بودند حرکت کردند و پیرامون تیسفون را فروگرفتند، که می‌دانستند شاهنشاه ایران در آستانه کناره گرفتن بود.^(۱۴) اما از سرزمین مادها سپاهی به فرماندهی سپهسالار رستم فراهم آمدند، و با هشتاد هزار مرد مسلح به مقابله شتافتند. سپاهیان از شهر بیرون رفتند^(۱۵) و از رودخانه دجله گذشتند و در ساحل دیگر آن مستقر شدند. طرف مقابل^(۱۶) هم که سایه به سایه آنان حرکت می‌کرد از رودخانه گذشت. اما سپاه ایران از حرکت باز نایستاد تا به سرحد، به آبادی موسوم به هرتیکان،^۲ رسید. سپاه طرف مقابل^(۱۷) ایرانی‌ها را در تنگنا انداخت،

۱. این جمله تداعی سرزمین‌هایی است که به یوشع وعده داده شده بود. بنگرید به کتاب مقدس، کتاب یوشع بن نون، باب یکم: ۴: «از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حیثان و تا دریای بزرگ به طرف باختر آفتاب، حدود شما خواهد بود.»

۲. Hertichan، همان سرزمین حیره و محل قادسیه است. سبئوس در این‌جا جنگ معروفی را نقل می‌کند که در تاریخ ۶ ژانویه سال ۶۳۸ به وقوع پیوست. [قادسیه در نزدیک محلی بود که در زمان بعد آن را کربلا نامیدند. در این‌جا تلافی فریقین روی داد و جنگ سختی در گرفت که چهار روز طول کشید. روز چهارم جنگ تندبادی وزید و خاک میدان را به روی ایرانی‌ها زد و اختلال بزرگی در صفوف آن‌ها انداخت. مسلمین از این وضع استفاده کرده، حملات شدید نموده، قلب لشکر ایران را شکافتند. رستم خود را در آب انداخت که به شنا فرار کند. ولی مسلمی او را تعقیب کرده، بکشت. در این جنگ درفش کاویانی به دست مسلمین افتاد (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۳۰). پس از آن سپاه اعراب به سمت تیسفون حرکت کرد و سقوط پیاپی مواضع و شهرهای ایران رقم خورد (همان،

و ایرانی‌ها سرانجام در دشت باز فرود آمدند. سپهسالار ارمنی‌ها، موشغ مامیکونیان، فرزند داویت، هم با سه هزار مرد سر تا پا مسلح در آن‌جا می‌بود؛ و نیز شاهزاده گرگور، امیر سیونیک،^(۱۸) با یک هزار تن. طرفین بر هم تاختند. سپاه ایران پا به فرار نهاد، اما دشمن پی ایشان را گرفت و همه را از دم تیغ گذراند. از بزرگان و سرآمدان^۱ هم هرکس که بود کشته شد، و رستم سپهسالار هم به قتل رسید. موشغ را هم با دو برادرزاده اش^(۱۹) کشتند، و نیز گرگور، امیر سیونیک، را با یکی از پسرانش. و چون اوضاع چنین شد، دیگر هرکس^(۲۰) که زنده ماند هم پا به فرار گذاشت و خود را به زادبوم خودش رساند.

وقتی بازماندگان سپاه ایران به آترپاتکان^۲ رسیدند انجمن کردند و خوروخازات^۳ را به سپهسالاری خود برداشتند. او بی درنگ عازم تیسفون شد^(۲۱) و همه گنج‌ها را برداشت و با اهالی شهر و شخص شاهنشاه به راه افتاد تا همه را شتابان به آترپاتکان ببرد. اما همین که به راه افتاده و مختصری از راه را پیموده بود با حمله ناگهانی سپاه اسماعیلی‌ها روبه‌رو شد. از ترس و وحشتی که او را برداشت، همه گنج‌ها و اهالی شهر را بر جا گذاشت و خود گریخت. پادشاه هم گریخت و به سپاه جنوب پناه برد. اینک، اینان [اسماعیلی‌ها] گنج‌ها را، هرچه بود، برداشتند و به تیسفون بازگشتند، و ساکنان شهرها را اسیر کردند،^(۲۲) و آن سرزمین را سرتاسر معروض غارت کردند.

در این موقع عمر هراکلیوس سعادت‌مند در پیرسالی به سر رسید. سال‌های سلطنت او سی بود.^۴ او از پسرش کنستانتین^۵ خواست سوگند یاد کند که همه گردنکشانی را که وی

صص ۲۳۱-۲۳۳). درباره حیره گفتنی است که این حکومت به مدت بیش از سه سده بر مملکت وسیعی که از ساحل غربی فرات تا بادیه شام و صحرای عربستان ممتد بود حکمرانی می‌کرد و در زیر حمایت دولت ایران بود و مخصوصاً در جنگ‌های ایران با روم کمک‌های مهمی به ایران می‌کرد و بالاتر از همه آن‌که سد حائل میان ایران و صحرای عربستان بود و از عهده مطیع نگاه داشتن عرب‌ها برمی‌آمد. منقرض ساختن این دولت خراجگزار ایران در سنه ۶۰۱ یا ۶۰۲ به حکم خسرو پرویز، ایران را از سمت جنوب غربی بی مدافع گذاشت و اندکی بعد معروض هجوم عرب‌ها ساخت (تقی‌زاده ۱۳۸۲، ص ۲۱) - م. [۱]

۱. ناخارارها. [عمراد این سخن، بزرگان ارمنی است که در جنگ قادسیه شرکت داشته‌اند. م. [۲]
 ۲. مارکوآرت در ایرانشهر می‌نویسد: «وقتی بازماندگان سپاه ایران که از اهالی آترپاتکان بودند گرد آمدند...»، اما متن بالا هم ابهامی ندارد.

۳. خوروخازات (Khorokhazat) یا خورازات (Khorazat).

۴. هراکلیوس در ۱۱ فوریه سال ۶۴۱ درگذشت که سی سال پس از اکتبر سال ۶۱۰ بود. نیکوفوروس می‌نویسد که هراکلیوس ۶۶ سال عمر کرد و مدت سلطنت او سی سال و چهار ماه و شش روز بود.

۵. کنستانتین سوم از ۱۱ فوریه تا ۲۴ ماه سال ۶۴۱ پادشاهی کرد. با ورود متن به بحث از هراکلیوس و کنستانتین ترتیب و نظم تاریخی روایت بر هم خورده است. حمله به دوین که پس از این نقل خواهد شد از رخدادهای سال ۶۴۰ بود.

به تبعید فرستاده بود مورد رحم و شفقت قرار دهد و هر یک از آنان را به زادبوم خودش بازگرداند. دربارهٔ آپست هم از او خواست تا سوگند یاد کند که او را با زن و فرزندانش برگرداند و در همان مقام و منصب پیشینش بگمارد. «اگر میل داشت به مملکت خودش بازگردد، من برایش در این باره سوگند خورده‌ام. کاری نکن که سوگند من دروغ درآید. او را آزاد کن و بگذار تا در صحت و سلامت به راه خودش برود.»

هراکلیوس درگذشت و پسرش کنستانتین پادشاه شد. کسی را به سمت سپهسالاری^۱ ارمنستان هم منصوب نکرد، و علت آن بود که امیران همه متفرق بودند و هر یک از دیگری دوری می‌گزید.

در این موقع، سپاه جراری از آسورستان از راه دزور^۲ وارد وادی تارون شد؛ آن سرزمین را و نیز بزنونیک و آغیوویت را تسخیر کرد. سپس مسیر خود را پی گرفت و از طریق درهٔ برکری و اوردسپوی و گوگوویت به آیرارات سرازیر شد. در میان سپاهیان ارمنی کسی پیدا نشد که خبرهای اندوهبار را به شهر دوین برساند، بجز سه تن از امیران که در پی گرد آوردن مردان پراکندهٔ سپاه برآمدند — و آن سه تن تئودوروس و اهه‌وونی، خاچیان آراوخیان و شاپوه آماتونی بودند.^۳ اینان هر سه به دوین گریختند و وقتی سر راه خود به پل میتساموار^(۲۳) رسیدند آن را خراب کردند، و رفتند تا خبرها را به اهل شهر بدهند. این مقارن موسمی بود که مردم از سراسر استان برای برداشت محصول انگور تاکستان‌ها آمده بودند، پس آن‌ها همه را در ارگ شهر جمع کردند. فقط تئودوروس به شهر نخجوان رفت.

وقتی دشمن به پل میتساموار رسید نتوانست از آن عبور کند. اما واردیک، ملقب به آکنیک،^۴ امیر موک، راهنمای آن‌ها بود. از پل میتساموار^۵ گذشتند و به تاخت و تاز در آن

۱. سپهسالاری یا فرماندهی کل قوا در ارمنستان اصلاً امتیاز مخصوص خاندان مامیکونیان بود. اما در این جا و این مورد خاص سبتوس عنوان *zawavar* را آورده که معنای گسترده‌تری از فرماندهی کل قوا دارد.

۲. *Dzor*، به معنی دره. در آن سرزمین بیش از یک دره واقع است. این مورد شاید گذرگاه بیتلیس یا درهٔ بوزانداران بوده باشد.

۳. نام این سه تن را فقط سبتوس آورده است.

۴. *Vardik who was called Aknik*، نام واردیک در منابع دیگر نیامده است. آکنیک، به معنای ریزچشم، به احتمال زیاد لقب بوده است. این نام در دیگر منابع نیامده است. *Akn* معنای سنگ قیمتی و جواهر هم می‌دهد. مشتقات گوناگون این واژه از سدهٔ سیزدهم برای نام‌های زنانه متداول شده است.

۵. سبتوس توضیحی نداده که مسلمانان چگونه، صرفاً با تکیه بر راهنمایی یک نفر، از پلی که شکسته بود رد شدند. [پتروسیان: عرب‌ها راه‌بلدی داشتند به اسم واردیک، امیر موک، که او را آکنیک هم صدا می‌زدند. م.]

سرزمین پرداختند و غنایم و اسیران زیاد گرفتند. سپس برگشتند و در کنار جنگل خسروکیرت^۱ فرود آمدند.

روز پنجم به شهر حمله بردند.^(۲۴) شهر تسلیم آنان شد، به سبب آن که دورتادور شهر را آتش زدند تا دود به هوا برخاست. پس به کمک آن دودی که برپا کردند، و با انداختن تیرهای فراوان، مدافعان شهر را از فراز باره‌ها راندند. سپس نردبان‌ها را کار گذاشتند و از باره‌ها بالا رفتند، پا به درون شهر گذاشتند و دروازه را گشودند. سپاه دشمن به درون شهر تاخت و انبوه ساکنان را از دم تیغ گذراند. شهر را غارت کرد و سپس بیرون رفت و در همان مقر پیشین خود مستقر شد. این روز بیستم از ماه سوم و در آدینه‌روزی بود.^۲ چند روز در همان‌جا ماندند و سپس از همان راهی که آمده بودند بازگشتند، و از اسیران نیز ۳۵ هزار تن را با خود بردند.^۳ اینک امیر رشتونیک، حکمران ارمنستان، که در استان گوگوویت در کمین بود، با سربازان معدود خود به ایشان حمله کرد. اما از پس آنان برنیامد و از برابر آن‌ها گریخت. آنان نیز دست برنداشتند و سر در پی او گذاشتند و بیشتر لشکریانش را به قتل آوردند. پس از آن روانه آسورستان شدند. این‌ها همه در سال‌های جاثلیقی^۴ ازر واقع شد.

امپراتور به مناسبت این نبرد فرمانی صادر کرد و به موجب آن فرماندهی سپاهیان را به تئودوروس، امیر رشتونیک، سپرد که سِمَت پاتریک^۵ را برای او معین کرده بود.

۱. این شکارگاه معروف را که در دشت متساموار واقع است خسرو، شاهنشاه ایران، در سده چهارم دایر کرد. [خسرو، پادشاه اشکانی ارمنستان، به تفریح و تفریح و شکار طیور و حیوانات مشغول بود و از برای همین هم در کنار رود آزات جنگل‌کاری کرد که تا به امروز هم آن جنگل به نام او نامیده می‌شود (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۲۱۳) - م.]
 ۲. بیستم ماه سوم مطابق می‌شود با ششم اکتبر سال ۶۴۰ تا ۶۴۳. اما روز ششم اکتبر فقط در سال ۶۴۰ با آدینه مصادف بود.

۳. عده ۳۵ هزار تن اسیر با حساب کسانی است که در اورشلیم هم به اسارت گرفته شدند. برخی منابع این رقم را با حمله دوم به دوین مربوط می‌دانند که در سال ۶۴۶ یا ۶۴۷ واقع شد. نخستین حمله که تئودوروس رشتونی هم در آن شرکت داشت در سال ۶۳۷ یا ۶۳۸ بود. ماده هفتم از قوانین شورای سوم دوین [که در سال ۶۴۵ تشکیل شد] تکلیف ازدواج دوم کسانی را روشن می‌کند که همسر نخست آن‌ها در این موقع به اسارت برده شده است. البته در آن قانون شمار اسیران آورده نشده و فقط از «مردان و زنان بسیار» سخن رفته است.

۴. ازر از سال ۶۳۰ به مدت ده سال جاثلیق بود.

۵. یعنی فرمانده سپاه.

این کارها همه نتیجه رأی نرسس^۱ جاثلیق بود که در همان سال به جای اِزِر بر مسند جاثلیقی نشست.

اعقاب اسماعیل [ع] پس از آن از صحرای سین^۲ رهسپار سرزمین‌های خاوری شدند، (۲۵) اما عمر^۳ پادشاه آنان، همراه با ایشان نمی‌رفت. و آن‌ها در نبردهایی که در هر دو جانب کردند پیروز شدند و دو پادشاهی را شکستند؛ و [سرزمین‌هایی را] گرفتند که از مصر تا کوهستان بزرگ توروس، و از دریای باختر^(۲۶) تا به ماد و خوزستان امتداد می‌یافت. پس از آن دیگر سرزمین‌هایی را در تصرف داشتند که در مرزهای واقعی میراث اسماعیل [ع] می‌گنجید. پس سپاهی شاهانه آراستند. در این موقع بود که پادشاه^(۲۷) دستور داد تا کشتی‌ها و ملاحان را، به عدد زیاد، فراهم آورند تا بدان وسیله از دریا بگذرند و به جانب جنوب خاوری بروند: به پارس، سگستان، سند، کرمان، [و] وادی کوران و مَکوران^۴ تا به مرزهای هند. این بود که سپاهیان به‌فوریت مهیا شدند و دستورها به اجرا درآمد. به هر وادی که رسیدند آن‌جا را به آتش کشیدند؛ و غارت کردند و غنیمت‌ها گرفتند. پس از آن کروفری هم در دریا کردند و سپس هر یک به میهن و مأوای خویش بازآمدند.

۱. نرسس سوم، معروف به شینول (shinol) به معنی «بنیانگذار». دوره جاثلیقی او از سال ۶۴۲ تا ۶۶۲ بود. به نوشته گاریت، حمله سال ۶۴۲ به دوین در دوره او واقع شد. [وی در محدوده پرستگاه زوارت‌نوتس اقامت داشت ... که در نزدیکی پرستگاه اچمیادزین بنا شده بود (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، ص ۳۷۵)۔م.]
۲. Sin، صحرای سین واقع در شمال دریای سرخ است و نباید همان صحرای سین^۲ انگاشته شود. برای آشنایی با این صحرای سین بنگرید به ارجاعات مکرری که به نام این صحرا در اسفار خروج و اعداد در شرح دوره چهل‌ساله سرگردانی فرزندان (odsraer) شده است. [پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است ... رسیدند] (سفر خروج، باب شانزدهم: ۱)۔م.] چون واژه ordi به هر دو معنی بچه و فرزند به کار رفته، شاید سبتوس در این‌جا قصدی داشته که بین فرزندان اسرائیل و فرزندان اسماعیل [ع] قائل به قیاس شده باشد.
۳. Amr، همان خلیفه دوم مسلمانان یعنی عُمر که از سال ۶۳۴ تا ۶۴۴ خلیفه بود. سبتوس در این‌جا واژه tagawor [به معنی تاجدار (فرهنگ ارمنی به فارسی)۔م.] را آورده که برای امپراتوران روم متداول بود. در سطور بعد هم واژه arkay [به معنی پادشاه (فرهنگ ارمنی به فارسی)۔م.] را می‌آورد که معمولاً برای شاهنشاهان ساسانی به کار می‌رفت.
۴. Kuran and Makuran، در غالب متن‌های ارمنی آمده و دلالت بر سرزمین‌های پهناوری می‌کند. ماکوران در خاور کرمان و در کرانه دریای هند واقع است. [به پارس، به سگستان، به سند، به سرمان، به مملکت توران، و به ماکوران تا به سرحد هند۔پتروسیان. ماکوران همان مکران است (مازکوارت ۱۳۸۳، ص ۱۷۷)۔م.]

این‌ها مسموعات ماست به نقل از کسانی که [از] تاجکستان به اسیری به خوزستان^۱ برده شدند؛ یعنی کسانی که خود، شاهدان عینی این رخدادها بوده و این گزارش را به ما داده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. شکست بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۲. عرب‌ها پس از سقوط دوین آن شهر را مرکز حکومت خود در ارمنستان قرار دادند و حاکم منصوب خودشان را با پادگانی به تعداد پنج‌هزار نفر در آن‌جا مستقر ساختند. نخستین حاکم انتصابی آنان ثودوروس رشتونی بود. دومین و سومین حاکم نیز از خاندان مامیکونیان بودند. از آن پس جانشینان ایشان از عرب‌ها بودند. اما همیشه در کنار حاکم کل عرب نماینده‌ای هم از نجای طراز اول آرامنه با عنوان سپهبدی بود که فرماندهی ارتش ارمنستان را بر عهده داشت. این ارتش که به تعداد ۱۵۰ هزار نفر بود موظف به حفظ و حراست کشور در برابر خطرهای خارجی و در صورت لزوم جنگ با دشمن در کنار سپاهیان عرب بود (پاسدراجیان ۱۳۶۶، ص ۱۵۲).
۳. از فرزندان ابراهیم [ع]. پتروسیان.
۴. امپراتور بیزانس. پتروسیان.
۵. به استناد عهد عتیق. پتروسیان.
۶. امپراتور بیزانس. پتروسیان.
۷. میرکان، جمع میرک؛ در برابر eunuchs آورده شد (فروه‌وشی، ۱۳۸۸).
۸. به سپاه عرب‌ها. پتروسیان.
۹. با ریسمان. پتروسیان.
۱۰. در این موقع مردانی که در کمین بودند بیرون ریختند و بر سر آنان فرود آمدند. پتروسیان.
۱۱. بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۱۲. مردم اورشلیم از عرب‌ها خواستند که سوگند یاد کنند و سپس خود را تسلیم کردند. پتروسیان.
۱۳. امپراتوری بیزانس. پتروسیان.
۱۴. که می‌دانستند شاهنشاه ایران در آن‌جا به سر می‌برد. پتروسیان. باید در نظر داشت که تعبیر «کناره گرفتن شاهنشاه ایران» تعبیر سبئوس است.
۱۵. عرب‌ها از شهر بیرون رفتند. پتروسیان.
۱۶. ایرانیان. پتروسیان.
۱۷. عرب‌ها. پتروسیان.
۱۸. Siwnik، استانی در ارمنستان که هم‌مرز با استان آترپاتکان ایران بود (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۲۸).
۱۹. با دو خواهرزاده‌اش. پتروسیان.

۱. [از] تاجکستان به اسیری به خوزستان؟ این جمله حرف تعریف ندارد و بنابراین محل تفسیرهای گوناگون قرار گرفته است. گویا که سبئوس این دو جمله را از منبع خبرهای خود اخذ کرده باشد. [پتروسیان: از کسانی که در خوزستان تاجکستان اسیر بوده و سپس بازگشته‌اند. م.]

۲۰. هرکس از ایرانیان. پتروسیان.
۲۱. پس همگی در ساعت به تیسفون رفتند. پتروسیان.
۲۲. ساکنان شهرهای واقع در مسیر حرکت خود را اسیر کردند. پتروسیان.
۲۳. متساموار باتلاق بزرگی است در استان آیرارات ارمنستان (موسی خورنی ۱۹۸۴، ص ۳۰۸). پل متساموار، پلی بر روی رودخانه ارس، در محل شهر بلاش آباد یا واغارش آباد بود (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۳۷).
۲۴. روز پنجم که شد، جمعه‌روزی بود، روز سی‌ام ماه تره، عرب‌ها به شهر دوین ریختند و شهر به دست ایشان افتاد. پتروسیان.
۲۵. اعقاب اسماعیل [ع] از آن پس سر برآوردند و از صحرای سین به هر سو پراکندند. پتروسیان.
۲۶. از اقیانوس اطلس. پتروسیان.
۲۷. پادشاه عرب‌ها. پتروسیان.

[فصل ۴۳]

[در باب قوم یهود و شرارت ذاتی ایشان.]

اکنون و در این جا از ذات شریر قوم گردنکش یهود خواهیم گفت که پس از آن که مدت کوتاهی هاگاراها^۱ را پشتیبان خود دیدند، عزم تجدید بنای هیکل سلیمان کردند. نخست محلی را پیدا کردند که قدس مقدسات خوانده می شد، و در آن جا پی و بنای^۲ هیکل را ریختند تا جایگاه نمازگزاران باشد. اما اسماعیلیان بر آنان حسد بردند و ایشان را از آن جا راندند و آن جا را نمازگاه خود کردند. پس یهودیان در جایی دیگری هیکلی را ریختند، تا در جای دیگری برای نماز خود جا داشته باشند. آن جا بود که طرح شیرانه خود را هم ریختند، عبارت از جاری کردن خون در اورشلیم از کران تا کران، و راندن همه مسیحیان از آن شهر.

اینک یک تن از سران اسماعیلیان یک بار رفت تا خودش تنها در نمازگاه آنان به نیایش با خداوند بپردازد. آن جا به سه تن از بزرگان یهود برخورد؛ که دو رأس خوک را کشته بودند و لاشه ها را به جایگاه نماز مسلمانان آوردند و خون آن حیوانات بر دیوارها و کف آن مکان پاشیدند. این مرد تا چشمش به آن ها افتاد، ایستاد و به ایشان اعتراض کرد. آن ها هم پاسخی دادند، راه خود را کشیدند و رفتند. آن مرد وارد شد تا نماز بخواند.

۱. Hagarenes، این نخستین بار است که سبتوس واژه نامداول هاگاراها [یا هاجریان. -م] را برای مسلمانان به کار برده که معمولاً آن ها را اسماعیلیان یا اعقاب اسماعیل [ع] می خوانند. مراد از هاگاراها یا هاجریان، اعقاب کنیز ابراهیم [ع] است که هاجر نام داشت. سبتوس برای خطاب مسلمانان البته بیشتر واژه اسماعیلیان را به کار بسته که مراد از آن فرزندان یا اعقاب اسماعیل [ع]، پسر ابراهیم [ع] و هاجر، باشد.

۲. پی و بنا ظاهراً ساختمانی می رساند که بر سکویی احداث شده باشد. سبتوس در این جا بنای مسجدالاقصی را مد نظر دارد که در عهد خلافت عمر ساخته شد.

اما چون آن منظره شنیع را دید شتابان برگشت تا آن دو تن را بگیرد. اما آن‌ها را پیدا نکرد. دیگر چیزی هم نگفت و به خانه‌اش بازگشت.

پس از آن عده زیادی از مردم^(۱) به آنجا آمدند و متوجه ارتکاب آن عمل زشت شدند و خبر در شهر پیچید. یهودیان به امیر خبر دادند که مسیحیان بوده‌اند که مرتکب هتک حرمت جایگاه نماز شده‌اند. امیر دستور داد و همه مسیحیان را جمع کردند. اینک، قصد داشتند تا همه را از دم تیغ بگذرانند، که همان مرد پیش آمد و خطاب به آنان گفت: «چرا می‌خواهید خون این همه مردمان را به ناحق بریزید؟ از یهودیان بخواهید تا همگی حاضر شوند. من خود، عاملان آن عمل زشت را به شما معرفی می‌کنم.» همین که همه یهودیان حاضر شدند به میان آن‌ها رفت و سه تن را گرفت که آن‌ها را موقع ارتکاب جرم دیده بود. وقتی آن اشخاص شناخته شدند آن‌ها را به مجازات‌های هولناک محکوم کردند تا به جرم خود اعتراف کردند. اما از آنجایی که امیر آن‌ها یکی از یهودیان بود، دستور داد^(۲) تا شش تن را به قتل آورند که عاملان اصلی ارتکاب آن جرم بودند. بقیه آن‌ها را^(۳) رها کرد تا به خان‌ومان خود بروند.

یادداشت‌ها

۱. از مسلمانان، پتروسیان.
۲. امیر عرب‌ها دستور داد، پتروسیان.
۳. بقیه یهودیان را، پتروسیان.

[فصل ۴۴]

[وفات کنستانتین و بر تخت نشستن هراکلیوس، پسر هراکلیوس از زن دومش آمدن والنسینوس به کنستانتینوپول و به پادشاهی نشاندن کنستانس، پسر کنستانتین. جنگ ایرانی‌ها با اسماعیلیان در استان ماد و شکست ایرانی‌ها، تاخت و تازهای اسماعیلیان مطابق با پیش‌بینی دانیال نبی. توطئه شریزانه والنسینوس و مرگ او. بازگشت اسپیت، پسر شوم‌خسرو،^(۱) از تبعید. توماس با نیرنگ تئودوروس را می‌گیرد و به غل و زنجیر می‌کشد و به کنستانتینوپول می‌فرستد. تئودوروس فریب می‌خورد و با گرفتن منصب سپهسالاری به ارمنستان باز می‌گردد. اسپیت از کنستانتینوپول متواری می‌شود، اما باز خود را تسلیم یونانی‌ها^(۲) می‌کند و منصب داریگ‌بید^(۳) می‌گیرد؛ مرگ او. سپاه اسماعیلی‌ها سه قسمت می‌شود. حمله آن‌ها به آبرارات، سپهکان‌گونند و آغوانک.]

با مرگ هراکلیوس پسرش کنستانتین به پادشاهی رسید، و او والنسینوس ملقب به آرشاسید^۱ را به سپهسالاری سپاه خود برگمارد. او هم به سپاهیان دستور داد تا به جانب سرزمین‌های خاوری روانه شوند.

اما پادشاهی کنستانتین چند روزی بیش نپایید. در نتیجه توطئه‌ای که نامادری‌اش مارتین، همسر هراکلیوس، ترتیب داد به قتل رسید.^۲ پس از او هراکلیوس، پسر هراکلیوس از مارتین آگوستا، پادشاه شد، زیرا کنستانتین از زن اول او بود.^۳ وقتی والنسینوس خبرهای این رخدادها را شنید با سپاهیان خود که در کنستانتینوپول مستقر بودند، حمله آورد. مارتین را گرفت و زبانش را برید و سپس او را با دو پسرش

۱. Arsacid، به عقیده تومانوف او از تبار آرشاسیدها بود.

۲. کنستانتین سوم از ۱۱ فوریه تا ۲۴ سال ۶۴۱ پادشاه بود. مادرش، اودوکیا، زن اول هراکلیوس بود.

۳. هراکلوناس، هراکلیوس دوم، از ماه مه تا پایان سپتامبر سال ۶۴۱ پادشاهی کرد.

کشت. در پی آن کنستانس را به پادشاهی نشانند^۱ که پسر کنستانتین بود و او را نیز کنستانتین خواند تا نام پدرش را زنده بدارد. پس سپاه را گرد آورد و راه خاور پیش گرفت. در سال نخست از پادشاهی کنستانس، پادشاه یونان،^(۴) که برابر با سال دهم پادشاهی یزدگرد^۲ پادشاه ایران بود، واقع شد که سپاه ایران به استعداد شصت هزار مرد سر تا پا مسلح در برابر اسماعیلی‌ها صف آراست. اسماعیلی‌ها هم چهل هزار مرد تیغ‌زن^۳ را به مصاف آوردند. دو سپاه در استان ماد در هم آویختند. جنگ سه روز به درازا کشید، و در نتیجه آن پیادگان هر دو طرف از میان رفتند. در این بین، به یکباره به سپاه ایران خبر رسید که سربازان بیشتری به کمک اسماعیلی‌ها رسیده است. سربازان ایرانی مواضع خود را ترک کردند^(۵) و اما از چاله به چاه افتادند.^(۶) آن‌ها^(۷) بیست و دو دژ را متصرف شدند و هر موجود زنده‌ای را که در آن دژها یافتند از دم تیغ گذراندند.

چه کس را یارای تشریح فجایع هولناک آدمکشان اسماعیلی است که زمین و دریا را به آتش کشیدند؟ دانیال نبی از مدت‌ها قبل پیش‌بینی کرده بود که چنین فاجعه‌ای بر اهل زمین فرود آید. او رؤیای چهار وحش را بیان کرد، به نشانه چهار پادشاهی که از صفحه روزگار محو خواهند شد.^۴ نخستین آن‌ها پادشاهی باختر بود، و وحش در صورت آدمی همان پادشاهی یونانیان^(۸) بود. از فحوای کلام او همین برمی‌آید: «بال‌های ضخیمی که کنده گردید و او از زمین برداشته شد.»^۵ این را درباره پایان یافتن مرام پلید بت‌پرستی می‌گوید: «بر پای‌های خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد.»^۶ و سپس می‌افزاید: «اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد»^۷ رو به جانب خاور، و مرادش پادشاهی ساسانیان است. مراد از «در دهانش در میان دندان‌هایش سه دنده بود»^۸ پادشاهی‌های پارس‌ها، مادها و پارت‌هاست. و چون گفت:

۱. کنستانس دوم، پوگوناتوس، از سپتامبر سال ۶۴۱ تا سپتامبر سال ۶۶۸ پادشاهی کرد.

۲. سال دهم پادشاهی یزدگرد سوم (۶۳۲ تا ۶۵۲) مصادف با سال ۶۴۱ یا ۶۴۲ می‌شود.

۳. تیغ‌زن؛ «دارای تیغ آخته». اصطلاحی که در عهد عتیق معمول است، اما در کتاب‌های تاریخ قدیم ارمنی زبان دیده نشده است.

۴. این مطلب در کتاب مقدس، باب هفتم از کتاب دانیال آمده، اما چهار پادشاه مشخص نشده‌اند. اما در باب هشتم از کتاب دانیال از مادها، پارس‌ها و یونانیان نام برده شده است. در زندگی‌نامه نرسیس، ص ۹۴، چهار پادشاه از این قرارند: مراد از عقاب، مادها؛ مراد از خرس، بابلی‌ها؛ مراد از پلنگ، پارس‌ها؛ و چهارمین هم رومی‌ها.

۵ و ۶ کتاب مقدس، کتاب دانیال نبی، باب هفتم: ۴. [در کتاب مقدس صفت ضخیم برای بال‌ها نیامده است. این تنها اختلاف این نقل قول با متن کتاب مقدس است. - م.] ۷ و ۸ همان: ۵.

«برخیز و گوشت بسیار بخور»^۱ همگان او را که گوشت بسیار می خورد می شناسند. «اینک سومین وحش مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت.»^۲ مراد او از پلنگ بالدار، پادشاهی سرزمین شمالی است که سرزمین گوگ و ماگوگ^(۹) باشد و آن دو رفیق آنان، که این قدرت را داشت تا در عهد خود با زوری که داشت بر نواحی شمالی بتازد. «اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندان های بزرگ آهنین داشت و آرواره های او مسین بود و باقیمانده را می خورد و پاره پاره می کرد و به پای های خویش پایمال می نمود.»^۳ این چهارمین از جانب جنوب آمد و پادشاهی اسماعیلیان است، همان روایتی که فرشته مقرب نقل کرده است: «وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنت ها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.»^۴ «و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست که در شرارت از بقیه سر باشد؛»^۵ و نیز از همه آنچه پس از آن واقع شود.

سال دوم پادشاهی کنستانس،^۶ نوه هراکلیوس گرامی، بود که والتینوس قصد کرد به زور سفسطه سنا را بفریبد و خود بر تخت بنشیند و با گذاشتن تاج بر سر خود فرمانده سپاهیان هم بشود. به این منظور اطاعت از او امر خویش را در زمره وظایف ساکنان شهر آورد؛ و تعداد زیادی سرباز دیگر هم به سه هزار مرد مسلحی افزود که در رکاب خود می داشت، تا امر امنیت و دفاع از خویش را تحکیم بخشید. در این موقع مردم شهر در کلیسای مقدس خداوند به دور بطریق انجمن شدند، و از او خواستند که وظیفه اطاعت از او امر او را منتفی اعلام کند. [پیغامی] هم برای والتینوس فرستادند و از وی درخواستند که این تکلیف را از دوش آنان بردارد، اما او حاضر به قبول درخواست آنان نشد. اینک،

۱. همان: ۵. ۲. همان: ۶. ۳. همان: ۷. [«آرواره های او مسین بود» در کتاب مقدس نیست. - م.]

۴. همان: ۲۳. وحش چهارم، پادشاهی چهارم، بر پایه کتاب دانیال نبی، «وحش چهارمین پادشاهی». این تعبیر از چهار پادشاهی و ختم آن به ظهور اسلام، در بقیه منابع تا پیش از سبئوس دیده نشده است. هایلند در دیدن اسلام به مثل دیگران، ص ۵۳۵، یادآور این نکته می شود که مراد از برآمدن چهار پادشاهی آن نیست که هر چهار تا از پی یکدیگر حکومت خواهند کرد. مراد از آن، چهار ربع زمین است.

۵. همان: ۲۴. [پاره انتهایی این جمله عین عبارت کتاب دانیال نبی نیست و توضیحی هم درباره علت تغییر جمله در متن انگلیسی سبئوس نیامده است. - م.] به روایت متودیوس دروغین، فرزندان هاجر پس از ویران شدن ایران به جنگ رومیان برخوانند خاست. این کتاب پس از کتاب سبئوس نوشته شده و متعلق به بازپسین دهه از سده هفتم میلادی است. ۶. یعنی سال ۶۴۲ یا ۶۴۳.

یکی از امیران به نام آنتونینوس که در آنجا حاضر بود به والتینوس گفت: «این مردم از این همبستگی چه قصد و چه هدفی دارند؟ چه شده که به خود جرئت داده‌اند این طور گستاخانه با تو طرف شوند؟ اگر مرا رخصت دهی، شخصاً خواهم رفت و اتحاد میان آن‌ها را بر هم خواهم زد و قصد و هدف آنان را، هرچه باشد، نقش بر آب خواهم کرد. و از پی هرکس تا به زادبوم خودش خواهم تاخت، تا خواسته تو برآید.» وی در پاسخ او گفت: «برو و آنچه را می‌گویی انجام بده.» او برخاست و به همراه یک‌هزار مرد روانه شد.

چون وارد کلیسا شد چوب و فلک تعبیه کرد و دست به تنبیه بزرگان آنان گشود. اینک، بطریق برخاست و گفت: «دست زدن به این اعمال در چنین جایی روا نباشد.» آنتونینوس به او حمله برد و مشتی بر دهانش کوفت و گفت: «سر جای تنبیه.» حاضران که این را دیدند همگی یکباره برخاستند و بر سرش ریختند. پاهایش را گرفتند و او را به زور کشان‌کشان به وسط شهر بردند و در آتش افکندند تا سوخت. خبر به والتینوس رسید و لرزه بر اندامش افتاد. طولی نکشید که همان جمع بر سر او هم ریختند و او را از خانه‌اش بیرون کشیدند و سر او را از پیکرش جدا کردند. پس از آن پیکرش را به همان‌جایی بردند که آنتونینوس را در آنجا سوزانده بودند و آن را نیز در همان‌جا به آتش کشیدند. با این اتفاقات که افتاد پادشاهی بر کنستانس قطعی شد؛ و تئودوروس نامی را از امیران وفادار ارمنی، از بخش یونانی نشین،^(۱۰) به سپهسالاری خود برگزیدند.

این شخص^(۱۱) چون بر منصب خویش قرار گرفت از پادشاه خواست تا آن‌ها را که به آفریقا تبعید شده‌اند، مخصوصاً آسپت فرزند سمبات ملقب به خسروشوم را، مشمول عنایت خویش قرار دهد. خداوند هم رحمی در دل پادشاه انداخت و وی دستور داد که تبعیدی‌ها را به شهر پادشاه بازگردانند. سپس خود، آن‌ها را در مقام دوستان مملکت استقبال کرد، و سمبات پسر او را^(۱۲) به سمت اسپاتار ارشد در میان همه اسپاتارها و کاندیدات‌ها^۱ برگمارد، و منصب پیشین او را نیز به وی باز داد، و این‌ها در سال پنجم از پادشاهی وی واقع شد.^۲ دیگر، واهان خورخورونی^۳، و افزون بر او، کسان دیگری را نیز [مورد تفقد قرار داد]. یکی از امیران به نام توماس^۴ را هم به ارمنستان مأمور کرد. او چون

۱. kandidat و spatar هر دو از مناصب نگهبانان سلطنتی بود.

۲. سال پنجم سال ۶۴۵ یا ۶۴۶ می‌شود. این‌جا ترتیب زمان قدری به هم ریخته است.

۳. درباره واهان پیش‌تر سخن گفته شد.

۴. در سایر منابع ارمنی نامی از توماس نیست. عنوان امیر هم یا ناظر بر مقام بوده یا جایگاه؛ اما شاید در این‌جا مراد از آن، مقام یونانی archon بوده باشد.

به آنجا رسید نخواست که بر پیمان امپراتور با امیر سرزمین ماد^۱ پشت پا بزند. بنابراین همهٔ امیران را با خود همداستان ساخت، به نزد امیر ماد رفت و با او سخن از صلح گفت. هدایای بی شمار از وی گرفت و با سوگند به او قول داد که تئودوروس^۲ را به غل و زنجیر ببندد و به بارگاه بفرستد، زیرا که او امیر ارمنستان بود.^۳ پس از آن به نزد سپاه ارمنستان بازگشت.

وقتی او [تئودوروس] به کوتایک^۴ رسید به یکباره بر او تاختند،^(۱۳) او را گرفتند و به غل و زنجیر کشیدند، و به دربار پادشاه^(۱۴) فرستادند. اما کنستانتس همین که از ماجرا آگاهی یافت سخت به خشم آمد، زیرا که دستوری دربارهٔ بندی کردن او نداده بود. پس دستور داد تا بندها را از تن و پیکر او باز کنند و هر اتهامی را که متوجه وی بود بیان بدارند. چنین که شد نیرنگ آنان بر ملا گردید. پس پادشاه دستور داد تا او را به پیشگاهش بیاورند؛ از روی صمیمیت پذیرایش شد و او را درخور سِمَت امارتی که داشت حرمت گذاشت. برایش مقرری و مواجبی از خزانه برقرار ساخت. امر کرد تا توماس را هم حاضر کردند؛ اما به او اجازهٔ ورود به دربار نداد و دستور داد تا او را در همانجا بیرون از کاخ تفتیش کردند. تئودوروس، امیر رشتونیک، را از سخنانی که بر زبان رانده بود تبرئه کردند و عدالت دربارهٔ او به اجرا درآمد. اما توماس مقام و موقع خودش را از دست داد و او را از منصبش برکنار کردند. پس از آن بود که آسپت^(۱۵) و تئودوروس، امیر رشتونیک، با هم دیدار کردند و از آنجایی که هر دو با هم در دربار خسرو، شاهنشاه ایران، بزرگ شده بودند،^۵ اینک با دیدن یکدیگر سر بر شانه‌های هم گذاشتند و گریستند.

اما آسپت نتوانست سر به فرمان یونانی‌ها^(۱۶) بگذارد و نیرنگی در سر پرداخت. از کنستانتس اجازه خواست تا چهار تن از کسان خاندانش را به ارمنستان بفرستد تا بار و بنهٔ او را بیاورند. پادشاه اجازه داد. پس او خود را به هیئت مبدل درآورد و سه تن را با خود همراه کرد و چون به کنار دریا رسید پروانه‌ای را نشان داد که از پادشاه گرفته بود. با آن پروانه سوار بر کشتی شد و از دریا گذشت. مانند پرنده‌ها سیر می‌کرد و با بیشترین

۱. امیر ماد مقام و شخصی جز از خلیفه یا پادشاه اسماعیلیان بود. [پتروسیان: امیر مارک (Mark). - م.]

۲. این تئودوروس کسی است جز تئودوروسی که امیر رشتونیک بود، و نام او در بقیهٔ منابع ارمنی نیامده است.

۳. این تئودوروس رشتونی است و نباید همان شخص ارمنی مذکور در بالا انگاشته شود.

۴. Kotayk، واقع در آیارات مرکزی و همانجا که ایروان، پایتخت امروزی، در آنجاست.

۵. اشاره است به رسم تربیت کودکان خاندان‌های بزرگان در سرای دیگران یا در درباری.

سرعت ممکن خودش را به تایک^۱ رساند و در آن جا سنگر گرفت و مردم تایک از دیدارش شادمانی ها کردند.

از آن پس سرزمین ارمنستان مأمّن اغتشاش ها و ناآرامی هایی شد که به حساب درنیاید. زیرا دیری برنیامد که فرمان پادشاه به سپهسالار ارمنستان رسید، حاکی از آن که همه راه ها را ببندند و همه دژهای مملکت را بگردند. تا معلوم شد که او به ارمنستان آمده و در تایک سنگر گرفته است.

پس تئودوروس سپهسالار یونانی^(۱۷) با [پشتیبانی] فرمانده سپاه و امیران ارمنستان^(۱۸) دستور داد که نرسس جاثلیق به نزد آپت برود و سوگند بخورد که منصب امارت مملکت^۲ را برای او درخواهد خواست و زن و فرزندانش هم به نزد وی آورده خواهند شد. جاثلیق حرکت کرد و رفت و برای او سوگند خورد که به هیچ کجای دیگر نخواهد رفت. سپس بازگشت؛ و به کنستانس نامه نوشتند [و از او خواستند] که به مضمون سوگند عمل کند. آپت نامه ای به این مضمون به پادشاه نوشت: «من خدمتگزار شما هستم و دست از این خدمتگزاری برنخواهم داشت. اما چون کسانی به من گفتند: 'هرگاه بیایی باز هم باید بازگردی،'^۳ مرا ترس برداشت و پا به فرار نهادم. اینک اگر برای من حرمتی قائل هستید، در عین صدق و وفا، تا روز مرگم خدمتگزار شما خواهم ماند.» چنین شد که کنستانس دستور داد منصب داربگ پد را برای او مقرر کردند و تاج مخصوصی را بر سرش گذاشتند که نشان تصدی این منصب و نیز تصدی منصب امارت مملکت بود. و دستور داد تا زن و فرزندانش را با احترام تمام به نزد او بیاورند؛ و خود نیز برشن های سیمین^(۱۹) و بسیاری هدایای دیگر برای او فرستاد.

اما اینک، هنوز حکم داربگ پدی او در راه بود و به دستش نرسیده بود که مبتلا به مرضی شد و درگذشت. پیکر او را به داریونک بردند و در کنار گور پدرش به خاک سپردند. پادشاه^(۲۰) دستور داد تا پسر بزرگش، سمبات، به منصب پدر برگمارده شود و منصب نیاکانی تانوتر^۴ و آپت را هم به وی ارزانی داشت و او را به سمت درونگار^۵ سپاه خویش برقرار کرد. زنی از خاندان آرشاسید،^(۲۱) از بستگان شخص خودش، برای او

۱. Tayk، اصلاً سرزمین خاندان مامیکونیان بود. اما از سده هشتم میلادی به قلمرو خاندان باگراتونی پیوست.

۲. منصب امارت مملکت ارمنستان در آن زمان در اختیار تئودوروس رشتونی بود که بنا به پافشاری امیر میدیا از این سمت عزل شد.

۳. یعنی به تبعید در آفریقا برگردی. ۴. tanuter، بزرگ خاندان.

۵. drungar، از لقب های بیزانسی که دال بر یکی از ارشدترین مناصب سپاهیان بود.

گرفت^۱ و او را به لشکرگاه خود فرستاد. در پی آن تئودوروس، امیر رشتونیک، را با احترام تمام به ارمنستان فرستاد و مقام و منصب سپهسالاری را به وی تفویض کرد.^(۲۲) ملاحظه این را نکرد که این کارش خوشایند یا ناخوشایند امیران ارمنستان باشد. او هم آمد و در همان منصب قرار گرفت.

مقارن با فرارسیدن سال بعد،^۲ سپاه اسماعیلیان به آتریاتکان ریختند و به سه بخش شدند. یک بخش به آیرارات [رفت]، یکی به وادی سپهکان‌گوند،^۳ و سومین به آغوانک. آن بخش که به سپهکان‌گوند رفت شمشیر کشید و دست به تاخت‌وتاز در سرتاسر آن سامان زد و غارت کرد و اسیر گرفت. سپس در هروان^۴ گرد هم آمدند تا به دژ حمله ببرند، اما نتوانستند کاری در جهت تصرف آن صورت دهند. پس از آن به آردسپو^۵ ریختند، اما تصرف آن‌جا هم ممکن آنان نشد. پس آن‌جا را ترک گفتند و در آرتساپک^۶ رو به دژ و پشت به دریا فرود آمدند. همان‌جا موضع گرفتند^(۲۳) و بنای حمله به دژ گذاشتند، اما پاسخ سختی از جانب ساکنان دژ به آنان داده شد و خسارات فراوان دیدند. [مدافعان دژ] از پشت راه گریزی داشتند، واقع بر فراز آن و در کناره نوک دژ، که کاخاناکتوتس^۷ خوانده می‌شود. پس چندین تن از طریق آن راه گریز از دژ فرود آمدند، به دژ داراونک^۸ رفتند و تقاضای کمک کردند. سمبات باگراتونی، پسر وراز ساهاک،^۹ چهل تن در اختیار

۱. این عبارت دلالت بر پیوندی بین خاندان هراکلیوس با خاندان آرشاسید می‌کند. برخی از نسخه‌ها به دنبال آرشاسید «و» آورده‌اند. آبگاریان بی‌جهت معتقد است که این «و» با «و» بعدی ربط می‌یابد و گمان کرده که باید قبل از «فرستاد» چیزی از متن افتاده باشد.

۲. سبتوس در این‌جا به گزارش حمله‌های مسلمانان بازگشته است. این زمان سپتامبر ۶۴۲ تا اوت ۶۴۳ است و نباید سال پس از مرگ ورازتیروتس انگاشته شود. ورازتیروتس در سال ۶۴۵ درگذشت.

۳. Sefhakan gund، این اصطلاح اصلاً دلالت بر هنگ سپاهیان سلطنتی می‌کرد. بعدها به سرزمینی در استان توروبران (Turuberan) اطلاق شد.

۴. Herewan، این‌جا که در جانب دوردست خاور واقع بوده نباید همان ایروان معروف باشد. به عقیده آبگاریان این کلمه مرکب است از سه بخش Her ew and و به معنای «این‌جا و آن‌جا گرد آمدند» است.

۵. Ordspu، به احتمال باید همان Ordspoy باشد. مسلمانان در این ناحیه در جهت شمال دریاچه وان حرکت می‌کردند.

۶. Artsapk، آرتساپک در کوگوویت، و در شمال خاوری توروبران، [پتروسیان: و در بخش هر. - م] واقع است.

۷. Kakhanaktuts. این نام در جای دیگر نیامده است. جمله هم به کلی مبهم است. [پتروسیان: از عقب راه گریزی داشت که به جهت آسورن (Asorn) بود. - م.]

۸. Darawnk، همان داریونک واقع در مرکز کوگوویت است.

۹. جز این‌جا در جای دیگری نام وراز ساهاک آورده نشده است. این سمبات هم ظاهراً نباید سمبات باگراتونی

آن‌ها قرار داد. این عده همان شبانه حرکت کردند و خود را به دژ رساندند، اما نتوانستند از دژ دفاع کنند. از طرفی اسماعیلیان همین که پی بردند که راهی پنهانی به درون دژ هست یورش بردند و از همان راه به درون دژ ریختند. هنوز سپیده صبح ندیده بود که دژ را به تصرف خود درآورده بودند. ده تن از نگهبانان دژ را هم که در خواب بودند گرفتند و سر بریدند.^۱

یادداشت‌ها

۱. همان خسروشوم، به معنی خسروپسند، است که به این صورت مقلوب نوشته شده است.
۲. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۳. بنگرید به پانوش ۱ صفحه ۱۹۹ همین کتاب.
۴. امپراتور بیزانس. - پتروسیان.
۵. سربازان ایرانی شبانه از لشکرگاه خود گریختند. سپاه اسماعیلیان فردا بامداد حمله آورد. اما در لشکرگاه ایرانیان کسی نمانده بود. پس به درون مملکت آنان سرازیر شدند و از انسان و حیوان، هرچه و هرکه را یافتند، به دم شمشیر سپردند. - پتروسیان.
۶. این‌جا برای رساندن مقصود این ضرب‌المثل فارسی آورده شد. در اصل کتاب چنین آمده است:
the Persian troops fled from their camp all through the beast to the sword.
۷. اسماعیلی‌ها یا عرب‌ها. - پتروسیان.
۸. امپراتوری بیزانس. - پتروسیان.
۹. Gog and Magog، یا جوج و ماجوج. بنا بر روایات دینی و افسانه‌ای اقوامی وحشی بودند که در دنیا فساد می‌کردند و بر دیگر قبایل هجوم می‌بردند و دایم اسباب خطر بودند. هم از این روی بود که اسکندر یا ذوالقرنین سدی آهنین بر گذرگاه هجوم ایشان بست. در ادب فارسی نام این قوم با تلمیح به کرات آمده است و آن را مظهر شهوت و غضب و اندیشه‌های فاسد دانسته‌اند (شریفی ۱۳۹۰، ص ۱۵۱۳). منظور از یا جوج و ماجوج اغلب اقوام وحشی ساکن شمال شرقی بزرگ قدیم بود که پیوسته به طرف جنوب هجوم می‌بردند و اسباب خطر بودند و همین امر باعث شد که ذوالقرنین یا کوروش سدی آهنین بر گذرگاه هجوم ایشان بسازد. نیز گفته‌اند که مقصود از ایشان مردم چین است که در قدیم دیواری ایشان را احاطه می‌کرده که دروازه‌ای به جنوب داشته است. در قرون وسطی، مردم سوریه سرزمین تاتار را یا جوج می‌نامیدند. اما اعراب، ناحیه واقع در میان دریای سیاه و بحر خزر را به این نام می‌شناختند. گمان بیشتر آن است که یا جوج همان سکاها بودند که در قرن هفتم میلادی و مقارن نبوت

→ باشد که جلوتر گفته شد که پدرش ورازتیروتس را [مدتی بعد] در داریونک دفن کرد. [پتروسیان: سمبات باگراتونی پسرش وراز ساهاک را با چهل نفر دیگر در اختیار آنان قرار داد. - م.]

۱. گزارش سبتوس در این‌جا دقیق نیست. گویا مرادش این باشد که مسلمانان مدخل دژ را شبانه به تصرف آوردند و تا دمیدن سپیده صبح کل دژ را گرفتند. روایت‌های سایر منابع حاکی است که دژ شبانه به تصرف درآمد.

حزقیال تا مصر پیش رفتند و تا یک قرن در آسیای غربی ماندند. در کتاب حزقیال، جوج به عنوان رئیس طایفه مأجوج آمده و در مکاشفه یوحنا، جوج و مأجوج دشمنان مسیحیت در آخرالزمان اند. در قرآن آمده است که چون ذوالقرنین به محل طلوع آفتاب رسید مردمی را میان دو کوه دید که از او خواستند برای جلوگیری از ضرر مأجوج و جوج کاری کند و او با کمک ایشان سدی از آهن ساخت که مأجوج و مأجوج نتوانند آن را سوراخ کنند. در قصص عامیانه آمده است که مأجوج و جوج هر روز از صبح تا شام دیواری را می‌لیسند تا به نازکی کاغذی می‌رسد و آن‌گاه به خواب می‌روند. و صبح روز بعد که برمی‌خیزند دیوار به همان ضخامت اول است و کار را از سر می‌گیرند (مصباح ۱۳۵۶، مجلد اول و دوم). فردوسی هم در ضمن شرح سفرهای اسکندر از مردمی در شارسنانی در باختر سخن می‌گوید که از دست مأجوج و جوج نالانند و خواب و آرامش ندارند. او مأجوج و جوج را با شمایی نامتعارف و شگفت وصف کرده است (فردوسی ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸).

۱۰. از بخش بیزانسی ارمنستان. — پتروسیان.
۱۱. تئودوروس. — پتروسیان.
۱۲. سمبات پسر آسپت را. — پتروسیان.
۱۳. افراد خودش به یکباره. — پتروسیان.
۱۴. به دربار امپراتور. — پتروسیان.
۱۵. آسپت باگراتونی. — پتروسیان.
۱۶. به فرمان بیزانسی‌ها. — پتروسیان.
۱۷. سپهسالار بیزانس. — پتروسیان.
۱۸. ناخارارهای ارمنستان. — پتروسیان.
۱۹. تخت سیمین. — پتروسیان.
۲۰. امپراتور. — پتروسیان.
۲۱. از خاندان آرشاکونی. — پتروسیان.
۲۲. که پیش‌تر نیز همان منصب را می‌داشت. — پتروسیان.
۲۳. عرب‌ها در همان‌جا موضع گرفتند. — پتروسیان.

[فصل ۴۵]

[تئودوروس رشتونی اسماعیلیان را منکوب می‌کند و هرچه را از آرتساپک به تاراج برده بودند از آنان بازپس می‌گیرد. سپاه دیگری از اسماعیلیان از آبرارات تا به سرحدات تایک، ایریا و آغوانک را با شمشیر درمی‌نوردد. جنگ دریایی در سواحل کنستانتینوپول و شکست سخت اسماعیلیان.^(۱) صلح کنستانس امپراتور با معاویه.^(۲) بنا کردن کلیسایی به نام فرشتگان آسمانی. اتهامات یونانی‌ها^(۳) به ارمنی‌ها در امر دیانت. دستور کنستانس دایر بر اتحاد دینی با رومیان. تشکیل شورای کلیسا به منظور بررسی مسئله اتحاد دینی.]

در سال دوم پادشاهی کنستانس، روز بیست و سوم ماه هوری،^(۴) سپیده‌دمان یکشنبه‌روزی،^۱ بانگ نعره‌های اسماعیلیان از هر جانب دژ به آسمان برخاست. بسیاری از ساکنان دژ از دم تیغ گذشتند. عده زیادی خود را از فراز دژ به پایین پرت کردند و کشته شدند. زنان و اطفال را از دژ بیرون آوردند تا سر از تنش جدا سازند. شمار اسیران معلوم نمی‌شد، و تعداد زیادی احشام هم به همراه آنان بود، اما سحرگاه روز بعد تئودوروس، سپهسالار ارمنستان، با سپاهش حمله آورد، بر سر آن‌ها ریخت^(۵) و کشتار مهیبی کرد. اسماعیلیان سه‌هزار مرد سر تا پا مسلح داشتند، که زنده‌ترین سربازان آن‌ها بودند، و از این شمار حتی یک تن هم زنده نجست، مگر چند تنی که پیاده گریختند و خود را به فن^۲ رساندند. در آن روز، خداوند انبوه زندانیان را از دست اسماعیلیان نجات داد و اسماعیل را بر زمین سخت کوبید. دو تن از امیران اسماعیلیان کشته شدند، به نام‌های عثمان و عقبه، و پیروزی عظیمی نصیب سپهسالار ارمنیان شد. او یک‌صد رأس

۱. سال ۶۴۳، روز ۲۳ ماه هوری مطابق با ۱۰ اوت بود.

۲. Fen، جایی با نام فن به فاصله کمی در جانب شمال قصبه داریونک واقع است.

اسب گزیده را از غنیمت‌های این جنگ به پیشکش برای کنستانس فرستاد. وقتی پادشاه این هدایا را دید هم خود و هم همه درباریان او به وجد آمدند، و دستور داد تا نهایت قدردانی قلبی وی را به او ابلاغ کنند.

پس از آن سپاهی^(۶) که در آبرارات بود سرتاسر آن وادی را تا به تایک، ایبریا و آغوانک از دم شمشیر گذرانید و غنایم و اسیرانی گرفت. سپس به نخجوان کشید تا به سپاهی [پیوندد] که در کار حمله برای تسخیر دژ نخجوان بود. اما از پس انجام این مقصود برنیامدند. در عوض، دژ خرام^۱ را متصرف شدند؛ و [مدافعان] آن‌جا را از دم تیغ گذراندند و زنان و اطفال را اسیر کردند.

در پی آن سپهسالار فلسطین^(۷) دستور آماده‌باش قوای دریایی را داد. خود نیز بر یک کشتی نشست و به جانب کنستانتینوپول حمله برد. در این جنگ دریایی بهره‌ای نصیب وی نشد، زیرا که سپاهیان دشمن کشتی‌ها را در دریا نابود کردند. خیلی از کشتی‌ها را آتش زدند و دیگر کشتی‌ها را هم روانه عمق دریا کردند. کنستانس از مشاهده این احوال ترسید و مصلحت در آن دید تا با اعزام سفیرانی راه صلح را باز کند و تن به دادن خراج بدهد و مترصد رسیدن موقع مناسب بماند تا شاید لطف خداوندی شامل حالش شود و خداوند رحمی به حال ایشان بکند. پس سفیرانی برای درخواست صلح گسیل داشت و از آن طرف، اسماعیلیان هم یونانی‌ها^(۸) را تشویق کردند تا کار پیمان صلح را تمام کنند. اما کنستانس، پادشاه یونان،^(۹) که سن و سالی نداشت،^۲ نخواست بدون رضایت سپاهانش تن به این امر دهد. به این جهت، به پروکوپئوس نامه نوشت تا برای ملاقات با معاویه، امیر سپاه اسماعیلیان، به دمشق^(۱۰) برود و مفاد پیمان صلح را مطابق با نظر سپاهیان تنظیم کند. اینک، پروکوپئوس چون از دستور پادشاه آگاه شد و نظر سپاهیان را هم شنید به دمشق به نزد معاویه، امیر سپاه اسماعیلیان، رفت. با او درباره میزان خراج و حدود مرزها مذاکره کرد. پس از آن پیمان‌نامه را گرفت و بازگشت.^۳ در این موقع نرسس، جاثلیق ارمنستان، در نظر داشت که در مجاورت کلیساهای مقدس شهر

۱. Khram، واقع در کرانه ارس و در پایین دست نخجوان.

۲. کنستانس در ۷ نوامبر سال ۶۳۰ به دنیا آمده بود.

۳. سینوس از مفاد پیمان چیزی نمی‌گوید. در صفحه‌های بعد آمده است که «وقتی سه سال از موقع عقد پیمان گذشته بود، معاویه دیگر دلش با آن نبود...» و باز در چند صفحه بعدتر دیگر باره به موضوع پیمان رجوع شده است.

واغارشاپات، و در کنار همان جاده‌ای که می‌گفتند شاه ترات در آن‌جا با گرگوریوس مقدس ملاقات کرده است، اقامتگاهی برای خود بنا کند.^۱ در آن‌جا کلیسایی به نام فرشتگان آسمانی احداث کرد^۲ که در مکاشفه گرگوریوس مقدس در مقام میزبانان آسمان ظاهر شده بودند. کلیسا را با بنای رفیعی برآورد، بنای بی‌قربنی، سزاوار آن همه افتخارات آسمانی و روحانی که کلیسا را بدان نامیده بود. پس، از آب رودخانه شعبه‌ای^۳ به آن‌جا کشید تا کلیسا برای خود از آب بهره‌مند باشد و اراضی ناهموار اطراف را به زیر کشت بُرد. درختان مو کاشت و به دور مقر خودش نیز به عشق خداوندی دیوار بلندی برآورد، زیبا و شکیل.

اما آن اژدهای دمان^۴ رها نکرد. به حکم طبع ناپاک خودش که پیکار با خداوند بود، عزم آزار اهل کلیسا و نابودی کلیساها را در مملکت ارمنستان کرد. زیرا از سال‌های سلطنت کنستانس، نوۀ هراکلیوس، بنای مکر و فریبکاری را گذاشته بود^۵ و از آن‌جایی که اهالی ارمنستان با رومیان به علت اختلاف با آن‌ها در اعتقاد به گوشت و خون خداوند میانه خوبی نداشتند، سربازان یونانی^(۱۱) را که در ارمنستان می‌بودند با خود همداستان کرد. پس نامه‌ای از این‌قرار نوشتند و آن را برای کنستانس، پادشاه یونان،^(۱۲) و نیز برای بطریق فرستادند: «در این مملکت بنا بر این‌که شورای خالکدون و کتاب تام‌لئو را دشنام به عیسای مسیح [ع] و کفر تلقی می‌کنند همه ما را کافر می‌شمرند.» پادشاه و بطریق وقتی این نامه را دیدند فرمان دادند و حکمی خطاب به ارامنه صادر شد که از آن‌پس با رومیان رفاقت و صمیمیت بورزند و دست از نکوهیدن شورا و آن کتاب^(۱۳) بردارند.

در آن وادی^(۱۴) مردی می‌بود از اهالی قریۀ باگرواند در اسپتان باگاوان،^۶ متبحر در فلسفه که داویت^۷ نام داشت. او دستور داد^(۱۵) تا وی را به ارمنستان بفرستند تا بلکه

-
۱. در برخی از نسخه‌ها چنین آمده است: در جایی که ترات چشم‌پراه گرگوریوس نشسته بود که مقام نخستین کشیش ارمنستان گرفته بود و از قیصریه برمی‌گشت.
 ۲. بنای کلیسا در سال ۶۴۴ آغاز شد، اما در اواخر دهه ۶۵۰ به پایان رسید.
 ۳. شعبه‌ای از رود ارس که در حاشیۀ واغارشاپات جاری است. ۴. یعنی شیطان.
 ۵. قیاس شود با رسالۀ دوم پولس رسول به قرنتیان، باب یازدهم: ۳. «لیکن می‌ترسم که چنان‌که ما به مکر خود حوا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است فاسد گردد.»
 ۶. باگاوان یا باگراوان از مراکز مهم کافران بوده است.
 ۷. Dawit. برخی نویسندگان او را مؤلف چندین کتاب می‌دانند. این داویت چه ساکن کنستانتینوپول بوده و چه

مخالفت‌ها را خاموش کند. کشیش‌ها و اسقف‌های ارمنستان همگی در دوین در حضور جانلیق نرسس که از عاشقان عیسی [ع] بود و نیز در حضور سپهسالار خداشناس تئودوروس ارمنی، امیر رشتونیک، انجمن کردند. دستور پادشاه را دیدند و سخنان آن مرد حکیم را شنیدند که بنا بر تعالیم کتاب لئو معتقد به تثلیث و تجزیه بود. این سخنان را شنیدند و باز هم حاضر نشدند تا دست از تعالیم برحق گرگوریوس مقدس^(۱۶) بکشند و آرای لئو را بپذیرند. پس به اتفاق بر آن شدند تا پاسخی به نامه بدهند.^۱

یادداشت‌ها

۱. پروکوپیوس به نزد معاویه، امیر اسماعیلیان، می‌رود و بین اعراب و بیزانسی‌ها صلح می‌شود. - پتروسیان.
۲. معاویه در زمان خلافت عمر و از جانب او به امارت دمشق رفت (ابن عبری ۱۳۷۷، ص ۱۳۷). در شوال سال چهل و یکم (هجری) مردم با معاویه بیعت کردند و دوران او نوزده سال و هشت ماه بود و در سال شصت و یکم در هشتادسالگی درگذشت. به سال چهل و پنجم، سفیان بن عوف عامری را به غزای روم فرستاد... که بسیار کس با او کشته شد. (و بار دیگری) یزید را به غزای روم فرستاد و مردم در اثنای آن تا قسطنطنیه رسیدند (مسعودی ۱۳۶۰، صص ۷ و ۲۷ و ۲۸).
۳. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۴. Hori، هوری یا هُری نام دختر هابیک است که ارمنیان او را نیای خود و بنیانگذار ارمنستان می‌شناسند. ماه هوری دومین ماه در گاهشماری اصلی ارمنی‌ها و برابر است با مهرماه در گاهشماری ایرانی و ۱۰ سپتامبر تا ۱۹ اکتبر در گاهشماری میلادی (فصل‌نامهٔ پیمان).
۵. بر سر اسماعیلیان. - پتروسیان.
۶. سپاه عرب‌ها. - پتروسیان.
۷. سپهسالار عرب‌ها. - پتروسیان.
۸. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
۹. امپراتور بیزانس. - پتروسیان.
۱۰. دمشق یا شام که در زبان لاتین به آن داماسکوس گویند، کرسی ایالت دمشق، پایتخت و بزرگ‌ترین شهر سوریه با فاصلهٔ اندکی بیش از صد کیلومتر از ساحل خاوری دریای مدیترانه. تاریخ بنای این شهر

مثل خیلی از ارمنه برای تحصیل به آن‌جا رفته بوده باشد، در هر صورت شخص معرفی نیست. اما واضح است که از طرفداران شورای خالکدون بوده است.

۱. در منابع خالکدونی دربارهٔ این گردهمایی در دوین که در سال ۶۴۹ [چهار سال پیش از سفر کنستانس دوم به ارمنستان و در دوازدهمین سال پادشاهی وی مطابق با سپتامبر ۶۵۲ تا سپتامبر ۶۵۳] برگزار شد چیزی نیامده است. چنان‌که ماهه (Mahe) نوشته، جوابیهٔ ارمنه برای کنستانس فرستاده نشد، زیرا نسخهٔ اصلی که لاک و مهر شده بود در سال ۶۵۳ همچنان در نزد نرسس می‌بود. سینوس هم در صفحه‌های آینده به این نکته اشاره کرده است. آسولیک خلاصهٔ این نامه را نقل کرده، اما بقیهٔ نویسندگان ارمنی چیزی از آن نیاورده‌اند.

معلوم نیست و در هزاره چهارم ق.م هم برپا بوده است. در سده یازدهم ق.م پایتخت آرامیان بود. سپاه خسرو پرویز در سال ۶۱۲ دمشق را گرفت و پس از درگذشت خسرو، امپراتور بیزانس این شهر را از ایرانیان پس گرفت. عرب‌ها در سال ۱۴ ه. ق دمشق را متصرف شدند و دوره هزارساله سیادت غرب و روم بر این شهر به پایان آمد. در سال ۳۶ ه. ق معاویه دمشق را پایتخت و مرکز خلافت خود کرد و تا سال ۱۲۷ مرکز خلافت امویان بود (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۹۹۲).

۱۱. سربازان بیزانس. - پتروسیان.

۱۲. امپراتور بیزانس. - پتروسیان.

۱۳. کتاب تام لئو.

۱۴. در کنستانتینوپول. - پتروسیان.

۱۵. امپراتور دستور داد. - پتروسیان.

۱۶. مبنی بر انتزاع و افتراق ثلاثه. - پتروسیان.

[فصل ۴۶]

[سواد نامه‌ای که کشیشان و جاثلیق ارمنستان به اتفاق امیران و تئودوروس سپهسالار، امیر رشتونیک، در جواب نامه کسناس، پادشاه رومیان، برای مردم ارمنستان نوشتند.]

اصل و عین اعتقادنامه نیقیه^(۱)

از تو ای مسیحی مؤمن، و ای عاشق خداوند، خواهشمندم که این نامه را بخوانی.

ما به حکم وحی پیامبران خداوند و انبیای مسیحی وظیفه داریم که با حال ندبه و تضرع در راه برقراری حکومت دینی تو نماز بگزاریم، و نیز به خاطر همه امیران و سربازان، و خصوصاً همه جای کاخ پادشاهی که جزو قلمرو خداوندی و همان جایگاهی است که در آن عشق به خداوند استقرار یافته و لطف آسمانی بر دوش توست.^۱

بدان و آگاه باش که پادشاهی تو وسیع‌تر و نیرومندی آن برتر از همه پادشاهی‌هاست که در اختیار بشر بوده و تاج و تخت این پادشاهی از بارگاه خداوندی عطا شده که کسی بجز پادشاهی مسیح یارای بازستاندن آن را ندارد. به‌همچنین‌اند جماعت کشیشان که خداوند بانی و حافظ آن جماعت است، و نیز امیران^۲ و سپاهیان که دستداران مسیح [ع] هستند. ما مباحی و سربلندیم که در پرتو حکومت دینی تو در میانه پادشاهان شریر و بی‌دین ایران تاب آورده‌ایم و زنده مانده‌ایم. زیرا آن‌گاه که آنان پادشاهی ارمنستان را برانداختند و این مملکت را با خاک یکسان کردند، و مردان و زنان را به اسارت بردند، و

۱. این نامه لحن مغشوشی دارد. شایان ذکر است که نگارنده نامه به منظور تسکین خاطر امپراتور از نقل موضوعات تفرقه‌ساز که معمول این‌گونه نامه‌ها در آن عهد است اجتناب کرده است.

۲. ناخاراها.

هر آن کس که زنده ماند هم از برق شمشیرهای آنان امان نیافت، در نظر داشتند که ما را به وادی گمراهی خویش بکشند.^۱ اما نتوانستند ما را از جا بجنبانند؛ و حاصل آن شد که بی‌دینان از تباهی خویش شرمسار گشتند. عاقبت قباد و پسرش خسرو دستور دادند: «بگذارید تا هر کس بر همان دینی که دارد بماند، و کسی حق ندارد ارامنه را آزار دهد، زیرا که اینان نیز همه از جمله بندگان ما هستند. بگذارید تا به تن خویش به ما خدمت کنند؛ اما جانشان را به او واگذارید که فقط او از جان‌ها آگاه است.»^۲ گذشته از این، خسرو [پسر] هرمز^(۲) پس از تسخیر اورشلیم دستور داد تا همهٔ اسقف‌های سرزمین‌های خاوری و آسورستان در دربار گرد آیند و خطاب به ایشان گفت: «شنیده‌ام که مسیحیان دو شاخه شده‌اند و هر یک دیگری را تکفیر می‌کند و ناحق می‌شمارد. بگذارید تا پیروان هر دو شاخه به اتفاق یکدیگر در دربار گرد آیند تا خود هر آنچه را راست و حقیقت است تأیید کنند و خطا و کژی را از میان بردارند.»^۳ پس همهٔ کشیش‌ها و اسقف‌ها و نیز همهٔ پیروان آن نواحی انجمن شدند و او، سمبات باگراتونی ملقب به خسروشوم، را به سروری^۴ آن‌ها و به سِمَت طیب اعظم دربار برگمارد.^۵ زکریا، بطریق اورشلیم،^۶ هم در میان اسیران بود و جز او عدهٔ زیادی از فلاسفه که در شهر اسکندریه به اسارت درآمده بودند. این خسرو، پادشاه، به همگی ایشان فرمان داد تا مسئله را از روی انصاف بررسی کنند و لب کلام را به عرض وی برسانند.

پس آنان جملگی در دربار اجتماع کردند و همه‌هم برخاست. زیرا بودند کسانی که

۱. مراد سبتوس در این‌جا خاتمهٔ سلسلهٔ آرشاسید و پیگرد و آزار مسیحیان در عهد ساسانیان است.

۲. پیش‌تر در این کتاب دربارهٔ پیمان صلح قباد یکم و واهان و نیز دربارهٔ غسل تعمید خسرو انوشه‌روان سخن گفته شد.

۳. سبتوس گزارش چنین منظره‌ای را نیاورده است.

۴. prefect، این واژه در این کتاب به معانی دیگر هم آمده، اما بیشتر معنای زعیم، فرماندار و والی دارد. در سدهٔ دهم میلادی به والی عرب ارمنستان گفته می‌شد.

۵. مراد از این شخص احتمالاً همان جبرئیل سنجاری بوده که از مونوفیزیت‌های سرشناس و صاحب منصب دُوست‌بِد (پزشک اعظم) بود. او مجلس مناظره‌ای فقهی در پیشگاه خسرو برپا کرد. اما زمان آن مجلس به سال ۶۱۲ یعنی پیش از تصرف اورشلیم بود. [دربارهٔ جبرئیل شجری یا سنجاری در پانوش ۵ صفحهٔ ۲۳۶ توضیحاتی آورده شده است. «اگر جبرئیل دُوست‌بِد بوده باشد، آمدن نام سمبات در این‌جا خطاست» (نفیسی ۱۳۴۳، صص ۲۷۵-۲۷۸). م.].

۶. زکریا سال ۶۱۴ پس از تسخیر اورشلیم اسیر شد. ویروی، جاثلیق آغوانک، هم در زمرهٔ اسیران بود که به دربار خسرو راه یافت و مورد لطف شیرین واقع گردید.

ارتدوکس بودند و مهر پادشاه فقید^(۳) را هم در تأیید آیین خویش داشتند؛ و دیگرانی بودند که نستوری بودند و نیز عدهٔ زیاد دیگرانی از پیروان فرقه‌های مختلف. در آن میان ربی اعظم^۱ پیش آمد و گفت: «نگذارید این مرد، خدا خوانده شود.» و این سخنش را به گوش پادشاه رساندند.

پادشاه در پاسخ گفت: «مگر او با اجازهٔ چه کسی پا به این جا گذاشته است؟ او را تنبیه و اخراج کنید.» در پی آن دستور داد تا دیگرانی را هم که از پیروان سایر فرقه‌ها بودند از محکمه اخراج کنند. طبق دستور او فقط [اعضای شوراها] نبقیه، کنستانتینوپول، افسوس^(۴) و خالکدون حق داشتند در آن انجمن شرکت کنند.

و واقع شد که دو کشیش ارمنستانی هم در آن جمع بودند، مردانی از ثقات، که آمده بودند تا پادشاه را از ستمگری‌های کومیتاس، کشیش مامیکونیان،^۲ و ماتئوس آماونیکی^۳ خبردار کنند. آن دو تن کتاب گرگوریوس مقدس^۴ را هم با خود داشتند. پادشاه فرمان داد تا از آنان پرسند: «این شوراها در عهد کدام پادشاه برگزار شده است؟» آنان پاسخ دادند: «شورای نبقیه در عهد کنستانتین؛ شورای کنستانتینوپول در عهد تتودوسیوس مهتر؛ شورای افسوس در عهد تتودوسیوس کهنتر؛ و شورای خالکدون در عهد ماریسیان.»^(۵) پادشاه گفت: «به یقین دستورهایی که سه پادشاه صادر کنند محکم‌تر از دستورهایی است که یک پادشاه صادر کند.» همین که پادشاه پی برد که نستوریوس چه کسی بوده، در چه عهدی می‌زیسته، در کدام شورا بوده، و چه سخنانی بیان می‌کرده، دستور داد تا نستوری‌ها را نیز از آن مجلس بیرون برانند. سپس به پرس‌وجو در اطراف شورای خالکدون برآمد: «سران شورا چه کسانی بودند؟» نکته‌های لازم را دربارهٔ آن شورا به او گفتند: «کنستانتین و تتودوسیوس کبیر شخصاً در نبقیه و کنستانتینوپول حاضر بودند؛ اما سیریل کشیش اسکندریه^(۶) در افسوس حاضر بود؛ و تتودوریت در خالکدون حضور داشت، که کشیشی از پیروان نستوریوس بود.»

۱. ارشد یهودیان، برابر با «بطریق».

۲. کومیتاس در سال ۶۰۹ یا ۶۱۰ و پس از آبراهام جائلیق شد. وی در موقع این مناظره کشیش تارون بود که از سرزمین‌های تابعهٔ خاندان مامیکونیان بود و باگراتونی‌ها در این موقع در کار کوچیدن به آن‌جا بودند.

۳. Matteo of the Amatunik، نام این شخص را فقط سینوس در همین کتاب آورده است.

۴. این کتاب باید روایت دیگری از آکاتانگوس باشد که تنها کتاب حاوی گزارشی از شورای نبقیه است.

جائلیق ملقب به ایران^۱ و کشیشان دیگری از آسورستان، آروستان،^(۷) خوزستان و بقیه سرزمین‌ها هم حاضر بودند؛ و خسرو، پادشاه، بنا به همین دلایل دستور داد تا کلیساهای همه آنان با خاک یکسان شود و خود آنان را هم از دم تیغ بگذرانند، مگر آن عده از ایشان که دست از کزروی بردارند و به همان راهی بروند که پادشاه رهرو آن بود. [طرفداران] خالکدون عبارت بودند از ویروی،^۲ جائلیق آغوانک، و عده زیادی از کشیشان مملکت یونان^۳ و امیرانی که خود را تسلیم پادشاه ایران کرده بودند. این بود که او دستور داد تا مجلس مناظره‌ای برپا شود و از طرفین خواست تا درباره نقیه در طول مدت حکمرانی کنستانتین، کنستانتینویول در دوره حکمرانی تئودوسیوس مهتر، افسوس در طی حکمرانی تئودوسیوس کهنتر، و خالکدون در طول مدت حکمرانی ماریسیان تا هر اندازه ممکن بحث کنند. وقتی از همه مضامین و مباحث خوب آگاه شد و آن را درست دریافت، بنای پرسش را از آنان گذاشت و گفت: «چرا آن سه تن پیشین همانند سومین نفر قائل به وجود دو ذات نشدند؟ پس آیا این بدان معنا نیست که ما باید خود را به دو بخش کنیم و بگوییم که دو پادشاهیم، نه یکی. زیرا من از دو ذات مختلف پدید آمده‌ام، خواه آن دو را پدر و مادرم حساب کنم، یا خواه روان و تنم. اما آفریدگار اگر در هر کجا حاضر نباشد و نتواند هر آنچه را اراده کند به عمل درآورد، دیگر چگونه آفریدگاری خواهد بود؟»

سپس دستور داد تا از زکریا، بطریق اورشلیم، و نیز از فیلسوف شهر اسکندریه^۴ پرسش‌هایی بکنند و از آنان بخواهند تا هر مسئله‌ای را برحق می‌دانند با ادای سوگند بیان کنند. آنان در مقام پاسخ گفتند: «اگر ما از خداوند اعراضی نکرده بودیم خداوند هم غضب نمی‌کرد و از ما روی برنمی‌گرداند. اما اینک در پیشگاه تو، از ترس خداوند، زبان به بیان حقیقت می‌گشاییم. دین برحق همان دینی است که در نقیه و در زمان فرمانروایی

۱. مراد، جائلیق «نستوری» ایران است که آسولیک او را «آنا» نامیده و در زبان سریانی «حنان» نامیده می‌شود. فلوسین در توضیحاتی که درباره این نامه داده یادآور شده که منصب جائلیقی طی مدتی، از سال ۶۰۹ تا زمان مرگ خسرو، تعطیل و بلا تصدی بود.

۲. Viroy، وی مدت ۲۵ سال را [از ۶۰۳ تا ۶۲۸] در مملکت ایران به حال حبس گذراند، اما عنوان جائلیقی خود را همچنان نگه داشت. آسولیک عنوان «جائلیق ایبریا» را هم در کنار نام ویروی آورده است.

۳. مراد، آن کسانی است که در پی حمله‌های ایرانیان در اوایل سده هفتم به اسارت درآمدند.

۴. سیئوس در جای دیگر در همین کتاب نام چندین فیلسوف را آورده است که از اهالی شهر اسکندریه هستند. اما اسکندریه تا سال ۶۱۹ هنوز به تصرف درنیامده بود.

کنستانتین متبرک بر آن صحه گذاشته شد. [شوراهاى] کنستانتینوپول و افسوس هم با آن همدستان بودند. دین راستین ارمنی‌ها نیز عیناً همان است. اما آن دینی که در خالکدون اعلان گردید، چنان‌که جناب عالی هم خود مستحضرند، با آن منافات دارد.^۱

پادشاه دستور داد تا گماشتگان وی در گنج‌خانه به جستجو برآمدند. رقیمه‌ای را یافتند درباره اصالت و حقانیت دین نیقیه که مَهر قباد شاهنشاه و پسرش خسرو بر آن زده شده و حاکی از یگانگی دین رایج در ارمنستان با آن بود.^۲ خسرو وقتی آن رقیمه را دید دستور داد: «همه مسیحیانی که در مملکت من به سر می‌برند لُز این پس می‌باید از دین ارامنه پیروی کنند.» کسانی که در سرزمین‌های آورستان به دین ارمنستان گردن نهاندند عبارت بودند از کامیشوف^۳ مطران به اتفاق ده تن از اساقفه، و شیرین^۴ ملکه پرهیزکار، و سمبات جوانمرد، و نیز دُرست‌پد^۵ اعظم. در پی آن خسرو دستور داد تا نسخه‌ای از سند دین ارتدوکس را به مَهر خودش مهور کنند و در گنج‌خانه پادشاهی بگذارند.

پس، اینک که خداوند «ما را از قدرت ظلمت رهانیده»،^۶ و سزاوار حکمرانی بر شهر

۱. این یکی از مباحث معمول ارمنی است که در کتاب مکاتیب (*Book of Letters*) به تکرار آمده و نخستین بار هم، مفارن با تشکیل نخستین شورای دوین در سال ۵۰۶، در نامه باگین ابراز شده است.
۲. سبئوس پیش از این درباره تمعید خسرو نوشته بود، اما سخنی از این موضوع به میان نیاورده بود.
۳. *Kamyshov*، اسقف بیت داسن. متوفا در سال ۶۰۹. یکی از اساقفه‌ای که کومیتاس بنا بر درخواست ایشان مکتوبش را با عنوان «در باب ایمان» به رشته تحریر درآورد. [بیت داسن از توابع مطران‌نشین مسیحی اریبل که تحت اداره اسقف‌نشین سوریه خاوری بوده است (مارکوارت ۱۳۸۳، صص ۵۳ و ۵۴)۔م.]
۴. همسر مسیحی خسرو دوم. البته سندی در دست نیست که حاکی از گرویدن او به دین ارامنه باشد.
۵. دُرست‌پد عنوان پزشک اعظم در دوره ساسانی است. [پزشکان در دستگاه پادشاهان ساسانی نفوذ و ارج بسیار داشته‌اند. این دُرست‌پد گویا نامش جبرئیل و از اهالی شجر بوده و علت نفوذ و محبوبیتش فصد درست و بجای شیرین، محبوبه خسرو، بوده است. شیرین که تا آن زمان نازا بود، در نتیجه معالجه همین دُرست‌پد صاحب پسری شد. این دُرست‌پد وامی‌نمود که وسیله‌ای است که از جانب سرگیس، از شهیدان سوریایی، هدایت می‌شود. خسرو هم این معالجه را اعجاز و نتیجه اقدام سرگیس شهید دانست (نقیسی ۱۳۴۳، ص ۲۷۵).
- جبرئیل در سال ۶۱۲ یا ۶۱۳ درگذشت و پس از او یزدین‌نامی از نستوریان در دربار خسرو پرویز نفوذی به هم زد تا جایی که خاصه‌های سلطنتی همه به او واگذار شد. اما او هم مورد غضب پادشاه واقع شد و پس از مرگش اموال او را ضبط کردند. نکته‌ای که از بیان این احوال به کار ما می‌آید همین است که پس از مرگ یزدین پسرانش عَلم طغیان برافراشتند و شیرویه را به سلطنت دعوت کردند و خسرو پرویز گریخت. همین پسران سرانجام خسرو را کشتند و همه اولاد او از جمله مردان‌شاه را، پسری را که از شیرین داشت، کشتند (تقی‌زاده ۱۳۸۲، صص ۱۱ و ۱۲)۔م.]

۶. رساله پولس رسول به کولسیان، باب اول: ۱۳. «و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت.»۔م.] سبئوس در این‌جا از روال سخن دور می‌شود و کنستانتس را خطاب قرار می‌دهد.

آسمانی تو دانسته، دیگر ما چقدر باید از خدای مسیح بخوایم تا صلح را برقرار بدارد تا حکومت دینی و خدادوست تو تا ابد برپا بماند، همانند آن ایامی که حکومت آسمان بر زمین برقرار بود و پیروزی عظیم حاصل؛ فرمانروایی بر سرتاسر عالم، از آب‌ها تا خشکی‌ها. اینک، درست است که تو از تخمه آدمیانی و کالبد انسانی داری، بساری بر تخت آسمان نشسته‌ای. و پرتوهای شکوهمند فرمانروایی دین تو بر همه جا تابان است. تو ای کسی که در آسمان تاج بر سرت نهاده‌اند، تو ای کسی که با نشان آسمانی چلیپا فخر همه مسیحیانی، تو ای کسی که بیش از بقیه مردمان به بنده پاک خداوند می‌مانی، آن مظهر لطف خداوندی، آن دلیر سرفراز، نیای تو هراکلیوس منجی متبرک، تمام دنیا را از چنگال قاتل بی‌رحم نجات داد. با دادا که خدای مسیح آن را به برکت تقوای تو متبرک گرداند.

اما در باب تحقیقاتی که دستور دادی تا در اطراف توحید دین به عمل آید، و نیز بیانی‌ای که در اثبات دینداری برای ما بندگان ناچیزت فرستادی، همین که آن را دیدیم بدان تعظیم کردیم و با سرافرازی تمام مسیح را و خیرخواهی او را متبرک خواندیم و به ترتیبی که در زیر گفته می‌شود به حقانیت دین پی بردیم. انجیل یوحنا می‌فرماید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.»^۱ و نیز در [کتاب] کاتولیکی آمده است: «آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دست‌های ما لمس کرد، درباره کلمه حیات.»^۲ «و کلمه جسم گردید.»^۳ «و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد.»^۴ یوحنا نیز همین را در انجیل خویش می‌فرماید: «خدا را هرگز کسی ندیده است.»^۵ و پولس رسول می‌فرماید: «احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید.»^۶ پس چرا می‌فرماید: «ما شاهدان عینی هستیم»، و «به او نگریستیم؛ و دست‌های ما کلمه حیات را لمس کرد»، و «چه کسی با پدر بود و بر ما ظاهر گردید؟ این بس حیرت‌افزاست، و با ملاحظه آسمان باید هم چنین باشد؛ و باز با ملاحظه طبیعت انسانی این از نهایت فروتنی و خیرخواهی است. اینک، پر واضح است که وقتی از جانب خداوند اعلام می‌دارد که «کسی که مرا دید، پدر را دیده است»،^۷ همانا تجسد خداوند را

۱. انجیل یوحنا، باب اول: ۱. ۲. رساله اول یوحنا، رسول، باب اول: ۱. ۳. انجیل یوحنا، باب اول: ۱۴. ۴. رساله اول یوحنا، رسول، باب اول: ۲. ۵. انجیل یوحنا، باب اول: ۱۸. ۶. رساله اول پولس رسول به تیموتائوس، باب ششم: ۱۶. ۷. انجیل یوحنا، باب چهاردهم: ۹.

تشریح می‌فرماید. و او گفت: «من» و مرادش یک تن بود، و نگفت: «ما» که مرادش دو تن باشد. در این جا تنها دربارهٔ آسمان سخن می‌گوید: «تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد.»^۱ و حال آن‌که این جا در باب بشر و در باب خداوند [سخن می‌گوید]؛ زیرا که نادیدنی، دیدنی نخواهد شد، اما ما در دیدنی، نادیدنی را دیدیم؛ زیرا که خلقت آسمانی پدر و خلقت بشری ما در دیدنی [بود]؛ و زیرا که خلقت پدر با خلقت بشری او هم‌پیوسته و یکجا بود. یک صورت موجود بود، و آن صورت خدا و بشر بود، که مانند چراغ می‌بود. [پولس] طرسوسی می‌گوید: «خدا واحد است؛ و در میان خدا و انسان یک متوسطی است.»^۲ «متوسط از یک نیست، اما خدا یک است»^۳، زیرا وحدت از ثنویت است – چنان‌که از وحدت ابراهیم [ع] و ساره، اسحاق پدید آمد. مسیح [ع] نیز به همین نهج از روح القدس و مریم پدید آمد، خلقت واحدی ناشی از وحدتی خاص و بی‌تشویش، که مطابق فرمودهٔ خداوند از جانب پدر ناگفتنی بود، و زیرا که بکارت او برداشته نشد.

پس خداوند ما عیسی مسیح [ع] یکی است، همان خداوند و بشر. چنان‌که در سخن پیامبر آمده حیات در انظار [مردم] متعلق صلیب است: «از زخم‌های او ما شفا یافتیم.»^۴ یوحنا ی متبرک هم بر همین نهج در [رساله] کاتولیک خود می‌فرماید: «همین است او که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح [ع]. نه به آب فقط، بلکه به آب و خون و روح است آن که شهادت می‌دهد، زیرا که روح حق است. زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند، یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند. [حتی] اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگ‌تر است؛ زیرا این است شهادت خدا که دربارهٔ پسر خود شهادت داده است.»^۵ «این است پسر حبیب من، از او بشنوید.»^۶ [پسر را] به دو خلقت و دو شخص و دو دل نکرد. و با گفتن «او» و «برای او» وحدت را روشن ساخت. همان‌گونه که در همان انجیل می‌فرماید: «روح و آب و خون هر سه حکم واحد دارند.» و در جای دیگر می‌فرماید: «خون پسر او عیسی مسیح [ع] ما را از هر گناه پاک می‌سازد.»^۷ بدان که عیسی مسیح [ع] پسر خداوند و پسر انسان است، و هر دو با هم خلقت واحدی هستند. اینک باری، وجود

۱. رسالهٔ اول پولس رسول به تیموتائوس، باب ششم: ۱۶. ۲. همان، باب دوم: ۵.

۳. رسالهٔ اول پولس رسول به غلاطیان، باب سوم: ۲۰. ۴. کتاب اشعای نبی، باب پنجاه و سوم: ۵.

۵. رسالهٔ اول یوحنا ی رسول، باب پنجم: ۹-۶. ۶. انجیل مرقس، باب نهم: ۷.

۷. رسالهٔ اول یوحنا ی رسول، باب اول: ۷.

خداوندی غیر متجسد است و فنا نمی‌پذیرد و بر همگان معلوم است. اما سرشار است از شگفتی و لطف، که اعجاب است و نشانهٔ عشق عظیم به نوع انسان - که غیر متجسد در آن متبلور گردید، و ندیدنی دیده شد، نابسودنی سوده شد، سرمدی دارای آغاز شد، پسر خداوند هم پسر انسان گردید و از شکوه و عظمت الوهی او به انسانیتش پیوست.

اینک، پیامبر خداوند، خود را از سر خضوع چنین متذکر شد: «تا به موت، بلکه تا به موت صلیب.»^۱ «در حالتی که دشمن بودیم، به وساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم.»^۲ و در جای دیگر می‌فرماید: «او که پسر خود را در ریخ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود.»^۳ و در جای دیگر: «اگر می‌دانستند، خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند.»^۴ و باز: «خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگناه در جسم فتوا داد.»^۵ آن‌گاه که می‌فرماید: «فتوا داد»، چه چیزی را مراد دارد؟ مراد آن است که: «صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد.»^۶ اما سخن خداوند خطاب به کارگران تاکستان چیست؟ «آن‌گاه که موسم حصاد فرارسد، خادمانش را به سوی کارگران می‌فرستد تا محصول او را بردارند. اما کارگران مبادرت به توقیف خادمان او کردند؛ بعضی از ایشان را شکنجه دادند، بعضی را سنگسار کردند، و بعضی را سر بریدند. پس از آن بود که پسرش را فرستاد و گفت: 'بادا که از دیدن پسرم حیا کنند.'^۷ اما کارگران همین که پسر را دیدند، اینک گفتند: 'این وارث است؛ بیایید تا او را به قتل آوریم تا ارثیه از آن ما شود.'^۸ و او را از تاکستان بیرون انداختند و به قتل آوردند.»^۹ پسر خدا فقط کلمه نیست، هم کلمه [است] و هم گوشت، و نیز ایضاً گوشت کلمه است. و اگرچه گوشت همان انسان است، باری خدا نیز هست. پس آنان که از آغاز شاهدان عینی و خادمان کلمه بودند شاگردان خود را تعلیم کامل دادند. و آنان هم آن تعالیم را به شاگردان خود رساندند، و آن تعالیم را مکتوب کردند.^{۱۰}

دستورات خطاب به کلیسای کاتولیک به خیلی از انبیا رسید: به امثال یوستینوس،

۱. رسالهٔ پولس رسول به فیلیپان، باب دوم: ۸. ۲. رسالهٔ پولس رسول به رومیان، باب پنجم: ۱۰.

۳. همان، باب هشتم: ۳۲. ۴. رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان، باب دوم: ۸.

۵. رسالهٔ پولس رسول به رومیان، باب هشتم: ۳. ۶. رساله به عبرانیان، باب دوم: ۱۴.

۷. انجیل متی، باب بیست و یکم: ۳۴-۳۹.

۸. اما تألیف اناجیل، به روایت تعلیمات (Teaching)، صص ۶۹۹-۷۰۰، کار نخستین نسل بوده که همانا

شاهدان عینی باشند.

إنانکلیتوس و نیز به کلمنت در روم؛ به حنانيا در اسکندریه؛ به سیمون کلثوفاس در اورشلیم؛ به دیونیزیوس آریوپاچی^۱ در آتن؛ و دیونیزیوس ثانی در کورنت؛^۲ و به تیموتی ثانی در افسوس؛ و به تیتوس در کریت؛ و به پولی کارپ^۳ در سمیرنا^۴ واقع در آسیا؛ و به اودیا که همان پیتر باشد در انطاکیه؛ و به ایرنائوس گالی،^۵ شاگرد پولی کارپ در کلیسای لیونز. این سوای عدّه بی شماری از اساقفه و کشیشان برجسته و واعظان شیرین‌گفتار بود، و نیز سوای فلاسفه و روحانیان^۶ مکرّم کلیسا، که جملگی مَهر خویش را، همراه با نظریاتی از جنس نظر حواریون، بر ایمان راستین کلیسایی در کلیساهای خویش زدند.

مصوبات شورای نیقیه معلوم می‌دارد که آنان همگی شاگردان تمام‌عیاری بودند که [دین را] از حواریون فراگرفته و در شورای نیقیه بر همان آموخته‌های خویش صحه گذاشته‌اند. زیرا که دربارهٔ پسر گفتند: «دارای همان خلقت پدر است و به توسط او بود که

۱. دیونیزیوس آریوپاچی [یا دیونوسیوس آریوپاگوسی (Dionysius the Areopagite). م.م.] در آریوپاغوس به قضاوت اشتغال داشت و به روایت کتاب اعمال رسولان، باب هفدهم: ۳۴، با استماع مواعظ پولس رسول به مسیحیت گروید. آریوپاغوس، یا چنانکه در یونانی تلفظ می‌شود آریوس‌یاگوس، به معنی صخرهٔ آرس، خدای جنگ، تپه‌ای سنگی است که در شمال باختری آکروپولیس در آتن واقع است و محل دادگاه استیناف یونانیان در اعصار باستان بود.

۲. Corinth، کورنت یا کورینتس در زبان یونانی، از شهرهای باستانی یونان که تا به امروز هم بر جا و در حدود ۷۸ کیلومتری آتن واقع است. دیونیزیوس کورنتی در اواخر سدهٔ اول و میانهٔ سدهٔ دوم میلادی می‌زیست و در حوالی سال ۱۷۱ درگذشت. از احوال و زندگانی او جز آنچه اوزیبوس در کتاب وقایع‌نامه خویش نقل کرده اطلاعی در دست نیست.

۳. Polycarp، اسقف سمیرنا (ازمیر) در سدهٔ دوم و از معدود کسانی است که برخی از کلیساهای خاوری و باختری، به اتفاق، او را در زمرهٔ قدیسان می‌شمارند. کتاب معروفش با عنوان شهادت‌نامهٔ پولی‌کارپ از جمله آثار آبی کلیسا و از معدود آثاری است که از زبان شاهدان عینی گزارش‌هایی را از دورهٔ شکنجه و آزار مسیحیان در بر دارد.

۴. Smyrna، از شهرهای باستانی که در نقطهٔ راهبردی از کرانهٔ دریای اژه در آناتولی واقع بود و امروزه ازمیر نامیده می‌شود و سومین شهر بزرگ ترکیه است.

۵. Irenaeus of Gaul، یا ایرنائوس مقدس، اسقف کلیسای لوگدونوم در گال بود که بخشی از قلمرو امپراتوری روم محسوب می‌شد و امروزه به نام لیون معروف و در کشور فرانسه واقع است. ایرنائوس از نخستین آبی کلیسا بود و نوشته‌های برجامانده از او در نخستین مراحل تشکیل الهیات مسیحی نقش ارزنده داشت. وی از شاگردان پولی‌کارپ بود و او نیز از شاگردان یوحنا انجیلی. کتاب معروف ایرنائوس رده‌به برارنداد است که آن را در حدود سال ۱۸۰ م نوشت. [گال یاگال سرزمینی است باستانی واقع در بین رود پود، دریای مدیترانه، شبه‌جزیرهٔ پیرنه و اقیانوس اطلس که در جای کشور کنونی فرانسه قرار داشت (آگاتانگوس ۱۳۸۰، ص ۱۵۱). م.م.]

۶. شایان ذکر است که مؤلف هیچ سخنی دربارهٔ سرچشمه‌های مسیحیت در ارمنستان بیان نکرده است.

همه موجودات در آسمان و زمین پا به عرصه وجود گذاشتند؛ او که برای خاطر ما و برای رستگاری ما به صورت انسان آفریده شد.» چنین شد که گرگوریوس مقدس مطالبی را از اسلافش آموخت تا به ما تعلیم دهد: «آن کس که به جسم مادی اعتقاد داشت، خداوند اسرار الهی را بر او مکشوف ساخت؛ و آنان که نتوانستند موضوع تن مادی را هضم کنند منکر خلقت مادی شدند. زیرا که مسیح [ع] در تن و آفرینش واحد متبلور شد، و با الوهیت خویش به انسانیت پیوست و با آن یکی شد، فانی با باقی یکی شد، تا از این راه همه آحاد بشر را با الوهیت باقی خویش پیوند ابدی دهد.»^۱

پس ما بر دین خویش پای می‌داریم، نه از باب این که مردمان این روزگار آن را تشریح کرده‌اند، بلکه از آن روی که آن را به توسط گرگوریوس مقدس از نبی گرامی خویش دریافت کرده‌ایم، و گرگوریوس مقدس حدود سی سال پیش از روزگار سلطنت کنستانتین آن را به پادشاه ترات و امیران ارمنستان تعلیم داد.^۲ بر همین منوال تووند مقدس، سر اسقف کبیر قیصریه، یعنی همان شهری که گرگوریوس مقدس در آن جا بالید و تحصیل کرد و همو دست بر سرش کشید و او را به اسقفی برگمارد،^۳ نیز آن آیین را تأیید کرد. دوم بار [که آیین مورد تأیید قرار گرفت] موقعی بود که پدران مقدس و راستین به امر کنستانتین، پادشاه خدا دوست، در نیقیه انجمن کردند و تمام اباطیل فرقه کفار را برانداختند و تخم آیین ارتدوکس را در سرتاسر عالم پراکندند. رستاخس مقدس،^(۸) پسر گرگوریوس مقدس، هم در آن انجمن حضور داشت که احکام دین را از شورای مقدس و از کنستانتین کبیر دریافت کرد و آن را به انضمام احکام کنستانتین متبرک برای ترات، پادشاه دوستدار مسیح [ع]، و گرگوریوس، بطریق مقدس، برد.^۴ ما نهج بر همین موضع پا

۱. سبتوس این جملات را از تعلیمات نقل کرده است، صص ۳۶۹ و ۳۸۵، و می‌افزاید: «زیرا که او در خلقت واحد متجلی بود.»

۲. آگاتانگفوس تاریخ تغییر دین کنستانتین را ذکر نکرده و به نقل این نکته بسنده کرده که گرگوریوس در سال هفدهم از پادشاهی ترات، در پی آنکه پانزده سال حبس کشیده بود، به مقام اسقفی رسید. برخی دیگر از منابع، پادشاهی ترات را مقارن سال سوم از امپراتوری دیوکلسین نوشته‌اند. به نوشته برخی منابع دیگر، ترات و گرگوریوس مدت مدیدی پس از آنکه کنستانتین دینش را تغییر داد با او دیدار کردند و این دیدار پیش از برگزاری شورای نیقیه واقع شد.

۳. گرگوریوس در قیصریه پرورش یافت. نام او به صورت گرگوریوس مطابق نگارش یونانی است.

۴. آگاتانگفوس می‌نویسد که پس از آنکه آریستاخس ناشر آیین مسیح شد گرگوریوس مطالبی را به قوانین نجات‌بخش آن افزود و با این کار نگرش خویش را به ارمنستان روشن تر ساخت. آگاتانگفوس سخنی از عقاید کنستانتین به میان نیاورده و فقط می‌گوید که امپراتور به این آیین اذعان داشت.

می‌فشاریم و همین مایه را با استناد به آن فرمایشی برای تعلیم آیین ارتدوکس بسنده می‌شمریم که حاکی است: «حد قدیمی را که پدران ت قرار داده‌اند منتقل مساز.»^۱ و باز، سوم بار [که دین تأیید شد] موقعی بود که ترات پادشاه آماده شد و گرگوریوس، کشیش مقدس، و پسرش، اسقف رستاکس، و از سپاهیان هم چهار تن از ارشدترین صاحبان مناصب حکومت خویش را برداشت و به اتفاق هفتاد هزار تن از برگزیدگان همه استان‌ها به قصد دیدار با کنستانتین راهی روم شد.^(۹) وقتی همدیگر را ملاقات کردند گرگوریوس مقدس را به پیشگاه کنستانتین معرفی کرد و او خودش را به پاهای گرگوریوس مقدس انداخت تا متبرک گردد.^(۱۰) پس هر دو طرف آیین خداوند ما عیسی مسیح [ع] را پذیرفتند. و دو پادشاه با سوگند به هم ملحق شدند که از آن پس صلح دائم بین دو مملکت پادشاهی ایشان برقرار باشد. و یک بار دیگر برای خاطر ما بر حقانیت آن دینی صحه گذاشتند که روح القدس آن را در ما به ودیعه گذاشته است.^۲

ما برای شوراهایی که در دیگر نقاط برگزار شده قائل به اعتباری نیستیم. و باورمان این است: اساس دیانت تو که از کنستانتین متبرک و شورای نقیه سرچشمه می‌گیرد در بارگاه تو متجلی است که به عشق خداوندی برپا گردیده است. بگذار آنان که باوری جز آن دارند - حتی اگر فرشتگان آسمانی هم باشند - در کفر و الحاد دست و پا بزنند. و همگی معلمان کلیسا که دستی در فلسفه دارند و شاهدان رؤیای الوهی بوده‌اند و [به راهنمایی تو]^۳ به میانی درستی در باور به انبیای قدسی دست یافته‌اند مروجان انجیل در سرتاسر عالم می‌باشند. این مهم را از گرگوریوس مقدس و جاثلیق ما که در قیصریه کاپادوکیا برآمده فرا گرفته‌ایم و تا هنوز بر سر همین آموخته‌های خویش استوار ایستاده‌ایم.^۴ ما به غیر از او معلمان دیگر هم داریم که همچون پدران مقدس سخنگویان حقیقت‌اند، و جملگی بر شورای نقیه مَهر تأیید زده‌اند: کسانی امثال یوستینوس، دیونیزیوس، ویکتور، اساقفه روم، و

۱. کتاب امثال سلیمان نبی، باب بیست و دوم: ۲۸. در این جا واژه «دین» هم به متن افزوده شده است. [حد قدیمی دینی را که...-م.]
۲. اکثر منابع ارمنی درباره این ملاقات مطالبی نوشته‌اند. اما در همه نسخه‌هایی که در سال‌های اخیر از آگاتانگوس منتشر شده، موعد سفر [ترات-م] به روم پیش از شورای نقیه ذکر شده است.
۳. عبارت «به راهنمایی تو» چندان مفهوم روشنی ندارد. گویا سبتوس بر آن است که امپراتور، چون مظهر امپراتوری است، سرچشمه باورهای راستین هم هست.
۴. در نظر سبتوس تعالیم گرگوریوس مقدس بخشی است از کتاب تاریخ آگاتانگوس که عنوان شرح حال گرگوریوس قدیس را دارد.

دیونیزیوس اسکندریه‌ای،^(۱۱) پطر شهید، تئوفیلوس، آتانازیوس، سیریل اسقف اسکندریه، بازیل اسقف قیصریه،^(۱۲) گرگوری نازیانزوس،^(۱۳) گرگوری قیصریه نو^(۱۴) معروف به اعجازگر، گرگوری نیسا^(۱۵) که برادر بازیل بود، و دیگر چوپانان بی شمار آیین ارتدوکس که هم‌نوا با این شخص حی و حاضر سرشناس‌اند.^۱

اینک چون دشمنان دیانت معمولاً به سرزمین ما حمله آورده و ویرانش کرده‌اند، همان‌گونه که مردم مملکت ما را از میان برده‌اند، بر همان منوال شهادت‌نامه‌ها و واردات‌های^۲ کلیسا را هم از بین برده‌اند. اینک شهادت‌نامه‌ها و واردات‌های ما دیگر در دست ما نیست. از کتاب‌ها^۳ و سرچشمه‌های فرهنگ خود هم چیزی در دسترس نداریم. اما مادام که تواریخ پرباری در هر کجا برای ما بر جا مانده باشد راه درک حقیقت دین بر ما معلوم خواهد ماند - و به راهی خواهیم رفت که در نبقیه گشوده شد، همان راهی که رستاکس، پسر گرگوریوس مقدس، بدون دودلی بر آن صحه گذاشت. و بیانیه شورای اساقفه بدین منوال اعلان شد:

صورت شهادت‌نامه نبقیه^۴

«ایمان داریم به وحدانیت خداوند که آفریدگار آسمان و زمین است، و آفریدگار همه چیزهای دیدنی و نادیدنی. ایمان داریم به وحدانیت عیسی مسیح [ع]، پسر خداوند، تنها پسر خداوند که بدون میانجی به وجود آمده، و وجود او ناشی از عین وجود خداوند پدر است. خداوند از خداوند، نور از نور، خدای برحق از خدای برحق زاده شد، نه آن‌که آفریده شده باشد. درست بر همان منوال پدر که همه چیز را، از دیدنی تا ندیدنی، در آسمان و زمین بیافرید. او که برای خاطر ما انسان‌ها و برای رستگاری ما از آسمان فرود آمد، متجلی گردید، در صورت انسان ظاهر گردید، به تمام و کمال و به توسط روح القدس از بطن مریم باکره زاده

۱. منبع این فهرست نام‌ها معلوم نیست. نام‌هایی که آورده شده در کتاب مکاتیب و در منابع دیگر به صورت یکجا نیامده است. ویکتور و دیونیزیوس پیش از شورای نبقیه بی‌مت‌پاپ داشتند.
۲. vardapet یا vartabed، به معنی مربی معنوی و در کلیسای ارمنستان به رئیس دیر گفته می‌شود که دارای دانش دینی عالی است و به عبارتی مرتبه فقاهت دارد.
۳. این سخن احتمالاً مبنای ادعای بعدی ارامنه قرار گرفته است که می‌گویند اگر در خالکدون حاضر نشدند به علت همدستی اعضای شورا با ایرانیان در حمله‌ها به ارمنستان بود.
۴. شهادت‌نامه‌ای که متن آن در پی این عنوان آمده فقط مختصر اختلافاتی با شهادت‌نامه ارمنستانی و نیز با شهادت‌نامه دوم ایفانیوس دارد.

شد. پس روح در او دمیده شد و صاحب جسم و جان و صاحب هر آن چیزی گردید که مورد نیاز هر انسان است. پس شکنجه شد، یعنی مصلوب گردید، به خاک سپرده شد و در سومین روز سر از خاک برداشت. به آسمان بر شد، و با همان جسم انسانی خویش در دست راست پدر جلوس کرد. او با همان جسم و برخوردار از جلال پدر بازخواهد گشت تا، در پادشاهی خویش که نهایی و زوالی بر آن متصور نیست، در میان زندگان و مردگان داوری کند. و ایمان داریم به روح القدس، که آفریده نیست و اما دارای کمال است، همو که در باب قانون و انبیا و اناجیل سخن گفت، همو که بر اردن فرود آمد، و از زبان انبیا موعظه کرد و در دل قدیسان جا گرفت. و نیز ایمان داریم به وجود یک کلیسای واحد، به تعمد واحد، به توبه و بخشایش گناهان، به رستخیز اموات، به داوری بر ارواح و ابدان، به پادشاهی در آسمان و به زندگانی ابدی.

در پاسخ آنانی که می‌گویند زمانی بود که پسر نبود، و زمانی بود که روح القدس نبود، و اینان از هیچ آفریده شده‌اند، و می‌گویند که پسر خداوند یا روح القدس، بود یا وجود مختلف دارند، یا تغییر وجود یا تعویض آنان ممکن است؛ ما این قبیل مردمان را، به پیروی از فرامین کلیسای کاتولیک، کافر می‌شماریم.

پس حمد و ثنا می‌گوییم [وجود واحدی] را که در ازل بود، و می‌ستاییم تثلیث مقدس را، و یگانگی وجود مادی و الوهی پدر و پسر و روح القدس را، در این زمان، و تا همیشه، و در طول قرون و اعصار. آمین.»

آنان به روم احضار شدند و با کنستانتین دیدار کردند؛ و دین راستین را بدو تعلیم دادند، و بر تاریخ آغاز دین شهادت دادند.^۱

دیوکلسین، به اتفاق سه همدست خویش، در سال سیزدهم از عمر حیات بخش و منجی ما، عیسی مسیح [ع]، امپراتور روم بود.^۲ آنان بر شکنجه مسیحیان افزودند و تمام

۱. این سخن اصلاً بی‌پایه است. مراد از آن دیدار تراوت و گرگوریوس با کنستانتین و سومین باری است که دین تأیید شد و در این باره توضیحاتی در صفحه‌های پیش آورده شده است.

۲. دیوکلسین در سال ۲۸۴ بر تخت نشست. درباره «سال سیزدهم» نیز هیچ اصلاح واقعی‌ای پیشنهاد نشده است. سینوس در بقیه جاها تاریخ‌ها را بر پایه سال‌های پادشاهی بیان می‌کند. در این مورد خاص، احتمالاً تاریخ را از روی گاهنامه‌ای نقل کرده است.

کلیساهایی را که در سرتاسر مملکت ایشان بود ویران کردند. کنستانتیوس در سال هفتاد و پنجم عمرش درگذشت و پسرش کنستانتین به پادشاهی گل و اسپانیا رسید.^۱ او از مسیحیان راستین بود. با ماکسیمیانوس و نیز با پسرش ماکسیمیتوس، و نیز با لیکیانوس و مارکیانوس جنگید و همه آن‌ها را شکست داد و به قتل رساند. زیرا که به خدای واحد که خدای خدایان است، و نیز به پسرش عیسی مسیح [ع] ایمان داشت؛ و واقف بود که تنها اوست که فتح و ظفر را نصیب وی می‌گرداند. او به مسیحیان دستور داد تا کلیساهایی بنا کنند و اماکن مقدسه‌ای را که به یادبود شهیدان احداث شده بود پاکسازی کنند؛^۲ و نهایت احترام را در حق مسیحیان به جای آورد. دستور داد تا همه اساقفه در نقیه گرد آیند، و اساقفه و خیلی از دیگر مردان مقدس به دستور او عمل کردند. مدت پانزده روز در آنجا ماندند. پس از آن ایشان را به درون قصر آورد. و در حینی که همه آنان در رواقی زراندود انجمن کرده بودند به میان جمع آنان آمد و لب به اعتراف گشود: «من مسیحی و بنده خداوند قادر و بنده پسر محبوب او، عیسی مسیح [ع]، هستم.» اساقفه حاضر در آن انجمن در پیشگاه کنستانتین باب بحث و تبادل نظر را درباره موضوع ایمان گشودند. نسخه‌های دینی را بررسیدند و از نظر گذراندند و مبانی ایمان راستین و حقانی را که از شورای نقیه به ما اعلان شده مکتوب کردند.

اینک، از روزگار نرون تا به زمان کنستانتین متبرک، و از روزگار کنستانتین تا به دوره ماریسیان پادشاه، همه واردات‌ها، سران اصلی کلیسا، که از تئوفیلوس ناطق فاضل^۳ آغاز می‌شدند، از شهرهای پر از دانایان مصری، اسکندریه، روم، کنستانتینوپول، انطاکیه، قیصریه، آتن، کیلیکیا، و همه واردات‌های کلیسا به یک‌جا...^۴ در ایام پادشاهی ماریسیان و به میانجی تام لئو تئودوریت، رهبر شورای خالکدون، که او آن را از باب ارتداد تشکیل داد. اما بیایید به چیزی «جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح [ع]»^۵ مباحثات نکنیم. همچنان که داود به صلیب پسرش مباحثات می‌کند، و آن را مایه ننگ مقام ربوبی

۱. کنستانتیوس کلوروس (Constantius Chlorus) در ۲۵ ژوئیه سال ۳۰۶ درگذشت.

۲. مراد از پاکسازی ممکن است «معاف کردن از پرداخت مالیات» یا پاک کردن محل از زباله و آشغال باشد.

۳. همانند تئوفیلوس، یا تیوفلس، در انجیل لوقا، باب اول: ۳.

۴. همه معلمان کلیسا: این نام‌ها حالت مضامف‌البهی دارد، و شاید مفعول اسم مفعول در حالت فعلی باشد که از

میان رفته است. ۵. رساله پولس رسول به غلاطیان، باب ششم: ۱۴.

نمی‌شمارد.^۱ اما در جایی خداوند را «ارابه‌ خداوند»، و در جای دیگر «کوه سینا»، و در جای دیگر «اوج آسمان» خطاب می‌کند. زیرا می‌گوید: «ارابه‌های خدا کروورها و هزارهاست. خداوند در میان آن‌هاست و سینا در قدس است. بر اعلیٰ علیین صعود کرده و اسیران را به اسیری برده‌ای.»^۲

و نیز [گفت]: «ارابه‌های خدا کروورها و هزارهاست، خداوند در میان آن‌هاست»، زیرا که کروورها و هزارها قدرت و جلال صلیب مسیح [ع] است، که آفریدگار آسمان و زمین آن را ساخت. و هزاران یهودی آن را برپا داشتند.^۳ «و خداوند در صهیون مقدس در میان آن‌هاست.» اینک، «در میان آن‌هاست» یعنی در میان چه کسان؟ واضح است که یعنی در اعلیٰ علیینی که پسر خداوند، به قدرت و جلال صلیب که هزاران مرتبه است، بدان‌جا صعود کرد و اسیری را به اسیری برد.^۴ پس ما حیا نمی‌کنیم که به پسر خدا بگوییم: «ای خداوند مقدس، ای مقدس قدرتمند، ای مقدس باقی، که برای ما مصلوب شدی، بر ما بیخشای.»^۵

اما آیین مقدس خداوندی که ما با نهایت دلسوزی در کارگستراندن آن هستیم از این قرار است: اجازه نداریم در باب پاکی و نجسی ابراز نظر کنیم.^۶ زیرا قوانین عالمگیری برای آداب و آیین‌ها در حق هر زن و مرد داریم، که آنانی که در پاکی از دواج کرده‌اند خود را شریک جسم خداوند بپندارند، و این همانا با فرمودهٔ قدسی مطابقت دارد: «نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس.»^۷ اما آنان که دومین بار ازدواج می‌کنند، چنانچه یکی باکره باشد و دیگری [متاهل] که از دواجش بار دوم است، هر دو مطابق شرع می‌باید به مدت سه سال از یکدیگر دست بشویند و سپس در آیین شرع شرکت

۱. مقایسه کنید با کتاب مزامیر، باب سی و سوم: ۳. در آن‌جا داود به خداوند مباحثات می‌کند. اما سخن مستقیمی از صلیب به میان نمی‌آورد.

۲. کتاب مزامیر، باب شصت و هشتم: ۱۷-۱۸.

۳. هزاران یهودی: ناظر است بر مسئولیت گروهی یهودیان در مصلوب کردن عیسی مسیح [ع]؟

۴. قیاس کنید با رسالهٔ پولس رسول به افسسیان، باب چهارم: ۸. این‌جا مراد سخن، ارجاع به هول و وحشت عذاب دوزخ است که از مضامین متداول ارمنی است.

۵. این عبارت از مضامین مهم شورای دوین بود که در سال ۵۵۵ برگزار شد و در آن نشست بر موضوع تشکیل شورا مهر تأیید زده شد.

۶. مقایسه کنید با درددل سربازان یونانی که ارمنیان آنان را «ناپاک» می‌شمارند، در فصل ۵۱ همین کتاب.

۷. رساله به عبرانیان، باب سیزدهم: ۴.

کنند. اما کلیسا نمی‌پذیرد که کسانی بار سوم و چهارم ازدواج کنند؛ و به ایشان اجازه شرکت در مجامع دینی هم داده نمی‌شود و این همانا مطابق است با کلام مقدس: «آن کس که چیز بی‌بها می‌خورد و می‌آشامد، خویشتن را می‌خورد و می‌آشامد، زیرا که التفاتی به جسم خداوند ندارد.» و اینک ندای آسمانی است که می‌گوید: «آنچه مقدس است، به سگان مدهید.»^۱ و نیز او بر الواح سنگی یکی از ده فرمان را به دست خویش نوشت: «زنا ممکن.»^۲ اینک، می‌بینیم که نخستین و قدیم‌ترین فیلسوفان زنا را بس زشت و ارتکاب آن را مایه ننگ و نفرت می‌شمردند. و سولون آتنی قانون‌هایی برای مردم آتن وضع کرد: از زنا دوری کنید و حرامزاده^۳ را وارث خود مگردانید. در قوانینی که لیکورژوس لاسدمونی^۴ هم برای اهالی لاسدمون نوشت آمده بود: اجتناب از زنا و نهی خاکسپاری حرامزادگان.^۵ روزی کسی از تئانو، یکی از زنانی که شاگرد فیثاغورس بود، پرسید: «از نزدیکی با زن چند روز باید بگذرد تا شخص مجاز شود که پا به درون کاخ بگذارد؟» و او پاسخ داد: «اگر شخص با زن خویش نزدیک شده باشد، در همان روز؛ و اگر زن دیگری باشد، هرگز.»

اینک، اگر آن شخص اهل میانه‌روی در این امور بود، تا کجا می‌توان حرمت کلام پیامبر را نگه داشت که گفته است: «از زنا بگریزید.»^۶ زیرا که «مکتوب است که کسی عادل نیست، یکی هم نی»^۷ - باری، خوار شمردن مقدسات پسندیده نباشد. چگونه می‌توان به دهان نجس نزدیک شد، یا چطور ممکن است کسی که چیزی را می‌چشد طعم بد آن را احساس نکند، یا چطور ممکن است به آتش سوزان نزدیک شد و نهراسید؟ کاری که حتی سرافیم^(۱۶) هم جرئت نداشت بدان دست یازد یا آن را بچشد، و نیز حتی پیامبر هم جرئت چشیدنش را نکرد. اما او آن چیز مقدس را به لبانش نزدیک کرد و آن را دریافت.^۸ پس همین بس نیست که هر شخص ناپاک و آلوده‌ای هم از میان ما [مخلوقات] خاکی گستاخی می‌کند و پا به اندرون کاخ می‌گذارد؟ مگر کسی تاکنون منع نشده از ورود بدان‌جا، و مگر کسی از آن‌جا اخراج نشده و نگریخته است؟ خصوصاً آن کس که هوای

۱. انجیل متی، باب هفتم: ۶. ۲. تورات، سفر خروج، باب بیستم: ۱۴. ۳. زنزاده.

۴. Lycurgus the Lacedaemonian، قانونگذار اسپارتنی سده هشتم ق.م.

۵. حرامزاده یعنی کسی که از زنا به وجود آمده است. قیاس کنید با: سفر تثئیه، باب بیست و سوم: ۲.

۶. رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ششم: ۱۸. ۷. رساله پولس رسول به رومیان، باب سوم: ۱۰.

۸. بر پایه کتاب اشعای نبی، باب ششم: ۶ و ۷: «آن‌گاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت. و آن را بر دهانم گذارده، گفت که: «اینک این لب‌هایت را لمس کرده است و عصیان رفیع شده و گناهت کفاره گشته است.»»

نشستن بر تخت سلطنتی در سر می داشت. مگر شخص باید تا چه پایه گستاخ باشد که پا به درون کاخ پادشاه آسمان‌ها بگذارد و اینک حتی تن‌پوش پاکیزه‌ای هم بر تن نداشته باشد،^۱ یا مگر شخص باید تا چه پایه وقاحت داشته باشد که تا به کنار آتش فروزان برود و از طعام‌های روی میز آسمانی بردارد، و باز با همه این‌ها اخراجش نکنند و بیرونش نیندازند، که گفته شده: «ای همهٔ بدکاران از من دور شوید»؟^۲

[این ایمان] از گرگوریوس مقدس و از کنستانتین و ترات، پادشاهان خداپرست، به ما رسیده؛ و در پی آن نور نیقیه نیز به توسط همان کنستانتین مقدس بر ما تابیدن گرفته است. ما هم استوار بر همان راه می‌رویم،^۳ و از آن عدول نخواهیم کرد، نه به راست و نه به چپ. اما از دیگر شوراها، چنان‌که در صفحه‌های قبل گفتیم، از هیچ چیز آن‌ها به یقین آگاه نیستیم. ولیکن از قول معلمان قدیم نقل شده که گفته‌اند شورایی که در کنستانتینوپول به جهت تحریم نستوریوس^۴ برپا شد شورای قدسی و راستینی بود. در آن‌جا چیزی از صحت شورای خالکدون نگفتند، زیرا که گفته بودند سران شورای افسوس موضوع نستوریوس را پیش کشیدند، اما نتوانستند ریشه ماجرا را بکنند. آن شورا را البته برگزار کرده بودند تا مسئله کفر اوثوئوخس را بررسند، اما [از جهاتی] به آن شورای فرعی هم می‌مانست که برای بررسی کفر در میان خودشان برپا کردند. بر همان پایه بود که اوثوئوخس به ناروا می‌گفت: «[مسیح [ع]] پیکر خویش را از آسمان آورده است.»^۵ در پی آن مسیح واحد را متعاقب توحید کلمه و پیکر به دو طبیعت کردند؛ و تثلیث را به تربیع بدل کردند.^۶ نام لئو را ستون پشتیبانی از کفر خویش یافتند. شناخت کار خویش را بر آن استوار کردند و گفتند: «یک عیسی مسیح [ع] از دو طبیعت، اختلاف طبایع را از میان

۱. قیاس کنید با: انجیل متی، باب بیست و دوم: ۱۱ و ۱۲: «آن‌گاه پادشاه به جهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آن‌جا دید که جامهٔ عروسی در بر ندارد. بدو گفت: 'ای عزیز چطور در این‌جا آمدی و حال آن‌که جامهٔ عروسی در بر نداری؟'»

۲. کتاب مزامیر، مزمور ششم: ۸

۳. لازم به یادآوری است که در این‌جا سبتوس [همانند آگانانگوس] دیدار از روم را مقدم بر نیقیه قرار داده و این با ترتیبی که پیش‌تر نقل شد منافات دارد.

۴. نستوریوس، به نوشتهٔ کومیتاس، موضوع شورای سال ۳۸۱ در کنستانتینوپول نبود، بلکه شورای افسوس در سال ۴۳۱ مورد بحث قرار گرفت. وجود چنین خطایی دلیل آن است که متن حاضر همان متنی نیست که نرس سوم حکیم آن را امضا کرده است.

۵. اوثوئوخس در کتاب نهم‌ها به کرات کافر خوانده شده است.

۶. «تربیع» حملهٔ متداولی است که به هواداران خالکدون می‌شود.

بر نمی‌دارد، بلکه نیروی هر دو طبیعت، بنا به توحید، بهتر و کامل‌تر می‌گردد. و در آمیختن آن هر دو در یک شخص واحد، نه نشانه حقارت طبع انسانی است و نه نشانه اشرفیت طبع آسمانی بر طبع انسانی. [می‌گویند] ارزشش را ندارد و ممکن نیست که خداوند را انسان شمرده و زاده بطن زنی بپنداریم که حامل همه صفات انسانی باشد، به صلیب باور داشته باشد و در نهایت هم بمیرد.

اینک، اگر وقوع این‌ها برای کلمه خداوند و از ناحیه گوشت او ناممکن باشد، پس برای دوشیزه‌ای هم ناممکن خواهد بود که بدون نزدیک شدن به مردی بار بگیرد، و دامن نیالاید و انسانی را به دنیا آورد که آفریده خداوند است. و نیز برای آن انسان ناممکن خواهد بود که پنج هزار تن را با پنج قرص نان سیر کند، و آب را شراب سازد، و چشمان کور را با بزاق دهانش بینا گرداند، و بر روی آب راه برود، و دیوها را براند، و مرده را زنده کند، و کارهای دیگر از این قبیل از او سر بزند. بلکه ما و نیز همه آنان که به حق باور دارند اعلام می‌داریم که آن تن و پیکر، تن و پیکر انسان نبوده، بلکه چیزی بوده که روح القدس در آن حلول کرده است. ما به تبع سیریل اسکندرانی مقدس، آن کسان را که پس از باور به وحدت، قائل به تفکیک می‌شوند محکوم می‌کنیم و همچون او می‌گوییم: «اگر یک تن باشد که بر خداوندی امانوئل صحه نگذارد، و بر همان اساس مریم باکره را تثوتوکوس^(۱۷) نشمرد، که به حکم خداوندی کلمه مجسم خداوند را زاید، بگذارد تا در کفر به سر برد.» «اگر یک تن باشد که باور نداشته باشد کلمه خداوند به پیکر واحدی درآمده است، و مسیح همان وجودی است که به قالب آن پیکر درآمده، و در آن واحد هم خداوند است و هم انسان، پس او را بگذارد تا در کفر به سر برد.» «اگر کسی باشد که، پس از باور به وحدت، برای مسیح قائل به دو شخصیت مجزا شود، و از تقرب و انضمام سخن بگوید، چنان‌که گویی ماده وجودی خود را از راه غرور یا نجابتش دریافت کرده و اتحاد را امر طبیعی نمی‌شمارد، پس او را بگذارد تا در کفر به سر برد.» این صدای خداوند است که خطاب به ما می‌گوید: «بگذارید نور شما بر مردم بتابد»، که همانا نور ایمان است، «تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.»^۱

اینک، ای ساکن شهر آسمانی،^۲ ای دلیرترین مردان، ای پادشاه کنستانس، ما همین

۱. انجیل متی، باب پنجم: ۱۶.

۲. مراد از شهر آسمانی، کنستانتینوپول است. [شهر آسمانی در زبان و متون ایرانی و اسلامی چندان متداول و

که او امر آن اعلیحضرت پرهیزکار را دریافت کردیم بهتر آن دیدیم تا با ارسال این مکتوب به پیشگاه آن اعلیحضرت خدا دوست و پرهیزکار امتیاز آیین ارتدوکسی را بیان بداریم که از طریق نخستین کس از واردات هابه نیاکان ما رسیده بود. با داکه خداوند به ما موجودات بی مقدار، خیرخواهی و درک آن را از بارگاه پرمقدار خویش عطا فرماید، و نیز بر وجود خدا پرست و نیکوکار تو ببخشاید، تا تو تا ابد بر سرتاسر کره ارض، بر دریا و بر زمین، با سرفرازی تمام حکم برانی. (۱۸)

یادداشت‌ها

۱. نامه‌ای بر پایه باورهای راستین به مسیحیت نقیبه. پتروسیان. نقیبه پایتخت سرزمین باستانی بیتینیا واقع در شمال باختری آسیای صغیر (ترکیه امروزی) و در ساحل تنگه بوسفور و نزدیک کنستانتینوپول. در سال ۳۲۵ م به دستور کنستانتین امپراتور، شورایی با شرکت ۳۱۸ تن از اساقفه از همه کلیساهای خاوری در این شهر برگزار شد تا به اختلاف نظرها درباره اصول و کلیات دین مسیح رسیدگی کند. در آن زمان کشیشی از اسکندریه موسوم به آریوس با اسقف آن شهر بر سر موضوع ازلیت یا مخلوقیت عیسی [ع] اختلاف پیدا کرده بود. در شورای نقیبه آریوس مرتد اعلام و از سمتش عزل شد. شورا به نام شهر، به شورای نقیبه معروف گردید. اختلافات نظری هم بر جا ماند و در شورای دیگری که بعداً در خالکدون برگزار شد مورد بحث قرار گرفت (ناس ۱۳۷۰، صص ۶۳۳-۶۳۵). شهر نقیبه بعدها در دوران سلجوقیان مدتی پایتخت امپراتوری سلجوقی بود (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۴۹). اسم حالیه نقیبه ارتیق است و در بین استانبول و بروسه واقع است (تقی زاده ۱۳۸۲، ص ۴۳).
۲. خسرو چهارم، پسر هرمز پنجم. وی مدت کوتاهی در سال ۶۳۱ م پادشاهی کرد (پیرنیا ۱۳۸۵، ص ۲۲۵).
۳. پادشاهان قدیم. پتروسیان.
۴. افسوس یا افسیس، بندری (در آسیای صغیر یا ترکیه امروز) که چون غار اصحاب کهف در آنجا بوده شهرتی داشته است (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۶۴). افسوس بندری است در دریای اژه. کرسی نشین استان آسیا بود. در سده چهارم میلادی اهالی شهر به مسیحیت گرویدند و کلیساها در شهر سر برآورد. روزگار رفاه و خوشبختی شهر و مردم آن در سال ۶۱۴ م که زلزله مهیبی در آن شهر به وقوع پیوست به پایان رسید. این شهر دیگر از آن پس ترمیم یا تجدید نشد (Oxford Dictionary of Byzantium). در مختصر تاریخ لادول آمده که افسوس در سال ۲۸ از پادشاهی داود بنا گردید (ابن عبری ۱۳۷۷، ص ۳۸). می توان انگاشت که قدمت شهر افسوس به افسانه‌ها دامن می‌کشد.
۵. Marcian، یا مارکیانوس، امپراتور روم خاوری از سال ۴۵۰ تا سال ۴۵۷ م (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۸۷).
۶. Cyril bishop of Alexandria، سیریل اسکندران، ۳۷۶ تا ۴۴۴ م. از سال ۴۱۲ تا ۴۴۴، پایان عمرش،

مآنوس نیست. معادل بهتر این اصطلاح «بلده طیبه» است. اما چون این عبارت روح اسلامی دارد، در این ترجمه همین اصطلاح «شهر آسمانی» آورده شد تا روح مسیحی متن را بهتر برساند. م.

- بطریق اسکندریه بود. از آبابی کلیسا، فقیه و قدیسی بود که پس از تئوفیلوس اسقف اسکندریه شد. مناقشه او با همکار و همدرش، نستوریوس، در کنستانتینوپول معروف است. سیریل در هر دو کلیسای خاور و باختر از مدافعان بزرگ آیین ارتدوکس شناخته شده است (*Encyclopaedia of Religion*).
۷. آروستان همان آسورستان یا موصل نیز نامیده می‌شود و در قسمت شرقی بین‌النهرین در نزدیکی ارمنستان قرار دارد (مارکوارت ۱۳۸۳، ص ۳۸).
۸. St. Rstakes، «وقتی گرگوریوس مقدس با انتصاب بیش از چهارصد کشیش برای اداره امور دینی تصمیم گرفت تا خودش به جای دوردستی برود و در انزوا به عبادت مشغول شود، پادشاه ترات از آگاهانی شنید که گرگوریوس دو پسر دارد. یکی به نام ورتانس و دیگری به نام آریستاگس (رستاگس) که این دومین پسر از کودکی به سلک راهبان خلوت‌نشین درآمد. پادشاه سه مرد را از بزرگان در پی آن دو پسر فرستاد. آنان رفتند و دو پسر را به نزد پادشاه آوردند. پادشاه تضرع‌کنان از گرگوریوس خواست تا پسرش آریستاگس را به جای خودش به اسقفی بنشانند. گرگوریوس هم آن پسرش را تقدیس کرد و بر جای خود به اسقفی نشاند» (آگانانگفوس ۱۳۸۰، صص ۱۴۷-۱۴۹).
۹. وقتی خبر پادشاهی کنستانتین به ترات رسید که مسیحیت را پذیرفته و به نشر آن جدیت می‌ورزید، ترات از شادمانی و خشنودی با عده‌ای از بزرگان که نام و منصب آنان نقل شده، به همراه هفتاد هزار مرد، رهسپار شهر روم در ایتالیا شد (همان، صص ۱۵۱-۱۵۳).
۱۰. قیصر کنستانتینوس فروتنانه از تخت فرود آمد و در برابر گرگوریوس به خاک افتاد و از وی طلب برکت نمود (همان، ص ۱۵۴).
۱۱. یا اسکندرانی.
۱۲. این بازیل نویسنده و قدیس متولد سال ۳۲۹ در قیصریه کاپادوکیا و متوفای اول ژانویه سال ۳۷۹ در همان شهر بود. روزهای اول و دوم ژانویه روز بزرگداشت اوست. گرگوری نیسا و پیتر سیبسته دو برادر او نیز از اساقفه بودند. در فرهنگ قدیم و فرهنگ مسیحی درس خواند و در خلال درس رفاقتی با گرگوری نازیانوس به هم زد که تا پایان عمر باقی بود. در دوران مدرسه با یولیانوس هم رفاقتی به هم زد. اما بعدها که یولیانوس امپراتور شد آن رفاقت به هم خورد. بازیل یکی از آبابی کلیسای کاپادوکیا بود و در تحکیم مفهوم تثلیث کوشش‌ها کرد. سلسله‌قواعدی برای راهبان نوشت که تا امروز بر جا مانده و مجراست. این کار او بر توسعه رهبانیت در دین مسیح در بیزانس و در خارج از بیزانس بسیار مؤثر افتاد (*Oxford Dictionary of Byzantium*).
۱۳. Gregory Nazianzenus در یونانی، یا Nazianzus در انگلیسی، مشهور به گرگوری فقیه، سراسقف کنستانتینوپول در سده چهارم بود. کلیساهای خاور و باختر، هر دو، او را در شمار قدیسین می‌شناسند. در فاصله سال ۳۸۰ تا ۳۸۱ به مدت یک سال سراسقف کنستانتینوپول بود. متولد سال ۳۲۹ و متوفای حدود سال ۳۹۰ در آریانزوس. روز ۲۵ ژانویه روز بزرگداشت اوست. از آبابی کلیسای کاپادوکیا بود و با بازیل کبیر رفاقت و صمیمیت داشت. گرگوری نازیانوس نیز پس از تحصیل وارد عالم رهبانیت شد. سال‌های آخر عمرش را به تألیف و تأمل گذراند. نویسنده چیره‌دستی بود و در سرودن شعر هم تبحر داشت (همان).
۱۴. قیصریه نو که امروز در ترکیه واقع است و نام نیکسار دارد. در سال ۵۷۵ که خسرو اول به این شهر حمله کرد دژهای مستحکم شهر مانع تصرف آن شد. از آن پس در متون تاریخی نشانی از این شهر نیست، تا سده یازدهم که ترک‌ها آن را متصرف شدند (همان).
۱۵. جوان‌ترین فقیه از آبابی کلیسای کاپادوکیا، متولد سال ۳۳۴ یا ۳۳۵ م در قیصریه نو و متوفای پس از سال

۳۹۴. دل‌بسته مسائل علمی بود و از راه علوم به فقه رسید و دل به مباحث تئلیث داد که رایج زمانه وی بود. بی‌زانشی‌ها او را سخت‌گرامی می‌داشتند و در شورای نیقیه لقب پدر پدران (ابوالآبا) به وی دادند (همان).
۱۶. seraph، از فرشتگان مقرب در باور یهود و مسیحیان. واژه سراف معنی موجودات سوزنده دارد و دال بر فرشتگانی است که شش بال دارند و در پیرامون بارگاه خداوندی در پروازند و تقدیس خداوند می‌کنند.
۱۷. Theotokos. واژه‌ای است یونانی به معنای «زاینده خداوند» یا «مادر خداوند» که لقب مریم مقدس در زبان یونانی است. این لقب خصوصاً در میان پیروان کلیساهای ارتدوکس و کاتولیک خاوری رواج دارد. تئوتوکوس واژه‌ای است به معنای حامل خداوند، مادر خداوند و لقبی برای مریم عذرا. این لقب از بنا برای ایزیس، ایزدبانوی مصری، به کار می‌رفته و تا جایی که معلوم شده در سده سوم میلادی به منابع مکتوب راه یافته است. آتانازیوس اسکندرانی در بحث‌هایی که با آریان‌ها می‌کرد و نیز‌گرگوری نازیانزوس بودند که این واژه را یکی از سنگ‌بناهای ایمان مسیحی دانستند و گفتند دور است از ساحت خداوندی، هر آن کسی که باور ندارد مریم عذرا تئوتوکوس است (همان).
۱۸. این فصل که به مسائلی نظری در مسیحیت اختصاص دارد، در ترجمه پتروسیان به‌اختصار آورده شده است.

[فصل ۴۷]

[حملة اسماعیلیان و تحقق رؤیای دانیال. آشوب در کنستانتینوپول؛ کشته شدن رجال.]

بازمی‌گردم به سرگزارش خود تا شرحی بدهم از فاجعه‌ای که در روزگار ما واقع شد، و آن همانا دریده شدن پردهٔ کهن جنوب^۱ و وزیدن باد سموم بر ما بود که باغ‌های پراز درختان تناور، پر برگ و بار، زیبا و نوکاشتهٔ ما را سوخت. حقا که سبب این رخداد ارتکاب معاصی از جانب ما و نافرمانی خداوند بود که عزیز دل اسرائیل را به خشم آورد. چنان‌که می‌فرماید: «هر آینه اگر قصد متابعت مرا دارید، چیزهای متبرک زمین را خواهید خورد. لکن اگر قصد ندارید متابعت من کنید کار شما با شمشیر خواهد بود؛ و این سخن از دهان خداوند خارج شده است.»^۲ همان طوفان در سرزمین بابل هم برپا بود و بسیط زمین را سراسر در کام کشیده داشت؛ زیرا که بابل مادر همهٔ قوم‌هاست، و پادشاهی آن پادشاهی همهٔ سرزمین‌های شمال است.^۳

اینک در جانب جنوب آنان که هندویان و اقوام ساکن در بیابان بزرگ باشند، ابنای

۱. آبگاریان به جای این واژه، «ایمان» گذاشته و اما دیگران همان «جنوب» نوشته‌اند و سبتوس هم عمل آن‌ها را تکرار کرده است. مراد از دریده شدن پردهٔ جنوب، حملةٔ عرب‌ها از طرف بادیه است.

۲. کتاب اشعای نبی، باب نوزدهم: ۲۰. [در متن انگلیسی سبتوس چنین ارجاعی به کتاب مقدس آمده است. اما گویا ارجاع به خطا شده و چون اصل جمله‌ها به دست نیامد، مترجم این دو جمله را خود ترجمه کرد. - م.]

۳. برای آگاهی از حکومت‌های شمالی که به اورشلیم حمله کردند بنگرید به کتاب ارمیای نبی، باب اول: ۱۴ و ۱۵: «و خداوند مراگفت بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنهٔ این زمین منبسط خواهد شد. زیرا خداوند می‌گوید اینک من جمیع قبایل ممالک شمالی را خواهم خواند و ایشان آمده، هرکس کرسی خود را در دهنهٔ دروازهٔ اورشلیم و بر تمامی حصارهایش گرداگرد و به ضد تمامی شهرهای یهودا برپا خواهد داشت.»

عاق شده ابراهیم [ع] سکونت دارند، از بطن هاجر و قَطُورَه: ^۱ اسماعیل، عمران، مدن، مدیام، یکسان، یزبوک، ملیساو؛ و عمون و موآب که ابنای لوط [ع] باشند؛ ^۲ و ابنای ایشو که ایدوم باشد؛ و نیز بسیاری از دیگرانی که در جانب شمال هندویان جنوبی، ^۳ در بیابان وسیع بی‌کرانه می‌بودند، عبارت از موسی [ع] و ابنای اسرائیل که آنان را نیز عاق کرده بودند، همان کسان که پیامبر دربارهٔ ایشان گفت: «از بیابان هولناک می‌آید، همچون گردبادی که از جنوب می‌آید.» ^۴ و آن همان برهوت عظیم هولناک است که گردباد اقوام ساکنانش از دل آن برخاست و همهٔ سرزمین‌ها را اشغال کرد، پایمال کرد و در هم کوبید. پس آن قول محقق گشت: «وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همهٔ سلطنت‌ها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره‌پاره خواهد کرد.» ^۵ و هر مملکت معمور را برهوتی خشک و بی‌حاصل.

دیگر چه بگویم از آن بلاها و آشوب که در امپراتوری روم افتاد، و از فاجعهٔ کشتار و جنگ داخلی که پایانی نداشت، و خون‌های رجال و کنسول‌های ^۶ امپراتوری بر زمین ریخت، چون که آنان جملگی متهم به دسیسه برای قتل امپراتور بودند. پس به همین بهانه همهٔ رجال را کشتند؛ و دیگر حتی یک تن از کنسول‌های امپراتوری هم زنده نماند، که همهٔ اهالی مملکت، و امیران، جملگی به قتل آورده شدند. گئورگ مگستروس ^(۱) و مانوئل، آن مرد خدا را که ناپدری سمبات آسپت [پسر ورازتیروتس] پسر سمبات کبیر ملقب به خسروشوم بود هم کشتند. ^۷ حتی بعضی کسان دربارهٔ او [مانوئل] نقل می‌کنند که درخشیدن نوری را در محل قتل او رؤیت کرده‌اند. سمبات را تبعید کردند، زیرا که

۱. Ketura، سبئوس فقط همین یک جا نام قَطُورَه را آورده است. قَطُورَه به روایت سفر پیدایش از کتاب مقدس [باب بیست و پنجم: ۱] زن ابراهیم [ع] بوده که پس از مرگ ساره، همسر نخست خود، او را به زنی گرفته و از او شش فرزند داشته است. برخی از مفسران تورات عقیده دارند که قَطُورَه نامدارترین شخصیت توراتی است که ناشناس مانده است. برخی از فقیهان یهود معتقدند که قَطُورَه همان هاجر است. اما این نظر اقبالی نیافته است.
 ۲. برای آگاهی از ابنای لوط [ع] بنگرید به سفر پیدایش، باب نوزدهم: ۳۷ و ۳۸.
 ۳. سرزمین هندوان ناحیه‌ای است در طرف دریای سرخ.
 ۴. بر پایهٔ کتاب اشعای نبی، باب بیست و یکم: ۱، و اما بدون نقل قول مستقیم.
 ۵. کتاب دانیال نبی، باب هفتم: ۲۳.

۶. «کنسول» در زبان ارمنی واژهٔ متداولی است. اما در این جا گویا مراد از این واژه «سناتور»های رومی است.

[پتروسیان: رایزنان امپراتوری—م.]

۷. در دیگر منابع ارمنی از این گئورگ چیزی نیامده است. مانوئل یکی از آرشاسیدها و در سال ۶۳۴ فرماندار مصر بود. دربارهٔ سمبات، نوهٔ سمبات، هم در صفحه‌های پیشین همین کتاب توضیحاتی داده شده است.

سپاهیان خودش به او اتهام شورش زدند و در عین وقاحت در نزد پادشاه از وی بدگویی کردند: «سمبات سخنش این است که باید انتقام خون [گئورگ] مگیستروس را بگیرد.» مگیستروس امیر سپاهیان آن سرزمین و محبوب همهٔ سربازان بود؛ سمبات امیر سپاه شاهزادگان تراکیه‌ای بود؛ و مانوئل در کنستانتینوپول مگیستر بود. پادشاه، مگیستروس‌ها را به منظور حفظ اقتدار خودش و از ترس بروز شورش در میان سپاهیان احضار نکرد. اما سمبات آسپت را احضار کرد و از وی خواست تا به صلیب خداوند سوگند خورد که هرگز مضمون سخنانی را که بین ایشان بگذرد افشا نخواهد کرد. پس از آن، او را به میان جمع سپاهیان فرستاد تا با مگیستروس دربارهٔ صلح مذاکره کند و با هر حيله‌ای که شده او را [به کنستانتینوپول] بکشاند. او هم رفت و اما نتوانست نیرنگش را به او بزند، خصوصاً از آن سبب که نقشه‌اش در نظر او کاملاً معلوم و برملا بود. پس از آن با همهٔ امیران سپاه مذاکره کرد و فرمان پادشاه را به آنان ابلاغ داشت. آنان، همهٔ سپاهیان، از آن‌جایی که نمی‌توانستند از مخالفت با فرمان پادشاه درآیند او [مگیستروس] را به چنگ [سمبات و یارانش] انداختند. چون اسیر آنان شد، او را دست و پا بسته به نزد پادشاه فرستادند. سپاه امیران تراکیه‌ای بنا بر همان دلیل طرح مرگ او را ریختند؛ یعنی او را متهم کردند که شورش برپا کرده تا بدین طریق دست ایشان بر قتل وی گشاده گردد. اما پادشاه از تقصیر وی درگذشت؛ او را از چنگ آنان رهانید، و نجاتش داد.

یادداشت

1. Magistros، یکی از بااهمیت‌ترین مناصب اداری یا دیوانی در اواخر دورهٔ امپراتوری روم و نخستین سده‌های امپراتوری بیزانس. این منصب در سدهٔ دوازدهم میلادی در امپراتوری بیزانس از میان رفت (*Oxford Dictionary of Byzantium*).

[فصل ۴۸]

[نبرد اسماعیلیان با ایرانی‌ها، مرگ یزدگرد. (۱) سرآمدن پادشاهی ساسانیان. تسلیم ارمنی‌ها به فرماندهی تئودوروس رشتونی به اسماعیلیان. آمدن امپراتور کنستانس به ارمنستان؛ آمدن بسیاری از امیران ارمنی به دربار امپراتور و ابراز وفاداری به او.]

در سال بیستم پادشاهی یزدگرد، شاهنشاه ایران، سال یازدهم امپراتوری کنستانس، که به پیروی از نام پدرش کنستانتین بدین نام نامیده شده بود، و سال نوزدهم استیلای اسماعیلیان،^۱ سپاه اسماعیلیان که در خاک ایران و در خوزستان می‌بود، در پی یزدگرد، پادشاه ایران، به جانب خاور رفت و وارد سرزمین‌هایی شد که پهلَو (۲) نام داشت، و همان سرزمین پارت‌هاست. یزدگرد از چنگ آنان گریخت و توانست سرانجام جان به در برد. اما در حوالی مرز مملکت کوشان‌ها باز گرفتار آنان شد و آنان سر همهٔ سربازانش را بریدند. اما خود باز هم گریخت و به میان سربازان تِتالک پناه برد که از ممالک اطراف به یاری‌اش آمده بودند.^۲ اینک شاهزادهٔ مادها - همو که در بالا درباره‌اش گفتم که به سرزمین‌های خاور و به نزد پادشاه آنان رفت، سر به شورش برداشت، و خود را در جایی پنهان داشت -^۳ از اسماعیلیان خواست تا سوگند وفاداری یاد کنند و سپس حرکت کرد و به بیابان رفت تا خود را تسلیم ایشان کند. در این زمان سپاه تِتالک یزدگرد را گرفتند و سرش را از تن جدا کردند؛^(۳) یزدگرد به مدت بیست سال سلطنت کرده بود. با مرگ او

۱. سال بیستم پادشاهی یزدگرد: ۶۵۱ یا ۶۵۲؛ سال یازدهم امپراتوری کنستانس: ۶۵۱ یا ۶۵۲؛ سال نوزدهم فتوحات یعنی نوزده سال پس از ۶۳۳، نه پس از وفات پیامبر اسلام [ص]. مؤلفان ارمنی به‌ندرت تاریخ هجری را در آثار خود آورده‌اند.

۲. مؤلف در موقع آوردن دو واژهٔ «تِتالک‌ها» و «کوشان‌ها» نظر خاص و متمایزی نداشته است.

۳. سبئوس دربارهٔ شورش دیگر او و سفرش به خاور توضیحی نداده است.

فرمانروایی ایرانی‌ها و دودمان ساسان هم به سر رسید که به مدت ۵۴۲ سال^۱ بر تخت نشسته بودند. اینک چون پادشاه اسماعیلیان^۲ کامیابی و پیشرفت کارش را دید و دریافت که کار پادشاهی ایرانی‌ها تمام شده، و از طرفی سال سوم از مدت‌زمان پیمان صلح با یونانیان^(۴) هم به سر رسیده بود، این بود که او دیگر ادامه صلح با پادشاه یونانیان^(۵) را هم به مصلحت ندانست. به سربازان خویش دستور داد تا از دریا و خشکی به آنان حمله برند تا از پادشاهی یونانیان^(۶) هم نشانی بر صفحه روزگار نماند، و این در سال دوازدهم پادشاهی کنستانس واقع شد.^۳

در همان سال بود که ارمنیان هم سر به شورش برداشتند و خود را از [بیعت با] پادشاهی یونان^(۷) رهانیدند و تسلیم پادشاه اسماعیلیان شدند. تئودوروس، امیر رشتونیک، قراری با بقیه امیران ارمنی گذاشت که، تا پای جان و تا ساعت مرگ، پشت همدیگر را داشته باشند و عهد دیرین آسمانی را بشکنند.^(۸) امیر اسماعیلیان^(۹) با آنان وارد مذاکره شد و گفت: «این عهد و پیمانی باشد بین من و شما و مادام که شما بخواهید برقرار خواهد ماند. من تا سه سال از شما خراجی نخواهم گرفت. اما باید سوگند یاد کنید که پس از آن [خراج را] به هر میزانی که خود خواستید^۴ بپردازید. و حق خواهید داشت که پانزده هزار سوار در سپاه خود داشته باشید و آذوقه^۵ آنان را هم در خاک خود تهیه کنید، و من در موقع اخذ مالیات حکومتی حساب آن را با شما خواهم کرد. از سوریه هم سواره‌نظام نخواهم خواست؛^(۱۰) اما لازم است که آنان آماده باشند تا هرگاه

۱. فاصله زمان آغاز پادشاهی اردشیر یکم در سال ۲۲۶ تا پایان کار یزدگرد سوم در سال ۶۵۱ مدت ۴۲۵ سال می‌شود. [به مدت ۶۴۲ سال بر تخت نشسته بودند. پتروسیان. م.].

۲. مراد از پادشاه اسماعیلیان، عثمان است که از سال ۶۴۴ تا سال ۶۵۶ خلیفه بود. معاویه امیر خوانده می‌شد. به نوشته سبتوس، پیمان نقض شده بود. وی سپس به کنایه می‌افزاید که از بنا هم پیمانی نبود که بر سه سال دلالت داشته باشد. [عثمان ابن عفان، سومین خلیفه از خلفای راشدین، با دو تن از دختران پیامبر [ص] که هر دو از خدیجه بودند ازدواج کرد و از این جهت به ذوالنورین (صاحب دو نور) ملقب شد. بعد از قتل عمر این خطاب، از بین شورای شش نفره‌ای که عمر تشکیل داده بود به خلافت برگزیده شد (سال ۲۳ ه.ق). پس از دوازده سال خلافت با مخالفت روبه‌رو شد و در سال ۳۵ ه.ق به دست شورشیان به قتل رسید (دانشنامه‌اش گستر ۱۳۹۲، ص

[۷۳۳]. م.]

۳. برابر با سال ۶۵۲ یا ۶۵۳.

۴. در برخی از نسخه‌ها آمده است که «هر میزان که خود توانستید» نه «هر میزان که خود خواستید».

۵. نان. در برخی از منابع آمده است که مسلمانان (مدت‌زمانی بعد) یک‌صد هزار *dahekan* یا دانگ به نام مقرری می‌پرداختند.

که دستوری بدهم، در هر کجا که گفتم، به اجرای آن برخیزند. به دژها [شما] هم امیری نخواهم فرستاد، از سپاهیان عرب هم کسی را به جانب شما روانه نخواهم کرد، نه به تعداد زیاد، و نه حتی یک تن از سوارگان را. اما شما هم نباید اجازه دهید پای دشمن به خاک ارمنستان گذاشته شود؛ و در صورتی هم که رومیان^(۱۱) به شما حمله آوردند من هر عده سرباز را که خود لازم بدانید به پشتیبانی شما خواهم فرستاد. به خداوند بزرگ سوگند یاد می‌کنم که بر سر این عهد و پیمان خود استوار بمانم.»^(۱۲)

چنین شد که عبد دشمن مسیح^۱ آنان را از رومیان سوا کرد. پس از آن، امپراتور هرچند نامه‌هایی در مقام میانجیگری نوشت و خواهش کرد و آنان را به بارگاه خویش فراخواند، ابداً به وی اعتنا نکردند. پس از آن گفت: «من خود به شهر کارین می‌آیم و شماها هم به آن جا به دیدارم بیایید.» یا: «من به قصد دیدار شما حرکت می‌کنم تا شاید بتوانم به شما کمکی^۲ بکنم؛ و چه بهتر که به اتفاق ببینیم تا چه باید کرد.» با این اوصاف، باز هم آن‌ها رغبتی به همراهی با وی نشان ندادند.

از آن پس، شکایت و گلایه همه سپاهیان رومی از امیر رشتونیک و از ارمنیان به علاوه خبرهای شکست‌های ماردوتسک^۳ به گوش پادشاه رسید. به پادشاه گفتند: «آنان^(۱۳) با اسماعیلیان متحد شده‌اند. قصدشان این بود تا خاطر ما را از بابت خودشان جمع کنند. وانمود کردند که سپاهیان خود را وارد در کار حمله به آتریپاتکان کرده‌اند. اما در پی آن همراه و همپای آنان^(۱۴) به ناگاه بر سر ما ریختند و ما را در هم شکستند و هر آنچه داشتیم از دست رفت. اینک، اجازه دهید تا به ارمنستان برویم و آن جا در اوضاع خود نظر کنیم.» پادشاه کنستانس با خواسته سربازان موافقت کرد. یک‌صد هزار [سپاهی] برداشت و راهی ارمنستان شد. وقتی به درجان^۴ رسید عده‌ای از اسماعیلیان به حضور او آمدند و

۱. عبد یا بنده دشمن مسیح اصطلاحی است که در دیگر منابع در حق ایرانیان به کار برده نشده است. [چون در جمله‌های پیشین سخن از مذاکرات امیر مسلمانان با ارمنیان رفته بود، اکنون و در این جا مراد از «عبد دشمن مسیح» باید همان کس از مسلمانان باشد که سمت فرماندهی یا امارت آنان را در جنگ با ارمنه به دست داشته است، نه ایرانیان...م.]

۲. کمک را می‌توان به دو راه تعبیر کرد: یکی که کمک مالی باشد و دیگر کمک نظامی. کمک می‌تواند دعا و همراهی معنوی هم باشد.

۳. Mardotsek: این صورت از این نام در دیگر منابع نیامده است. ماردوتسایک، Mardutsayk، همان جای شکست خوردن یونانیان و جایی است که تئودوروس رشتونی از برابر یونانیان به فرماندهی پروکوپئوس گریخت. این در سرزمین مردستان واقع است.

۴. Derjan، واقع در شمال باختری ارمنستان و بر سر راه کارین.

نامه‌ای از پادشاه خود به او دادند که در آن آمده بود: «ارمنستان از آن من است. وارد آن سرزمین نشوید. اگر پا بدان‌جا بگذارید به شما حمله خواهیم آورد، و حتم بدانید که دیگر ممکن نخواهد شد که از دست من جان سالم به در ببرید.» کنستانس پادشاه هم در پاسخ نوشت: «آن مرز و بوم مال من است و به آن‌جا می‌روم. اگر هم به من حمله کنی، خداوند که داور برحق است^۱ بین ما و تو داوری خواهد کرد.» سپس از آن‌جا حرکت کرد و سال دوازدهم سلطنتش و در سال بیستم حکمرانی اسماعیلیان بود که وارد شهرکارین شد. کنستانس پادشاه چند روزی در شهرکارین ماند. امیران و لشکریان سرزمین موسوم به ارمنستان چهارم^۲ و علاوه بر آنان سایر سربازان و امیرانی که وادی رشتونی را ترک گفته بودند، همگی بر او انجمن شدند. در جمع آنان از مردم اسپر^۳، امیران باگراتونیک، مردم ماناناغی، مردم داراناغی، و اهالی استان اِکِغیتس، و همه سپاهیان نواحی آن اطراف، و اهالی کارین، و تایک، و باستان^۴ نیز به نزد وی آمدند. و نیز امیران و اناند به اتفاق سربازان خود، مردم شیرک^۵، اهالی خورخورونیک^۶، و اعضای خاندان دیماکسیان. گذشته از اینان موشغ مامیکونیان با قبیله‌اش و چند تن از امیران نامی، و نیز سپاهی از آیرارات؛ اهالی آراوگیانک، آرانیانک، و رازونونیک، گنتونیک، سپندونیک، و دیگرانی علاوه بر اینان. نرسس جانثلیق^۷ که از تایک آمده بود هم به پیشگاه پادشاه^(۱۵) بار یافت.

امیران همگی به پادشاه^(۱۶) گفتند که امیر رشتونیک طرح و قصد شورش در سر دارد

۱. «داور عادل بر مسند نشسته» (کتاب مزامیر، مزمور نهم: ۴).

۲. مراد از ارمنستان چهارم، سرزمین تسوپک (Tsopk) در جنوب باختری است. [تقسیم ارمنستان میان ایران و روم یکی از رویدادهای مهم تاریخ ارمنستان است. هدف آن پایان دادن جنگ‌های چندصدساله ایران و روم بر سر ارمنستان بود. ارمنستان در سال ۳۸۷ میلادی سرانجام تقسیم شد و بخش شرقی و بزرگ‌تر بهره ایرانی‌ها شد و بخش کوچک‌تر بهره روم. بخش رومی ارمنستان در سال ۳۹۰ میلادی، سه سال پس از تقسیم، به قلمرو دولت روم ضمیمه شد و رومیان آن را به سه بخش کردند. در یک بخش شش ناخارار ارمنی خودمختاری خود را حفظ کردند. بخش‌های دوم و سوم به نام‌های ارمنستان دوم و ارمنستان سوم نامیده شد. در سال ۵۲۹ میلادی یوستینیانوس، امپراتور روم، این تقسیمات را برچید و سرتاسر بخش رومی ارمنستان را زیر فرمان یک مقام نظامی قرار داد که لقب «ماگیستروس» داشت. چند سال بعد سرتاسر ارمنستان رومی به چهار بخش اداری تقسیم شد که عبارت بود از ارمنستان اول، دوم، سوم، چهارم. همین تقسیم و ترتیب اداری تا زمان سقوط ارمنستان و تسلط عرب‌ها برجا ماند (بوزاند ۱۳۸۳، ص ۲۹۷). -م. ۳. Sper، سرزمین باگراتونی‌ها بود.

۴. Basean، واقع در توروبران و در جنوب تایک است.

۵. آیرارات نقطه تلاقی وادی‌های و اناند و شیرک است. شیرک محل زندگی یکی از سه شعبة خاندان دیماکسیان بود.

۶. Khorkhorunik، مردم خورخورونیک در جانب جنوب و در توروبران می‌بودند.

۷. این نرسس جانثلیق اصلاً از اهالی تایک بود و بعداً هم بدان‌جا پناهنده شد.

و گفتند که سفیرانی از اسماعیلیان پی در پی به حضور او می‌رسند. پس پادشاه و همه سپاهیان از این کردار امیر رشتونیک بیزار شدند، و او را از عنوان و مقامش خلع کردند، و شخص دیگری را به همراه چهل مرد فرستادند تا بر جای او بنشینند. اما این عده وقتی به نزد او رسیدند همگی آنان را دستگیر کرد و به بند کشید و دستور داد تا چند تن را به دژ باغش و بقیه را هم به جزیره بزنونیک^۱ بفرستند. وی خود نیز به جزیره آغتامار^(۱۷) رفت و به سپاهیان مستقر در آن نواحی دستور داد تا هرکس در هر سرزمینی که هست مهیای جنگ باشد. در آن برهه اهالی ایبریا، مردم آغوانک و نیز ساکنان سیونیک همگی هم‌پیمان وی بودند و طبق دستوری که وی داد، هرکس به سرزمین خویش شتافت و به تحکیم موقع و موضع خویش مشغول شد. اما تودوروس، امیر واهه‌وونیک، دژ آریایک را به تصرف آورد. پسرش گرگور، که داماد امیر رشتونیک بود، و نیز وراز نرسه اهل داشتکار^۲ در بیرون دژ موضع گرفتند. و گنج‌ها را غارت کردند، که گنج‌های آن وادی همه در همان‌جا بود - و نیز کلیساها، امیران و بازرگانان.

کنستانس پادشاه^(۱۸) چون این خبرها را شنید بر آن شد که فصل زمستان را در ارمنستان بگذراند و سپس بیشترین عده از سپاهیان را برای حمله به آن‌جا به کار بگیرد تا بتواند آن مملکت را با خاک یکسان کند. اینک، جاثلیق^(۱۹) به اتفاق موشغ و همه امیران ارمنی به پای او افتادند، و از سر عجز و لابه و باگریه و زاری طلب ترحم بر خویش کردند تا مبادا که وی^(۲۰) بنا بر تعدیات و تخلفاتی که از ایشان سر زده چنان به غیظ آید که مملکت را به خاک و خون بکشد. پادشاه هم التماس و درخواست ایشان را اجابت کرد و عده زیادی از سپاهیان را آزاد کرد تا به جایی در بیرون از آن سرزمین بروند. سپس خود با بیست‌هزار سرباز به آیرارات و از آن‌جا به دوین رفت و در منزل جاثلیق اقامت گزید. پس موشغ، امیر مامیکونیان، را به فرماندهی سواران^۳ ارمنی برگمارد، و او را با

۱. Bzunuk. دریاچه وان هم به نام دریاچه بزنونیک خوانده می‌شد. [پتروسیان: به جزیره‌های دریاچه بزنونیک / دریاچه وان بفرستند. م.]

۲. Dashtkar. این نام در جای دیگری برده نشده است. برخی احتمال داده‌اند که مراد از این واژه همان دشت باشد. در آن صورت معنی جمله چنین خواهد شد: «گرگور... و وراز نرسه در بیرون، جایی به سمت دشت موضع گرفتند.»

۳. اداره سوارگان بر عهده آپیت بود و این امر از حقوق موروثی باگراتونیان به شمار می‌رفت. اما امپراتوران بیزانس از عهد موریس به بعد به هر آن‌کس که به امارت ارمنستان و ایبریاگمارده می‌شد عنوان ایشخان (Ishkhan) می‌دادند.

سه هزار سرباز به سپهگان گوند اعزام کرد. او نیز بخشی از سپاهیان را به ایبریا، آغوانک و سیونیک اعزام داشت تا مانع پیوستن ایشان [به تئودوروس] گردند. بقیه سپاهیان هم مأمور شدند تا پیرامون آریایک را از هر دو جانب کوهستان و دشت فروگیرند. ایبری‌ها چند صباحی سر تسلیم نداشتند، اما طولی نکشید که دست از مقاومت کشیدند. (۲۱) با این همه، ساکنان آغوانک و سیونیک و سپهگان گوند تسلیم نشدند. پس بر سرزمین‌های آنان تاختند، (۲۲) و از دارو ندار آن مردمان هر آنچه ممکن بود غارت کردند، و سپس به نزد پادشاه بازگشتند.

یادداشت‌ها

۱. این نام در متن انگلیسی، به تبع تلفظ ارمنی آن، Yezkert نوشته شده و مراد از آن یزدگرد سوم است. چون شاهی به یزدگرد آمد بیست سال شاهی کرد. آنگاه تازیان به بس‌شمار به ایران‌شهر تاختند و یزدگرد به کارزار با ایشان قادر نبود. به خراسان و ترکستان شد، و اسب و مرد و یاری خواست، و او را آن‌جای کشتند (فرنیغ دادگی ۱۳۶۹، ص ۱۴۱).
۲. پهلوی سرزمین وسیعی است که مسکن قبیله پرتوه بوده و همان سرزمین خراسان امروزی است. مردم آن از ایرانیان (سکه) بوده‌اند که پس از مرگ اسکندر، یونانیان را از ایران رانده و دولتی بزرگ و پهناور تشکیل دادند و ما آن را اشکانیان گوئیم و کلمه پهلوی و پهلوان که به معنای شجاع است از این قوم دلیر باقی مانده است (بهار ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۵).
۳. این گزارش سبتوس گزارش دیگری از مرگ یا قتل یزدگرد سوم است که با بیشتر گزارش‌های موجود اختلاف دارد. اخبار موجود حاکی از قتل یزدگرد بر دست آسیابانی در مرو و سپس انداختن پیکر او در رودخانه و بازیافته شدن پیکر به دست کشیشی از آب و تدفین آن است. این خبر با اختلافات جزئی در بیشتر منابع مندرج است و مطابق آن عنصری نظامی در قتل یزدگرد دست نداشته است. اما سبتوس که در زمانی مقارن با صدر اسلام می‌بوده و از روزگار فروپاشی ساسانیان چندان فاصله‌ای نداشته می‌نویسد که سپاه پتالک یزدگرد را گرفتند و او را سر بریدند. چنین خبری درباره پایان کار بازپسین پادشاه ساسانی درخور امعان نظر است.
۴. با بیزانسی‌ها. پتروسیان.
۵. امپراتور بیزانس. پتروسیان.
۶. امپراتوری بیزانس. پتروسیان.
۷. امپراتوری بیزانس. پتروسیان.
۸. اما عهد و پیمان بین ارمنستان و بیزانس را بشکنند که بر پایه دیانت استوار بود. پتروسیان.
۹. خلیفه وقت مسلمانان که باید عثمان بوده باشد یا نماینده او.

→ می‌دادند. پیوند خاندان مامیکونیان با دربار بیزانس از سده هفتم در قیاس با پیوند خاندان باگراتونیان بیشتر شد. اما دیری برنیامد که باگراتونیان برترین موقع را در ارمنستان کسب کردند.

۱۰. خواستار اعزاز سواران ارمنی به خاک سوریه هم نخواهم شد. - پتروسیان.
۱۱. مؤلف از این جا به بعد واژه «رومیان» را آورده است. اما در سرتاسر کتاب تا به این جا از آنان با نام یونانیان یاد کرده است. - پتروسیان.
۱۲. این معاهده مایه دلسردی بیزانس شد، زیرا در دفاع از خود ناتوان بود و به این دل خوش کرده بود که ارمنستان با ادامه دفاع از خود قوای عرب را معطل کند تا بیزانس فرصت تجدید قوا به دست آورد (پاسدروماجیان ۱۳۶۶، صص ۱۵۰ و ۱۵۱).
۱۳. ارمنیان. - پتروسیان.
۱۴. همپای عرب‌ها. - پتروسیان.
۱۵. امپراتور. - پتروسیان.
۱۶. امپراتور. - پتروسیان.
۱۷. Aghtamar/Altamar Island، یکی از جزیره‌های واقع در دریاچه وان، در آناتولی خاوری، است (Oxford Dictionary of Byzantium).
۱۸. کنستانس امپراتور. - پتروسیان.
۱۹. موشغ جانلیق. - پتروسیان.
۲۰. امپراتور کنستانس. - پتروسیان.
۲۱. و تسلیم امپراتور شدند. - پتروسیان.
۲۲. سپاهیان امپراتور بر سرزمین‌های آنان تاختند. - پتروسیان.

[فصل ۴۹]

[درباره نرسس، جاثلیق ارمنستان؛ که به اتفاق بقیه اساقفه از سر ترس دست به مکاتبه با رومیان زد. امپراتور یکی از اساقفه را واداشت تا به جاثلیق نامه بنویسد. بازگشت کنستانس به کنستانتینوپول. فرار نرسس از چنگ امیران ارمنی. تئودوروس رشتونی سپاهیان یونان^(۱) را شکست می‌دهد، طریزونند^(۲) را می‌گیرد، به نزد معاویه می‌رسد، و منصب امارت ارمنستان، ایبریا، آغوانک و سیونیک را از او دریافت می‌کند. مهیا شدن اسماعیلیان برای تصرف کنستانتینوپول.]

اینک سخنی چند، به‌اجمال، درباره نرسس، جاثلیق ارمنستان، می‌آورم که اصلاً از اهالی تایک بود، از دهی به نام ایشخان. نرسس از خردسالی در مملکت یونان^(۳) بار آمده بود، زبان و ادب رومی آموخته بود و همراه با سپاهیان در مأموریت‌های نظامی در هر کجای آن مملکت گشته بود. او به شورای خالکدون و تام لئو باور سرسختانه می‌داشت. اما باورهای ناپاکش را به احدی بروز نداد تا به منصب اسقفی کلیسای آن سامان^۱ دست یافت و پس از آن بود که میهمان تخت رهبری کلیسای کاتولیک^۲ شد. او مردی بود درست‌کردار، اهل روزه و نماز. اما آن زهر مهلک را در دلش پنهان می‌داشت که همانا گرواندن ارامنه به پیروی از شورای خالکدون بود. با این حال جرئت نمی‌کرد آن را بروز دهد تا آن روز که کنستانس پادشاه آمد و در منزل جاثلیق مستقر شد، و اعلام شد که تعالیم شورای خالکدون را یکشنبه‌روزی در کلیسای گرگوریوس مقدس موعظه خواهند کرد. یک تن از کشیشان کاتولیک آیین نماز را به زبان یونانی^(۴) ادا کرد؛ و در پی آن پادشاه، جاثلیق و اساقفه، از روی رغبت بود یا به‌اکراه، عشای ربانی را به جا آوردند. و چنین شد که جاثلیق کلیسای کاتولیک بنیادهای محکم آیین ارتدوکس را به لرزه درآورد

۱. مراد همان وادی تایک است.

که از روزگار گرگوریوس مقدس تا به این روز در کلیسای مقدس پابرجا نگه داشته شده بود. او آب‌های زلال و پاکیزه چشمه‌ساران را که چون بلور می‌درخشید گل‌آلود کرد - و کاری را کرد که هوای آن را از مدت‌ها در سر می‌پروراند، اما هرگز جرئت نکرده بود آشکارا در باب آن سخنی براند. اما سخت در پی آن بود تا مجالی به دست آورد و نیت شوم خویش را محقق سازد. او اساقفه را یک‌به‌یک بدنام می‌کرد، و با ارباب آنان آبروی ایشان را می‌ریخت، تا چندان که از ترس جان خود تن به اجرای خواست‌هایش می‌دادند؛ خصوصاً که اسقفانی که اعتبار و جاهتی داشتند هم همگی وفات یافته بودند و دیگر کسی از آنان باقی نمانده بود.^۱

با این همه، یک تن از کشیشان از درد و انکاروی در پیشگاه پادشاه درآمد و او ناچار از سکوت شد.^(۵) وی [نرسس] پیش‌تر به اتفاق همه کشیشان [اعلامیه‌ای] تهیه کرده بودند؛^۲ حاکی از تکفیر شورای خالکدون و تام لثو؛ و نیز نهی از حاضر شدن در آیین عشای ربانی در کنار کاتولیک‌ها. رهبر کلیسای کاتولیک^(۶) هم مهر خویش و مهرهای همه کشیشان و ارشدترین امیران را بر آن زده و به یک معنا آن را تأیید کرده بود؛ و اعلامیه را نیز به کلیسا فرستاده بودند تا در جای امنی نگهداری شود. اینک، تا صحبت از ادای نماز شد و همه کشیشان به اجرای عشای ربانی پرداختند، همان کشیشی که پیش‌تر سخنان را گفتم حاضر نشد در مراسم شرکت کند و از جایگاه مراسم^۳ فرود آمده و خود را میان مردم پنهان کرده بود.

همین که مراسم عشای ربانی پایان یافت، پادشاه^(۷) بر مسند خویش جلوس کرد و جاثلیق و کشیشان کاتولیک شرفیاب بارگاه شدند و از دست آن کشیش شکوه سر دادند: «او نه بر مسند کشیشی خویش نشست و نه با ما عشای ربانی را به جا آورد. از آن جایی که ما همه را، و نیز شخص شما را، به چیزی نمی‌شمارد، از جایگاه مخصوص فرود آمد و

۱. منظور سبتوس از این قبیل کشیشان محرز نیست که به نظر وی ایمان پابرجا و محکم داشتند. شاید مرادش اوهان مایراگومتسی (Yovhan Mayragometsi) باشد که با تنی چند از همفکرانش مواضعی ضد شورای خالکدون داشتند.

۲. سبتوس در این جا سخن از شورایی می‌گوید که چهار سال پیش از آن در دین برگزار شد و طی آن جاثلیق و همه کشیشان حاضر در شورا اعلامیه مشترکی در رد خالکدون امضا کردند.

۳. bema، جایی همانند محراب که برآمده باشد. این اشارات به کلیسا تداعی خاطرات شخصی و بیان قدری از تعلق خاطر نگارنده این تاریخ به کلیسا و کشیش است.

خود را در میان جمع پنهان کرد.» پادشاه^(۸) به خشم آمد و دستور داد تا دو مرد رفتند و او را گرفتند و به حضورش آوردند.

پس پادشاه^(۹) خطاب به او گفت: «تو مثلاً کشیش هستی؟»

اسقف پاسخ داد: «اگر خدا بخواهد و شخص پادشاه هم اجازه دهند.»

پادشاه گفت: «مگر تو چه هستی؟ من پادشاه تو هستم، این مرد جائلیق تو و پدر همگی ماست. اکنون کار تو به جایی رسیده که نه مرا به چیزی می‌انگاری و حاضر می‌شوی در کنار من آیین عشای ربانی به جا آوری، و نه او را.»

کشیش پاسخ داد: «من آدمیزادی هستم با انبوهی از معصیت‌ها، و خود کسی نیستم که لایق اجرای عشای ربانی در کنار شما باشم. اما اگر خداوند بخواهد که مرا دارای قدر و منزلتی کند، آن وقت به اجرای عشای ربانی در کنار حضرت مسیح [ع] در محراب و با دستان او خواهم بالید که شما هم در آن حاضر باشید.»

پادشاه^(۱۰) از سر غیظ گفت: «بس کن. به من بگو این مرد جائلیق ارمنستان هست یا نه؟»

کشیش پاسخ داد: «بله که هست. همچون گرگوریوس مقدس که جائلیق بود.»

پادشاه^(۱۱) گفت: «این مرد را جائلیق می‌شناسی؟»

او پاسخ داد: «بلی.»

پادشاه^(۱۲) گفت: «با او عشای ربانی به جا می‌آوری؟»

او پاسخ داد: «مانند به جا آوردن عشای ربانی با گرگوریوس مقدس.»

پادشاه^(۱۳) گفت: «پس چه بود که امروز به جا نیاوردی؟»

او جواب داد: «ای پادشاه نیکخواه، مادام که نقش چهره‌ات را بر دیوارها می‌دیدیم^۱

لرزه بر اندام ما مستولی می‌شد - اینک، در موقعی که دیدار چهره‌ات برای ما میسر گردیده و ممکن شده تا با تو رودرو سخن گوئیم، دیگر ترس و هراسی را که بر ما مستولی شده خودت حساب کن. ما مردمی بی‌خبر و نادانیم؛ از زبان و از ادب چیزی نمی‌دانستیم تا روزی که گام در مسیر آموختن نهادیم و درک و فهم ما قوتی گرفت. حال، بگو کیست که یارای دشمنی با فرمان‌های شامخ تو را داشته باشد؟ در این مملکت هر دستوری که برای اجرای آیین‌های دینی از این کاخ صادر می‌شود، حتماً از دهان همین مرد بیرون می‌آید. چهار سال پیش شورایی برپا کرد و همه اساقفه را به آن دعوت کرد. در آن شورا

۱. نخستین و قدیم‌ترین نقاشی‌های دیواری در ارمنستان.

نامه‌ای را آورد که در باب اعتقاد دینی انشا شده بود، و آن نامه را با مهر خودش مهور کرد، و سپس مهرهای ما را، و پس از آن مهرهای همه امیران را بر آن زد. آن نامه هم اینک نزد خود اوست.^۱ اگر بفرمایم تا او را تفتیش کنند، خواهی توانست به نامه دست یابی.» پس از بیان این سخنان خاموش شد. پادشاه^(۱۴) چون بر این نیرنگ او [نرسس] واقف شد، خود شخصاً او را به باد سرزنش گرفت. سپس [به اسقف] دستور داد تا همراه با جاثلیق عشای ربانی را به جا آرد. چون اسقف دستور پادشاه را اجرا کرد، خطاب به پادشاه گفت: «خداوند تو پادشاه نیکوکار را تا جاودان زنده بدارد، و بر همه دریاها و همه خشکی‌ها با سربلندی تمام فرمانروا باشی.»

پادشاه به اسقف درود گفت و سپس خطاب به وی گفت: «خداوند تو را برقرار بدارد. چنان رفتار کردی که از خردمندی تو چشم می‌داشتم، و سپاسگزارت هستم.»

اینک به پادشاه^(۱۵) خبر رسید که به فوریت خود را به کنستانتینوپول برساند، و او نیز بی‌درنگ، شتابان، پا به راه نهاد. بر جای خویش موریانوس^۲ نامی را به امارت ارمنستان گماشت و به سپاهیان ارمنی هم دستور داد تا در خاک مملکت خود و تابع امر او بمانند. سپس، کنستانس پادشاه^(۱۶) دوین را ترک گفت و جاثلیق هم در رکاب وی حرکت کرد. وقتی به تاپیک رسید توقف کرد و دیگر دوباره به مقر خویش بازنگشت.^۳ زیرا که امیر رشتونیک و دیگر امیران، با غیظ و غضبی سخت، سر به دشمنی با وی برداشته بودند.

اما تئودوروس، امیر رشتونیک، به اتفاق دامادش آمازاسپ^۴ امیر مامیکونیان، در پناهگاه خودش در جزیره آغنامار در کمین بودند. از اسماعیلیان نیز درخواست بود تا برایش سپاهسانی بفرستند، و هفت هزار تن به کمکش شتافتند. آنان را در آغیویوت و بزنونیک^۵ مستقر کرد و خود نیز به آنان پیوست و در میان ایشان قرار گرفت. روزهای زمستان که به سر رسید و موسم ایستر بزرگ نزدیک شد رومیان پا به فرار

۱. مراد این‌که نامه برای کسی یا جایی فرستاده نشده است.

۲. از موریانوس (Morianos) در دیگر منابع ارمنی نامی برده نشده است. امیر ارمنستان عنوان رایج برای کسانی بود که از سوی امپراتور یا از جانب مسلمانان به امارت برگمارده می‌شدند.

۳. اما نرسس شش سال بعد به مقر خویش بازگشت.

۴. آمازاسپ، فرزند داویت. در جای دیگر از همین کتاب، نام گرگور هم آمده که پسر دیگر داویت بود.

۵. در کرانه شمالی دریاچه وان.

گذاشتند و وارد تایک شدند. آنان چون فراری بودند، نمی‌توانستند در هر جایی تاب آورند و به همان حال فرار تا به کرانه دریا^(۱۷) رفتند. در آن‌جا تمام آن وادی را غارت کردند، شهر طریبزیوند را به تصرف درآوردند، و غنیمت‌های بسیار گرفتند، غارت کردند، و اسیر گرفتند.^۱

در پی این‌ها تئودوروس، امیر رشتونیک، با هدیه‌ها و تحفه‌های بس گرانبها به نزد معاویه، امیر اسماعیلیان، در دمشق رفت و با وی دیدار کرد. امیر اسماعیلیان شغل زرین زری دوزی شده‌ای به او بخشید و نیز درفشی که نشان خودش بر آن بود.^۲ منصب امارت ارمنستان، ایبریا، آغوانک و سیونیک تا به کوه‌های قفقاز و گذرگاه کور را هم به وی تفویض کرد. پس او را با احترام و توقیر تمام مرخص کرد که با وی پیمان بسته بود که همه این سرزمین‌ها را تابع و مطیع فرمان وی نگه بدارد.

در سال یازدهم از پادشاهی کنستانس بود که پیمان بین کنستانس و معاویه، امیر اسماعیلیان، نقض شد.^۳ پادشاه اسماعیلیان دستور داد که سپاهانش همگی جایی در باختر گرد آیند و از آن‌جا به امپراتوری روم حمله برند، تا از این طریق کنستانتینوپول را به تصرف آورند و روزگار امپراتوری روم هم به سر رسد.

یادداشت‌ها

۱. سپاه بیزانس - پتروسیان.
۲. Trebizond، شهر طرابزون که آن را به صورت‌های طرابزنده و اطرابزنده نیز نوشته‌اند بزرگ‌ترین بندری بود که در آغاز دولت عباسیان از قسطنطنیه مال‌التجاره به آن‌جا وارد می‌گردید و از آن‌جا به سایر بلاد اسلامی فرستاده می‌شد. شهرت و اهمیت طرابزون را در آن زمان از این مطلب می‌توان دریافت که بحر اسود (دریای سیاه) را به نام آن بحر طرابزنده می‌نامند. در حالی که اسم رسمی آن بحر بنطس یا پنطس

-
۱. موضوع این چند جمله متوالی روشن نیست. ممکن است عبارت «غارت کردند» عطف به تئودوروس و سپاهیان وی از اسماعیلیان باشد.
 ۲. جمله ممکن است عطف به خود معاویه باشد. شاید مراد سبتوس این بوده که تئودوروس از معاویه کسب اجازه کرد که رنگ‌های متداول در درفش در رشتونی را به نشانه تسلیم به وی و انتصاب رسمی از جانب وی به کارگیرد.
 ۳. اگر این روایت درست باشد، سبتوس در این‌جا به سال‌های ۶۵۱ یا ۶۵۲ بازگشته است. وی در جای دیگر از همین کتاب (صفحه ۲۵۷) می‌گوید که پیمان در سال دوازدهم پادشاهی کنستانس و پس از سه سال شکست. همچنین (در صفحه ۲۷۰) گفته است که سپاه مسلمانان در سال سیزدهم پادشاهی کنستانس، پس از سه سال، به کنستانتینوپول رسید، اما نکته است که تهیه مقدمات و تدارک این کارها چه مدت به طول انجامید.

بود (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۴۵). در مسالک و ممالک هم آمده که طرابزنده سرحد روم است. بازرگانان آنجا جمله شوند و هرچه آنجا افتد از جامهٔ رومی و بزبون و غیر آن همه از طرابزنده افتد (اصطخری ۱۳۷۴، ص ۱۵۸). در نزهة القلوب هم «در ذکر مواضع ولایت ارمن» آمده که طرابزون از معظم بلاد آنجاست (مستوفی ۱۳۸۹، ص ۱۰۰). این منابع، ضمناً دگرگونی‌های جغرافیای سیاسی این شهر را بازمی‌گویند. در منابع قدیم‌تر که در دسترس مترجم بود چیزی از این شهر دیده نشد.

۳. در مملکت بیزانس. — پتروسیان.

۴. به زبان لاتین. — پتروسیان.

۵. اما یک تن از کشیشان از در مخالفت با امپراتور درآمد و او را مجاب به سکوت کرد. — پتروسیان.

۶. جاثلیق. — پتروسیان.

۷. امپراتور. — پتروسیان.

۸. امپراتور. — پتروسیان.

۹. امپراتور. — پتروسیان.

۱۰. امپراتور. — پتروسیان.

۱۱. امپراتور. — پتروسیان.

۱۲. امپراتور. — پتروسیان.

۱۳. امپراتور. — پتروسیان.

۱۴. امپراتور. — پتروسیان.

۱۵. امپراتور. — پتروسیان.

۱۶. امپراتور. — پتروسیان.

۱۷. دریای سیاه. — پتروسیان.

[فصل ۵۰]

[نامه پادشاه اسماعیلیان^(۱) به کستانس پادشاه یونانیان.^(۲) معاویه به خالکدون می‌آید. طوفان درمی‌گیرد و اسماعیلیان را در دریا در هم می‌کوبد و می‌پراکند؛ سپاه اسماعیلیان دست از خالکدون برمی‌دارد. سپاه دیگری از اسماعیلیان که به ایریا می‌تازد در طوفان‌های زمستانی گرفتار و تارومار می‌شود. امیران ارمنستان گرد می‌آیند و خاک ارمنستان را میان خود بخش می‌کنند. رنج و مسکنت عامه مردم.]

نامه از این قرار بود: «اگر می‌خواهی جانت را به سلامت ببری، دست از آن آیین پوچ بکش که از خردسالی در دلت برجا مانده است. آن مسیح را انکار کن و رو به سوی خداوند بزرگ بیاور که من او را می‌پرستم، خدای جد ما ابراهیم [ع]. سپاهیی را هم که داری مرخص کن تا هرکس به هر سرزمینی که اهل آن جاست برگردد. من هم تو را به امارت همه مملکت‌های پیرامون خودت می‌گمارم. استاندارانی^۱ برای شهرهایت می‌فرستم. سپاه گنج‌ها را هم به تو می‌دهم و دستور می‌دهم که آن را چهار بَهر کنند: سه بَهرش از آن خودم باشد، و یک بَهر بماند برای تو. سرباز هم به هر عده که بخواهی در اختیار می‌گذارم، و خراج را به اندازه‌ای از تو می‌گیرم که توان پرداختش را می‌داری. چنانچه تمکین نکنی، آن عیسایی که او را مسیح می‌خوانی، همو که نتوانست خویشن خویش را از دست یهودیان نجات دهد، هم دیگر نخواهد بود که بیاید و تو را از جنگ من رها سازد؟»

سپاهیی که در خاور بودند همه انجمن شدند: از ایران، خوزستان، از صفحات هند، از آرواستان،^(۳) و از مصر؛ و به نزد معاویه، امیر سپاه، آمدند] که در دمشق می‌بود.^۲

1. Perfects, Ostikans

۲. چون در این‌جا مرجع ضمیر مشخص نیست، معلوم نیست که مراد شخص معاویه است یا سپاهیی که در دمشق بوده‌اند.

کشتی‌های جنگی را هم در اسکندریه و در بقیه شهرهای بندری مهیا ساختند. سلاح‌ها و ادوات جنگی خود را بار کشتی‌ها کردند - سیصد کشتی بزرگ به همراه یک‌هزار تن سوارگان زیده در هر کشتی. او دستور داد^(۴) تا پنج‌هزار کشتی سبک هم بسازند، و بر هر یک از آن‌ها فقط چند تن را سوار کرد تا بتواند با سرعت لازم حرکت کند، بر هر کشتی هم یک‌صد تن سوار کرد تا بتوانند با سرعت و شتاب لازم در اطراف کشتی‌های بزرگ در هر جهت^۱ تیر بیندازند. این جهازات و مردان را روانه دریا کرد و خود نیز با سپاهانش به جانب خالکدون حرکت کرد. وارد آن مملکت که شد سکنه آن‌جا در هر وادی ابراز اطاعت و انقیاد کردند، از ساکنان سواحل تا کوه‌نشینان و اهالی دشت‌ها. از آن طرف، سپاه روم وارد کنستانتینوپول شد تا از شهر دفاع کند. این سپاه جرار^(۵) در سال سیزدهم از پادشاهی کنستانتس (۶) به خالکدون رسید. کشتی‌های سبک را، به تعداد زیاد، در ساحل مستقر کرده بود تا همین که کشتی‌های سنگین سر رسیدند، بدون معطلی به کمک آن‌ها بشتابند. و نامه پادشاه مملکت خودشان را هم به همراه آورده بود که خطاب به کنستانتس نوشته شده بود.

پادشاه نامه را دریافت داشت، به عبادتگاه رفت، چهره بر خاک سایید و گفت: «بار خدایا، بنگر به این اهانت‌ها که این هاگاراها^(۷) به تو روا می‌دارند. ای خداوند، رحمت تو بر ما باد، چنان‌که امیدوار تو بوده‌ایم.^۲ خداوندا، اکنون هم روی‌های ایشان را به ذلت پرکن تا نام تو را ای خداوند بطلبند. خجل و پریشان بشوند تا ابدالآباد و شرم‌منده و هلاک گردند. و بدانند تو که اسمت یهوه می‌باشد، به‌تنها بر تمامی زمین متعال هستی.^۳» در این موقع تاج از سر خود برداشت، نوارهای شنگرف را از گرد سرش باز کرد، پلاسی بر تن انداخت، بر خاکستر نشست، و دستور داد تا در کنستانتینوپول نیز به مانند نینوا اعلام روزه کنند.^۴

اینک کشتی‌های غول‌آسا با همه کشتی‌های کوچک و تمام جهازات خود از اسکندریه به خالکدون رسیدند. آن‌ها منجنیق‌ها^(۸) و آتش‌اندازها،^۵ و سنگ‌اندازها،

۱. در متن ارمنی واژه‌های «چرخیدن» و به آسمان پریدن آمده که برای توصیف پرواز پرنندگان به کار می‌رود. چون برای این واژگان معادل رسایی یافت نشد به این صورت آمده است.

۲. کتاب مزامیر، مزمور سی و سوم: ۲۲. ۳. همان، مزمور هشاد و سوم: ۱۶-۱۸.

۴. کتاب یونس نبی، باب سوم: ۵ و ۶؛ روزه، پلاس و خاکستر. برای آگاهی از واکنش‌های حزقیال در خانه خدا به نامه سنخ‌ریب، بنگرید به کتاب اشعیای نبی، باب سی و هفتم.

۵. منجنیق‌ها و آتش‌اندازها مأخوذ از کتاب یکم مکابیز، باب ششم: ۵۱ است که در آن‌جا سخن از محاصره اورشلیم رفته است.

کمانداران و فلاخن‌ها را بار کشتی‌ها کرده بودند و در سر می‌داشتند تا به محض رسیدن به کنار باره شهر از برج‌ها بالا بروند، راحت از باره بگذرند و وارد شهر شوند. پس دستور داد که کشتی‌ها صف آراستند^۱ و شهر را هدف حمله قرار دادند.

هنوز مسافتی به اندازه دو استاد (۹) از خشکی دور بودند که قدرت لایزال خداوندی بعینه رؤیت شد. زیرا که خداوند از آسمان با تندباد سهمگینی به زمین نگرست و طوفانی درگرفت، طوفانی خوفناک، و دریا از اعماق به هم برآمد. موج‌هایی برخاست به بلندای قله‌های رفیع‌ترین کوه‌ها، و باد به گرد آنان چرخید و پیچید؛ همچون ابر توفید و غرید، و آن‌گاه از اعماق دریا صدا برآمد. برج‌ها فرو ریخت، جنگ‌افزارها از کار افتاد، کشتی‌ها در هم شکست و خُرد شد و سربازان در ژرفنای دریا غرق شدند. هرکس زنده ماند بر تخته‌پاره‌ای بازیچه فراز و فرود امواج دریا بود و به هر سو پرتاب می‌شد تا سرانجام هلاک شد؛ زیرا که دریا دهان گشود و آنان را فروبلعید. چنان شد که حتی یک تن زنده نماند. در آن روز دست خداوند بالاتر از همه دست‌ها بود و شهر را به واسطه نماز و نیایش کنستانس، پادشاه پرهیزکار،^۲ نجات داد. باد شدید مهیب و خشم دریا تا شش روز آرام نگرفت.

اسماعیلیان همین که دیدند دست قاهر خداوندی در کار آمده قلبشان شکست. شبانه خالکدون را ترک کردند و راه مملکت خود را پیش گرفتند. سپاه دیگری، که در کاپادوکیا مستقر بود، به سپاهیان یونانی^(۱۰) حمله برد. اما یونانی‌ها^(۱۱) آن‌ها را در هم شکستند، و آنان پا به فرار گذاشتند و رو به آرواستان رفتند و در راه خود ارمنستان چهارم^۳ را تاراج کردند.

اینک، چون فصل پاییز سپری شد و زمستان فرا می‌رسید، سپاه اسماعیلیان آمدند و در دوین مستقر شدند. نقشه آنان این بود که اهالی ایبریا را از دم تیغ بگذرانند. باب مذاکره را با مردم آن‌جا باز کردند و پیغامی دایر بر تهدید آنان فرستادند، به این مضمون که: «اگر تن به تسلیم ندهید، باید مملکت خود را رها کنید و به سرزمین دیگری بروید.» اما آنان با وجود چنین تهدیدی باز هم حاضر نشدند هیچ شرطی را بپذیرند و مهبای ایستادن و نبرد شدند. اسماعیلیان هم برای پیکار صف آراستند بدان نیت که چون وارد

۱. صف آراستند: آراستن صف‌های جنگ در رویاروی همدیگر.

۲. پرهیزکار: خدادوست. دوست خدا. در پایان این نامه هم همین واژه، البته با لحن مسالمت‌جویانه، برای کنستانس به کار برده شده است. باید احتمال داد که دستی به طرفداری از یونانی‌ها در کار آمده باشد. [پتروسیان: کنستانتین امپراتور پرهیزکار-م.]

۳. ارمنستان چهارم یعنی تسویک که در جنوب باختری آن مملکت واقع است (بنگرید به پانوش ۲ از صفحه ۲۵۹).

کارزار شوند، دمار از روزگار آنان درآورند. اما وقتی در مسیر حرکت خود بودند، در دام سرما و برف افتادند و پیش از آنکه بتوانند گزندى به گوشه‌ای از ارمنستان وارد آورند، با عجله آن سامان را ترک گفتند و به جانب آسورستان رفتند.^۱

اینک، امیران ارمنی، که در خاک یونان و عرب می‌بودند،^(۱۲) آمازاسپ و موشخ، و دیگران همه، در یک جا انجمن کردند و با همدیگر پیمان بستند که دیگر دست بردن به شمشیر و رسم خونریزی در میان ایشان معمول نباشد، و ایام زمستان را در صلح و صفا سپری کنند، تا امنیت و آرامشی هم نصیب دهقانان^۲ شود.

اینک، امیر رشتونیک به بستر بیماری افتاده بود و به جزیرهٔ آغتامار عقب نشسته بود. او دیگر ابداً قدرت نداشت که پایش را از آن‌جا بیرون بگذارد یا دست به طرح نقشه‌ای بزند. آنان سرزمین خود را بر پایهٔ عدهٔ سواره‌نظام قسمت کردند و برای گرد آوردن زر و سیم، مأمورانی مالیاتی^۳ برگماردند.

این‌جا دیگر می‌توان تشویش و اضطرابی را مشاهده کرد از نوع آن چیزی که بیمار در موقعی از سر می‌گذراند که مرض او را در چنگال خویش می‌فشارد و او در حالی به سر می‌برد که دیگر نای تکلم هم ندارد. اتفاقی که افتاد از همان جنس بود. زیرا نه جایی بود که بدان بگریزند، نه جایی که مردم را در آن‌جا پناه دهند، و نه رحمتی از آسمان شامل حال می‌شد؛ درست چنان بود که گفتم کسی به میان دریا افتاده و ابداً راه فراری ندارد.

اینک، امیر رشتونیک، که در چنین موقعی به سر می‌برد، دست به دامن اسماعیلیان شد تا لشکریانی برای کمک به او بفرستند و او بتواند به پشتیبانی آن‌ها به سپاه ارمنی‌ها ضرباتی وارد کند و آنان را بیرون براند، و مردم ایبریا را هم از دم تیغ بگذرانند.

یادداشت‌ها

۱. مراد از پادشاه اسماعیلیان در این‌جا عثمان، خلیفهٔ سوم، است. او از سال ۲۳ تا ۳۵ ه.ق خلیفه بود (ابن عبری ۱۳۷۷، ص ۱۳۹). لسترنج این محاصرهٔ روم به دست مسلمانان را نوبت دوم از محاصرهٔ کنستانتینوپول می‌خواند و دربارهٔ آن که در سال ۴۹ ه.ق واقع شد می‌نویسد که در این نوبت معاویه

۱. قیاس کنید با فرارسیدن فصل زمستان که موجب وقفه در جنگ کوربولو شد، به شرحی که تاسیتوس داده است، یا گزارش پلوتارک از نبرد لوکولوس.

۲. این‌جا نخستین بار است که سبتوس، پس از اعیان و روحانیان، از وجود دهقانان هم در ارمنستان نام می‌برد که سومین طبقه یا مرتبه در آن سامان بودند.

۳. مأمور مالیاتی اصطلاحی است متداول. [پتروسیان: و مالیات‌هایی از زر و سیم وضع کردند.م.]

- پسر و جانشین خود یزید را به جنگ کنستانتین چهارم فرستاد. ولی در نتیجه بی‌ایقتی سرداران لشکر اسلام، شکست بزرگی نصیب محاصره‌کنندگان گردید و در این اثنا معاویه هم بمرد و یزید به خلافت رسید و به پایتخت برگشت (لسترنج ۱۳۸۶، ص ۱۴۶).
۲. امپراتور بیزانس. — پتروسیان.
 ۳. Aruastan، استانی واقع در شمال میانرودان و جنوب ارمنستان. در زبان یونانی به آن میگردونیا می‌گفتند. نصیبین یا نسبیس مرکز آن بود (آگاتانگفوس ۱۳۸۰، ص ۱۵۳).
 ۴. معاویه دستور داد. — پتروسیان.
 ۵. سپاه جرار معاویه. — پتروسیان.
 ۶. امپراتوری کنستانس. — پتروسیان.
 ۷. Hagarenes، هاجریان یا پیروان هاجر که همسر ابراهیم [ع] بود (نگاه کنید به پانوش ۱ صفحه ۲۱۶).
 ۸. منجنیق از سلاح‌های جنگی قدیم و از کهن‌ترین ماشین‌های مکانیکی جنگی است که اختراع آن را به چینی‌ها نسبت می‌دهند، بین قرن پنجم و سوم ق.م. منجنیق عبارت بود از یک تیر چوبی ستبر و محکم که به تسمه یا نواری منتهی می‌شد و حول محوری می‌چرخید و با پرتاب سنگ یا الوارهای سنگین یا تنه درختان که به نفت یا روغن آغشته بود، قلعه یا باروی محاصره‌شده را ویران می‌کرد یا به آتش می‌کشید (دانشنامه‌دانش‌گستر ۱۳۹۲، ص ۱۰۶۳).
 ۹. stade، واحد اندازه‌گیری برابر با ۱۸۵ متر.
 ۱۰. به سپاه بیزانس. — پتروسیان.
 ۱۱. بیزانسی‌ها. — پتروسیان.
 ۱۲. در خاک بیزانس و قسمت‌های تحت سلطه عرب‌ها می‌بودند. — پتروسیان.

[فصل ۵۱]

[شوریدن مادها بر اسماعیلیان. پایان برتری اسماعیلیان و عقب نشستن آنان تا پشت دروازه کور، و گریختن بازماندگان آنان از راه‌های دشوار کوهستان قفقاز.]

در آن سال^۱ مادها سر از تبعیت اسماعیلیان برتافتند و بزرگی گرد آوردندگان مالیات^۲ ایشان را به قتل رساندند. و برای خود پناهگاه‌ها و مخفیگاه‌ها و دژهایی در سرزمین ماد، در اعماق دره‌های جنگلی، در سینه‌کش کوه‌ها، در سنگلاخ‌ها، در دشت ناهموار و سخت روبه‌روی رودگاز^۳ و سلسله کوه‌های ماد، تهیه دیدند و نیز در زور بازوی مردانی نیرومند و متهور همچون اهالی گیل و دِلوم.^(۱)

آنان نمی‌توانستند به این تابعیت گردن نهند که ملازم بی‌رحمی و ستم بود و خراجی را بپردازند که بر ایشان بسته شده بود، زیرا هر ساله از ایشان ۳۶۵ کیسه^۴ درهم مطالبه می‌کردند. و اگر کسانی از پرداخت خراج طفره می‌رفتند، به ازای هر درهم مردی را از آنان به اسیری می‌گرفتند، و چنین شد که سوارگان و نیز دستگاه و دربار امیر مملکت را هم از میان برداشتند.^۵ این بود که مرگ در نظر ایشان بر زندگی شرف پیدا کرد و موقع خویش را ارزیابیدند تا یکی از دو راه را برگزینند: یا مرگ یا رهایی از بردگی و ستم. پس

۱. واپسین بار که تاریخی به دست داده شد سال سیزدهم پادشاهی کنتانس، ۶۵۳ یا ۶۵۴، بود.

۲. امیری که متولی گرد آوردن خراج است.

۳. Gaz River، نام این رودخانه «گاه-راه» است و در جنوب باختری کوه‌های گممانک (Glemank) جاری است. شهری به نام گنزَه یا گنزَک پایتخت تابستانی مادها بود.

۴. همانند کتاب میکاه نبی، باب ششم: ۱۱. به نوشته آبگاریان به نقل از ماناندیان، حجم هر کیسه ۱۶/۳۲ کیلوگرم بوده است.

۵. به عبارت دیگر، مسلمانان امیر یا استاندار خودشان را برمی‌گماردند.

بر آن نهادند تا باقیمانده سپاهیان مردمی^(۲) خود را گرد آورند و تشکیل دسته‌هایی بدهند به آن امید که با تکیه بر قوه آن دسته‌ها بتوانند از دندان اژدها^۱ و از چنگ آن دد ستمگر^۲ برهند.

از آن سو، سپاه اسماعیلیان هم دریافت که گام‌هایی که در کوهستان‌های دشوارگذر ماد برمی‌دارد راهی به سوی هدف نمی‌برد، زیرا دریافتند که نتوانسته‌اند کیتروس‌ها^۳ و سکاها،^۴ که همان گِلک و دِلْموک^(۳) باشند، و نیز تمام مردمان کوهستان‌نشین^۵ را مطیع فرمان خود سازند. عده زیادی^(۴) در دشت ناهموار از میان رفتند و خلقی هم از سینه کوه‌ها به ته دره‌های ژرف فروغلتیدند و هلاک شدند، و پیکرهای عده زیاد دیگری هم از اصابت تیرهایی پاره‌پاره شد که جنگاوران دلیر و رشید از مرداب‌هایی پرتاب می‌کردند که قابل دسترس نبود. پس به شتاب تمام از آن ناحیه بیرون شدند و به سوی شمال به جانب مردمانی تاختند که در دروازه‌های دریای خزر^۶ می‌زیستند. به تنگه کور رسیدند،

۱. دندان اژدها از استعاره‌های متداول انجیلی است. ۲. یعنی حکومت ساسانیان.

۳. مراد از کیتروس باید همان کادوسیان باشد که در کرانه دریای خزر می‌زیستند. [کادوسیان مردم انبوهی بودند که در زمان هخامنشیان در بخش غربی کوهستان البرز نشین داشتند و کمتر فرمانبردار هخامنشیان می‌بودند. نام کادش تا زمان ساسانیان معروف بود. از آن زمان به تدریج از بین رفت و نام «تالیش» جای آن را گرفت. چون نام این مردم در زمان‌های باستانی به زبان یونانی رفته و به تحریف، کادوس یا کادوش خوانده شده و سپس هم به زبان‌های اروپایی امروز درآمده و از این زبان‌ها به دست مترجمان زبان فارسی رسیده، چون از چگونگی کار و تحریفات در زبان یونانی خبر نداشته‌اند، پنداشته‌اند که کادوس‌ها مردمی بوده‌اند که از میان رفته‌اند. اما اینان ناپود نشده‌اند و همان مردمی هستند که به نام تالیش معروف‌اند (کسروی ۱۳۵۲، صص ۴۲۴ و ۴۲۵).-م.]

۴. سکاها اصطلاحی است که در زبان ارمنی بدون دقت نظر لازم به کار رفته است. این قوم به طوری که می‌دانیم در جایی خیلی بالاتر یا شمالی‌تر، در ماورای قفقاز، می‌بودند. [اسکیت‌ها یا سیت‌ها یا سکاها مردمانی بودند جنگاور و کوچ‌چرو در هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد، در آسیای مرکزی و استپ‌های شمال قفقاز و اروپای شرقی. این مردم در فاصله سال‌های ۶۵۳ تا ۶۲۵ پیش از میلاد بر آذربایجان سیطره یافتند. نام سیستان را برگرفته از سکا و سکستان می‌دانند. سکاها در سال ۱۳۰ پیش از میلاد از مهرداد دوم پارتی شکست خوردند. آن‌ها قبایل بزرگی داشتند که سارمات یا سَرْمَت، آلان و ماساگت (ماساگت) بود (دانشنامه‌اتش‌گستر، صص ۶۳۱ و ۶۳۲). نام این قوم در عهد جدید هم به صورت «سکیت» آمده است (کتاب مقدس، رساله به کولسیان، باب سوم: ۱۱).-م.]

۵. مراد کسانی است که در جاها و نقاطی به سر می‌بردند که دسترسی بدان دشوار بود.

۶. دریند خزر یا دریند قفقاز. [دریند یا باب‌الابواب شهری در جمهوری داغستان امروز و در کنار دریای مازندران. دومین شهر بزرگ صنعتی داغستان و مرکز فرهنگی آن سرزمین است. بر دشت ساحلی باریکی واقع در بین جبال قفقاز و دریای مازندران و به فاصله ۲۲۵ کیلومتری از باکو قرار دارد. گردنه دریند در دوره باستان و دوره اسلامی برای دفاع از مهاجمان شمالی اهمیت بسیار داشت. تاریخ بنای آن معلوم نیست. گویند نام فارسی دریند پس از تجدید بنای شهر به دست قباد اول، پادشاه ساسانی، رایج شد. خسرو انوشه روان بر استحکام

آنجا را پشت سر گذاشتند، و سپس سرتاسر آن وادی را که در کوهپایه واقع بود غارت کردند. در پی آن سپاه کوچکی [از مردم محل]^۱ که مدافعان آن محل بودند - در جایی که دریند^(۵) هون‌ها نامیده می‌شد - به مقابل ایشان تاخت و ضربت‌هایی بر آن‌ها وارد کرد. پس از آن سپاه دیگری از وادی یتالک به برابر ایشان آمد. دو سپاه با شدت و جلادت تمام جنگیدند تا سپاه اسماعیلیان شکست سختی خورد. یتالک‌ها اسماعیلیان را در هم کوبیدند و از دم تیغ گذراندند. اینک، اگر کسی^(۶) جان به در می‌برد هم دیگر نمی‌توانست از راه دریند پا به فرار بگذارد، زیرا که در همین بین سپاه دیگری^(۷) هم از پشت سر آن‌ها سر رسید. این بود که آن بازماندگان به کوهستان، به دل کوه‌های صعب قفقاز، زدند و جان خود را در نهایت سختی و مشقت از طریق شیارهای کوه‌ها به در بردند. اما اینان فقط چند تنی بودند که توانستند خود را با چنگ و دندان^(۸) نجات دهند و برهنه و بی‌پناه، پیاده و سرگردان، وارد تیسفون زادبوم خویش شدند.^(۹)

یادداشت‌ها

۱. Gel and Delum. چند سطر بعدتر این نام‌ها به این صورت آمده است: Gelk and Delmuk.
۲. سپاهیان مردمی در برابر militia آورده شد.
۳. Gelk and Delmuk، بطلمیوس «گلک» و «دیلموک» را در کنار «کادوش» و «کاسب» از استان‌های ماد می‌شناسد (مارکوارت ۱۳۸۳، ص ۳۱).
۴. عده زیادی از عرب‌ها در دژها کشته شدند یا با سر به ته دره‌های ژرف فرو افتادند. - پتروسیان.
۵. مشهورترین دیوار دفاعی ساسانیان در دریند میان کوه‌های قفقاز و دریای خزر بنا شده بود. این دیوار علاوه بر دفاع از شاهنشاهی ساسانی برای امپراتوری بیزانس هم سودمند بود. بیزانس پول‌های گزاف برای پاره‌ای از هزینه‌های ترمیم و نگهداری این دیوار در برابر هون‌ها و مردم ترک و خزران به ایران می‌پرداخت (فرای ۱۳۷۵، صص ۳۰ و ۳۱).
۶. اگر کسی از عرب‌ها. - پتروسیان.
۷. سپاه دیگری از یتالک‌ها. - پتروسیان.
۸. در متن سبئوس در این‌جا اصطلاح skin of teeth آمده است. در برابر این اصطلاح، «چنگ و دندان» آورده شد.
۹. چند نفری از عرب‌ها توانستند از نا و نفس افتاده، لخت و عور، پابرنه، پای پیاده و با تن زخمی جانی به در برند و خود را به تیسفون برسانند. - پتروسیان.

→ دریند افزود و دیواری به طول هفت فرسنگ از کوه به دریا برآورد. بقایای دیوار هنوز برجاست و بعضی آن را سد سکندر خوانده‌اند (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۹۶۶) - م.

۱. متن سبئوس حاکی است که این عده را «نگهبانان دریند هون‌ها» می‌خواندند.

[فصل ۵۲]

تسلیم موشغ مامیکونیان به اسماعیلیان. تئودوروس رشتونی و بقیه امیران تسلیم اسماعیلیان می‌شوند. نبرد یونانیان با اسماعیلیان در نخجوان، و در هم شکستن یونانی‌ها.^(۱) سقوط کارین؛ غارت مملکت ارمنستان، آهیانک و سیونیک به دست اسماعیلیان و گروگان‌گیری‌های ایشان. وفات تئودوروس رشتونی. برگامردن آمازاسپ مامیکونیان به امارت ارمنستان. بازگشت نرسس جاثلیق به مسند جاثلیقی و تکمیل بنای کلیسای زوآرت نوتس.^(۲) شوریدن ارمنی‌ها و سرتافتن آنان از اسماعیلیان؛^(۳) قتل عام گروگان‌ها. سرتافتن موشغ مامیکونیان از اسماعیلیان و احضار وی به کاخ. ناآرامی در سپاه اسماعیلیان؛ انشعاب آنان به چهار دسته و دست‌گشادن به قتل عام همدیگر. پیروزی معاویه بر مخالفان، حکمرانی انحصاری او و برقراری صلح و آرامش. نتیجه.]

موشغ، امیر مامیکونیان، سر از اطاعت یونانیان^(۴) برتافت و با اسماعیلیان همراه شد. در همان سال سپاه اسماعیلیان، که در ارمنستان مستقر بود، بر تمام خاک آن مملکت، از این سر تا به آن سر، استیلا پیدا کرد. تئودوروس امیر رشتونیک و همه امیران مملکت نیز به تبعیت از وضع حاصله تن به تسلیم^(۵) دادند، و چون ترس از مرگ فجیع بر سر همگی سایه انداخته بود، به هر طریق در جهت جلب رضایت آن‌ها کوشیدند.

در همان سال آرتوازد دیماکسیان،^۱ آن مرد مقدس و پرهیزکار، قربانی حسد برادرش شد که او را تسلیم یکی از فرماندهان جلاد و بی‌رحم به نام حبیب^۲

۱. Artavazd Dimaksean، نام این شخص در دیگر منابع ارمنی نیامده است.

۲. نام حبیب فقط همین یک جا در کتاب سبنوس آمده است. او حبیب ابن مسلمه، نفر چهارم در فهرست امیران عرب ارمنستان است. [این شخص حبیب ابن مسلمه الفهری بوده که پس از شکست عظیم مسلمانان تحت امر مسلم ابن ربیع در ارمنستان از لشکریان خاقان و تارو مار شدن آنان، به فرمان عثمان روانه آن سامان شده و جنگ‌های سخت کرده و غنیمت‌های بی‌شمار گرفته است. عثمان پس از او حذیفه ابن یمان را به آن وادی

کرد که در آروک آشناک^۱ به سر می‌برد. و او وی را به شنیع‌ترین وجه به قتل رساند. آن ایام سردترین روزهای زمستان بود و کار بر یونانی‌ها^(۶) هم به‌نهایت سخت شده بود. اسماعیلیان نمی‌توانستند در آن سرمای شدید بیرون بیایند و بجنگند، اما از آب رودخانه گذشتند، و این کاری بود که به خاطر هیچ‌کس هم خطور نمی‌کرد، و رفتند و در زارهاوان^۲ پناه گرفتند. یونانیان^(۷) که این حال را دیدند، به آنان اعتنا نکردند، اما رفتند و دژ دوین را خراب کردند و از آن‌جا راهی نخجوان شدند. به دژ حمله بردند تا آن‌جا را هم خراب بکنند. فرمانده سپاه یونان^(۸) ماوریانوس^۳ نامی بود که او را از مردان معتمد می‌شناختند.

اینک، همین که فصل بهار فرارسید، او تدارک نبرد با سپاه اسماعیلیان را دید. با جدیت و سرسختانه بر آن بود تا باری را که بر دوش گرفته بود به بهترین نحو به انجام برساند. عرب‌ها به یونانیانی^(۹) که مبادرت به حمله به نخجوان کرده بودند یورش بردند، آنان را از دم تیغ گذراندند و چنان شد که اگر کسی زنده ماند هم راه فرار در پیش گرفت. شخص ماوریانوس هم گریخت و به ایبریا پناه برد. سپاه اسماعیلیان برگشت، شهر کارین را فروگرفت، و [به اهالی شهر] حمله برد. مردم که تاب مقاومت نداشتند، دروازه‌های شهر را باز کردند و تسلیم شدند. سپاه اسماعیلیان وارد شهر شدند و از زر و سیم و هر آنچه از دارایی و خواسته در دست مردم بود همه را تصاحب کردند. خاک ارمنستان، آغوانک و سیونیک را سرتاسر معروض نهب و غارت کردند، و همه کلیساها را لخت کردند. از جمع امیران آن نواحی هرکس را که ممکن شد اسیر کردند، و نیز زنان آن‌ها را، و خیلی از پسران و دختران مردم را.

تئودوروس، امیر رشتونیک، با خاندانش همراه با اسماعیلیان حرکت کرد تا آن‌ها را به آسورستان بردند. در آن‌جا تئودوروس، امیر رشتونیک، از دنیا رفت.

قرن‌سده است (ابن اعمش ۱۳۸۶، صص ۲۹۰ و ۲۹۱). [یادآور می‌شود که نام جاهایی که جنگ‌های مسلمانان و رومیان و ارمنیان درگرفته در کتاب ابن اعمش با دیگر منابع فرق اساسی دارد و به این جهت مترجم نتوانست از کتاب تاریخ او برای تطبیق رویدادهای مندرج در تاریخ سبئوس بهره بیشتر ببرد. م.]

۱. Aruch of Ashnak، این آروک در آراگاتسوتن (Aragatsota) واقع است.

۲. Zarehawan، لازمه عقب نشستن مسلمانان از دوین به زارهاوان گذر از رود ارس است. زارهاوان هم نام دو جاست. آن زارهاوان که این‌جا مد نظر است در پارسکا-هایک واقع است. [پارسکا-هایک به معنی ارمنستان ایران یا بخش ایرانی ارمنستان بوده است. م.]

۳. Mawrianos، تلفظ دیگری است از Morianos.

جنازه او را به استان زادگاهش بردند و در آرامگاه پدران‌ش به خاک سپردند.^۱ پس از آن آمازاسپ، امیر مامیکونیان، پسر داویت، که مردی بود خوشنام و شهره به درستی، منصب امارت ارمنستان را به عهده گرفت. او از طرفی مردی بود اهل خانه و زندگی خانوادگی که به درس و بحث عشق می‌ورزید^(۱۰) و برعکس آبا و اجدادش از امور سپاهی چیزی نمی‌دانست و با رموز و فنون آن بیگانه بود، و اصلاً پا به میدان جنگی نهاده و چشمش به چهره دشمنی نیفتاده بود. اما از آن پس شوری برای خاک مادری در سرش درگرفت، و بر آن شد تا بر پایه آنچه نیاکانش می‌کردند خودش را شخص دلیری و ناامید و برای ترضیه خاطر خودش هم که شده منصب رهبری را با شجاعت عجیب کند.

در این موقع، چنان‌که بالاتر گفتم،^۲ نرسس، جاثلیق ارمنیان، در رکاب پادشاه حرکت کرد و با او به کنستانتینوپول رفت. او [کنستانس]^(۱۱) از وی با اعزاز و اکرام بسیار استقبال کرد، و هدایایی به او دادند و او را به مملکت خودش بازگرداندند. نرسس حرکت کرد و رفت و در تایک ماند تا آن زمان که امیر رشتونیک درگذشت و هجوم عرب‌ها هم به پایان خودش رسید. اینک، مقارن ششمین سال از عزلش بود که دیگر بار به منصب خودش دست یافت و بر کرسی جاثلیقی تکیه زد.^۳ پس به اتمام بنای کلیسای همت گمارد که در مسیر جاده شهر و اغار شاپات واقع بود.^۴

اینک، اگر که من در نقل این داستان پراچ به اندازه فهم ناقص خویش عمل کرده باشم، و در کار من رد و نشانی از منزلت والای دانش بشری به چشم نخورد، باری به مرتبه و منزلت آن کسانی چشم دوخته‌ام که دل در گرو درس و بحث دارند و اگر هم [این

۱. لورن-کانار (Laurent-Cañard) و نیز تومانوف تاریخ اسیر شدن تئودوروس را سال ۶۵۵ ثبت کرده‌اند. اما روشن نیست که وی در همان سال درگذشته باشد. آنچه محرز شده این‌که وی در سال ۶۵۹، به قطع و یقین، زنده نبوده است. سرزمین رشتونیک شامل می‌شد بر واسپورکان در جنوب و خاور دریاچه وان. تئودوروس جزیره آغتامارا مقر اصلی خویش قرار داده بود؛ اما مقبره آبا و اجدادش به احتمال در خاک خود رشتونیک و در مرکز همان استان واقع بود.

۲. سبتوس قبلاً فقط در این باره گفته بود که نرسس راهی تایک شد و جز آن چیزی از دیدارش از کنستانتینوپول نقل نکرد.

۳. وقتی کنستانس و نرسس از دوین رفتند سال ۶۵۳ یا ۶۵۴ بود و مقارن سیزدهمین سال پادشاهی کنستانس که سال ۶۵۹ یا ۶۶۰ می‌شود.

۴. مراد همان کلیسای زوآرت نوتس است.

گزارش من [حایز ارجی و ارزشی نباشد، سخنی را از خداوند نقل می‌کنم تا شاید بدان وسیله مرتبه‌ای برای کار خویش کسب کرده باشم. اگر کار من حتی پیش‌تر از این و در [زمانی] قبل‌تر هم پایان یافته بود، باز هم آن راه، از این روزگار حاضر تا به شام ابد، به کلام خداوند حواله می‌دادم: «آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.»^۱ و او می‌فرماید: «زیرا آتشی در غضب من افروخته شده و تا هابویه پایین‌ترین شعله‌ور شده است.»^۲ این سخنی است که او دربارهٔ آنان می‌فرماید،^۳ زیرا می‌گوید آتشی ایشان را خواهد سوخت، «و اساس کوه‌ها را آتش خواهد زد»^۴ که از ستمکاری‌های امیران بزرگ^۵ آنان شعله می‌کشد. و: «بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد و تیرهای خود را تماماً بر ایشان صرف خواهم نمود.»^۶ درست همچنان که تیرهایی که از سینهٔ مردی قوی پنجه رها شود، از کمانی سخت کشیده شده به سوی هدف روانه شود،^۷ [شتاب] هر آنچه از برهوت معصیت‌ها برمی‌آید هم همین کار را می‌کند، که کار تمام زمین را با قحطی و شمشیر^۸ و ارعاب عظیم می‌سازد. او به راستی می‌گوید که آتش در بیابان با گفتن این عبارت برافروخته شد: «برای آنان طناب‌های دار بفرست، و وحوش بیابان راه، تا آنان را به چنگال بگیرند و به هر سوی زمین بکشانند.»^۹ و دانیال دربارهٔ همین پیامبر ندا درداد: «اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندان‌های بزرگ آهنین داشت و باقیمانده را می‌خورد و پاره‌پاره می‌کرد و به پای‌های خویش پایمال می‌نمود»^{۱۰} و از این قبیل کارها. و در پایان روایتش^{۱۱} می‌گوید: «روز

۱. انجیل متی، باب بیست و چهارم: ۳۵. ۲. سفر تثنیه، باب سی و دوم: ۲۲.

۳. روی سخن سبتوس در این جا با کیست. چیزی که این جا پیداست اندیشناکی او از نابودی رومیان به دست اسماعیلیانی است که از دل صحرا برآمده‌اند.

۴. سفر تثنیه، باب سی و دوم: ۲۲.

۵. ستمکاری عنوانی است که برای امیران مسلمان [و ایرانی] به کار برده می‌شده که عادت به آزار و اذیت مسیحیان داشتند.

۶. سفر تثنیه، باب سی و دوم: ۲۳.

۷. بر پایهٔ حکمت سلیمان، باب پنجم، ۲۲. [حکمت سلیمان کتابی است از مجموعهٔ معروف به ایوکیرفا که عالمان و پیروان مذاهب مسیحیت آن را معتبر نمی‌دانند و در تورات نیز جایی ندارد. این کتاب غیر از «امثال سلیمان نبی» در عهد عتیق است. -م.]

۸. قحطی و شمشیر در کتاب ارمیای نبی مصادیق فراوان دارد. [«اینک انبیا به ایشان می‌گویند که شمشیر را نخواهید دید و قحطی به شما نخواهد رسید» (باب چهاردهم: ۱۳) -م.]

۹. بر پایهٔ سفر تثنیه، باب سی و دوم: ۲۴. ۱۰. کتاب دانیال نبی، باب هفتم: ۷.

۱۱. آنچه پس از این آمده مرکب است از نقل‌قول‌هایی از کتاب اشعای نبی، باب سیزدهم: ۶، و کتاب ارمیای نبی، باب چهل و ششم: ۲۱، و چیزی از پایان کتاب دانیال نبی نقل نشده است.

هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است» و «خداوند با اسلحه غضب خود آمده است تا تمامی جهان را ویران کند» و این کار به وقت خودش خواهد شد. ارمنی‌ها در همان سال سر از اطاعت اسماعیلیان برتافتند و با پادشاه یونان^(۱۲) بیعت کردند. کنستانس پادشاه هم آمازاسپ را امیر مامیکونیان کرد و او را به سیمت دارنگ پد هم برگمارد، و برشن‌های^(۱۳) سیمین و نیز مرتبه امارت ارمنستان را به او ارزانی داشت. دیگر امیران را هم گرامی داشت و آنان را به دریافت عطایایی سرافراز کرد، و به سربازان هم گنج و خواسته بخشید.

در این موقع چون پادشاه اسماعیلیان دریافت که ارمنیان سر از متابعت وی برتافته‌اند، همه گروگان‌هایی را که از آن مملکت آورده بودند از دم تیغ گذرانند، شمار آنان حدود ۱۷۷۵ مرد. فقط اندکی جان به در بردند، حدود ۲۲ تن، که دست بر قضا در آن جا نبودند؛ از گروگان‌ها فقط همان چند تن زنده ماندند.

اینک موشغ، امیر مامیکونیان، که چهار پسرش در میان گروگان‌ها و در اختیار اسماعیلیان بودند، نمی‌توانست از تبعیت آنان تن بزند.^۱ آمازاسپ هم برادری در میان گروگان‌ها داشت.^(۱۴) این بود که اسماعیلیان از وی و حتی دیگرانی از جمع امیران درخواستند که به همراه زنان خود به نزد آنان در سوریه بروند. اما آنان مرگ را بر زندگانی ترجیح دادند^۲ و سر از تبعیت اسماعیلیان برتافتند، مذاکراتی را که در جریان بود به جد پی گرفتند و به اتفاق امیر سپاه آغوانک و امیران سیونیک و نیز با همه مردمان مملکت‌هایشان خود را به پادشاه یونان تسلیم کردند. آنان همگی تا پیش از آن، تا به آن روز که پادشاهی ایران از بین رفت و اسماعیلیان به فرمانروایی رسیدند، در سرشماری^(۱۵) از مردم آترپاتکان حساب می‌شدند. اما از آن پس تابع ارمنستان و منضم به خاک آن مملکت شدند. آنان^۳ موشغ و بقیه امیرانی را که با وی بودند به اسارت گرفتند. پادشاه^(۱۶) دستور داد تا بقیه امیران را آزاد کنند؛ اما موشغ را به نزد خود وی بفرستند.

اینک، خداوند در سپاه فرزندان اسماعیل [ع] تفرقه انداخت و یکدستی ایشان از میان برخاست. جنگ در میان ایشان درگرفت و چهار دسته شدند. یک دسته کسانی

۱. این موشغ قبلاً امیر ارمنستان بود و با آمازاسپ نسبت برادرزادگی داشت.

۲. یعنی شهادت را.

۳. مراد، ارمنیانی است که شورش کرده و به پادشاه یونان پیوسته بودند. [پتروسیان: عرب‌ها. م.]

بودند که از ناحیه هندوستان^۱ آمده بودند؛ یک دسته آنانی بودند که آسورستان و شمال را اشغال کرده بودند؛ یک دسته کسانانی بودند که در مصر و در مملکت تِتالکها می‌بودند؛ و یک دسته هم عرب‌ها بودند و ساکنان وادی موسوم به اسکراون [عسکراون؟]^(۱۷) پس هر یک از آن دسته‌ها به جنگ دیگران برخاستند و خون همدیگر را سخت، شدید، ریختند. پس از آن بود که سپاه مصر و سپاه مملکت عرب‌ها به هم پیوستند، پادشاه خود را کشتند،^۲ گنج‌های بی‌حساب او را تاراج کردند، و پادشاه دیگری برای خود برگماردند. و پس از آن هر یک به زادبوم خویش بازگشتند. *

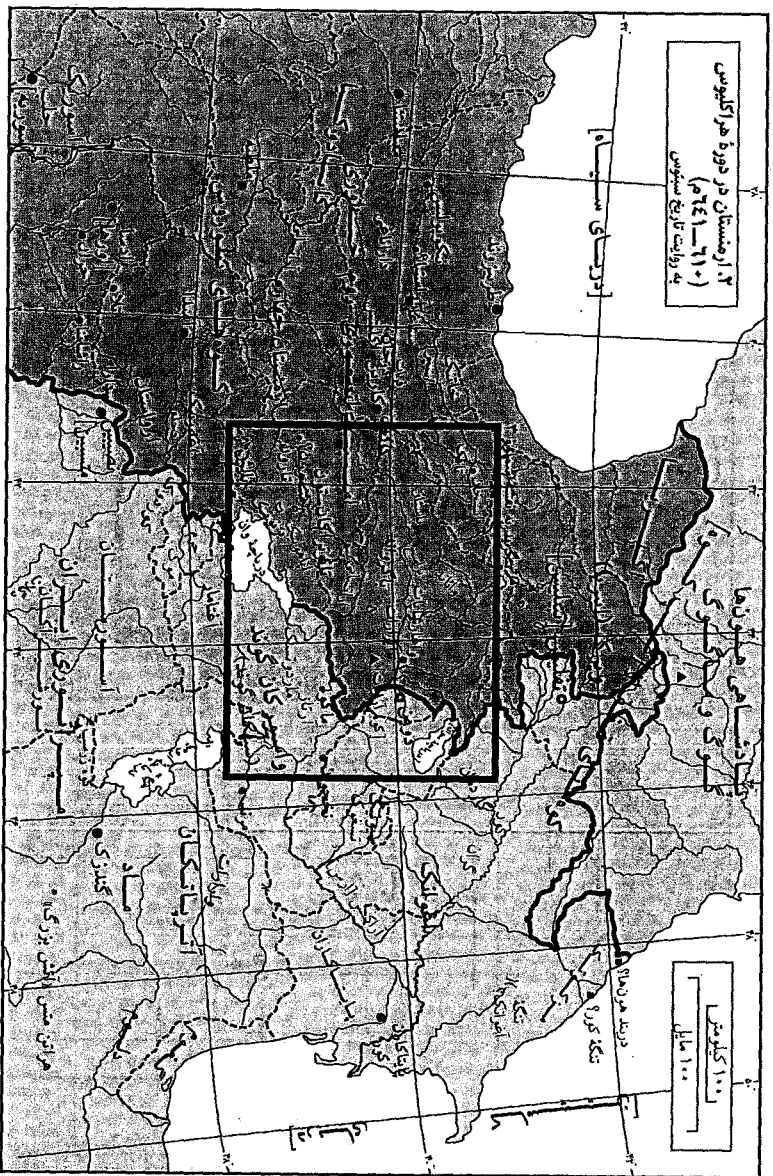
آن امیر عرب‌ها که در آسورستان مستقر بود معاویه نام داشت و صاحب دومین مقام پس از پادشاه^۳ آنان بود. او وقتی این احوال را دید سپاهیان خود را گرد آورد، به دل بیابان زد و رفت و آن پادشاه دیگری را که برگمارده بودند به قتل آورد،^۴ در مملکت عرب‌ها جنگ به پا کرد، و کشتار مهیبی از آنان کرد. پس پیروزمندانه به آسورستان بازگشت. اما آن سپاه که در مصر بود با پادشاه یونان^(۱۸) ساخت، با هم پیمان بستند، و به او پیوستند. اکثر سربازان آن سپاه، که بالغ بر پانزده هزار تن می‌شد، به مسیح [ع] ایمان داشتند و غسل تعمید یافته بودند. اما در میان سپاه اسماعیلیان همچنان کشتارهای عظیم ادامه داشت و خون روان بود. و چون وارد جنگ و ستیز با یکدیگر هم شده بودند فرسوده و ناتوان شدند. اما چنان شد که با همین وصف باز هم حتی نمی‌توانستند یک دم شمشیر از دست فروبگذارند و از اسیر گرفتن و جنگ‌های هولناک با یکدیگر دست بردارند، در خشکی و در دریا؛ تا آن روزی که معاویه قوت گرفت و بر آن‌ها غلبه کرد و استیلا یافت. همه آن‌ها را مطیع خویش ساخت، بر مایملک فرزندان اسماعیل [ع] مسلط شده است، و درهای صلح و صفا را به روی همگان گشاده دارد.^۵

یادداشت‌ها

۱. بیزانسی‌ها - پتروسیان.
۲. Zuart-nots، به معنی کلیسای فرشتگان. معبد ملائک. این پرستشگاه طی سال‌های ۶۴۱ تا ۶۶۱ م در

۱. هندوستان در این جا واژه مبهمی است و ممکن است که ناظر بر سرزمین‌های مجاور دریای سرخ باشد.
۲. مراد سبئوس قتل عثمان است که در سال ۶۵۶ واقع شد و پس از آن علی [ع] به جای وی به امارت نشست.
۳. مراد از پادشاه عرب‌ها خلیفه آنان است. ۴. یعنی علی [ع] را.
۵. افعال دو عبارت پایانی به صورت زمان حاضر بیان شده است. آیا این تغییر شیوه نگارش نشان‌دهنده موقوع جاری در زمان نگارش این سطور بوده است، یا مراد از این افعال زمان حاضر تاریخی است تا جمله را مؤثرتر کند؟

- ارمنستان و محلی نزدیک پرستشگاه مشهور اچمیادزین بنا گردید (پیگولوسکایا ۱۳۸۷، ص ۳۷۵).
۳. ارمنیان چندین بار به ضد عرب‌ها برخاستند. اما عرب‌ها با اعزام سپاهیان قوی و با تحریک امیرنشین‌های ارمنی به ضد همدیگر سرانجام موفق شدند آن سرزمین را به تصرف درآورند. عرب‌ها علی‌الاصول با تکیه بر دو خانواده از نجبای بزرگ ارمنی یعنی باگراتونی و آرتسرونی توانستند به تدریج قدرت بقیهٔ خاندان‌ها را در هم بشکنند (پاسدراجیان ۱۳۶۶، صص ۱۵۳ و ۱۵۵ و برای گزارشی از مهم‌ترین شورش‌های ارمنیان بر ضد عرب‌ها بنگرید به همان منبع، ص ۱۵۴).
 ۴. اطاعت بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
 ۵. تسلیم به عرب‌ها. - پتروسیان.
 ۶. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
 ۷. بیزانسی‌ها. - پتروسیان.
 ۸. سپاه بیزانس. - پتروسیان.
 ۹. به بیزانسی‌هایی. - پتروسیان.
 ۱۰. اما او مردی نرم‌خو و اهل نزاکت بود و سر در پی درس و مدرسه داشت. - پتروسیان.
 ۱۱. کنستانتس دوم، امپراتور روم خاوری از سال ۶۴۲ تا ۶۴۸ م (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۸۷).
 ۱۲. امپراتور بیزانس. - پتروسیان.
 ۱۳. تخت یا سریر سیمین. - پتروسیان.
 ۱۴. سه پسر و برادر آمازاسپ هم در میان اسیران بودند. - پتروسیان.
 ۱۵. این‌جا مترجمان انگلیسی واژهٔ census را آورده‌اند، اما در پانویشت نوشته‌اند «شهرمار». «مار از مر است به معنی شمار، شماره، اندازه، حساب» (فره‌وشی ۱۳۸۶، مدخل مر). پس «شهرمار» به معنای شمردن مردم شهر یا همان سرشماری است. این جمله در کتاب سبتوس خبر از سرشماری در ایران روزگار ساسانیان می‌دهد.
 ۱۶. پادشاه عرب‌ها. - پتروسیان.
 ۱۷. ساکنان وادی تاجیک و سرزمین موسوم به اسکراون [عسکراون؟]. - پتروسیان.
 ۱۸. امپراتور بیزانس. - پتروسیان.

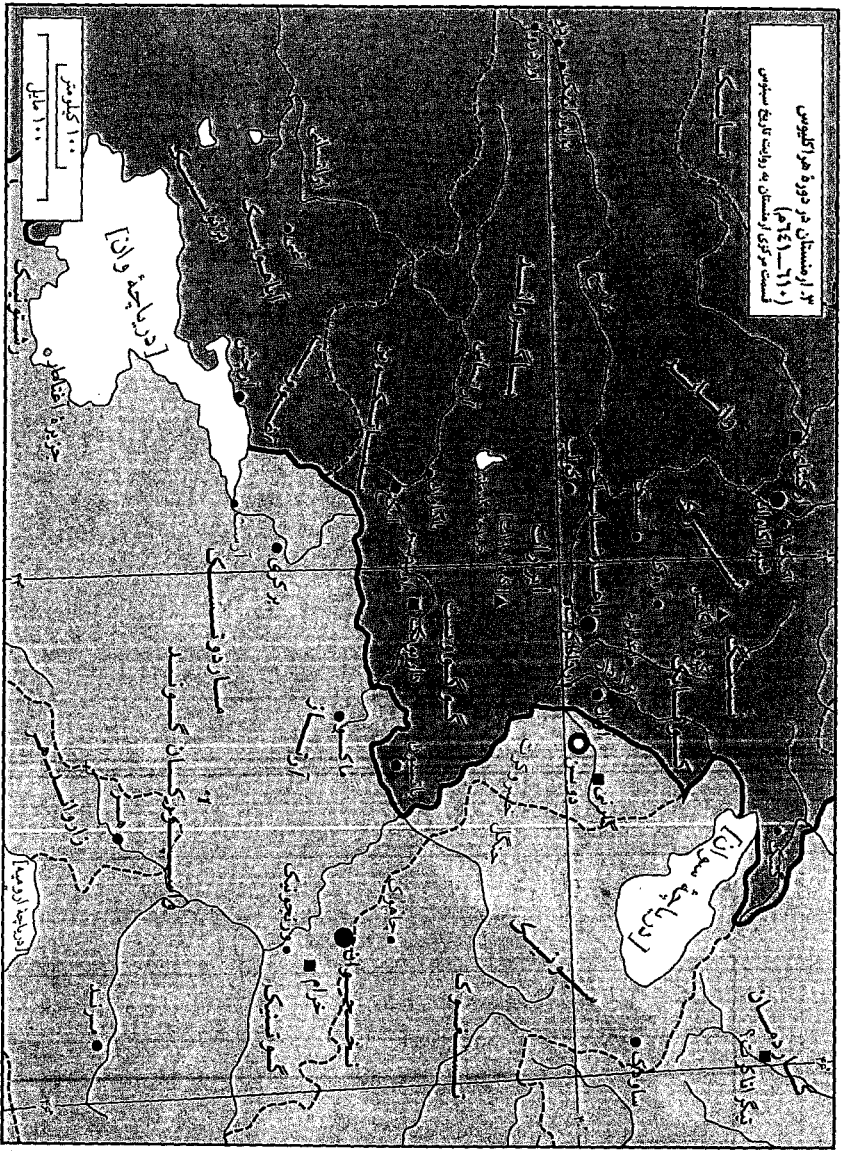


۳. ارضستان در دوره هر اکلیوس
(۶۱۰-۶۴۱ م)
به وزارت تاریخ سنجین

۱:۱۰۰ کیلومتر
۱۰۰ مایل

۳. ارضستان در دوره هر اکلیوس (۶۱۰-۶۴۳ م)

۳. آرمنستان در دوره هراکلیوس
 (۶۱۰-۶۴۱ م)
 قسمت مرکزی آرمنستان به ریاست آرایخ ساسانی



۳. آرمنستان در دوره هراکلیوس: قسمت مرکزی

منابع

- آگاتا نگفوس (۱۳۸۰). تاریخ ارمنیان، ترجمه گارون سارکیسیان. تهران: نایبری، چ اول.
- ابن اعثم کوفی (۱۳۸۶). الفتوح، ترجمه محمد ابن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم.
- ابن بلخی (۱۳۷۴). فارس‌نامه ابن بلخی، بر اساس متن مصحح لسترنج و نیکلسون، توضیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، چ اول.
- ابن عبری (۱۳۷۷). مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، چ اول.
- استرابو (۱۳۸۲). جغرافیای استرابو، ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چ اول.
- اسدی توسی، ابونصر علی ابن احمد (۱۳۵۴). گرشاسپ‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: طهوری.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۷). مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ اول.
- امام شوشتری، محمد علی (۱۳۴۷). فرهنگ و اژه‌های فارسی در زبان عربی. تهران: انجمن آثار ملی، چ اول.
- امیر، منشی (۱۳۴۶). تاریخ آشور. تهران: ایلولنا، چ اول.
- بارتولد، و. (۱۳۸۶). تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور. تهران: توس، چ سوم.
- بنداری اصفهانی، فتح ابن علی (۱۳۸۲). شاهنامه فردوسی (تحریر عربی)، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ دوم.
- بوزاند، پاستوس (۱۳۸۳). تاریخ ارمنیان، ترجمه گارون سارکیسیان. تهران: نایبری، چ اول.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) (۱۳۶۹). سبک‌شناسی. تهران: امیرکبیر، چ پنجم.
- بهمش، احمد (۱۳۶۹). تاریخ ملل قدیم آسیای غربی. تهران: دانشگاه تهران، چ اول.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- بیهقی دبیر، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۳). تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض. تهران: علم و دنیای کتاب، چ سوم.
- پاسدرماجیان، هراند (۱۳۶۶). تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی. تهران: نشر تاریخ ایران، چ اول.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) (۱۳۸۵). تاریخ ایران قبل از اسلام. تهران: نامک، چ دوم.
- پیگلوسکایا، ن. (۱۳۸۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی، چ چهارم.

تبریزی، ابن خلف (۱۳۴۲). برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: کتابفروشی ابن سینا، چ دوم. تقی‌زاده، حسن (۱۳۸۲). از پرویز تاجنگیز. تهران: دنیای کتاب، چ اول.

ثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۲۸-۱۳۲۹). شاهنامه ثعالی، ترجمه محمود هدایت. تهران: چاپخانه مجلس.

جیهانی، ابوالقاسم ابن احمد (۱۳۶۸). اشکال العالم، ترجمه علی ابن عبدالسلام کاتب. مشهد: به‌نشر، چ اول.

دانشنامه ایرانیکا، نسخه اینترنتی.

دانشنامه دانش‌گستر، تک‌جلدی مصور (۱۳۹۲)، زیر نظر کامران فانی و محمدعلی سادات. تهران: مؤسسه دانش‌گستر روز، چ اول.

دیاکونوف، میخائیلوویچ (۱۳۹۰). تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب. تهران: علمی و فرهنگی، چ ششم. دینوری، ابوحنیفه احمد ابن داود (۱۳۸۶). اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی، چ هفتم.

رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۹). ایران و ترکان در زمان ساسانیان. تهران: علمی و فرهنگی، چ پنجم.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). روزگاران. تهران: سخن، چ چهارم.

شاپور شهبازی، علی‌رضا (۱۳۸۹). تاریخ ساسانیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ اول.

شریفی، محمد (۱۳۹۰). فرهنگ ادبیات فارسی. تهران: نشر نو، و معین، چ چهارم.

شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامه. تهران: بلخ، چ اول.

صدری افشار، غلامحسین (۱۳۸۳). فرهنگ فارسی اعلام. تهران: فرهنگ معاصر، چ اول.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر، چ چهارم.

طبری، محمد ابن جریر (۱۳۵۲). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ دوم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چ اول.

_____ (۱۳۸۶). تاریخ بلعمی، ترجمه ابوعلی بلعمی. تهران: هرمس، چ اول.

عمید، حسن (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی عمید. تهران: امیرکبیر، چ سوم.

غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۸). تاریخ اروپا از آغاز تا قرن بیستم. تهران: اطلاعات، چ دوم.

فرای، ریچارد ن. (۱۳۷۵). عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش، چ سوم.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو (دو مجلد). تهران: هرمس، چ اول.

فرنیخ دادگی (۱۳۶۹). بندش، گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس، چ اول.

فروزشی، بهرام (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی به پهلوی. تهران: دانشگاه تهران، چ چهارم.

فصل‌نامه پیمان، سال دوازدهم، ش ۴۵، پاییز ۱۳۸۷.

کتاب مقدس، بی‌تا، انجمن کتاب مقدس ایران.

کرستن‌سن، آرتور (۱۳۵۱). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: ابن سینا، چ چهارم.

کسروی، احمد (۱۳۵۲). کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکا. تهران: کتاب‌های جیبی، چ اول.

کولسنیکف، آ. ای. (۲۵۳۵). ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ر. یحیایی. تهران: آگاه، چ اول.

گیبون، ادوارد (۱۳۷۰). انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه ابوالقاسم طاهری. تهران: انتشارات و آموزش

انقلاب اسلامی، چ دوم.

لسترنج، گای (۱۳۸۶). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و

فرهنگی، چ هفتم.

لوی، حبیب (۱۳۳۹). تاریخ یهود ایران. تهران: کتابفروشی بروخیم، چ اول.

مارکوارت، ژوزف (۱۳۸۳). *ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس*، ترجمه مریم میراحمدی. تهران: طهوری، ج اول. _____ (۱۳۸۶). *وهردو و آژنگ*، ترجمه داود منشی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ج اول.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۹). *زهره القلوب*، تصحیح و تحشیه گای لیسترانج. تهران: اساطیر، ج اول. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۰). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج دوم.

مشکور، محمدجواد (۱۳۸۸). *تاریخ سیاسی ساسانیان*. تهران: دنیای کتاب، ج سوم. مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶). *دایرةالمعارف فارسی (سه مجلد)*. تهران: فرانکلین. موسی خورنی (۱۹۸۴). *تاریخ ارمنستان*، ترجمه گئورگی نعلبندیان. ایروان: اداره نشریات دانشگاه ایروان. ناس، جان (۱۳۷۰). *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج چهارم.

نفیسی، سعید (۱۳۴۳). *مسیحیت در ایران*. تهران: نور جهان، ج اول. نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب‌خویی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج دوم.

هارتونیان، وارطان (۱۳۵۰). *فرهنگ ارمنی به فارسی*. تهران: ابن‌سینا. یارشاطر، احسان (گردآورنده) (۱۳۸۱). *تاریخ ایران کیمبریج*، ج ۳، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ج سوم.

یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ج سوم.

Encyclopaedia of Britannica.

Encyclopaedia of Religion.

The Oxford Dictionary of Byzantium.

نمایهٔ کسان

- ابراهام/آبراهام رشتونی (جانلیق)، ۴۳، ۵۵، ۱۱۳،
۱۳۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۴،
۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۷،
۲۷۷
- آبگاریان، جی. وی.، ۵۰، ۵۷، ۶۱، ۲۲۴، ۲۵۳، ۲۷۴
آباهونی، هاماییک، ۱۳۹
آنالاریکوس (پسر هراکلیوس)، ۱۹۹، ۲۰۱-۲
آنانازیوس، ۲۴۳، ۲۵۲
آذرمی دخت/آزرمی دخت (پادشاه ساسانی)، ۱۹۱،
۱۹۳، ۱۹۶-۸
آرامازد کبیر، ۱۸۲، ۱۸۷
آراوگیان، خاچیان، ۲۱۱
آرتسرونی، واردان، ۱۲۳
آرتسرونی، واساک (فرزند ساهاک)، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۶۰،
۱۶۲
آرتسرونی، ورازشاپو، ۱۳۹
آگاتانگوس، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۲-۳،
۸۷، ۹۳، ۹۶، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۶۲،
۱۷۸-۹، ۱۸۶-۷، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۴۰-۲، ۲۴۸،
۲۵۱، ۲۷۳، ۲۹۱
آگوستا، مارتین (همسر هراکلیوس)، ۲۱۸
آماتونی، شاپوه، ۲۱۱
آنآختان (جانلیق نستوری ایران)، ۲۳۵
- اردشیر (پادشاه ساسانی)، ۵۲، ۵۳، ۱۶۰، ۱۹۱، ۱۹۳-۷،
۲۵۷
ارمیای نبی، ۱۷۵، ۲۵۳، ۲۸۰
إزر (جانلیق)، ۴۹، ۱۹۳-۴، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۱۲، ۳
آسپت (لقب)، ۵۵، ۷۱، ۷۷، ۱۲۳، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۱-۲
۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۵۴، ۲۶۰
اسپندیات (اسفندیار)، ۸۳، ۱۶۱
اسحاق (فرزند ابراهیم [ع])، ۲۰۶، ۲۳۸، ۲۹۱
اسرائیل، ۵۶، ۶۳، ۲۰۶-۷، ۲۱۳، ۲۵۳-۴
اسکندر، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۱۵۴، ۱۸۲، ۲۲۶
اسماعیل [ع]، ۶۱، ۶۳، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۸۲
اشعیای نبی، ۴۸، ۷۹، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۴۷، ۲۵۳-۴، ۲۷۰،
۲۸۰
امانوئل، ۲۴۹
انانکلیتوس، ۲۴۰
اودوکیا (همسر هراکلیوس و مادر کنستانتین سوم)،
۱۸۳، ۲۱۸
اودیا (پیترا)، ۲۴۰
اوزیوس، ۱۶۹، ۴۴، ۲۴۰
اوستانیوس (اوستات/یوستات)، ۱۹۱
اوهان (جانلیق)، ۱۵۷، ۱۵۹
اوهانیک، ۱۷۸
ایدوم، ۲۵۴
ایرنانوس گالی (شاگرد پولی کارپ)، ۲۴۰
ایشو، ۹۷، ۱۷۵، ۲۵۴
- آذرمی دخت/آزرمی دخت (پادشاه ساسانی)، ۱۹۱،
۱۹۳
آرامازد کبیر، ۱۸۲، ۱۸۷
آراوگیان، خاچیان، ۲۱۱
آرتسرونی، واردان، ۱۲۳
آرتسرونی، واساک (فرزند ساهاک)، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۶۰،
۱۶۲
آرتسرونی، ورازشاپو، ۱۳۹
آگاتانگوس، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۲-۳،
۸۷، ۹۳، ۹۶، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۶۲،
۱۷۸-۹، ۱۸۶-۷، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۴۰-۲، ۲۴۸،
۲۵۱، ۲۷۳، ۲۹۱
آگوستا، مارتین (همسر هراکلیوس)، ۲۱۸
آماتونی، شاپوه، ۲۱۱
آنآختان (جانلیق نستوری ایران)، ۲۳۵
اوثوخیس، ۱۱۹، ۲۴۸
ابراهیم [ع]، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۳

- بازار/لازار/تازار (تاریخ‌نویس ارمنی)، ۱۹، ۴۴، ۵۱، ۱۷۸، ۶۶
- تئوفیلوس، ۲۴۳
- تام اهل لئو، ۲۲۹-۳۱، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۳-۴
- بازیل (اسقف قیصریه)، ۱۶۸، ۲۴۳، ۲۵۱
- تایتسی، سرگیس، ۱۳۹
- تریاتونی، تئودوروس، ۱۱۰، ۱۱۳-۴، ۱۳۹
- تریاتونی، سرگیس، ۱۳۹
- تراث (شاه لازیکا)، ۲۷
- تم خسرو، ۷۷، ۸۰
- توکودوروس (امیر رشتونیک)، ۱۹۳
- تووند مقدس (کشیش)، ۲۴۱
- تیتوس، ۲۴۰
- تیگران کبیر، ۱۸۴
- تیموتی ثانی، ۲۴۰
- پارسیان‌پت (منصب)، ۱۵۹، ۱۴۶، ۱۶۴
- پارشنازدات، ۱۶۴
- پروکوپیوس، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۵۸
- پریسکوس، ۱۴۷
- پریوک (پادشاه کوشانی)، ۱۳۱
- پطر شهید، ۲۴۳
- پلوتارک، ۷۷، ۲۷۲
- پور (پوران دخت، پادشاه ایران)، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸
- پولس رسول، ۱۷۰-۶، ۲۲۹، ۲۳۶-۹، ۲۴۵-۷
- پولس طرسوسی، ۲۳۸
- پولی‌کارپ، ۲۴۰
- پیروز (پادشاه ساسانی)، ۱۵، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۱-۲
- ۱۹۸، ۸۸
- پیلیپیکوس/فیلیپیکوس (فرزندخوانده پادشاه یونان)، ۹۱، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۵
- تئانو، ۲۴۷
- تئودور (مگیستروس، برادرزاده هراکلیوس)، ۲۰۲
- تئودوروس/تئودوروس رشتونی (امیر رشتونیک)، ۷۹، ۱۱۳-۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲-۳، ۲۰۵، ۲۱۱-۲
- ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۱-۴، ۲۲۶-۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۵۶-۸
- ۱-۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۶-۹، ۲۷۷
- تئودوریت (کشیش)، ۲۳۴، ۲۴۵
- تئودوس (پسر مورس)، ۱۴۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷-۸
- ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۰۷
- تئودوسیوس کهنتر، ۲۳۴-۵
- تئودوسیوس مهتر، ۲۳۴-۵
- جبرئیل، ۱۷۵
- جبرئیل (جبرئیل سنجاری/شجری)، ۲۳۳، ۲۳۶
- جیفو خان، ۳۶
- جوان‌وه، ۱۴۹
- حبیب ابن مسلمه (والی عرب ارمنستان)، ۲۷۷
- حنانیا، ۲۴۰
- خسرو (امیر واهه‌وونیک)، ۱۲۳
- خسرو اول (انوشه‌روان، پادشاه ساسانی)، ۲۶، ۲۸-۹
- ۵۳، ۶۶، ۶۹-۷۰، ۷۴-۶، ۷۹-۸۰، ۸۶، ۲۳۳، ۲۷۵
- خسرو دوم (خسروپروریز/آپرویز، پادشاه ساسانی)، ۱۵، ۱۹، ۳۰-۳، ۳۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳-۴، ۶۵، ۷۸
- ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۶-۷، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۸
- ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۷-۸، ۱۹۱-۲، ۱۹۴، ۱۹۶-۸، ۲۱۰
- ۲۳۶، ۲۳۱
- خورخورونی، آتات، ۱۱۰-۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲
- ۱۵۴-۵، ۲۲۱، ۲۰۱-۲، ۱۵۴-۵
- خورخورونی، تئودوس، ۱۵۴-۵
- خورخورونی، فتودوس، ۱۵۲
- خورخورونی، واهان، ۲۰۲، ۲۲۱
- خورناتسی، موویس (موسی خورنی، تاریخ‌نگار ارمنی)، ۴۳-۵، ۵۱-۳، ۵۵، ۶۴-۶، ۷۰، ۷۳-۴، ۷۷
- ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۹-۶۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۹۳

- کلمنت، ۲۴۰
کنستانتین (فرزند ہراکلیوس)، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۷۲، ۱۶۳،
۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۰-۱،
۲۱۸-۹، ۲۳۴-۶، ۲۴۱-۲، ۲۴۴-۵، ۲۴۸، ۲۵۰-۱،
۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۳
- کنستانس (امپراتور روم)، ۴۵، ۵۶، ۶۴-۵، ۱۸۲-۳،
۱۹۹، ۲۱۸-۲۳، ۲۲۷-۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۹،
۲۵۶-۶۰، ۲۶۲-۳، ۲۶۶-۷، ۲۶۹-۷۱، ۲۷۳، ۲۷۹،
۲۸۳، ۲۸۱
- کنستانس دوم (پوگوناتوس)، ۶۵، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۸۳،
کوٹیت (امیر آمانونیک)، ۱۱۰-۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰،
کوریون، ۲۴۴-۵، ۵۶، ۱۴۸، ۲۰۶،
کومیناس (جانلیق)، ۴۸، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹-۷۰، ۱۷۳،
۱۷۵-۹، ۱۹۳-۴، ۲۳۴، ۲۴۸
- گئورگ مگیستروس، ۲۵۴-۵
گرگور (امیر سیونیک)، ۲۱۰، ۲۶۰، ۲۶۶
گرگور (پسر تئودوروس)، ۲۶۰
گرگوری قیصریہ نو (اعجازگر)، ۲۴۳، ۲۵۱
گرگوری نازینزنوس (گرگوری فقیہ)، ۲۴۳، ۲۵۱-۲
گرگوری نیسا (برادر بازیل)، ۲۴۳، ۲۵۱
گرگوریوس مقدس (گرگوریوس روشنگر)، ۴۵، ۱۱۸،
۱۷۷، ۲۲۹
- گرگین (پادشاہ ایبریا)، ۲۷
گنونی میڈ (سپہسالار یونان)، ۱۱۳، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۳
گنونی، وراژگیل، ۲۰۳
گوغون مہران، ۷۶
- لاوی، ۱۷۵
لوکولوس، ۷۷، ۲۷۲
لیکورزوس لاسدومونی، ۲۴۷
لیکیانوس، ۲۴۵
- ماتئوس آمانونیک، ۲۳۴
مارسیان/مارکیانوس، ۲۴۵، ۲۴۵، ۲۵۰
سارکوارت، ژوزف، ۵۴-۵، ۷۵، ۸۳، ۸۶، ۹۶، ۱۳۹،
۱۴۲، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۷۹، ۲۹۳
- ماشتوتس، ۴۲-۳
ماکسیمیانوس، ۲۴۵
ماکسیمیتوس، ۲۴۵
مامیکونیان، آمازاسب، ۱۱۳، ۱۹۹، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۷،
۲۸۳، ۲۸۱، ۲۷۹
مامیکونیان، ساہاک، ۶۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۶۰،
۱۷۷، ۲۲۴
مامیکونیان، گائیگ (فرزند مانوئل)، ۱۲۳، ۱۲۷،
مامیکونیان، مامک، ۱۱۰-۱، ۱۲۳، ۱۲۷
مامیکونیان، موشغ، ۳۰-۱، ۵۴، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۱۳،
۱۱۶-۷، ۲۱۰، ۲۵۹، ۲۷۷
مامیکونیان، واردان (ملقب بہ احمر)، ۴۲، ۶۴
مامیکونیان، واہان، ۶۳، ۶۶، ۷۱
مامیکونیان، یوہانسن، ۱۹۹
مانوئل (امیر آپساہونیک)، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۲۴۹،
۲۵۴-۵
ماوریانوس، ۲۷۸
مایراگومتسی، اوہان، ۲۶۴
محمد [ص]، ۳۷، ۴۱، ۲۰۵
مدن، ۲۵۴
مدیام، ۲۵۴
میراکوت، ۷۸
مرزبان (بست)، ۲۸، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۴، ۷۶-۸، ۸۷-۸،
۱۲۷، ۱۳۰-۲، ۱۳۵-۶، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۹۳
میرکوت، ۱۴۶
مریم باکرہ (تئوتوکوس)، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲
معاویہ، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲-۴، ۵۵، ۸۰، ۲۲۷-۸، ۲۳۰-۱،
۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۲-۳، ۲۷۷، ۲۸۲
ملیساو، ۲۵۴
موآب، ۲۰۷، ۲۵۴
مودستوس (کشیش اورشلیم)، ۴۸، ۱۶۷، ۱۶۹-۷۰،
۱۷۳
موریانوس، ۲۶۶
موریس [ماوریکیوس] (امپراتور روم)، ۳۰، ۳۲-۳، ۴۹،
۶۲، ۶۴-۵، ۷۸-۹، ۹۰-۱، ۹۵-۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۶،
۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۴۶-۸، ۱۵۰، ۱۵۳،
۱۵۷-۸، ۱۶۴-۵، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۶۰

- موسی [ع]، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۵۴
 موویس (جائلیق ارمنستان)، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۸، ۲۰۰
 مهران مهروندک، ۶۹
 میکا، نیی، ۱۷۴، ۲۷۴
- ویکتور، ۲۴۲-۳
- هاجر (همسر ابراهیم [ع])، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۰
 ۲۷۳، ۲۵۴
 هراکل، ۱۴۶
- ناملدار و شَسَسپ، ۱۶۴
 نرسس دوم، ۱۷۰
 نرسس سوم (شینول)، ۴۵، ۴۹، ۲۱۳، ۲۴۸
 نرون (امپراتور روم)، ۱۷۲، ۲۴۵
 نستوریوس، ۱۱۹، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۱
 نوح [ع]، ۴۳
 نیکوفوروس، ۱۹۰، ۲۰۲
- هراکلیوس اصغر (سپهسالار روم)، ۳۳
 هراکلیوس اکبر (حکمران شمال آفریقا) ۳۳
 هراکلیوس، ۳۳۶، ۴۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۳،
 ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۸۰-۹۰، ۱۹۳-۷،
 ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰-۱، ۲۱۸، ۲۲۰،
 ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۷
 هراکلیوس (پسر هراکلیوس)، ۲۱۸
 هراهات (مرزیان)، ۷۷
 هرمز/هرمز (پادشاه ساسانی)، ۲۹، ۳۱، ۶۲، ۷۵،
 ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۱۲۹،
 ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۳۳، ۲۵۰
 هویمیان، ۷۸
- واردان (فرزند واشاک)، ۷۶
 واردان و شَسَسپ، ۷۶
 واردیک (امیر موک)، ۲۱۱
 واشاک، ۷۶
 والتینوس، ۲۱۸، ۲۲۰-۱
 واهه وونی، تئودوروس، ۲۱۱
 واهه وونی، شموئیل، ۱۱۰-۱، ۱۱۳، ۱۵۹
 وراز تیروتس (جاویدان خسرو)، ۴۹، ۷۱، ۱۳۵، ۱۴۱،
 ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱-۲، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۵۴
 وراز نرسه، ۱۱۳-۴، ۲۶۰
 وراز و زور، ۷۷
 ورام (امیر گغنتیک)، ۱۳۹
 ورام شاپوه، ۶۱
 وستم (بستام)، ۱۱، ۱۱-۲، ۳۱، ۵۳، ۷۵، ۸۲-۳، ۸۵، ۸۷،
 ۸۹، ۹۴، ۱۱۳-۴، ۱۲۵، ۱۳۱-۳، ۱۳۹
 ولارش (بلاش)، ۶۶
 ونداناتاکان نیهوراکان، ۱۴۶
 وندوی (بندوی)، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۱۲۵،
 وهان، اروک، ۱۶۴
 وهرام/بهرام/مهراتسی/مهروندک (وهرام چوبین یا
 بهرام چوبین)، ۳۰، ۲۹-۳، ۵۲، ۷۵، ۷۹، ۸۲-۹۰،
 ۹۲، ۹۹، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۷
 وه کوات، ۸۵، ۱۸۹
 ویروی جائلیق آخوانک، ۲۳۳، ۲۳۵
- یازدن، ۷۸، ۱۴۶
 یزیوک، ۲۵۴
 یزتایار، آشتات، ۱۵۷، ۸
 یزگرد بزه گر (یزگرد دوم، پادشاه ساسانی)، ۲-۶۱
 یزگرد سوم (پادشاه ساسانی)، ۱۰-۱، ۴۰، ۱۹۳، ۱۹۶،
 ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۵۷، ۲۶۱
 یعقوب، ۱۷۴
 یغیشه (تاریخ نگار ارمنی)، ۴۴، ۵۶، ۶۲
 یکسان، ۲۵۴
 یمان، ۱۴۶
 یوحنای انجیلی، ۲۴۰
 یوحنای رسول/یوحنای متبرک، ۲۳۷، ۸
 یوحنای سوم افسوسی، ۷۵
 یوزفوس، ۴۴
 یوستی، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۹۰
 یوستینوس، ۲۸، ۲۶، ۲۳۹، ۲۴۴
 یوستی نیانوس اول، ۲۸، ۷۹، ۱۶۸
 یوستی نیانوس دوم، ۷۹
 یوسف (حکمران یهودی حمیر)، ۴۱

نمایه جاها

آغدزنيك/آلدزنيك، ۷۰	آپاهونيک، ۱۳۹، ۱۸۵
آغی، ۱۸۵	آتريپاتکان، ۶۵، ۶۶، ۸۵، ۹۲-۳، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۵۳
آغیويت، ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۶۶	۲۰۱، ۱۹۸-۹، ۱۸۹، ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۰۴
آفريقا، ۳۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۳	۲۸۱، ۲۵۸، ۲۲۴، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۰۴
آکروبوليس، ۲۴۰	آتشکده و ششپ، ۱۸۳
آلتايی، ۲۴، ۵۲	آتن، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۷
آماتونيک، ۱۱، ۱۱۱، ۱۲۳	آراستيای، ۱۵۹
آميدا/آميد (دياريکر)، ۲۵، ۵۲، ۱۵۸، ۱۶۱	آراگاتس، ۵۱، ۱۶۵، ۲۷۸
آمل، ۱۲۹	آرانيانک، ۲۵۹
آناتولي باختری، ۷۵، ۱۸۶	آراوغيانک، ۲۵۹
آنکور/آنکيرا، ۳۵، ۵۴	آرتاز، ۶۹
آنکيغ، ۷۶، ۱۵۴-۶	آرتساپک، ۲۲۴، ۲۲۷
آوان، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۸۸	آرتساخ، ۱۱۱
آه، ۱۸۵	آرچش، ۱۸۵
آهيانک، ۲۷۷	آروستان، ۲۳۵، ۲۵۱
آيرارات، ۶۹، ۷۷، ۹۰، ۹۶، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵	آرويک آشناک، ۲۷۸
۱۸۳-۴، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴	آريوپاغوس، ۲۴۰
۲۲۷-۸، ۲۵۹-۶۰، ۲۸۶-۸	آسورستان، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۷
آيرشهر (نیشابور)، ۶۲، ۶۴، ۱۳۹، ۱۴۲	۱-۱۳۰، ۱۳۷-۸، ۱۶۳، ۱۶۵-۶، ۱۶۸، ۱۸۶، ۱۹۶
آرستاوان، ۹۰، ۱۰۳	۱-۲۰۰، ۲۱۱-۲، ۲۳۳، ۲۳۵-۶، ۲۷۷، ۲۷۸
ادسا، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۸	۲۸۲
آردسيو، ۲۲۴	آسيا، ۱۰، ۲۵۶، ۳۴، ۴۶، ۵۱-۵، ۹۶، ۱۱۹، ۱۶۱
ارزروم، ۵۱، ۵۷، ۷۳، ۱۵۷	۱۶۶، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۶۱
ارگيناي، ۱۵۳، ۱۵۵	۲۹۱
ارمنستان، ۹، ۱۴-۵، ۱۷، ۱۹-۲۳، ۲۵-۳۳، ۴۱-۳	آسيای مرکزی، ۲۵۶، ۳۴، ۴۶، ۵۲، ۲۷۵
۴۶-۸، ۵۰-۷، ۶۱، ۶۳، ۶۵-۹، ۷۱-۴، ۷۶-۷	آختامار (جزيره)، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۹
	آختيستساوان، ۱۵۹

جلجنا، ۱۷۱	پاران/فاران (صحرا)، ۲۰۷
چاهوک، ۱۱۱	پارس، ۵۴، ۶۱-۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۴۶، ۲۱۳، ۲۱۹
چین، ۵۲، ۹۶، ۱۴۴، ۲۲۵	پارسکاهایک، ۱۸۶
حلب، ۸۶، ۸۸	پایناکاران، ۶۲، ۶۵، ۶۹، ۱۸۴
حمیر، ۴۱	پرینکیپوس، ۲۰۲
خویله، ۲۰۷	پهلوی، ۷۷، ۸۲، ۲۵۶، ۲۶۱
حیره، ۲۷، ۵۳، ۲۰۹	پسیدیا، ۷۵، ۱۶۴، ۱۶۸
خاغتیکی، ۱۲۰	تودوسویپولیس (ارزروم)، ۴۹، ۷۳
خالکدون، ۵۴، ۱۱۸-۹، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷	تاجکستان (عربستان؛ سرزمین تاجیکان یا تازیگان)، ۲۱۴، ۲۰۶
۱۹۹-۲۰۱، ۲۲۹-۳۰، ۲۳۴-۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸	تارون، ۵۲، ۱۵۹، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۳۴
۲۵۰، ۲۶۳-۴، ۲۶۹-۷۱	تالکان، ۱۴۱
خاور نزدیک، ۱۷، ۲۰-۱، ۲۶، ۳۳-۸	تانوتر، ۹۰، ۱۳۸، ۱۹۳، ۲۲۳
خراسان، ۲۴، ۵۲، ۵۴، ۶۴، ۸۳، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۹۶-۸، ۲۰۴	تانو-تراکان تون، ۱۰۳
۲۶۱	تایک، ۱۰۳، ۲۲۲-۳، ۲۲۷-۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۶-۷
خسروخت، ۱۳۹	۲۷۹
خسروکرت، ۲۱۲	تپرستان، ۱۲۹، ۱۳۵
خَعمَخیکی، ۶۹، ۷۶	تتالک، ۶۴، ۸۷، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۸۲
خچکواند، ۱۳۲	تخارستان، ۸۷، ۱۴۱-۲
خورخورونیک، ۲۵۹	تخت سلیمان، ۶۳
خوزستان/سوزیانا، ۴۰، ۹۶، ۱۰۴، ۲۱۳-۴، ۲۳۵	تسراکیه، ۲۹، ۵۴، ۱۰۸، ۱۱۲-۴، ۱۱۶-۷، ۱۲۰-۱
۲۵۶، ۲۶۹	۲۵۵، ۱۴۵-۸
دارا، ۱۰، ۳۱، ۳۳، ۴۳، ۵۰، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۹۲، ۹۶	ترکستان، ۱۳۰، ۱۳۹، ۲۶۱
۱۰۴، ۱۲۶، ۱۴۸-۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۹	ترکونی، ۶۲
۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۹-۴۰	تسالکا-ژور، ۷۸
۲۴۳-۴، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۸	تساغکوتن، ۱۵۲، ۱۵۴-۵
داراناغی، ۲۵۹	تساکاتک/توزلوجا، ۲۰۰
دارونک/داراونک، ۱۴۴، ۲۲۳، ۲۲۷	تسخناکرت، ۱۵۵
داشتکار، ۲۶۰	تسفوک، ۱۸۴
دریند، ۱۴۴، ۲۷۵-۶	تقلیس/تیخیس، ۳۶، ۹۰، ۱۰۳
درجان، ۲۵۸	تیل، ۱۵۸
دزور، ۲۱۱	توروبران، ۷۸، ۱۵۹، ۲۲۴، ۲۵۹
دزیتاریک، ۱۵۹	تیسفون، ۳۰، ۴۰، ۶۲-۳، ۸۵-۶، ۸۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۰
دستکیرت، ۱۳۸	۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹-۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵-۷، ۲۰۵
	۲۰۹-۱، ۲۱۵، ۲۷۶
	تیگراناکرت، ۱۸۴، ۱۸۷-۸

سیونیک، ۶۸۹، ۷۶، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۸۴، ۲۱۰، ۲۶۰-ا، ۲۶۳
 ۲۸۱، ۲۷۷۸، ۲۶۷، ۲۶۳

شوش، ۱۰۶

شور، ۲۰۷

شهرورج، ۱۳۲

شهبستان نوک‌نوی/وِه آنجوتوک خسرو، ۷۵

شیراکاوان، ۱۵۳، ۷۷

شیرک، ۱۵۵، ۱۶۵

طربیزوند/طرابزون، ۲۶۳، ۲۶۷۸

طرسوس، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۴

عراق، ۴۱، ۵۳، ۴، ۶۴، ۸۸، ۱۶۵

عربستان، ۱۱، ۳۷، ۹، ۲۷۸، ۴۱، ۵۰، ۶۴، ۷۴، ۲۰۵، ۹

عربستان جنوبی، ۴۱

فرانسه، ۱۶، ۲۴۰

فلسطین، ۲۷، ۳۳، ۴، ۴۰-ا، ۵۵، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۶

۲۲۸، ۱۹۴، ۱۶۸، ۹

فن، ۲۲۷

قادیسه، ۲۰۴، ۲۰۹-۱۰

قره‌باغ، ۲۱

قسطنطنیه، ۵۳، ۵۵، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۶۷

قفقاز/قفقازیه، ۲۱، ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۲

۵۱، ۵۶، ۷۴، ۸۰، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۴

۲۶۷، ۲۶۴

قصریه، ۳۴، ۹۳، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۰

۱۸۲، ۱۸۵، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵

قصریه فلسطین، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۹۴

قصریه کاپادوکیا، ۳۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۸

۱۸۳، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۵۱

کاپادوکیا، ۴۱، ۹۳، ۲۷۱

کارین، ۵۷، ۷۰، ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۵۷، ۱۶۴، ۵

دمشق، ۳۴، ۱۷۲، ۲۲۸، ۲۳۰-ا، ۲۶۷، ۲۶۹

دو (در استان باستان)، ۱۵۸

دوین، ۲۹، ۴۵، ۵۳، ۶۷، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۹۰، ۱۱۸، ۹

۱۶۸، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۵۲، ۱۴۶، ۱۳۵، ۱۲۷

۲۳۰، ۲۱۰، ۲۰۵، ۲۰۱، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۰

۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۱، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۴۶، ۲۳۶

دهستان/دلہستان، ۱۳۰

راشائینای، ۱۵۸

رشتونیک، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۰

۲۳۲، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۷، ۹

روین، ۲۰۷

روم، ۱۴، ۲۰-ا، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۲، ۵۱

۵۳، ۶۴، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۹۵، ۱۰۲

۱۱۴، ۱۱۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۸

۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹

۲۱۳، ۲۳۰-ا، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰-ا

۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۹۲

روم خاوری، ۲۰، ۲۵، ۳۳، ۳۷، ۴۰-ا، ۷۲، ۸۰

۱۶۸، ۱۸۷، ۲۵۰، ۲۸۳

رویان، ۱۲۹

ری، ۱۴۰

زارهاوان، ۲۷۸

زرکان، ۱۲۹

زمین حثیان، ۲۰۹

ساتالا/ساتاغ، ۹۳، ۱۵۸، ۱۶۱

ساودک، ۱۱۱

سیاستیا، ۱۲۰

سپندونیک، ۲۵۹

سپه‌کان‌گوند، ۲۶۱

سگستان/سیستان، ۱۳۰، ۲۱۳

سمیرنا [ازمیر]، ۲۴۰

سوریه، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۰، ۴۳، ۵۳، ۶۳، ۸۰

۹۰-ا، ۹۳، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۸

۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۸۱

سین (صحرا)، ۲۱۳، ۲۱۵

نمایه جاها + ۳۰۵

گوگوویت، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۸۶، ۲۱۱-۲	۲۷۷-۸، ۲۵۸-۹، ۱۸۳
گهیم، ۱۳۱	کالینیکوس، ۷۵، ۷۹-۸۰
لازیکا/لاذقیه، ۲۱، ۲۷، ۱۲۰	کتنی، ۷۷
لاسدمون، ۲۴۷	کرت، ۲۴۰
لبنان، ۱۶۸، ۲۰۹	کردوک، ۱۱۳
ماد/مدیا، ۴۱، ۵۴-۵، ۱۸۴، ۲۱۳	کرمان، ۲۱۳
مارتیروپولیس، ۱۸۴	کزیبون، ۸۳
ماردوتسیک/ماردوتسیایک، ۲۵۸	کنستانتینوپول، ۲۷، ۳۳-۶، ۴۰-۱، ۴۷، ۴۹، ۵۳-۴، ۶۴، ۸۰، ۱۱۸-۲۰، ۱۲۹، ۱۴۷-۸، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۲-۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۷-۹، ۲۳۱، ۲۳۴-۶، ۲۴۵، ۲۴۸-۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۶-۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۹
مارگ، ۱۴۱	کوتایک، ۱۰۳، ۲۲۲
مارگروت، ۱۴۱-۲	کودریک، ۱۳۰
ماکو، ۱۰۳، ۵۵، ۲۱۳	کور (تنگه)، ۱۴۴، ۲۶۷
مالتا، ۲۰۲	کوران و ماکوران، ۲۱۳
ماناناغی، ۲۵۹	کورنت، ۲۴۰
متساموار، ۲۱۱-۲، ۲۱۵	کورینتس، ۲۴۰
مردستان، ۲۵۸	کوغب، ۱۹۹-۲۰۰
مرون، ۲۰۲	کومپولیس، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۲
مرند، ۶۳	کیلیکیا، ۳۵، ۷۵، ۸۰، ۱۶۶، ۱۹۴، ۲۴۵
موزایک، ۶۷	گاردمان، ۱۸۴
مصر، ۳۳-۴، ۴۰-۱، ۵۶، ۶۱-۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۸۲، ۲۶۹، ۲۵۴، ۲۵۲	گارنی، ۷۸، ۱۰۳
مکه، ۳۷، ۶۳	کال/گل، ۱۸۴، ۲۴۰، ۲۴۵
ملطیه، ۷۰، ۷۶، ۱۶۲-۴	گایغاتوک، ۱۵۵
موآب، ۲۰۷، ۲۵۴	گنیک، ۱۵۳
موک، ۸۸، ۲۱۱	گرجستان، ۵۱، ۵۶، ۷۴، ۸۰، ۱۰۳
میانرودان، ۲۴-۵، ۲۷، ۲۹، ۳۲-۳، ۳۷، ۳۹-۴۰، ۵۲، ۷۷، ۷۹، ۸۷، ۱۵۷-۸، ۱۴۹-۵۱	گرگان/هیرکانیا/ورکان، ۷۱، ۱۲۶، ۱۲۹-۳۰، ۱۳۲
میانرودان سفلی، ۲۴	۱۴۲، ۱۳۹
میانرودان سوریه، ۱۴۹-۵۰، ۱۵۸، ۲۰۰	گغام، ۱۲۵، ۱۲۸
نخجوان، ۵۵، ۶۲، ۱۱۰-۱، ۱۴۶، ۱۸۰، ۱۸۳-۴، ۱۸۶، ۲۲۸، ۲۷۷-۸	گفتنیک، ۱۳۹
نصیبین، ۲۹، ۷۷-۹، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۸۴، ۲۷۳	گفومک، ۷۸، ۱۳۲، ۱۴۶
نورشیراکان، ۹۳	گنتونیک، ۲۵۹
	گنزر/گنزه، ۶۳، ۱۸۰، ۲۷۴
	گوزو [مالت]، ۲۰۲
	گورکارک، ۲۰۰

زوارت نوتس (فرشتگان)، ۲۷۹، ۲۷۷	نھاوند، ۴۰
گرگوریوس مقدس، ۶۹، ۷۳، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۶۰، ۲۴۸، ۲۴۵، ۲۴۰، ۲۳۴، ۲۳۲، ۱۱۹، ۵۴	نقیه، ۵۴، ۱۱۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۸
۱۶۲، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۲	۲۵۲، ۲۵۰
۲۴۳، ۲۵۱، ۲۴۸	نیکوپولیس، ۱۵۹، ۱۶۱
لوگدونوم، ۲۴۰	نیگ، ۱۶۵، ۱۹۴
لیونز، ۲۴۰	نینوا، ۳۶، ۵۵، ۶۲، ۹۶، ۱۶۵، ۱۸۶، ۲۷۰
هریسیمه، ۷۳، ۱۷۷، ۸۰	واتاگس/بادغیس، ۱۴۱
هیکل سلیمان، ۱۰۵، ۲۱۶	وارارات، ۹۲
دریاها و دریاچه‌ها	وارداناگرت، ۱۸۶
دریاچه ارومیه، ۹۳، ۱۸۶	واسپورکان، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۲۷۹
دریاچه بزونیکیک/وان، ۹۰، ۱۰۳، ۲۶۰	واسپورکان گوند، ۱۰۳
دریای اژه، ۲۴۰، ۲۵۰	واسیان، ۷۷
دریای خزر (کاسپی)، ۵۱، ۲۷۵، ۶	واتاند، ۷، ۱۶۵، ۲۵۹
دریای سرخ، ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۸۲	واهه‌وونیک، ۱۲۳، ۱۲۷، ۲۶۰
دریای مرده (بحرالمت)، ۲۰۷	ورازونونیک، ۲۵۹
کوه‌ها	ورنچونیک، ۱۸۴
آزارات، ۱۸۶، ۲۸۶، ۲۸۹	وه اردشیر، ۶۳، ۶۵
آراگاتس، ۵۱، ۱۶۵	وه کوات، ۸۵، ۱۸۹
آناتولی، ۲۱۲، ۳۳۶، ۳۸، ۵۲، ۷۵، ۱۸۶، ۲۴۰، ۲۶۲	هاتشوبین، ۱۰۳
البرز، ۳۲، ۱۳۲، ۲۷۵	هاریو، ۱۴۱، ۲
توروس، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۵۲، ۸۱، ۲۱۳	هاش-تیانگ، ۱۵۹
جولان (بلندی‌ها)، ۳۹	هرات بزرگ، ۶۳
حوران، ۳۹، ۵۵	هرتیکان، ۲۰۹
زاگرس، ۳۶	هرچموک، ۱۸۵
زرسپ/سیاه کوه، ۹۳، ۱۸۶	هروان، ۲۲۴
سینا، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۹۲، ۳	هیر و زاوواند (استان)، ۱۸۶
صهیون، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۴۶	هلند، ۳۷
گهمانک، ۲۷۴	هندوستان، ۱۳۹، ۲۰۵، ۲۸۲
ماد، ۲۷۴	
ماسیس، ۱۸۶	یمن، ۴۱، ۵۳
رودها	یونان، ۳۷، ۵۱، ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۷۲، ۸۶، ۹۰، ۹۸، ۱۰۶
آخوریان، ۱۵۳	۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۴
آراتسانی، ۱۵۴	۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۸
آزات، ۲۱۲	۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۹
آغوانک، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۷۴، ۹۳، ۱۱۱، ۱۸۴، ۲۱۸	۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲
	کلیساها و معبد‌ها

گرم/بوهران-سو/گرمدره، ۱۱۴	۲۶۷، ۲۶۳، ۲۶۰-۱، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۲۷-۸، ۲۲۴
مرو رود/مارگروت، ۱۴۱-۲	۲۸۱، ۲۷۸
موتس، ۷۷	۲۴۴، ۲۰۸، ۱۷۴، ۱۶۸، ۹۵، ۵۵، ۵
نیل، ۳۷	ارس/آراکسس، ۲۱، ۵۱، ۵۳، ۷۷، ۹۶، ۱۱۰، ۱۵۳،
وهردو/جیحون، ۱۳۹، ۸۳	۲۷۸، ۲۲۸، ۲۱۵، ۲۰۰، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۶۵، ۱۵۵
هورازدان، ۱۰۳	دانبوب، ۲۹، ۱۱۶، ۱۶۱
هوروموتس، ۱۵۲	دایسان، ۱۵۰
	دجله، ۵۴، ۷۰، ۸۵-۸، ۹۶، ۱۱۴، ۱۶۵، ۱۸۹، ۲۰۹
دژها	فاسیس، ۱۲۰
دژ آریایک، ۲۶۰-۱	فرات/نهر فرات، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۳-۴، ۵۳-۴، ۶۳-۴، ۷۰،
دژ ارگینای، ۱۵۳	۲۰۹، ۱۷۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۸۸، ۷۹
دژ باغش، ۲۶۰	فرات علیا، ۳۵، ۵۴
دژ خرام، ۲۲۸	کور، ۲۱، ۶۵، ۷۴، ۱۱۱
دژ دارا، ۳۳	گاز، ۲۷۴
دژ روبین/روبین دژ، ۸۳	گران، ۶۷
دژ گروانداکان، ۸۳، ۸۵	

کادوسیان/کتروس، ۲۷۵	خورخورونی، ۱۱۰-۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴-۵
کارکه دومایی، ۶۱	۲۲۱، ۲۰۱-۲
کلدانی، ۶۱، ۶۴، ۷۸، ۱۰۴	خیونی، ۲۴
کوشان، ۶۴، ۶۷-۸، ۷۲، ۸۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸-۴۱، ۲۵۶	
	دیماکسیان، ۱۳۹، ۲۵۹، ۲۷۷
گاوار، ۲۳	دیماک-سیانک، ۱۳۵
گیلک و دلموک/سکا، ۲۷۵	
گنونی، ۱۱۳، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۳	رشتونی-رشتونیک، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۲
	۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۵۷-۶۰، ۲۶۶-۷، ۲۷۲، ۲۷۷-۹
لخم (بنی لخم)، ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۵۳	رومی، ۱۰، ۲۰، ۲۵-۷، ۲۹-۳۳، ۳۵-۶، ۳۹-۴۰، ۴۲، ۴۶
لوط، ۲۵۴	۵۱، ۵۴-۵، ۶۵، ۷۵، ۹۲، ۱۰۵، ۱۱۴-۵، ۱۱۹
	۱۲۷، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۹
	۲۶۸، ۲۶۳، ۲۵۸-۹، ۲۵۴
ساد، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۴۷-۸، ۵۰، ۵۲، ۵۵	
۵۷، ۶۵، ۸۲، ۸۵-۶، ۹۱، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۰	
۱۴۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۰-۱، ۱۸۳-۴، ۲۰۳، ۲۰۷-۹	زرتشتی، ۲۲-۴، ۳۵-۶، ۶۱، ۶۳
۲۱۲-۳، ۲۱۸-۹، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۱-۴، ۲۴۹	
۲۵۲-۳، ۲۵۶-۷، ۲۶۰، ۲۶۵-۶، ۲۷۴-۶، ۲۷۹	ساسانی، ۱-۱۰، ۱۵، ۱۹-۲۲، ۲۴-۵، ۲۹-۳۰، ۴۰، ۴۲
مامیکونیان، ۲۳، ۳۰-۱، ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۱-۴، ۶۶	۴۹، ۵۲، ۷۸-۸۰، ۸۵، ۹۶، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۰
۶۸، ۷۱، ۷۶، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۱۰-۱، ۱۱۳، ۱۱۶-۷	۲۰۴-۶، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۶۱، ۲۷۵-۶
۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۳	سهارونی، ۱۱۳، ۱۹۹، ۲۰۲
۲۳۴، ۲۵۹-۶۰، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱	سیونی، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۷
مرتاض، ۱۳۹	
مَزکوتک/مَسکوتک، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۶	شمن، ۴۸، ۵۲، ۷۱، ۸۶، ۹۱-۲، ۹۴، ۹۶-۷، ۱۰۶
مسلمان، ۵۳، ۷۹، ۲۸۰	۱۱۶-۷، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹-۴۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳-۴
مسیحی، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۶، ۴۶، ۵۶، ۷۲، ۸۶، ۸۸	۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۸
۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۵	۲۰۲-۲، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۵۸
۲۴۹، ۲۵۱-۲	
ناخاران، ۱۰، ۲۲-۳، ۲۸، ۳۰-۱، ۵۱، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴	عرب، ۱-۱۰، ۱۹، ۲۷-۹، ۳۷-۹، ۴۱-۲، ۴۶، ۴۸، ۵۰-۴
۱۲۶، ۱۴۱-۲، ۱۴۴، ۱۷۹، ۱۹۱-۲، ۲۱۰، ۲۲۶	۶۱، ۶۳-۴، ۷۲-۳، ۷۹-۸۱، ۸۵-۸، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۹
۲۳۲، ۲۵۹	۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۸-۹، ۱۷۵، ۱۹۶-۷، ۲۰۳-۴، ۲۰۶
نستوری، ۲۰۴، ۲۳۴-۵	۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴-۵، ۲۱۷، ۲۲۵-۶، ۲۳۰-۱، ۲۵۳
	۲۵۸-۹، ۲۶۲، ۲۷۲-۳، ۲۷۶-۹، ۲۸۱-۳، ۲۹۳
واهدوونی، ۱۱۰-۱، ۱۱۳، ۱۵۹، ۲۱۱	غسانی، ۲۷۸

نمایه خاندان‌ها، قوم‌ها، دین‌ها → ۳۱۱

۱۷۰، ۱۶۶-۷، ۱۶۱-۴، ۱۵۷-۹، ۱۵۲-۵، ۱۴۸، ۱۴۵-۶

۲۲۱-۳، ۲۱۸، ۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۰-۲، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۷۲

۲۷۳، ۲۷۱، ۲۶۳، ۲۵۱-۲، ۲۴۶، ۲۴۰-۱، ۲۲۷-۹

۲۷۷-۸، ۲۷۵

یهود، ۲۴، ۴۱، ۴۸، ۵۶، ۷۱، ۸۸-۹، ۱۶۰، ۱۶۶-۷

۲۳۴، ۲۱۶-۷، ۲۰۵-۷، ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۷۵-۶، ۱۷۱-۲

۲۹۲، ۲۶۹، ۲۵۲-۴، ۲۴۶

هاگاریها/هاجریان، ۲۷۰، ۲۱۶، ۲۷۳

هیتالیان/هیاطله، ۸۲، ۸۷

هون، ۲۴، ۵۲، ۶۶-۷، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۱۱۰-۲، ۲۷۶

یاجوج و ماجوج، ۲۲۵-۶

یونانی، ۵۱، ۵۶-۷، ۶۲، ۶۵، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۶-۷، ۹۱، ۹۴

۹۸، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۴۲